

جلد اول

...شریفه صراط النجاة در ترجمه

وسیلة النجاة

...اوی حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین اعلم
...ستاد الفقهاء والمجتهدین ناصر الملة و الدین آیة الله
تعالی فی العالمین العلامة الثانی

... آقا سید ابو الحسن
اصفهانی

...الی و متع الله الاسلام و المسلمین
بطول بقائه آمین

اصفهان

چاپخانه اصفهان

صورت حساب مخارج رمضان از ماه شوال

صورت حساب رمضان از ماه شوال ۱۳۲۵

بسم الله

الرحمن الرحیم

رساله شریفهٔ صراط النجاة

در ترجمهٔ وسیلة النجاة

مطابق بافتاوی حضرت مستطاب

حجة الاسلام والمسلمین اعلم العلماء العاملین

استادالفقهاء والمجتهدین ناصرالملة والدین آیةالله تعالی

فی العالمین العلامة الثانی

(آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی)

ادام ظله العالی و متع الله الاسلام و المسلمین

بطول بقائه امین

در چاپخانه اخگر در اصفهان طبع گردید

و الحمدلله رب العالمین

رساله شریفه صراط النجاة

مطابق با فتوای حضرت حجة الاسلام
والمسلمین استاد الفقهاء و المجتهدین اعلم
العلماء العالمین آیة الله العظمی فی العالمین
آقای آقا سید ابو الحسن اصفهانی
ادام الله ظله علی رؤس الاعلام وحفظ
بوجوده شریعة جده سید الانام

بسم الله
الرحمن الرحیم
عمل باین رساله
صحیح و مجزیست
انشاءالله تعالی
الاحقر ابوالحسن
الموسوی الاصفهانی
مهر
ابوالحسن الموسوی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطیبین الطاهرین و بعد چنین گوید مذنب جانی ابوالقاسم الموسوی الاصفهانی عفی عنه بعد از انتشار فتاوای حضرت مستطاب استاد الفقهاء والمجتهدین حجة الاسلام والمسلمین رئیس الملة والدین آیة الله فی العالمین العلامة الثانی سیدنا و مولانا آقای آقا سید ابوالحسن الموسوی الاصفهانی متعنا الله تعالی بطول بقائه در اطراف عالم واشاعة رساله های عملیه فارسیه وعربیهٔ ایشان در بلاد اسلامیه بر خوردم بر رساله مبارکهٔ وسیلة النجاة که این اوقات از قلم مبارك خودشان صادر ودر نهایت جودت وحسن اسلوب وسهل التناول ومرغوب مشتمل بر مهمات مسائل دینیه و متضمن فروع کثیرة الابتلاء که غالب مکلفین بآن محتاج میباشند ولی چون آن کتاب مستطاب بلغت عربیه بود واغلب برادران ایمانی فارسی زبانانرا از آن بهرهٔ نبود حسب الاشاره خود آن بزرگوار شروع مینمائیم بترجمه آن تا انشاءالله تعالی نفعش عام وذخیره آخرت این کثیر الاثام باشد و از خداوند منان جل شانه توفیق انجام واتمام آنرا مسئلت واز حضرت ولی الله امام عصر عجل الله فرجه استمداد می نمایم ونامیدم آنرا به (صراط النجاة)

وترتیب داده شد بر یك مقدمه وچند کتاب والله موفق للصواب مقدمه در مسائل متعلقه بتقلید مسئله غیر مجتهد از مکلفین باید در عبادات ومعاملات بلکه در تمام کارهای خود حتی در مباحات تقلید کند مجتهدی را یا عمل باحتیاط نماید در صورتیکه موارد احتیاط و کیفیت آنرا بداند ودانستن آن بسیار مشکل است پس تصحیح عمل عامی غالبا متوقف بر تقلید است وبدون تقلید عملش فاسد است مسئله عمل باحتیاط جایز است هرچند مستلزم تکرار عمل باشد بنا بر اقوی مسئله معنی تقلید التزام بفتوی مجتهد معین است و این معنی متحقق میشود بمجرد یاد گرفتن فتوای او برای عمل هر چند هنوز بان عمل نکرده باشد بلی در جواز بقاء بر تقلید میت وعدم جواز عدول از تقلید مجتهد زنده بمجتهد دیگر شرط است که بفتوای مجتهد اول عمل نموده باشد مسئله شرط است در مرجع تقلید اجتهاد وعدالت وورع مسئله بعد از تحقق تقلید وعمل بر طبق آن جایز نیست از او عدول کند مگر بکسیکه اعلم از او باشد وعدول بمساوی جایز نیست مگر آنکه هنوز بفتوای اول عمل نکرده باشد مسئله واجبست تقلید اعلم بنا بر احوط در صورت امکان وباید تفحص کند تا اعلم را پیدا کند واگر دو مجتهد در علم مساوی باشند مخیر است تقلید هر کدام نماید مگر آنکه احدهما اعدل یا اورع باشد که باید اختیار او نماید وهمچنین است اگر احدهما محتمل الاعلمیه باشد دون دیگری مسئله اگر اعلم مردد باشد بین دو نفر و نتواند اورا تشخیص دهد باید اخذ کند قول هر کدام را که احوط است بالامکان والا مخیر است میان تقلید آندو نفر مسئله در خصوص مسئله تقلید اعلم باید تقلید اعلم کند که اگر فتوی دهد بوجوب رجوع باعلم درسایر مسائل نیز باید باو رجوع کند واگر فتوای او جواز تقلید غیر اعلم باشد در باقی مسائل مخیر است بین تقلید اعلم وغیر او بخلاف آنکه غیر اعلم فتوی دهد بجواز تقلید غیر اعلم که اخذ آن فتوی جایز نیست بلی اگر فتوای او وجوب تقلید اعلم باشد میتواند اخذ بان کند زیرا که موافق با احتیاط است مسئله اگر دستش با علم نرسد ودو مجتهد مساوی در علم باشند میتواند بهر کدام رجوع کند در تمام مسائل

بلکه تبعیض هم جائزاست که بعض مسائل را از یك کدام بگیرد وبعضی را از دیگری مسئله او قاتیکه فحص میکند که مجتهد یا اعلم را پیدا کند متعین است بر او عمل باحتیاط مسئله در مسائلیکه فتوای غیر اعلم با اعلم موافق باشد عامی میتواند بهر کدام رجوع کند بلکه هم چنین است در مسائلیکه نداند مخالفت فتوای اورا بافتوای اعلم مسئله اگر اعلم در مسئلهٔ فتوی نداشته باشد در آن مسئله تقلید غیراعلم جایزاست با رعایت الاعلم فالاعلم بنا براحوط مسئله اگر کسی تقلید کند غیر مجتهد را خطأ بعد از التفات باید عدول از او کند بمجتهد چنانچه اگر تقلید کند غیر اعلم را باید عدول کند باعلم وهمچنین است اگر تقلید کرده اعلم را وبعد دیگری از او اعلم شود مسئله تقلید میت ابتداء جائز نیست بلی اگر مجتهدش وفات کرد در مسائلیکه از او تقلید کرده وبان عمل نموده میتوانند بتقلید او باقی بماند ومیتواند رجوع کند بمجتهد زنده واحوط رجوع است وبعد از رجوع باو جایز نیست دو باره برگردد بقول میت وشرط است در جواز بقاء بر تقلید میت آنکه در این مسئله مجتهد حی اعلم فتوای بجواز دهد وکفایت نمیکند فتوای مجتهدش که وفات نموده بجواز بقاء پس اگر اکتفا بان نمود عمل او در حکم عمل بی تقلیداست مسئله اگر تقلید کرد مجتهدیرا واو فوت شد بعد تقلید دیگری نمود او نیز وفات نمود پس تقلید کرد کسی را که بقاء بر تقلید میت را واجب میداند باید بر گردد بفتوای مجتهد اول واگر بقاءرا جایز میداند میتواند باقی بماند بتقلید مجتهد دوم بنا بر اظهر مسئله مأذون ووکیل مجتهد در تصرف موقوفات ووصایا واموال قاصرین بفوت آن مجتهد منعزل میشود واما کسی را که مجتهد منصب تولیت اوقاف ویا ولایت وقیمومت بر قاصرین داده آیا بفوت مجتهد از این منصب منعزل میشود یا نه محل اشکالست احوط آنستکه از مجتهد زنده تحصیل منصب نماید مسئله هر گاه مقلد بفتوای مجتهد عملی بجا آورد از عبادت یا عقد یا ایقاع وآن مجتهد فوت شود بعد از او تقلید کند کسی را که آن عمل را باطل داند میتواند بنا بر صحت انعمل گذارد واعاده یا قضاء آن واجب

نیست بلی در آینده باید بفتوای مجتهد دوم عمل نماید مسئله اگر مجتهدیرا بدون فحص یا با قطع بانکه جامع الشرائط است تقلید نمود بعد شك کرد در جامعیت او باید فحص کند تا حالش منکشف شود بخلاف آنکه جامعیت اورا بطریق شرعی احراز کرده باشد وشك نماید در زوال بعض شرائط آن مثل عدالت یا اجتهاد او که فحص بر او واجب نیست ومیتواند بنا گذارد بر بقاء حالت سابقه که جامعیت او بوده مسئله اگر حالتی عارض مجتهد شود که موجب فقد بعض شرائط باشد مثل فسق یا جنون یا نسیان واجبست بر مقلد که عدول کند از او بمجتهد جامع الشرایط ونمیتواند بتقلید او باقی بماند وهمچنین است اگر از اول فاقد الشرائط بوده ومدتی عامی موافق قول او عمل نموده که بحکم کسی است که بدون تقلید عمل نموده مسئله اجتهاد کسی ثابت میشود باختبار وشیاعی که مفید علم باشد وبشهادت طرق چنانکه دو عادل ؛ اثبات اعلمیت نیز اینها است وکسیکه اجتهادش معلوم نباشد جایز نیست تقلید او هرچند از اهل علم باشد وواجب است بر کسیکه برتبه اجتهاد نرسیده باشد تقلید کند یا عمل باحتیاط نماید اگر چه قریب الاجتهاد باشد مسئله عمل جاهل مقصر ملتفت باطل است اگرچه مطابق واقع بعمل آورد بخلاف عمل جاهل قاصر یا مقصر غافل که عمل او اگر موافق باشد بافتوای مجتهدیکه تقلیدش میکند صحیح است زیراکه قصد قربت از او متمشی میشود مسئله طریق یاد گرفتن فتوای مجتهد بر سه نحو است اول شنیدن از خود مجتهد دوم نقل عدلین یا عدل واحد بلکه ظاهر کفایت نقل ثقه است اگر چه عدالتش معلوم نباشد سوم رجوع برساله او که مأمون از غلط باشد مسئله اگر دو نفر بر خلاف یکدیگر فتوای مجتهد را نقل کنند قول اوثق مقدم است واگر در وثاقت مساوی باشد قول هر دو ساقط میشود پس باید از مجتهد بپرسد یا رجوع کند برسالهٔ او ویا عمل کند باحوط از آن دو نقل یا عمل کند باحتیاط مسئله واجب است یاد گرفتن مسائل شکیات و سهویات ونحو انها که غالبا محل ابتلا میشود وهمچنین است یاد گرفتن اجزاء

عبادات و شرایطوموانع ومقدمات آنها ولی اگر بداند اجمالا که عمل او دارای جمیع اجزاء وشرایط وخالی از موانع است صحیح است اگر چه تفصیلا آنها را بداند مسئله ـ اگر بداند مدتی عبادات او بی تقلید بوده ومقدار مدترا نداندبس اگربداندبچه کیفیت بعمل آورده وموافق بوده با فتوای مجتهدیکه باو رجوع کرده محکوم بصحت است والا احوط آنستکه آنقدر اعمال خو د را قضا کند تایقین کند بفراغت ذمه خود مسئله ـ اگر میداند اعمال گذشته اش با تقلید بوده ولکن نداند بتقلیدصحیح بوده‌یانه بنابر صحت گذارد مسئله ـ اگر مدتی ازبلوغ او گذشته وبعد شك کند که‌اعمال او مستند بتقلید صحیح بوده یانه بنارا بر صحت گذارد و لکن برای اعمال بعد باید تقلید صحیح نماید مسئله ـ عدالت شرط است در مفتی وثابت میشود عدالت ایشان بشهادت عدلین یا بمعاشرت با او که مطمئن شود بعدالت او یابشیاعکیه‌مفید علم باشد مسئله ـ عدالت عبارت‌است ازملکه راسخه که باعث شود بر ملازمت تقوی‌بترك محرمات‌وفعل واجبات و کاشف آن‌حسن ظاهراست بمراقبت‌شرعیات وحضور جماعات ونحوان مسئله ـ عدالت زایل میشود بارتکاب گناهان کبیره یا باصرار بر صغیره وبر میگردد عدالت بتوبه کردن اگر ملکهٔ راسخه باقی‌باشد مسئله ـ اگر کسی فتوای مجتهدرا اشتباها‌بر خلاف واقع نقل کرده واجبست بر او اعلام کند متعلمین را بر اشتباه خود مسئله ـ اگر دربین نماز مسئلهٔ عارض شود که حکم آنرا نداند وممکن نباشد در آن حال استعلام باشاره ونحوآن که نمازش باطل نشود باید بنا گذارد بر یکطرف احتمال ونمازرا تمام کند بقصد آنکه بعد از نماز حکم آنرا بپرسد اگر عمل او بر خلاف واقع بوده اعاده کند واگر موافق بوده‌صحیح‌است مسئله کسیکه وکیل دیگری باشد در عمل مثل اجراء عقد یا ایقاع یا اداء خمس یا زکوة یا کفاره ونحوانها باید عمل را موافق تقلید موکل بجا آورد نه باقتضاء تقلید خودش بر فرض اختلاف بخلاف وصی که باید باقتضای تقلید خود نماز برای میت استیجار کندنه بفتوی مجتهد میت وهمچنین‌است ولی بس فرقاست بین و کیل وبین وصی وولی مسئله ـ اگر معامله واقع

شود میان دو نفر که یکی از آنها مقلد کسی است که آن معامله را صحیح میداند ودیگری مقلد کسی‌است که باطل میداند باید هر کدام بمقتضای فتوای مجتهدشان عمل کنند واگر ما بین آنها نزاع واقع شود مرافعه کنند نزد یکی از آن دومجتهد یا مجتهد دیگر و او حکم میکند بر طبق فتوای خود وحکمش بر طرفین نافذ خواهد بود وهمچنین است اگر ایقاعی واقع شود که متعلق بدونفر باشد مثل طلاق وعتق ونحوانها مسئله ـ احتیاط مطلق آنستکه در مقام فتوی ذکر شود بدون آنکه مسبوق یا ملحوق بفتوی بر خلاف آن باشد واحتیاط مستحبی آنستکه مسبوق باشد بفتوی بر خلاف مثل آنکه بعداز فتوی در مسئله گویند اگر چه احوط آنستکه چنان کند یا ملحوق باشد بفتوی بر خلاف مثل آنکه گوید احوط چنین‌است اگر چه اقوی چنان‌است یاآنکه مقرون باشدبقرینه بر خلاف مثل آنکه گوید اولی واحوط آنستکه چنین کند که در این سه حال ترك احتیاط جایزاست بخلاف احتیاط مطلق که‌ترك آن‌جایز نیست بلکه بایدیااحتیاط کندویا در آن‌مسئله رجوع کندبمجتهد دیگربارعایت‌الاعلم‌فالاعلم

کتاب الطهارة

در اقسام آبها و احکام آنها

ودر آن چندفصل است **فصل اول** دراقسام آبها واحکام آنها بدانکه آب یا مطلق است‌یا مضاف وآب مطلق آنستکه در عرف ابش گویند بدون قید واضافه بخلاف مضاف که مایعی‌است که از فشردن اجسام دیگر خارج شود مثل آب هندوانه وآب‌انارویا بممزوج شدن آب باجسم دیگری مثل‌آب قند وآب نمك و یا از بخار آب باجسم دیگری حاصل شود مثل گلاب و نحو آنهاو آب‌مطلق برچندقسم‌است‌اول آب‌جاری دویم آبیکه اززمین‌بیرون‌آید بدون‌جریان سیم آب چاه چهارم آب باران پنجم آب راکد واحکام آنها ذکرمیشود درضمن مسائلی مسئله آب مضاف پاکست لکن نه مطهرحدث است ونه خبث وبملاقات نجاست نجس میشود هرچند بقدر هزار کر باشد بلی در صورتیکه ازبالا بریزند به پائین مثل آنکه گلاب پاش را سرازیر کنند بدست کافری بریزند آنچه ملاقات

دست او نموده نجس است وسرایت ببالا نمیکند مسئله آب مطلق را اگر بجوشانند وبخار آنرا بگیرند از اطلاق بیرون نمیرود پس عرق آب مطلق آب مطلق است بلی اگر باچیز دیگری مثل گل ونحو آن مخلوط کنند و بجوشانند مضاف میشود چنانچه اگر از گلاب عرق گیرند مضاف است مسئله اگر مایعی معلوم نباشد که آب مطلق است یا مضاف وحالت سابقهٔ آن معلوم باشد که مطلق بوده بحکم مطلق است واگر مضاف بوده بحکم مضاف است و اگر حال سابق آن معلوم نباشد رفع حدث وخبث نمینماید و کمتر از کر آن بملاقات نجاست نجس میشود و کثیر آن ظاهراً محکوم بطهارت است مسئله آب مطلق بتمام اقسام ان بملاقات نجاست نجس میشود درصورتیکه رنك یاطعم یابوی ان متغیر شود بخلاف انکه اوصاف ان بدون ملاقات بمحض مجاورت متغیر شود که نجس نمیشود بلی اگر جیفهٔ کنار اب افتاده وجزئی ازان دراب باشد وبوی اب متغیر شود بسبب مجموع داخل و خارج ان اب نجس است مسئله شرط است در تنجس اب متغیرانکه باوصاف نجاست متغیر شده باشد نه باوصاف متنجس پس اگر رنك اب کر یا جاری ونحوانها بیقم متنجس سرخ شود نجس نمیشود زیرا که باوصاف نجس متغیر نشده مسئله مناط در نجس شدن اب بتغییر انستکه طعم یا رنك یا بوی ان بملاقات نجاست متغیر شود اگر چه تغییر آن بغیر سنخ وصف نجس باشد پس اگر مثلا خون بریزد در آب ورنك آب زرد شود نجس میشود مسئله اگر آب متنجس متغیر بمینه مثلا بریزد در آب کر ونحو آن وبوی کررا متغیر نماید نجس میشود بنا بر اقوی

در آب جاری

مسئله آب جاری که ازچشمه بیرون اید باجریان و متصل بماده باشد بملاقات نجاست نجس نمیشود اگرچه کمتراز کرباشد وآبیکه از چشمه بیرون آمده وجریان ندارد بحکم جاریست وهمچنین است آب چاه بنا براقوی که نجس نمیشود مگر بتغییر بنحویکه مذکورشد مسئله آب ایستاده که متصل باشد باب جاری بحکم جاریست پس آب گودال که بواسطه ساقیه ونحوان متصل به نهر باشد مثل نهر است وهمچنین است ابهای اطراف نهر اگرچه ایستاده باشد مسئله اب جاری وآبیکه بحکم جاری باشد اگر بتغیر نجس شود وتغیرش زایل شود بعلاج یابدون آن پاك میشود مسئله آب ایستاده که ماده نداشته باشد

و کمتر از کر باشد بملاقات نجاست نجس میشود خواه آب وارد شود بر نجاست یا نجاست وارد شود بر آب وپاك میشود بمجرد اتصال بآب کر یاجاری و باران اگر چه ممزوج به آنها نشود بنا بر اقوی مسئله آب قلیل که نداند ماده دارد یا نه اگر قبل از این ماده داشته وشك شود که مقطع شده ازماده یانه بحکم جاری است واگر سابقا ماده نداشته بملاقات نجاست نجس میشود

در آب کر

مسئله آبیکه بقدر کر باشد بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر آنکه متغیر بنجس شود ودرصورتیکه بعض آن متغیر شود وتتمه کمتر از کر نباشد باقی پاك ومقدار متغیر نجس است واگر تغییر آن زایل شود بمجرد اتصالیکه بکر دارد پاك میشود ومحتاج بامتزاج نیست بنابر اقوی بخلاف آنکه تتمه کمتراز کر باشد که آنهم نجس میشود

در مقدار کر

مسئله مقدار کر بحسب وزن هزار و دویست رطل عراقیست که بحقه کربلا ونجف که نهصدو سی وسه مثقال وثلث مثقال صیرفی است وهشتاد وپنج حقه ویك ربع ونیم ودومثقال و نیم صیر نیست وبحقه اسلامبول که دویست وهشتاد مثقال است دویست ونودودوحقه ونیم است و بحساب من شاهی متداول ایران که هزارو دویست وهشتاد مثقال است شصت وچهارمن الا بیست مثقال وبمن تبریزی که نصف من شاهی است یکصدو بیست وهشت من الا بیست مثقال است وبحساب من بمبئی که چهل سیر است و هر سیری هفتاد مثقال است بیست و نه من وربع من و بحسب مساحت مقداری است که حاصل ضرب هریك از طول و عرض وعمق آن دریکدیگر بسی وشش وجب برسد بنابر احوط هر چند اقوی کفایت رسیدن بیست وهفت وجب است مسئله آبیکه معلوم نباشد بقدر کراست یانه هر گاه حالت سابقهٔ آن کریت بوده محکوم بکریت است واگر سابقاً کمتر از کر بوده محکوم بقلت است وهر گاه حالت سابقهٔ آن معلوم نباشد اقوی آنستکه آن آب بملاقات نجاست نجس نمیشود هرچند سایر احکام کر بر آن جاری نیست مسئله آبیکه کمتر از کر بود وبعد بقدر کر شد وملاقات نجاست نموده وندانی که قبل از کر شدن ملاقات نموده یا بعد از آن محکوم بطهارت است مگر درصورتیکه وقت ملاقات معلوم باشد و وقت کریت معلوم نباشد که نجس است واما آب کر که از آن برداشتند تا کمتر از کر باقی ماند

وبدانیم ملاقات نجاست کرده وندانیم ملاقات پیش از قلت شده یا بعد از آن محکوم است بطهارت مطلقاً هرچند وقتیکه قلیل شد معلوم باشد **مسئله** آب باران وقت باریدن از آسمان بحکم جاری است که قلیل آنهم بملاقات نجاست نجس نمیشود مادامی که متغیر نشود واحوط آنستکه باران بمقداری ببارد که بر زمین سخت کمی جاری شود اگر چه کفایت مقداریکه صادق باران کند بر آن خالی ازقوت نیست **مسئله** مراد به آب باران که نجس نمیشود مگر بتغیر قطره هائیست که از آسمان نازل شود یاآنچه جمع شده باشد در زیر باران در حالیکه قطرات بر آن ببارد یاآبی که متصل باشد بابیکه باران بر آن تقاطر کند پس آبیکه از ناودان جاری شود بزیر سقف در وقت باریدن بحکم آبیستکه روی سطح جمع شده و باران بر آن ببارد **مسئله** باران پاك میکند هر متنجسی راکه قابل تطهیر باشد از آب وزمین و فرش وظرف که نجس شده باشند و در تطهیر آب نجس محتاج نیست بامتزاج بنابر اقوی چنانچه در فرش محتاج بفشار و تعدد نیست بلکه در ظرف نیز محتاج بتعدد نیست بلی ظرفیکه بولوغ سك نجس شده باشد تطهیر ان بدون تعفیر مشکل است پس احوط آنستکه اول آنرا تعفیر کنند بعداز آن زیر باران گذارند و دراینحال بمجرد باریدن بران پاك میشود بدون حاجت بتعدد **مسئلة** باران اگر ببارد برفرش نجس وبتمام جاهای ان برسد ونفوذ کند بباطن آن ظاهر وباطن پاك میشود واگر باران ببعض ان برسد هماتقدر پاك میشود چنانکه اگر بروی فرش ببارد ونفوذ نکند در باطن آن همان رورا پاك میکند **مسئلة** اگر سطح نجس باشد و باران بر آن ببارد ونفوذ کند در آن ووقت باریدن از زیر سقف تقاطر کند پاك است اگرچه برروی سطح عین نجاست موجود باشد وآب متقاطر برنجس مرور کرده باشد وهمچنین است آبیکه بعداز قطع باران میچکد باحتمال انکه آب در خلال سقف از وقت باریدن محبوس بوده ویا محتمل باشد که آن آب مرور برنجس نکرده بعداز انقطاع باران بلی اگر معلوم باشد که بعد از انقطاع ملاقات نجاست کرده نجس است **مسئله** ابیکه ایستاده و نجس باشد پاك میشود بباریدن باران بر آن وهمچنین بمجرد اتصال بکر یاجاری اگر چه ممزوج نشود بآن بنابر اقوی ومعتبر نیست در تطهیر باتصال کیفیت خاصی

درآب باران

هرچند بواسطه ساقیه یاسوراخی متصل باشد کفایت میکند چنانچه معتبر نیست که سطح آب معتصم عالی یا مساوی باشد با آب نجس بلکه کافی است اتصال باسفل نیز بلی اگر بطوری آب نجس عالی باشد که سرا زیر بریزد بر آب معتصم ظاهر آنستکه در تطهیر آب فوقانی مجرد اتصال کافی نباشد **مسئله** اب مستعمل در وضوء بی اشکال طاهر ومطهر حدث وخبث است چنانکه اشکالی نیست که مستعمل دررفع حدث اکبر نیز طاهر ومطهر خبث است وآیا مطهر حدث هم هست یانه مشکل است احوط آنستکه باوجود آب دیگر آن آب را در رفع حدث استعمال نکنند وبا انحصار بآن جمع کنند بین وضو یاغسل بان وبین تیمم **مسئله** آب مستعمل در رفع خبث که غساله اش گویند در جائیکه محتاج نباشد بتعدد ودر غسلهٔ اخیره بافرض اعتبار تعدد طاهر است ودرغسله اولی احوط اجتنابست **مسئله** آب استنجاء بول وغایط پاك است اگر یکی از اوصاف ثلثه او متغیر نشده باشد واجزاء متمیزهٔ غایط در آن نباشد ونجاست ازجای خود تعدی فاحش نکرده باشد بنحویکه آب آنرا آب استنجاء بگویند واز خارج نجاستی بان نرسیده باشد والا نجس است پس اگر بابول یا با غایط خون نیز بیرون بیاید آب مستعمل در آن نجس است بلی خونیکه جزء بول یا غایط محسوب باشد ضرر ندارد **مسئله** شرط نیست در پاك بودن آب استنجاء آنکه اول آب بریزد بر محل وبعد دست بر آن گذارد اگر چه احوط است **مسئله** اگر نجس مشتبه شود بین اطراف محصوره مثل انکه یك ظرف نجس در ده ظرف پاك مشتبه شود از تمام آنها بایداجتناب نمود لکن اگر چیزی بایکی ازاطراف ملاقات کند محکوم بنجاست نیست مگر آنکه حالت سابقه ملاقی نجاست باشد که در اینصورت احوط بلکه اقوی نجاست ملاقی است اگر آب یکی ازدو ظرف مشتبه را بریزد کفایت نمیکند بلکه اجتناب ازدیگری لازم است

فصل دوم در احکام تخلی

مسئله در حال تخلی وغیران واجب است بوشانیدن عورت از ناظر محترم مرد

بعورت نظر کردن حرامست چنانچه وطفل ممیز از مجنون حتی باشد بازن دیگری اگر چه منظور مجنون یا طفل ممیز باشد بلی پوشاندن عورت از طفل غیر ممیز واجب نیست چنانچه حرام نیست نظر کردن بعورت او وهمچنین پوشانیدن عورت واجب نیست بر هر کدام از زن و شوهر بانظر کردن دیگری وهمچنین است بین کنیز ومالك او چنانچه نظر کردن او وهم بر عورت مالك حرام نیست ولکن نظر کردن زن بعورت غلام خود وبعکس زن حرامست بلکه نظر کردن آنها بسایر بدن یکدیگر نیز علی الاظهر حرامست وعورت زن قبل ودبر است و عورت مرد قبل ودبر وبیضتان است وران والیتان وعانه وعجان که فاصله بین دبر و بیضتین است ازعورت نیست بلی احوط اجتناب از نظر کردن بموهائی است که اطراف عورت است ومستحب است پوشانیدن بین ناف تازانو بلکه تا میان ساق **مسئله** کفایت میکند در ساتر هر چه مانع از دیدن ناظر باشد هرچند بدست خود یابدست زوجه اش باشد **مسئله** نظر کردن بعورت دیگری از عقب شیشه جایز نیست وهمچنین است نظر بان در ائینه یا آب صافی **مسئله** اگر مضطر شود بنظر کردن بعورت دیگری برای معالجه ونحوان احوط آنستکه در آئینه نظر کند اگر رفع اضطراب بان بشود والاضرر ندارد **مسئله** در حال تخلی حرام است پشت بقبله یارو بقبله باشد بمقادیم بدن که عبارت است از سینه وشکم ودو زانو اگرچه عورت خود را از قبله منحرف نماید واحوط ترك استقبال بعورت تنها است اگرچه مقادیم بدن او رو بقبله نباشد واقوی آنستکه در حال استبراء واستنجاء روبقبله بودن حرام نیست اگرچه خلاف احتیاط است بخصوص در استبراء واگر امرش دایر شود در حال تخلی بسبب اضطرار بین استقبال واستدبا ومخیر است هر کدام را اختیار کند واحوط اختیار استدبار است و اگر امر اودایر شود میان یکی از استدبار واستقبال وبین ترك ستر از ناظر محترم اختیار ستر کند واگر مشتبه باشد قبله بین جهات مخیر است میان جهات و دور نیست و جوب عمل بظن

فصل در احکام استنجاء است

مسئله واجب است شستن مخرج بول را دو مرتبه بنا بر احوط وسه مرتبه افضل

است وبغیر آب تطهیر نمیشود ودر تطهیر مخرج غایط مخیر است میان شستن باب یامسح کردن بچیزیکه نجاست را از محل پاك کند مثل سنگریزه و پارچه کهنه ونحوانها وافضل شستن باب است و اکمل جمع بین مسح وغسل است و در شستن تعدد معتبر نیست بلکه آنقدریکه محل از نجاست پاك کند کافی است ودر مسح لابداست ازسه مرتبه هرچند بکمتر از آن نقاء حاصل شود واگر بسه مسح نقاء حاصل نشود مکرر کند تانقاء حاصل شود و کفایت میکند مسح بسه طرف یك پارچه سنك یا کهنه اگرچه احوط آنستکه بسه پارچه جدا باشد وباید آن پارچه پاك باشد پس اگر نجس باشد کافی نیست واگر متنجس شده باشد نیز کافی نیست مگر آنکه آنرا تطهیر کند پس بان مسح کند ومعتبر است درپارچه ونحو آن آنکه رطوبت مسریه نداشته باشد پس کفایت نمیکند مسح بگل یاپارچه کهنه تر بلی بارطوبت کمی که سرایت نکند ضرر ندارد **مسئله** در شستن باب باید آنقدر بشوید که عین نجاست واثر آنرا ازاله کند یعنی اجزاء ریزه باقی مانده راکه دیده نمیشود نیز برطرف کند ودر مسح کفایت میکند ازاله عین فقط وباقی ماندن اثر ضرر ندارد **مسئله** در استنجاء غایط وقتی میشود اکتفاء بمسحات نمود که از مقدار متعارف بیشتر نجاست تعدی باطراف آن نکرده باشد بطوریکه صدق استنجاء بر آن نکند وشرط دیگر آنکه درمحل آن نجاست دیگر آز خارج بغیر غایط نباشد حتی مثل خون که همراه غایط خارج شود والا متعین است شستن باب **مسئله** استنجاء نمودن بچیزهای محترم حرام است وهمچنین استنجاء باستخوان وپشگل بنابراحوط ولکن اگر بمذکورات استنجاء نمود محل پاك میشود بنابر اقوی **مسئله** در استنجاء بول واجب نیست دست مالیدن هر چند احتمال دهد که بابول مذی ازاو خارج شده اگر چه احوط در اینصورت دست مالیدن است

فصل در استبراء است

و کیفیت آن اینستکه مابین مقعد وبیخ ذکررا سه مرتبه بقوت مسح نماید پس انگشت سبابه را زیر آلت وابهام را بالای آن گذارده وسه مرتبه آنرا

بفشارد تا زیر حشفه بعد از آن سه مرتبه سرحشفه را فشار دهدبرای آنکه
اگر چیزی از بول در مجری باقی مانده باین مسحات بیرون آید پس هر
گاه بعد از این کیفیت استبراء رطوبت مشتبه‌از اوبیرو ن آید که نداند
بول‌است‌یاچیزدیگر آن رطوبت محکوم بطهارت‌است واگر پیش ازخروج
آن رطوبت وضوء گرفته باشد باین رطوبت وضویش‌باطل نمشبود بخلاف
انکه اگر استبراء نکرده باشد ورطوبت مشتبه بیرون آید که حکم میشود
بنجاست و ناقضیت آن اینست فائده استبراء بلی هر گاه استبراء نکرده لکن
مدتی طول بکشد یابسیار حرکت کند بقدریکه یقین کند که اگر بقیهٔ‌از
بول درمجرابود خارج شده بود بعد ازآن رطوبتی‌مشتبه از بالا بیرون آید
محکوم است بپاکی وناقض نبودن بنابر اقوی مسئله دراستبراء شرط نیست
که خود مباشر باشد و کفایت میکند مباشرت غیر مثل زوجه‌یاکنیز او مسئله
اگر شك کند که استبراء کرده یا نه بنا گذارد که نکرده اگر چه مدتی
گذشته باشد و بحسب عادت استبراء مینموده بلی اگر بداند که استبراء کرده
وشك کند بوجه صحیح کرده یانه بنابرصحت گذارد مسئله کسیکه استبراء
نکرده اگر شك کند که آیا رطوبتی از او بیرون‌آمده یا نه بناگذارد
که بیرون نیامده پس اگر بعد از این ر طوبتی در لباس خود به بیند
ونداند که ازمخرج بیرون آمده یا از خارج بلباس اورسیده محکوم است
بپاکی وباطل نشدن وضوء بآن مسئله اگر بداند که مذی ازاو خارج شد
وشك کند که همراه آن بول‌بوده یانه محکوم است بطهارت وناقص نبودن
مگر آنکه صدق کند برآن رطوبت مشتبه ببول مثل آنکه شك کند که
آیا رطوبت مفروضه تمام‌مذی است یامرکب است ازمذی وبول مسئله اگربول
کند و وضوء بگیرد وبعد رطوبتی ازاو بیرون آید مردد بین بول ومنی‌پس
اگر بعد از بول استبراء کرده واجب است بر او احتیاط کند بجمع بین وضوء
وغسل بلکه همچنین است اگر استبراء نکرده بنابر وجهی که خالی ازقوت
نیست وهر گاه رطوبت مشتبه ازاو بیرون آیدپیش‌ازوضوء اکتفاء کند بوضوء
تنها وغسل بر او واجب نیست خواه بعد از بول استبراء کرده باشد یا نه

فصل در وضوء است

وکلام در واجبات وشرائط وموجبات وغایات وضوء واحکام خلل درآنست
مسئله واجب است در وضوء شستن‌رووودودست ومسح سر ودوقدم و مراد از
رو بطول صورت ازرستنگاه مو است تا طرف ذقن وبعرض آنچه فرا گیرد
بین ابهام وانگشت میان دست که شستن آن واجت‌است وزیاده از حدود
مذکوره شستن آن واجب نیست مگر مقداری از اطراف‌آن تا یقین کند که
تمام آنچه واجبست شسته شده مسئله واجبست در شستن رو که از بالا بپائین
شسته شود نه بعکس بلی اگر دست را ازپائین ببالا بکشد وبر گرداند ونیت
او این باشد که از بالا بپائین بقصد وضوء شسته‌شود جایز است مسئله واجب
نیست‌شستن آنچه از ریش از ذقن پائین تراست بلکه مقدار واجب در شستن
ریش همان‌است که داخل حدمذکور است از صورت و کفایت میکند شستن
ریش که بر بشره صورت احاطه کرده وشستن موهای زیران وبشرهٔ که
مو ر و ی آ نرا گرفته واجب نیست‌خواه ریش او پر توپ و کثیف باشد
یا ست وخفیف اگر چه احوط درریش خفیف تخلیل بشستن زیران است
ودر شستن دستهاواجب‌است از مرفق بشوید تااطراف انگشتان وباید قدری
از استخوان بازورا هم بشویدتا یقین کند که تمام مرفق شسته شده چنانچه
در صورت ذکر شد پس تمام رو ودو دوست باید شسته شود و هیچ چیز
از آن نشسته‌نماند اگر چه بمقدار سر موئی باشد مسئله واجب نیست‌شستن
چیزی از باطن صورت مثل داخل چشم ودماغ ودهن مگر از باب مقدمه
علمیه که یقین کند تمام ظاهر شسته شده ومقداری از دو لب که در حال
انطباق ظاهر نباشد شستن‌آن واجب نیست چنانچه واجب نیست شستن باطن
سوراخی که در دماغ باشد برای حلقه‌یاخزلمه اگر چه فعلا حلقه در ان
نباشد مسئله چرك زیر ناخنهاازالهٔ آن واجب نیست مگر وقتیکه زیر چرك
از ظاهر دست شمرده شود بلی اگر بعد از گرفتن ناخنها زیر آن ظاهر
شود از اله چرك وشستن آنچه ظاهر شده از بشره واجب‌میشود مسئله اگر

قدری از گوشت در دست یا صورت جدا شده شستن آنچه ظاهر شده بعد از قطع واجب است واگر هنوز گوشت جدا نشده هرچند پوست نازك متصل باشد شستن آن گوشت هم واجب است **مسئله** اگر ۲ بسبب سرما ترکیده باشد بنحویکه داخل آن دیده میشود از ظاهر محسوبست وباید شسته شود بخلاف آنکه داخل آن دیده نشود که شستن آن واجب نیست **مسئله** دانه ها که در دست و صورت بآبله و نحو آن عارض شود اگر هنوز نترکیده شستن روی آن کافی است و اگر ترکیده باشد نیز واجب نیست رساندن آب زیر پوست آن بلکه اگر بعض پوست آن جدا شده و بعض دیگر متصل است آنرا بشوید و کندن آن واجب نیست و اگر تمام زیر آن پوست ظاهر شده ولی پوست آن ازاو جدا نشده شستن زیر آن واجب است واگر پوست بند شده چسبیده ومانع از رسیدن آب بزیر آن باشد باید رفع مانع کند یاپوست را قطع کند **مسئله** شستن صورت ودست بار تماس نیز کفایت میکند باینکه زیر آب ببرد بقصد شستن آن با مراعات الاعلی فالاعلی وبیرون آورد لکن درخصوص شستن دست چب بارتماس باید وقت بیرون آوردن قصد شستن کند تاآنکه مسح پای چپ باب جدید نشود بلکه در شستن دست راست نیز چنین کند مگر در صورتیکه دروقت فرو بردن دست چپ زیر آب قصد شستن تمام آن نکند وبعد ازبیرون آوردن آن بدست راست باقیمانده را بشوید تاآنکه بتواند به تتمهٔ رطوبت آن مسح کند **مسئله** واجب است رفع مانع کند از مواضع وضوء مثل انگشتر و نحوان یاحرکت دهد آنرا وقت شستن تاآب بزیر آن برسد واگر شك کند در وجود حاجب اعتنا نکند در صورتیکه احتمال وجود آن منشأ عقلائی نداشته باشد واگر شك کند در چیزی که آیا حاجب است یانه باید ازاله کند آنرا یا آب بزیر آن برساند **مسئله** جراحتیکه درمواضع وضوء باشد بعد ازخشکیدن که روی آن مثل پوستی حادث میشود کندن پوست واجب نیست وکفایت میکند شستن ظاهر آن اگر چه کندن آن سهل باشد وامادوائیکه بر آن گذارده اند اگر منجمد شود پس مادامیکه جدا کردن آن ممکن نباشد

بمنزله جبیره است وشستن روی آن کافی است واگر کندن آن آسان باشد باید آنرا بکند **مسئله** چرك بشره اگر جرم مرئی نباشد ازاله آن واجب نیست اگر چه بمالیدن کیسه چرك بر آن جمع شود مادامیکه در عرف صدق کند که بشره را شسته وهمچنین است مثل سفیدی که باقی میماند بعد ازشستن دست ازگچ یا آهك ونحوانها بلی اگر شك کند که آن سفیدی حاجب است یانه ازاله آن واجب است و امامسح سر پس واجبست مسح مقداری از پیش روی سر واحوط آنستکه کمتر ازعرض یك انگشت نباشد واحوط از آن مسح بقدرعرض سه انگشت متصل است بلکه اولی آنستکه بسه انگشت مسح نماید وزن دراین حکم مثل مرد است **مسئله** واجب نیست مسح سر بر بشره سر بلکه کفایت میکند مسح روی موئیکه در مقدم سر روئیده بلی اگر موی مقدم سر طولانی باشد که بکشیدن آن حد ازمحل مسح میگذرد کفایت نمیکند مسح نمودن بر مقدار متجاوز از حد خواه موها مجتمع باشد درمقدم سر یانه **مسئله** واجب است مسح سر نمودن بباطن کف دست و احوط مسح نمودن بدست راست است بلکه بهتر مسح بانگشان است و باید مسح بباقی مانده از رطوبت آب وضوء باشد نه بآب دیگر **مسئله** باید ممسوح که سر وپاها است خشك باشد بنحویکه رطوبت ازاو منتقل نشود بدست واما مسح قدمین پس واجب است مسح روی پاها بطول ازسر انگشتان تا مفصل ساق بنابر احوط واز عرض بقدر مسمی وافضل بلکه احوط آنستکه بتمام کف دست مسح کند وآنچه ذکر شد درخشك بودن سر واینکه مسح بباقیمانده رطوبت وضوء باشد در پاها نیز جاری است **مسئله** اگر متعذر باشد مسح بباطن دست مسح کند بپشت آن واگر آن هم ممکن نباشد مسح کند بذراع دست خود **مسئله** اگر رطوبت کف دست خشك شود دست خود را بمالد بسایر مواضع وضوء از ابرو ویا ریش یاغیر آنها تارطوبت بگیرد ومسح کند بآن واگر ممکن نباشد گرفتن رطوبت از آنها وضوء را اعاده کند واگر از شدت حرارت هوا یا حرارت بدن هر چه وضوء بگیرد رطوبت دستش تمام میشود احتیاط کند بمسح نمودن بدست خشك وبعد از آن مسح باب جدید وبعد از آن تیمم نماید **مسئله**

در مسح باید دست را بکشد بر ممسوح نه بعکس والا کافی نیست بلی اگر درحال مسح ممسوح کمی حرکت کند ضرر ندارد مسئله در مسح پاها انگشتان دست را بگذارد بر انگشتان پا وبکشد ببالا تابمفصل بلکه مجزی است تمام کف دست را بگذارد بر روی پا وقدری بکشد بالا بمقداریکه صدق مسح کند تا بحد مزبوره مسئله جایز است مسح نمودن بر روی قناع وچکمه وجوراب در مقام ضرورت مثل شدت سرما یا ترس ازدرنده یا دشمن یا بسبب تقیه و نحو اینها که اگر بخواهد رفع حائل کند از ضرر آن بترسد ومعتبر است درمسح برحائل انچه معتبر است درمسح بر بشره که باید بکف و برطوبت وضو باشد

فصل

شرایط وضو چندچیزاست پاك بودن آب وضو ومطلق بودن ومباح بودن ان و پاك بودن مواضع وضو و رفع حاجب ازان واباحه مکان وضوگیرنده که عبارت از فضائی که غسل ومسح دران واقع میشود واباحه محل ریختن آب وضو وظرف ان ومانع نداشتن ازاستعمال آب مثل مرض یاعطش ونحو انها که تکلیفش بااینحال تیمم باشد ودراینحال اگروضو گرفت باطل است مسئله آبیکه مشتبه باشد بنجس بشبهه محصوره بحکم آب نجس است که جایز نیست وضوء بآن واگرمنحصر باشد آب بمشتبه باید تیمم کند برای نماز لکن اگر ممکن باشد بیکی ازآن دو آب وضوء بگیرد ونماز کندوبعد از آن محل وضوء را بآب دیگر بشوید ووضوء گیردبان ونمازش را اعاده کند اقوی صحت وضوء است اگرچه احوط ضم تیمم است بان مسئله اگرمنحصرشود آب بآبیکه نداند مطلق است یامضاف پس هرگاه سابقاً مطلق بوده باید وضوء گیردبان واگرمضاف بوده تیمم کند واگر حالت سابقه آن معلوم نباشد واجب است احتیاط کند بجمع بین وضوء بان وتیمم مسئله اگرآب مطلق مشتبه شود بمضاف بشبهه محصوره بانبودن آب دیگر احتیاط کند بتکرار وضوء بنحویکه یقین کند یك وضوء باب مطلق بعمل آمده پس اگریکی ازدوظرف مضاف باشد بهردو وضوء بگیرد واگر یکی

از سه ظرف مضاف باشد دووضو کافیست وضابط آنستکه عدد وضوءها زیاد تر باشد از عدد مضاف معلوم بیکی تایقین کند بیکوضوء صحیح بجا آورده مسئله مباح مشتبه بغصب بحکم غصب است که جایز نیست وضو بآن و اگر آب او منحصرشود بمشتبه بغصب متعین است تیمم مسئله پاك بودن ومطلق بودن آب شرط واقعی صحت وضوء است که عالم وجاهل در آن یکسان است بخلاف اباحهٔ آب پس اگروضوء گیرد بآب غصبی باجهل بغصبیت یانسیان آن وضوءش صحیح است حتی اگردراثناء وضوء ملتفت شودبغصبیت آن انچه گذشته صحیحست وتتمه را باید بآب مباح بعمل آورد واگربعد ازشستن دست چپ ملتفت بغصبیت شود آیا جایزاست مسح کندبرطوبتی که دردست اوباقی است یانه دو وجه است بلکه دوقول است وعدم جواز موافق بااحتیاط بلکه خالی ازقوت نیست وهمچنین است حال درصورتیکه برمحل وضوء رطوبتی باشد ازآب غصبی ونخواهد قبل از خشکیدن آن وضوء گیرد بآب مباح مسئله جایزاست وضو گرفتن و آشامیدن وسایرتصرفات یسیره در آب نمودن که عادت بر آن جاریست مثل نهرهای بزرك که ازقنوات و غیران جاریباشد اگرچه رضای مالکین ان معلوم نباشد بلکه اگرچه بین مالکین صغارو مجانین باشد بلی بانهی مالکین یابعضی انها جواز آن مشکل است و اگر کسی نهررا غصب کرده برغاصب مطلقاجایز نیست مسئله اگر آب مباح درظرف مغصوب باشدوضوء ارتماسی بان جایز نیست مطلقاوجایز نیست دست در آن کرده آب بگیرد برای وضوء ومتعین است تیمم باانحصارظرف بان بلی اگر بریزد آبرا ازظرف مغصوب درظرف مباح وضوء بآن صحیحست چنانچه باعدم انحصار بآنظرف وضوء گرفتن باغتراف نیزصحیحست اگرچه بتصرف درظرف غصبی فعل حرام بعمل آورده مسئله وضوء زیرخیمه غصبی صحیح است بلکه همچنین است درخانهٔ که سقف ودیوارهای ان غصبی باشد درصورتیکه زمین آن مباح باشد مسئله وضوء گرفتن ازحوض مساجدومدارس ونحو آنها ضرر ندارد اگر نداند که واقف شرط کرده که بجز کسیکه در آنمسجد نماز بخواند یادر آن مدرسه ساکن باشد از حوض آنهاوضونگیرد اگر مزاحم مصلین و طلبه ها نباشد خصوصاً اگرسیرت براین جاریشده که دیگرانهم از آن حوض بدون

مانع وضوء میگیرند مسئله وضو گرفتن ازظرف طلاو نقره مثل وضو درظرف
غصبی است که وضوء ارتماسی در آن باطل است مطلقاًو وضوء باغتراف
از آن باانحصار آب باطل است چنانچه گذشت واگر جهلا یانسیاناً بلکه
باشك درانکه ان ظرف طلا یانقره استوضوء گرفت صحیح است هرچند
بارتماس یا باغتراف باشد یا انحصار مسئله اگر شك کند در وجود حاجب
پیش از شروع وضوء یا د ر اثناء ان واجب نیست فحص ا ز حاجب کند
مگر درصورتیکه احتمال حاجب منشأ عقلائی داشته باشد که دراینحال بایدفحص
کند تا مطمئن شود بنبودن حاجب واگر بعدازفراغ ازوضوشك کند که حاجب
بوده یانه بنا گذارد که نبوده ووضویش صحیحست وهمچنین است اگرموجود
بوده وپیش ازوضو ملتفت آن بوده وبعدازوضو شك کند که دروقت وضو
ازاله حاجب نموده یا آب زیر آن رسانده یانه که صحیح وهمچنین است اگر بعداز
وضوبداند که حاجب موجود است وشك داشته باشد که وقت وضوء بوده
یابعد طاری شده که درجمیع صور حکم میشود بصحت وضو بلی اگر بداند
که درحال وضو مثلا انگشتر دردست او بوده که ممکن است آب بزیر
آن رسیده باشد وممکن است نرسیده باشد و بداند که دروقت شستن دست
ملتفت آن نبوده یا انکه بداند حرکتش نداده وشك کند که آیا من باب الاتفاق
آب زیر انگشتر رسیده یانه مشکل است حکم بصحت وضو بلکه ظاهر وجوب
عاده است مسئله اگر بعض اعضاء وضو نجس بوده ووضو گرفت وبعد از آن
شك کرد که آیا پیش ازوضو محل نجس راشسته یانه حکم میشود بصحت وضو
وبنا میگذارد برنجاست محل پس باید انرا بشوید برای اعمال آتیه وازجمله
شرائط وضوء مباشرت است درحال اختیار که خود وضوء بگیرد وبااضطرار
جایز است دیگری او را وضوء دهد بلکه واجب است استنابه و استعانه بغیر
لکن خودش نیت وضو کند واحوط آنستکه وضودهنده نیز نیت کند ومسح باید
بدست منوب عنه باشد که نایب دست اورا گرفته بکشد بمحل مسح واگر ممکن
نباشد نایب رطوبت دست منوب عنه را بگیرد وبدست خود برمحل مسح او
بکشد و احوط آنستکه تیمم نیز کند باامکان و ازشرایط وضوء ترتیبست در

اعضاء ان که باید تمام صورت را اول بشوید وبعد دست راست راوبعد دست
چپ را و بعد مسح سر و بعد مسح پاها کند ودرپاها ترتیبی نیست بلی احوط
آنستکه مسح پا ی چپ را مقدم ندارد برمسح پای راست واز شرایط وضو
موالاتست بین اعضا ء بانکه پی درپی بعمل آورد واتقدر شستن عضو متأخر
را تأخیر نیندازد که جمیع اعضاء سابقه خشك شود بسبب تأخیر مسئله وقتی
خشکشدن اعضاء سابقه مضر بموالاتست که بسبب تأخیر عضو لاحق یا بطول
زمان خشك شود والا اگر عرفاً پی درپی بعمل آورده ولی بسبب حرارت هوا
یاغیر آن خشکشده وضویش باطل نیست مسئله اگرموالات عرفی بعمل نیامده
ولکن بسبب رطوبت و برودت هوا یا اینطول مدت اعضا ء سا بقه نخشکیده
که اگر هوا معتدل بود خشك میشد وضو باطل نیست پس موالات در وضو
متحقق میشود بیکی از دوچیز یا ببقاء رطوبت وضو دراعضاء حساً یا بمتابعت
عرفیه مسئله اگرموالات ترك شود نسیاناً وضویش باطلست و همچنین اگر
اعتقاد کند که اعضاء سابقه نخشکیده وخلاف آن ظاهر شود مسئله اگر در اعضاء
وضو رطوبت باقی نماندمگر در مقدار ازریش که پائین تر ازذقن است در کفایت
ان برای مسح اشکالست و ازشرایط وضو نیت است که قصد کند که وضورا
بعنوان امتثال امر خداوند متعال جل شأنه بعمل آورد و مراد بقصد قربت همین
است ومعتبر است د ر ان اخلاص پس هرچه منافی خلوص باشد ضم بان شود
عمل باطلست خصوصاً ریاء که بهر وجهی داخل درعمل شود موجب فساد آن
است وغیر ریاء ازضمایم برفرض رجحان آنضرر ندارد مگر انکه مقصود اصلی
همان ضمیمه وقصد امتثال امر بوضوء تابع باشد یاانکه هردوباهم داعی شود
بنحویکه هر کدام از دو مقصود جزء داعی باشد که در ان دو صورت وضوء
باطلست و همچنین است اگرضمیمه مباح باشد مثل خنکشدن مگر درصورتیکه
مقصود اصلی ازوضو وخنکشدن بالتبع باشد مسئله معتبر نیست در نیت تلفظ
و نه خطور دادن بدل بلکه کفایت میکند درنیت ارادهٔ اجمالیه که درنفس او
مرتکز است که اگرباشد کاراو بپرسند بگوید وضو میگیرم واینست که اسم آنرا
داعی میگویند واینکا فیست بلی اگر شروع کند درعمل وبطوری ازعمل غافل

شود بالمره که اگر ازاو بپرسند چه میکنی متحیر بماند ونداند چه میکند عمل او
بدون نیت و باطلست **مسئله** چنانکه نیت در اول عمل معتبراست استدامهٔ نیت تا
آخر آن لازمست پس اگر دراثناء عمل مردد شود یا نیت عدم کند ودراینحال
عمل را تمامکند باطلست بلی اگر برگردد به نیت اولی پیش از فوت موالات انچه
بدون نیت بعمل آمده بجا آورد صحیح است **مسئله** کفایت میکند در نیت قصد
قربت چنانچه ذکر شد وواجب نیست در آن نیت وجوب یا ندب نه بطور وصف
که مثلا وضوء واجب میگیرم نه بطور غایت که وضو چون واجب است بجا
میاورم بلکه اگر اشتباهاً نیت و جوب کند بجای ندب یا بعکس باقصد امتثال
امر الهی کافی و صحیحست پس اگر بخیال دخول وقت قصد وجوب کند در
وضو یا بعکس قصد ندب کند وخلاف آن مبین شود کافی است **مسئله** معتبر
نیست درصحت وضو نیت رفع حدث ونه نیت مباح شدن نماز وغیر آن از
غایات پس اگر بخیال انکه وضو دارد وضو بگیرد بقصد تجدید ومعلوم شود
که محدث بوده صحیحست ونماز با آن مثلا جایز است وکفایت میکند
یك وضوء از اسباب مختلفه اگرچه درنیت اسباب متعدده را منظور نداشته
باشد بلکه اگر قصد کند در وضوء رفع حدث معینی را تمام احداث مرتفع میشود بان

فصل در موجبات وغایات وضوء است

مسئله مبطلات وضوء چند چیز است اول و دوم خروج بول وانچه بحکم بول است
مثل بلل مشتبه پیش از استبراء وخروج غایط از محل طبیعی یا از غیر ان باشد
شدن مخرج طبیعی یا بدون ان غایط زیاد بیرون آید یا کمی هرچند بمصاحبت کرم
یا هسته مثلا خارج شود سیم خروج باد از دبر که از معده بیرون آید چه با
صدا و بد بوئی چه بدون آن وعبرتی نیست بیادیکه ازقبل زن خارج شود ونه بانچه از
معده نباشد مثل آنکه از خارج نفخی داخل شود وبر گردد چهارم خوابیکه غالب
باشد بر گوش و چشم پنجم آنچه عقل را زایل کند مثل جنون وبیهوشی ومستی (در موجبات وضوء است)
ونحو اینها ششم استحاضهٔ قلیله واما متوسطه و کثیره نیز مبطل است لکن آنها موجب
غسل هم هستند چنانکه بیاید **مسئله** اگر آب اماله خارج شود وهمراه آن چیزی
از غایط نباشد ناقض وضوء نیست و همچنین باشد در آنکه چیزی با او خارج
شد مانند ... و همچنین است اگر شك کند که با کرم یا هسته که بیرون آمده غایط

همراه او بوده یا نه **مسئله** کسیکه مرضی دارد که بول ازاو میچکد که او را مسلوس
گویند یا بی اختیار ازاو غایط خارج میشود که او را مبطون گویند بر سه قسم است
اول آنکه در اوایل وقت نماز یا اواسط یا اواخر آن بقدری مهلت میدهد که
بتواند تمام نماز را ولو باقتصار بر واجبات آن با وضوء بعمل آورد باید در همان
وقت معین نماز را بخواند پس اگر اول وقت است مبادرت کند بنماز واگر در
اواسط یا اواخر وقت است صبر کند تا در همان وقت نماز را بعمل آورد دویم
کسی که وقت معین ندارد و مهلت هم نمیدهد ولی در هر نمازی یکمرتبه
یا دو یا سه مرتبه بیشتر ازاو خارج نمیشود پس چنین کس باید پیش از نماز آب
وضوء را نزدیك خود گذارد وبعد ازوضوء شروع کند بنماز و بمجرد خروج
حدث هرجای از نماز باشد قطع کند بدون استدبار ونحو آن ووضوء بگیرد
واز همان جای نماز که قطع کرده تتمه را بجا بیاورد وهمچنین در مرتبه دویم و
سیم اگر بر او حرج ومشقت نباشد بعمل آورد تا نماز تمام شود واحوط آنستکه
یك نماز هم با یك وضوء بعمل آورد اگرچه دربین نماز مکرر محدث شود
بلکه این احتیاط در مسلوس ترك نشود سیم آنکه حدث او بنحوی متصل است
که عمل بنحو مذکور ممکن نباشد یا آنکه عمل مزبور حرج ومشقت داشته باشد
باید یك وضو بگیرد ونماز بجا آورد بنحو متعارف وآنچه حدث بیاید معفو است
وهمچنین برای هر نمازی یك وضو بگیرد وجایز نیست دو نماز را بیك وضو
بخواند خواه هردو فریضه باشد یا نافله یا مختلف وظاهر آنست کسیکه بی اختیار
باد از او خارج میشود ملحق باشد بسلس البول در تفصیلی که ذکر شد **مسئله**
واجب است بر مسلوس تحفظ نماید ازتعدی بول ببدن او وجامهٔ باینکه کیسهٔ
همراه داشته باشد که قدری پنبه یا نحو آن در آن باشد وظاهر آنستکه واجب
نباشد تبدیل کیسه یا تطهیر آن برای هر نماز بلی احوط تطهیر حشفه است اگر ممکن
باشد بدون حرج برای هر نمازی وواجب است بر مبطون نیز تحفظ نماید بانچه
ممکن باشد چنانچه احوط در آن نیز تطهیر مخرج است با امکان بدون حرج **مسئله**
واجب نیست بر مسلوس ومبطون بعد از برء آن مرض انکه قضا کند
نمازها نیرا که بدستور مذکور بجا آورده بلی درصورت دویم و سیم اگر نماز

را بجای آورده بعد از آن برء حاصل شود وبقدر نماز با طهارت وقت باقی باشد ظاهر وجوب اعاده آن است

فصل در غایت وضوء

بدانکه وضوء بر چند قسم است یا شرط صحت عمل است مثل نماز یا شرط جواز وعدم حرمت عمل است مثل مس کتابت قرآن یا شرط کمال عمل است مثل قرائت قران یامشروع است برای رفع کراهت کاری مثل چیز خوردن در حال جنابت که مکروهست و کراهت آن مرتفع میشود بوضوء **اما قسم اول** که وضوء شرط صحت آن باشد پس بدانکه وضوء شرط نماز است خواه فریضه باشد یا نافله اداء باشد یا قضا آنچه از او فوت شده یا از دیگری و شرط است برای اجزاء فراموش شده از نماز مثل قضاء سجده وتشهد بلکه برای سجده سهو نیز بنا بر احوط وهمچنین شرط صحت طوافی است که جزء حج یا عمرهٔ واجب ومندوب باشد و**اما قسم دویم** پس وضو شرطست برای جواز مس کتابت قرآن که حرام است بر محدث وفرق نیست بین آیات و کلمات بلکه حروف ومد وتشدید واعراب قرآن وملحق است بآن اسماء الله وصفات خاصه او واما اسماء انبیا وائمه علیهم السلام وملئکه پس در الحاق آنها بقرآن تأمل واشکالست واحوط تجنب است بخصوص اسماء انبیاء وائمهٔ علیهم السلام **مسئله** فرق نیست در حرمت مس بین اجزاء بدن ظاهر آن وباطن آن بلی دور نیست جواز مالیدن مو چنانچه فرق نیست در حرمت آن بین انواع خطها حتی خطیکه در این زمان مهجور شده مثل خط کوفی وهمچنین بین انواع کتابت که بقلم نوشته باشند یا بطبع یا غیر آنها **واما قسم سیم** اقسام کثیره دارد که ذکر آنها مناسب این مختصر نیست بکتابهای مفصله رجوع نمایند واقوی آنستکه وضوء مستقلا از اعمال مستحبه است بنفسه مثل باقی مستحبات نفسیه پس صحیح است وضوء بگیرد بقصد قربت هرچند قصد یکی از غایات را نداشته باشد مثل سایر عبادات **مسئله** مستحب است بر کسیکه وضوء دارد که وضوی خود را تجدید نماید وظاهر جواز آنست در مرتبه سیم وچهارم وزیاده از آن واگر معلوم شود که در واقع محدث بوده حدث او مرتفع میشود بوضوی تجدیدی

بنا بر اقوی ونباید دو باره وضوء بگیرد

فصل در خلل وضو است

در خلل وضوء

مسئله اگر یقین کند که محدث بوده وشك کند که وضوء گرفته یا نه یا مظنه دارد که وضوء گرفته باید وضوء بگیرد واگر در اثناء نماز مثلا شك کند که وضوء گرفته یا نه باید نماز را قطع کند ووضوء بگیرد واحوط اتمام نماز واستیناف ان است با وضوی تازه و اگر بعد از نماز شك کند که وضوء داشته یا نه بنا گذارد بر صحت نماز ولی برای نماز بعد وضوء بگیرد واگر یقین دارد که وضو گرفته وشك کند که محدث شده یا نه اعتنا نکند واگر یقین دارد وضوء گرفته وحدث هم بعمل آمده ونداند کدام مؤخر بوده باید وضوء بگیرد مگر در صورتیکه تاریخ وضو معلوم باشد وتاریخ حدث معلوم نباشد که در اینصورت بنا گذارد بر اینکه وضوء او باقیست بنا بر اقوی واگر یقین کند بعد از وضوء که یکی از اجزاء وضو را ترك کرده باید آن جزء را با اجزائیکه بعد از آنست بعمل آورده اگر موالات آن بهم نخورده ومفسد دیگر بعمل نیامده باشد والا از سر گیرد واگر شك کند پیش از فراغ از وضو در فعلی از افعال وضوء که بجا آورده یا نه باید فعل مشکوك را با افعال مترتبه بر آن بجا آورد ومظنه در وضوء بحکم شك است وعبرتی نیست بشك کثیر الشك چنانچه عبرتی نیست بشك بعد از فراغ از آن خواه شك او در فعلی از افعال وضوء باشد یا در شرطی از شروط آن **مسئله** اگر وضوء گرفته وبعد وضوء را تجدید نموده ونماز بعمل آورد واجمالا یقین کرد ببطلان یکی از آن دو وضو این علم اجمالی اثر شرعی ندارد نه در نمازیکه بعمل آورده ونه در نمازهائیکه بعد بجا میاورد واما اگر بعد از هر کدام از دو وضو نمازی خوانده بعد یقین کرد ببطلان یکی از دو وضوء پس نماز دویم صحیح است قطعا چنانچه نمازهائیکه بعد بجا میاورد پیش از ابطال صحیح است بلکه نماز اولی نیز دور نیست حکم بصحت آن اگر چه احوط اعاده آنست

مسئله اگر دو وضوء گرفت وبعد از وضوی دویم نماز خواند وبعد از آن یقین کرد که بعد ازیکی از آن دو وضو حدثی واقع شده نمازیکه خوانده محکوم بصحت است و برای نماز های بعد باید وضوء بگیرد واگر بعد ازهر وضوئی نمازی خوانده وبعداز آن یقین کند بوقوع حدث بعدازیکی از آن دو وضو پیش از نمازباید هر دو نمازرا اعاده کند بلی اگر آن دو نماز درعدد رکعات متفق باشند مثل ظهر وعصر ظاهر کفایت بجا آوردن یك چهار رکعتی است بقصد آنچه برذمهٔ اواست اگرچه احوط در این صورت نیز اعاده هردونماز است

فصل در وضوء جبیره

مسئله کسیکه بربعض اعضاء وضوء او جبیره باشد پس اگر ممکن باشد کندن جبیره باید اورا بردارد و زیر آنرا بشوید یامسح نماید واگر کندن آن ممکن نباشد پس اگر درمحل مسح باشد روی جبیره را مسح کند واگر درمحل غسل باشد وممکن باشد رسانیدن آب به بشره که مسمای غسل بعمل آید واجبست چنین کند والامسح نماید روی جبیره را مسئله باید مسح کند تمام روی جبیره را که در محل غسل است لکن لازم نیست مسح آنچه را که متعذر یا متعسر است مسح آن مثل میانه خیوط جبیره در محل مسح در قدر و کیفیت بحکم محل مسح است که باید مسح آن بدست ورطوبت دست باشد بخلاف جبیره درمحل غسل که جایز است مسح آن با آب خارج مسئله اگر جبیره روی تمام یك عضو یا تمام اعضای وضوء را اگرفته وتیمم بدون حایل ممکن باشد احتیاط بجمع بین جبیره و تیمم ترك نشود خصوصاً در صورت دویم بلی اگر براعضاء تیمم نیز حائل باشد وتیمم بر بشره ممکن نباشد متعین است وضو بر جبیره در هردوصورت مسئله اگر جبیره مقداری از اطراف صحیحه رافرا گرفته پس مقداریکه برحسب متعارف لازمه بستن جبیره است ضرر ندارد باید برروی آن مسح نماید واگر زیاد تر از مقدار متعارف باشد ورفع آن ازمحل صحیح ممکن باشد رفع کند وباعدم امکان آن بر روی آن مسح نماید لکن احتیاط بجمع بین آن وتیمم ترك نشود مسئله اگر مسح بر جبیره ممکن نباشد بواسطه نجاست آن باید کهنه پاکی برروی ان

در جبی

گذارد بنحویکه جزء جبیره محسوب شود ومسح بر آن نماید مسئله جراحتیکه روی آن باز باشد وشستن آن ممکن نباشد میتوان بشستن اطراف آن اکتفا کرد هرچند احوط آنستکه چیزی بر روی جراحت گذارد وبر آن مسح کند مسئله اگر استعمال آب ضرر داشته باشد بر عضو بدون آنکه جروحی یاقروحی یاشکستگی بر آن باشد باید تیمم کند وهمچنین است اگر جراحت یا شکستگی درغیر مواضع وضو باشد لکن استعمال آب وضو برای آن مضر باشد مسئله در رمدیکه وضو برای آن مضر باشد متعین است تیمم مسئله اگر چیزی مثل قیر بر بشره چسبیده که ازاله آن ممکن نباشد اکتفا میشود بمسح بر آن واحوط آنستکه مسمای غسل بعمل آید واحوط از آن ضم تیمم است مسئله وضوی جبیره رافع حدث است نه مجرد استباحه نماز مسئله کسیکه بر بعض اعضای او جبیره باشد وغسل براو واجب شود باید موضع جبیره رامسح کند وباقی بدن را بشوید بهمان نحویکه در وضوی جبیره ذکر شد واحوط آنستکه غسل ترتیبی کند نه ارتماسی مسئله کسیکه تکلیف او تیمم باشد و بر موضع او جبیره باشد که رفع آن ممکن نباشد تیمم کند بمسح بر جبیره وهمچنین است درصورتیکه بر موضع تیمم چیزی چسبیده باشد که ازاله آن ممکن نباشد مسئله اگر عذر صاحب جبیره مرتفع شود اعاده یا قضاء نمازهای گذشته او واجب نیست بلکه بوضوئیکه قبل از رفع عذر گرفته ظاهر آنست بتواند بعد نماز کند مسئله صاحب جبیره اگر مایوس باشد از زوال عذر تا آخر وقت میتواند اول وقت نماز کند والااحوط تاخیر است

فصل در اغسال است

بدانکه اغسال واجبه شش است غسل جنابت وحیض واستحاضه ونفاس ومس میت وغسل دادن میت

فصل در غسل جنابت است

وکلام در سه مقام است سبب جنابت واحکام جنب وواجبات غسل مسئله سبب جنابت دو چیز است اول خروج منی وآنچه بحکم آنست از بلل مشتبه پیش از استبراء ببول چنانچه بیاید ومعتبر است در تحقق جنابت آمدن منی ازمجری

در غسل جنابت

بخارج پس بمجرد حرکت منی از محل خود اکتفا نمیشود و موجب جنابت نیست چنانکه معتبر است اینکه منی خود او باشد پس اگر از غسل بعد کمنی مرد از زن بیرون آید موجب جنابت او نمیشود مگر آنکه یقین کند که منی خود او مخلوط بان است ومنی بودن رطوبتی اگر معلوم باشد اشکالی نیست والا شناخته میشود منی برای غیر مریض باینکه جمع باشد در آن جهیدن وشهوت وسست شدن جسد وبرای مریض وزن بجمع شدن شهوت وسستی وکفایت نمیکند یکی از سه علامت مزبوره لکن احوط با عدم اجتماع این سه علامت جمع بین غسل ووضوء است برای کسیکه مسبوق بحدث اصغر بوده وغسل تنهاست باسبق طهارت دویم جماع هرچند انزال منی نشود وجماع متحقق میشود بدخول حشفه یا بقدر آن از مقطوع الحشفه در قبل یاد بر که هردو جنب میشوند بدون فرق بین صغیر ومجنون وغیر آنها اگرچه غسل بر آنها واجب نشود مگر بعد از حصول شرائط تکلیف وغسل صحیح است از صبی ممیز وجنابت او بغسل مرتفع میشود مسئله اگر در لباس خود منی به بیند وبداند از اوست وهنوز بعد از او غسل نکرده نمازهائیرا که بداند بعد از حصول جنابت کرده باید قضاء کند بخلاف نمازهائیرا که احتمال دهد که پیش از آن بوده که قضاء آنها واجب نیست واگر بداند که منی از اوست ولکن نداند که از جنابتی است که غسل از آن کرده یا از جنابت دیگر است که از ان غسل نکرده ظاهر آنستکه غسل براو واجب نباشد اگرچه احوط است مسئله اگر منی از محل خود در خواب یا بیداری حرکت کرده وبیرون نیامده غسل واجب نیست چنانکه گذشت واگر بعد از دخول وقت باشد وبرای غسل آب نداشته باشد واجب نیست حبس ان از بیرون آمدن پس اگر آمد تیمم کند برای نماز بلی اگر خاك ونحوان نداشته باشد که تیمم کند بان دور نیست وجوب حبس ان مگر انکه متضرر شود بحبس آن وهمچنین است کسیکه خودرا بعد از دخول وقت اختیاراً جنب کند که برای کسیکه آب غسل نداشته باشد وخاك تیمم داشته باشد جایز است و اگر خاك هم نداشته باشد جایز نیست

فصل در احکام جنب

راحکام ج

متوقف است بر غسل جنابت چند چیز که شرط صحت آنها غسل جنابتست

اول برای نماز باقسام آن ماعدای نماز میت وبرای اجزاء منسیه نماز بلکه برای سجده سهو نیز بنابر احوط دویم برای طواف واجب نه مندوب سیم برای روزه ماه رمضان وقضاء آن که باقی ماندن بجنابت تا صبح عمدا یا نسیانا موجب بطلان انهاست وغیر اندو از اقسام روزه باطل نمیشود بان اگرچه احوط در روزه های واجب ترك تعمد بان است بلی جنابت عمدیه در اثناء روز مبطل تمام اقسام روزه است حتی روزه مندوبه بخلاف جنابت غیر عمدیه مثل احتلام که ضرر بهیچ روزه ندارد حتی روزه رمضان

فصل

محرمات جنب

حرام است بر جنب چند کار اول مس کتابت قرآن بتفصیلی که در وضوء گذشت وهمچنین مس اسم جلاله خدا وسایر اسماء وصفات مختصه باو جل شانه وهمچنین مس اسماء انبیاء وائمه علیهم السلام بنابر احوط دویم دخول مسجد الحرام و مسجد نبی ص هرچند برای عبور باشد سیم درنك نمودن در سایر مساجد ماعدای مسجدین بلکه دخول در انها نیز جایز نیست مگر انکه برای مرور باشد باینکه از دری داخل شود واز در دیگر خارج شود یا اینکه داخل شود برای برداشتن چیزی از انها ومشاهد مشرفه ملحق بسایر مساجد است بنا بر احوط واحوط الحاق آن الحاق آبها بمسجدین است چنانچه احوط الحاق رواق است بروضه مشرفه چهارم گذاردن چیزی در مساجد اگرچه از خارج یا در حال عبور بگذارد پنجم قرائت سوره های سجده که چهار سوره است سوره اقرأ والنجم والم تنزیل وحم سجده اگرچه ماعدای آیات سجده باشد حتی بسمله به قصد یکی از آنها مسئله اگر محتلم شود در مسجد الحرام یا مسجد پیغمبر یا انکه در حال جنابت داخل انها شود عمداً یا سهواً یا جهلا باید برای بیرون آمدن از انها تیمم کند مگر درصورتیکه زمان خروج کمتر باشد از مکث برای تیمم یا مساوی باشد که باید بدون تیمم بیرون آید بر بنا

اقوی مسئله اگر جنب شود و آب در مسجد باشد باید تیمم کند وداخل مسجد شودبرای برداشتن آب وباطل نمیشو د تیمم باین وجدا ن آب مگر بعداز بیرو ن رفتن از مسجد باآب یا بعد از غسل و آیا باین تیمم مباح میشود غیر از دخول مسجد ومکث در آن بقدر حاجت یانه تامل واشکالست

فصـــــــــل

در کارهائیکه برجنب مکروهست و آن چند چیزاست اول خوردن و آشامیدن و کراهت مرتفع میشود به یکی ازسه کار بوضوی کامل و آن اکمل است یاشستن دست وصورت ومضمضه یاشستن دست تنها دویم قرائت قران زیادتر ازهفت آیه ماعدای سوره های سجده و کراهت شدید میشود بقرائت زیاد تر از هفتاد آیه سیم مس قرآن غیر از نوشته آن ازجلد و کاغذوحاشیه ومابین سطوران چهارم خواب و کراهت ان مرتفع میشود بوضوء واگرآب نباشد تیمم کندبدل از غسل پنجم خضاب کردن چنانچه مکروهست بر کسیکه خضاب کرده خودراجنب کند پیش از آنکه رنك گرفته باشد ششم جماع کردن اگر با حتلام جنب شده باشد هفتم حمل قران وبخود اویختن آن

مکروه جنب



فصل در واجبات غسل است

و آن چند چیزاست اول نیت ومعتبراست در آن اخلاص ولابداست از استدامهٔ حکم نیت چنانچه در وضوء گذشت مسئله اگر حمام برود بقصد غسل کردن پس اگر داعی اول در نفس او باقی بماند تا وقت غسل وفرورفتن در آب بنحویکه اگر سؤال کنند از او چه میکنی جواب گوید غسل میکنم غسل او صحیح است زیرا که بانیت واقع شده بخلاف آنکه بالمره غافل شود که اگر ازاو بپرسند متحیر بماند که در اینصورت باطل است بلکه غسل بعمل نیامده مسئله اگر بحمام رود بقصد غسل وبعداز بیرون آمدن از آن شك کند که غسل کرده یانه بنا گذارد که نکرده واگر بداند غسل کرده ونداند که بروجه صحیح بجاآورده یانه بنا برصحت گذارد دویم شستن ظاهر تمام بشره است و کفایت نمیکند شستن غیر بشره واگر حاجبی باشد واجب است رفع آن وواجب است رسانیدن آب به بشره بدست مالیدن ونحوان اگر بدون آن به بشره نرسد وواجب نیست شستن باطن چشم ودماغ و گوش وغیر آن حتی سوراخ گوش محل گوشواره وسوراخ دماغ محل حلقه وخزامه مگر انکه سوراخ انها بقدری گشاد باشد که از ظاهر محسوب باشد واگر در محلی شك کند که از ظاهر است یا باطن احوط آنستکه انرا بشوید مسئله شستن مودر غسل واجب نیست بلکه شستن بشره زیر آن واجب است بلی شستن موهای نازك که از توابع بشره است لازم است سیم ترتیب در غسل ترتیبی که افضل است از ارتماسی وآن عبارتست از فروبردن بدن زیر آب که مقرون بنیت باشدو کفایت میکند درمقارن استمرارقصدوترتیب عبارتست از انکه تمام سر و گردن را بشوید و قدری از بدن را که اطراف گردن است از باب مقدمهٔ علمیه بشوید تا یقین کند که تمام سر و گردن شسته شده و بعد از آن تمام نصف راست بدن را بشوید با قدری ازاطراف آن من باب المقدمه بعد از آن تمام نصف چپ بدن را بشوید باقدری از اطراف آن من باب المقدمه و عورت و ناف را

نیز تنصیف کند نصف راست آنها را با طرف راست و نصف چپ را
باطرف چپ بدن بشوید و بهتر آنستکه تمام آنهارا باهر دو جانب به
شویدوبایدتمام این سه عضو شسته شود اگرچه بآب ریختن زیاد یا بمالیدن
و نحو آنها که چیزی از بدن نشسته نماند **مسئله** ترتیبی در شستن هر
کدام‌از اعضاء نیست وجایز است شستن‌آن از پائین ببالا و بعکس اگرچه
اولی ابتدا باعلی فالاعلی است چنانکه کیفیت مخصوصی برای شستن
نیست و کفایت میکند بقدری که مسمای‌شستن تمام متحقق شود پس حاصل
میشود بریختن آب برآن یا بفرورفتن زیر آب اولا بقصد غسل سرو گردن
و بعد بقصد طرف راست و بعد بقصد طرف چپ و کافی است شبعیض در
غسل که بعض اعضا را بشوید بریختن‌آب وبعضی را بار تماس بلکه اگر
تمام بدن زیر آب باشد و خود را حرکت دهد بقصد غسل سرو گردن به
نحویکه آب برآن جاری‌شود و همچنین برای طرف راست و چپ کافی
است و محتاج نیست ببیرون آوردن اعضاء از آب و فرو بردن در آن
مسئله در غسل ارتماسی باید تمام بدن دریك‌آن زیر آب باشد اگرچه
فرو رفتن بدن بزیر آب بتدریج متحقق میشود وهرگاه بعض بدن خارج
شود از آب پیش از انکه بعض دیگر بدن فرو رود در آب که تمام بدن
در زمان واحد زیر اب نباشد غسل ارتماسی نمیشود و اگر پای اودر گل
فرورودوقتیکه‌باقی‌بدن درآب فرورودووقتی که گلهارا ازپا پاك کرده باقی
بدن بیرون باشد غسل ارتماسی‌نشده پس غسل ارتماسی در نهرها که زیر
آن گل ولجن باشد مشکل است و علاجی نیست بجز غسل ترتیبی به
انکه سرو گردن را بشوید بعد از آن از طرف راست قدری را که
داخل گل نشده بشوید و گلهای پای راست را ازاله کند وبشوید و
بعد از تمام شدن طرف راست شروع کند بغسل طرف چپ تا تمام شود
مسئله اگر بعد ازغسل ارتماسی‌یقین کند که قدری ازبدن نشسته باقی مانده
باید غسلرا اعاده نماید و اما درغسل ترتیبی پس اگر باقی مانده ازطرف

چپ‌باشد کفایت‌میکند‌شستن‌باقی‌مانده‌ولازم‌نیست شستن‌انچه‌شسته‌شده‌ازطرف‌چپ
اگرچه‌خشك‌شده‌باشدواگرباقی‌مانده ازطرف‌راست باشدباید انرا بشویدوبعد
غسل طرف چپ را اعاده نماید و همچنین است اگر باقی مانده از سرو
گردن باشد باید خصوص انرا بشوید بعد ازآن غسل طرفین ر بترتیب
اعاده نماید **مسئله**واجب نیست موالات در غسل ترتیبی پس اگر مثلا سر
و گردن را اول روز غسل دهد وطرف راست و سط روز وطرف چپ
را آخر روز صحیح است **مسئله** جایز است غسل کردن زیر باران‌یاناودان
بنحو ترتیب نه‌بار تماس‌چهارم‌از واجبات‌غسل‌مطلق‌بودن وپاك بودن‌آب‌واباحهٔ
جای غسل واباحهٔ محل ریختن آب و اباحه ظرف آب است و اینکه در
حال اختیارخودش مباشرغسل‌باشد واینکه مانعی از استعمال آب نداشته باشد
مثل مرض و نحو آن چنانچه دروضو گذشت واینکه عضویکه میخواهد
آب غسل بر آن جاریکند طاهر باشد پس اگر نجس باشد اول
باید انرا بشوید تا پاك شود بعد بقصد غسل آب بر آن جاری کند
مسئله اگر کسی برای غسل بحمام رود و قصدش این باشد که
اجرت حمامی را ندهد یا انکه از مال حرام بدهد یا انکه اجرت او
نسیه باشد بدون احراز رضای حمامی غسل او باطلست هر چند بعد از
غسل اورا راضی کند **مسئله**وضو یا غسل با آبیکه برای آشامیدن
سبیل کنند مشکل‌است‌مگرباعلم‌بعموم اباحهٔ مالك آن **مسئله** ظاهر آنست
که آب غسل زن از جنابت و حیض و نفاس و اجرت گرم کردن آب
اگر محتاج بان باشد بر شوهر باشد زیرا که از نفقهٔ او محسوب است به
خصوص آب غسل جنابت **مسئله** در نهار رمضان بروزه دار معین است
که غسل ترتیبی بعمل آورد پس اگر غسل ارتماسی کند عمداً غسل و
روزه اش هردو باطلست بلی با نسیان هردوصحیح‌است **مسئله**اگر کسی
شك کند در چیزی از اجزاء غسل باید مشکوکرا تدارك کند اگرچه
شك او بعد از دخول در جزء دیگر باشد مادامیکه از آن فارغ نشده

مثل وضو مسئله سزاواراست استبراء ببول برای جنب پیش ازغسل ولی شرط صحت غسل نیست وفائده استبراء اینستکه هرگاه بعد از استبراء وغسل بلل مشتبهی از او خارج شود غسل را اعاده نمیکند بخلاف انکه بدون استبراء غسل کرده وبعدازان بلل مشتبه خارج شود که بحکم منی‌است چه استبراء بخرطات کرده باشد بسبب تعذر بول یانه مسئله کسیکه بانزال جنب شده اگر غسل کند وبعد بلل مشتبهی از او بیرون آید که مردد باشد بین منی وبول پس اگر استبراء ببول نکرده ان بلل بحکم منی‌است وواجبست غسل کند و اگر استبراء ببول کرده ولی بعد از آن استبراء بخرطات‌نکرده پس ان رطوبت بحکم بول است که باید وضوء بگیرد و در این دوصورت فرق نیست که‌مذی بودن یاوذی‌بودن آن رطوبت نیز محتمل باشد یا نه و واگر استبراء کرده ببول وبخرطات بعد از آن‌واحتمال دهد که آن‌رطوبت غیربول ومنی باشد واجب نیست برآن نه غسل و نه وضوء بلکه محکوم بطهارت است واگرآن رطوبت مردد باشد بین بول و منی واحتمال دیگری ندهد پس اگر استبراء ببول وخرطات پیش ازغسل بعمل آمده و خروج بلل مشتبه بعد ازغسل‌بوده باید احتیاط کند بجمع بین غسل ووضوءواگر دواستبراء بعد از غسل واقع شده وبعد از آن رطوبت مشتبه خارج شده وضوء تنها کافیست مسئله اگر بعد ازغسل از جنابت بانزال رطوبتی خارج شود مشتبه بین منی وغیر آن وشك داشته باشد که پیش از غسل استبراء ببول کرده یانه بناگذارد که نکرده وباید غسل کند وبااحتمال بولیت آن احوطضم‌وضوءاست نیز مسئله اگر در اثنای‌غسل محدث شود بحدث اصغر غسل او باطل نمیشود بنابر اقوی لکن بایدبعدازاتمام غسل وضوء بگیرد اگرچه احوط استیناف غسل است بقصد آنچه براو واجبست ازاتمام یاتمام وبعدازآن هم‌وضوء بگیرد مسئله اگر دروقت ورود زیرآب بقصد غسل وشك کند که‌نیت‌غسل‌ارتماسی کرده تافارغ باشد از غسل یانیت ترتیبی کرده وارتماس‌او برای سر و گردن تنها بوده وغسل‌طرفین براو لازم است باید غسلرا از سر گیرد ولی کفایت میکند غسل طرفین‌بعنوان

احتیاط مسئله اگر کسیکه جنب بوده نماز کند بعدازفراغ شك کند که‌آیاغسل جنابت کرده‌یانه بناگذارد برصحت نمازش لکن‌برای نمازهای بعدونحو آن واجبست غسل کند واگرشك دراثناء‌نماز باشدباطل میشود ولکن احوط اتمام واعادهٔ آن‌است باغسل مسئله اگر جمع‌شودبر او غسلهای متعدده از واجب یامندوب یامختلف پس‌اگرنیت جمیع راکردهٔ بیك‌غسل کفایت‌میکندازجمیع مطلقاًواگر مابین‌آنهاغسل جنابت بوده‌حاجت‌بوضوء نیست والابایدپیش‌ازغسل یابعد ازآن وضوءبگیرد وهمچنین کفایت میکند ازجمیع اگردر آنهاجنابت باشدوقصدجنابت رابنمایدواگردر آنهاجنابت نباشدیاباشدوقصدغسل واجب دیگر غیرجنابت نماید دور نیست کافی از جمیع باشد نیز لکن احوط خلاف آنست‌واگر قصدبعض اغسال مستحبه کندکافیست‌از بقیهٔ اغسال مندوبه و در کفایت آن‌از واجبه اشکالست‌واحتیاط ترك نشود

فصل در غسل حیض

درغسل حیض

بدانکه خون‌حیض سیاه‌یاسرخ وغلیظ وگرم است که‌وقت بیرون امدن‌سوزش دارد چنانچه خون استحاضه زرد وسرد وصافست وبیرون میاید بدون سوزش و این‌صفات غالبیه است برای این دو خون که‌در مقام تمیز و اشتباه در بعض مقامات بان رجوع‌میشود وبعض اوقات بصفات دیگری است وهرخونیکه‌دختر نابالغ به بیند پیش ازاکمال نه‌سال حیض‌نیست هرچند بصفات حیض باشد بلکه استحاضه‌است اگرنداند که غیراستحاضه است و همچنین خونیکه بعد از یأس ببیند حیض نیست بلکه استحاضه است بااحتمال آن ویائسه میشود زن‌قرشیه‌بتمام شصت‌سال از عمر او و غیر قرشیه به پنجاه سالو زنیکه قرشیت او مشکوك باشد دراین‌حکم ملحق‌بغیر قرشیه است و کسیکه‌بلوغ او‌معلوم‌نباشد ملحق‌بغیر بالغ‌است ومشکوك‌الیأس ملحق بغیریائسه است مسئله اگرخونیکه صفات‌حیض باشد ازمشکوك‌البلوغ خارج‌شود حیض‌است وامارهٔ‌سبق‌بلوغ است مسئله حیض جمع‌میشود باشیردادن و آیاجمع میشود باحمل دوقولست‌اقوی امکانست هرچند قلیل‌الوقوع است‌وحکم میشود بحیض بودن خونیکه حامل‌میبیند باجتماع‌صفات

و شرائط هرچند بعد از آشکارا شدن حمل باشد مسئله اشکالی نیست در حیض بودن وترتیب احکام آن بعداز بیرون آمدن خون اگرچه بانکشت و نحو آن باشد هرچند بقدر سرسوزنی باشد چنانکه اشکالی نیست در بقاء واستدامه حکم حیض بمجرد ملوث بودن باطن اگرچه کمی باشد بنحویکه پنبه که در محل آن داخل کند آلوده شود وهرگاه خون ازمحل خود فرود آمده ودر فضاء فرج ریخته که بانکشت ونحو آن میتوان بیرون آورد ولکن هنوز خارج نشده آیا بمجرد این مقدار حکم بحدوث حیض میتوان کرد چنانکه برای استدامه کافی بود یا نه محل تأمل و اشکالست و احتیاط بجمع بین تروك حائض وافعال طاهره ترك نشود و دور نیست کفایت بیرون آوردن آن خون هرچند بعلاج باشد ومحکوم بحیض است مسئله اگر شك کند که آیا خون بیرون آمده یا نه بنا گذارد که نیامده واگر شك کند که آنچه بیرون آمده خونست یا چیز دیگر از فضلات محکوم است بطهارت از حدث وخبث واگر بداند خونست ولکن نداند ازمحل حیض خارج شده یا از غیر آن محکوم است بطهارت ازحدث ولی نجس است ودراین سه صورت فحص واجب نیست واگر بداند که خونی هست وحال آن مشتبه باشد پس چند صورت دارد که حکم آنها درضمن مسائل آتیه معلوم میشود مسئله اگر خون حیض مشتبه شود بخون بکارت مثل آنکه بعداز دخول ببکر خون زیادی بیاید وقطع نشود وشك شود که از بکارتست یا از حیض یا ازهردو باید اختبار خود کند باینکه پنبه داخل کند و کمی صبر نماید وبیرون آورد پس اگر خون مثل حلقه است از بکارتست هرچند بصفات حیض باشد و اگرخون پنبه را فرا گرفته حیض است و اختبار مزبور باامکان واجبست بلکه شرط صحت نماز ومثل آنستکه بدون اختبار باطل است و اگر اختبار متعذر باشد بنا گذارد بر حالت سابقه خود از طهر وحیض واگر حالت سابقه را نداند احتیاط کند بجمع بین تروك حائض و افعال طاهره مسئله ظاهر آنستکه تطوق وانغماس که معنی آن در مسئله سابقه ذکر شد علامت خون بکارت یا حیض میباشد حتی باشك در آن که آیا بکارت داشته یا نه و آیا بکارت برداشته شده یا بر قرار است اگرچه اقوی باشك مزبور عدم وجوب اختبار است پس میتواند بنا گذارد بر حالت سابقهٔ خود ازطهر یا حیض نظیر

کسیکه اختبار براو متعذر باشد مسئله اگرخون مشتبه شود که ازقرحهٔ داخلیه خارج شده یا ازحیض است بنا گذارد برحالت سابقهٔ خود از طهر وحیض و اگرمعلوم نباشد احتیاط کند مسئله اقل حیض سه روزاست واکثر آن ده روز چنانچه اقل طهر نیزده روز است پس خونیکه ازسه روز کمتر یا ازده روز زیادتر باشد حیض نیست چنانکه هرگاه بعد از انقطاع خون سابق که محکوم بحیض بوده بدون فاصله ده روز خونی ببیند وممکن نباشد که آن دوخون بانقاء متخلل یك حیض باشد بسبب آنکه مجموع زیاده ازده روز است حیض نیست بلکه استحاضه است مثل آنکه صاحب عادت هفت روز مثلادر عادت ببیند پس هفت روزمنقطع شود بعدازآن سه روز به ببیند که خون دویمی حیض نیست بلکه استحاضه است اقرب مسئله عدم اعتبار توالی است درسه روز حیض بلکه کفایت میکند سه روز درضمن ده روز پس اگریك روزیا دو روز خون به بیند ومنقطع شود وپیش از گذشتن ده روز ازدیدن خون تتمه سه روز را به بیند ممکن است که مجموع حیض باشد وایام پاکی دربین نیز ملحق بحیض است نه بطهر زیرا که طهر بین دو حیض کمتر ازده روز نمیشود بخلاف آنکه یك روز یادو روزخون ببیند ومتمم آنرا بعد از گذشتن ده روز به بیند مثل یازدهم یادوازدهم که هردو خون استحاضه است بلی ظاهر آنستکه معتبر باشد که سه روز کامل ببیند بنحو استمرار که در آن سه روز خون قطع نشود واستمرار عرفی کافیست و ضرر ندارد فترات یسیره چنانچه ظاهر کفایت تلفیق درایام است پس اگرخون به بیند ازظهر روزی تاظهر روز چهارم کافیست لکن باعدم توالی سزاوار نیست که احتیاط ترك شود بجمع بین تروك حائض وافعال مستحاضه درایام خون وبجمع بین تروك حائض واعمال طاهره درایام نقاء مسئله مراد از روز مابین طلوع فجر است تاغروب آفتاب وشبها خارج هستند پس هرگاه ازطلوع فجر خون ببیند تاغروب و آنوقت منقطع شود ودو روزدیگر نیزدرضمن ده روزچنین به بیند کافیست بلی بنا براعتبار توالی درسه روز شب دویم وشب سیم نیزداخل است وشب اول وشب چهارم خارج است درصورتیکه مبدء حیض اول روز باشد وهرگاه مبدء حیض اول شب باشد شب اول نیز داخل است وهمچنین است با تلفیق مسئله بدانکه حائض

باصاحب عادت است یاغیرصاحب عادت ودویمی یامبتدئه استواوزنیست که‌هنوز حیض ندیده بود واین ابتداء حیض اواست ویا مضطربه است واو کسیست که مکرر حیض دیده وعادتی برای‌اوقرارنگرفته ویا ناسیه است واو کسیست که عادت‌خود رافراموش کرده اماذات‌العاده پس کسی‌استکه دومرتبه متوالی خون موافق بایکدیگر ببیند که متوافق باهم باشند در زمان یادر عدد یادرهردو که‌اول راذات‌العادة وقتیه ودویم را عددیه و سیم‌را وقتیه عددیه گم‌یند مسئله اشکالی نیست دراینکه عادت‌زائل نمیشودبمجردآنکه یك‌مرتبه بر خلاف‌عادت به‌بیند چنانکه اشکالی نیست‌درآنکه زائل میشودعادت اولی بعادت ثانیه که دومرتبهٔ‌متوالیه مطابق یکدیگربرخلاف عادت‌اولی‌ببیندوآیا زائل‌میشودعادت اولی‌بعروض دومرتبهٔ متوالیه‌مخالف یکدیگر برخلاف عادت اویا نه‌دوقولست واقوی آنستکه زائل میشود بانکه‌چندمرتبه تخلف کند که‌درعرف‌صادق‌باشد که‌او عادت‌معلومه‌ندارد مسئله صاحب عادت‌وقتیه‌چه عددیه‌هم‌باشدیانه‌بمجرد دیدن خون در عادت حیض قرار میدهد وترك عبادت میکند چه خون او بصفت حیض‌باشدیانه‌وهمچنین استاگریك‌روز یادوروزیا بیشتر‌پیش‌ازعادت یابعدازآن بیند که درعرف گویندعادت اوتعجیل کرده‌یاتأخیر افتاده‌پس‌اگرمنکشف‌شود که حیض‌نبوده بانکه منقطع شودبکمتراز سه‌روز باید قضاء نمایدعبادتیرا که بحیض‌قراردادن ترك کرده واما غیرذات‌العاده پس او نیز بمجرد دیدن خون حیض قرار دهد درصورتیکه خون او بصفات حیض‌باشد واگر بصفات حیض نباشد احتیاط کند بجمع بین تروك‌حائض واعمال‌مستحاضه پس‌هرگاه‌سه‌روز خون‌مستمر بماند حیض قراردهد واگر زیادتر ازسه روز ببیند تاده روز در مقدار زائد اکتفامیکند بوظیفهٔ حائض مسئله‌صاحب‌عادت وقتیه اگر دروقت عادت یامقداری پیش‌ازآن یامقداری بعدازآن یا مقداری پیش ومقداری‌بعد ازآن‌خون‌ببیند ومجموع زیادترازده روز نباشد تمام راحیض‌قراردهد واگر زیادتراز ده‌روز شود خصوص ایام عادت حیض است و تتمه استحاضه مسئله اگرسه روزمتوالی یازیادتر خون به‌بیند وپیش‌از ده روز منقطع شودبعداز آن سه‌روز یازیادتر ببیندپس‌هرگاه مجموع‌دوخون بانقاء متخلل زیادترازده

روز نباشد طرفین حیض ونقاء نیز بحکم حیض‌است چه هردو خون‌یا یکی از آنها بصفات حیض باشد یانه وخواه صاحب عادت باشد و آن دوخون یا یکی ازآنها درایام عادت باشد یانه وهرگاه مجموع آنها متجاوز از ده شود پس‌در صورتیکه صاحب عادت بوده ویکی ازدو خون درعادت واقع‌شده باید خونیکه درعادت بوده‌حیض‌قرار دهدودیگری‌را استحاضه وهمچنین است اگربعض یکی‌از آندو درعادت‌واقع‌شود که‌بایدآنراحیض‌قراردهد واگرصاحب عادت‌نباشدیاآنکه باشد وهیچکدام‌از آندو یابعض آن درعادت اوواقع‌نشود بایدآنچه بصفات حیض است‌حیض قرار دهدوتتمه‌رااستحاضه واگر هر دو درصفت مساوی باشند احوط اگرنگوئیم اقوی آنستکه خون‌اول‌راحیض‌قراردهد مسئله صاحب عادت‌اگرزیادتر ازعادت‌خون ببیند وازده روزتجاوز نکندمجموع حیض است مسئله اگرعادتش این‌بود که هرماهی یکمرتبه حیض میشد ودوماهی دومرتبه دید ومابین آن‌دو مرتبه ده روز یازیادترپاك‌بود پس هرگاه یکی از دو خون در ایام عادت بوده آنرا حیض قرار دهد ودیگری را اگرهم بصفات حیض باشد حیض قرار دهد واگر دیگری بصفت استحاضه باشد احتیاط کند بجمع بین تروك حائض واعمال مستحاضه واگر هیچکدام در ایام عادت نباشد هر دو را حیض قرار دهد خواه هردو بصفات حیض باشند یاهر دو بصفات نباشند یایکی بصفات باشد ودیگری نباشد هر چند در خون دویم در صورت دویم ودر فاقدالصفات از آنها در صورت سیم سزاوار است احتیاط ترك نشود مسئله مبتدئه ومضطربه و کسیکه عادتش ده روزباشد اگرخون پیش‌از ده روز منقطع‌شود بااحتمال آنکه‌هنوز در باطن باشد واجبست بر آنها استبراء کنند باینکه قدری پنبه بخود بردارد وبعداز صبر کمی بیرون آورد پس اگر آلوده نباشد غسل حیض بجاآوردو نماز کند واگر آلوده باشد بخون‌یاآب زردی صبر کند تا پاك شود یاآنکه‌بده‌روز برسدپس‌اگرقبل‌از تجاوز ازده قطع شود تمام حیض‌است واگر تجاوز کند ازآن حکم آن‌بیاید واما کسیکه عادتش کمترازده‌روز بوده‌وقبل ازعادت در ظاهر خونش قطع شود مثل آنکه‌عادتش هشت‌روز بوده ومثلا بچهار روزخونش قطع‌شده بااحتمال بقاء آن درباطن پس‌باید استبراء کند اگر آلوده نیست غسل

کند والاصبر کند تاعادتش کامل شود واگر بهفت روز که عادتش بود بالمره منقطع شود غسل کند ونماز بخواند وهمچنین است باانقطاع خون بعادت بااحتمال بقاء آن درباطن که بعد از استبراء ونقاء غسل میکند واگر بعادت منقطع نشود باید ترک عبادت کند تاده روز وجوباً اگر بصفات حیض باشد واگر بصفات نباشد یکروز واجبست ترک عبادت کند ودر زائد از یکروز مستحب است ترک آن هر چند در زائد احوط جمع بین تروک حائض واعمال مستحاضه است وهر گاه خون از ده روز نگذرد تمام حیض است واگر از ده روز گذشت حکم آن میاید **مسئله** اگر خون از ده بگذرد اگر چه قدر کمی زیاده باشد معلوم میشود که حیض او مخلوط شده بپاکی پس اگر عادت معلومه داشته بوقت وعدد عادت خود را حیض قرار دهد اگر چه بصفات نباشد و بقیه را استحاضه اگر چه بصفات حیض باشد واگر عادت معلومه نداشته باشد نه وقتیه ونه عددیه بانکه مبتدئه یامضطربة الوقت والعدد یاناسیة الوقت والعدد باشد پس اگر رنگ خون مختلف باشد بعض آن سیاه یاسرخ وبعض آن زرد باشد باید رجوع کند بتمیز که آنچه بصفت حیض است حیض قرار دهد وغیر آنرا استحاضه قرار دهد بشرط آنکه بصفت حیض است کمتر از سه روز یازیادتر ازده روز نباشد وشرط دیگر آنکه معارضه نکند بااو خون دیگر که واجد صفات حیض باشد ومابین آن دو خون فاصله باشد بخون فاقد صفات که کمتر ازده روز باشد مثل آنکه پنجروز خون سیاه ببیند وبعد از آن پنجروز زرد وبعد از آن پنجروز سیاه ببیند که در اینصورت بحکم فاقد التمیز است چنانکه اگر تمام خون بیکرنگ باشد فاقد التمیز است وحکم آن بنابر احوط اگر نگوئیم اقوی آنستکه در هر ماهی هفت روز را حیض قرار دهد وبقیه را استحاضه ومشهور آنستکه مبتدئه فاقد التمیز رجوع میکند اولا بعادت اقارب خود مثل مادر وخواهر وخاله وعمه اش وغیر ایشان از ارحام پس اگر تمام آنها در عدد متفق باشند وحال آنهارا بداند عادت آنها را حیض قرار دهد والا باید هفت روز را حیض قرار دهد واکثر علماء ملحق کرده اند بمبتدئه فاقدة التمیز کسیرا که عادتی برای او مستقر نشده در رجوع باقارب ولکن این حکم نزد حقیر محل اشکالست خصوصاً در دویمی پس درصورتیکه عادت اقارب او کمتر از هفت روز یابیشتر از آن باشد احوط آنستکه درمقدار تفاوت جمع کند بین وظائف حائض

ومستحاضه **مسئله** احوط اگر نگوئیم اقوی آنستکه فاقد التمیز هفت روز تحیض را دراول دیدن خون قرار دهد وهر گاه خون زیاد تر ازیکماه مستمر بماند واجب استکه درماههای بعد تحیض کند بطوریکه متوافق باشد باماه اول پس اگر ابتداء خون درماه اول اول ماه بوده مثلا درماههای بعد نیز اول ماه تحیض کند واگر وسط باشد وسط وهکذا **مسئله** ذات العاده وقتیه تنها اگرخون اوازده روز متجاوز شود دروقت رجوع بعادت خود میکند پس حیض را در همان وقت قرار میدهد واما در عدد پس اگر خون او تمیزی داشته باشد که باعددش بسازد بانکه دروقت عادت خونش بصفات حیض باشد متعین است رجوع بتمیز والا هفت روز را دروقت عادت حیض قرار دهد واما ذات العاده عددیه تنها پس باید برحسب عادت خود همان عدد را حیض قرار دهد ولکن بحسب وقت اگر تمیزی داشته باشد که باعدد عادت او موافق باشد باید در وقت رجوع بتمیز کند واگر آنچه خون او بصفات حیض است زیادتر یاکمتر ازعدد عادت باشد عدد را حیض قرار دهد واگر تمیزی نباشد عدد عادت را دراول خون حیض قرار دهد چنانکه گذشت

فصل در احکام حایض است

و انها چند چیز است **اول** حرام است برحایض نماز وروزه وطواف واعتکاف **دوم** حرامست براو انچه برمطلق محدث حرام است مثل مس اسم الله وهمچنین مس اسماء انبیاء وائمه علیهم السلام بنابر احوط ومس کتابت قرآن بتفصیلیکه درباب وضوء ذکر شد **سوم** حرام است براو انچه برجنب حرامست مثل قرائت چهار سوره سجده یابعض انها ودخول مسجد الحرام ومسجد رسول ص ودرنگ کردن در مساجد دیگر وگذاردن چیزی در آنها بتفصیلیکه درباب جنابت ذکر شد **چهارم** حرام است جماع حایض برمرد وبرخود او وجایز است استمتاعات دیگر بغیر وطی از بوسیدن وفرو بردن میان رانها ونحو آنها اگر چه مکروهست استمتاع بحایض ازمیان ناف تازانوی او اما وطی در دبر او پس احوط اجتنابست وحرمت وطی حایض وقتی است که بطور جزم بداند که حایض است یاباامارات شرعیه معلوم شود مثل

عادت وتمیز ونحو آنها واگر باجهل بحیض با او مقاربت کند ومطلع شود که
حایض است فورا واجبست خودرا خلاص کند وهمچنین هر گاه دروقت مقاربت
حیض حادث شود و اگر زن خبر دهد بانکه حایض است یا پاکست قول او
مسموع ومصدق است **مسئله** فرقی نیست در حرمت وطی حایض بین زوجهٔ دائمه
ومنقطعه وبین حره و کنیز **مسئله** بعد ازپاك شدن ازحیض وپیش ازغسل جایز
است باکراهت برای زوج وطی او واحوط اجتنابست مگر بعد از شستن فرج
پنجم وطی حایض موجب کفاره است بنابر احوط و کفاره وطی زوجه در اول
حیض یکدینار ودر وسط آن نصف دینار و در آخر آن ربع دینار است
وکفاره وطی کنیز خود در آنحال دادن سه مد از طعام است بعنوان صدقه
بسه مسکین بهر کدام یك مد وبرزن کفاره نیست اگرچه تمکین کنداز شوهر هر
چند تمکین کردن براونیز حرامست ووجوب کفاره وطی برمرد درصورتیست که
بداند حایض بودن زن وحرمت وطی اورا **مسئله** مراد باول حیض ثلث اول وبوسط
ثلث دوبم وباخر ثلث سیم آنست پس هر گاه حیض او شش روز باشد هر ثلث
او دو روز است واگر هفت روز باشد ثلث آن دو روز وثلث روز است و
همچنین **مسئله** اگر وطی کند زنرا باعتقاد آنکه حایض است وظاهر شود که
نبوده یا باعتقاد آنکه پاکست وظاهر شود که حایض بوده کفاره براو نیست
مسئله اگر درحال مقاربت حایض شود برمرد واجب فوریست که خودرا خلاص
کندواگردانسته خلاص نکرد باید کفاره بدهد **مسئله** در کفاره جایز است قیمت
دینار درروزیکه میدهد **مسئله** واجبست کفارهٔ وطی کنیزخود رادرحیض که سه مد
است بسه مسکین بدهدو کفارهٔ دینار را میتواند بیك نفر مسکین بدهد اگرچه احوط
تفریق آنست میان شش یاهفت مسکین **مسئله** مکرر میشود کفاره بتکرر وطی در
صورتیکه دراوقات مختلفه واقع شود مثل اول ووسط وآخر حیض که باید یکدینار
ونیم دینار وربع دینار کفاره بدهد وهمچنین است باتکرر وطی دریکوقت در
صورتیکه کفاره وطی سابق را داده باشد والا درآن دوقول است واحوط تکرر
کفاره است ششم بطلان طلاق حایض است درصورتیکه مدخوله باشد و حمل
نداشته باشد وشوهرش حاضر یابحکم حاضر باشد بانکه در سفر متمکن باشد از

استعلام حال زن باسهولت پس اگر مدخوله نباشد یاحمل داشته باشد یاشوهرش
غایب یابحکم غایب باشد بانکه متمکن از استعلام حال او نباشد طلاقش صحیحست در حال
حیض **مسئله** اگر شوهرش غایب باشد لکن کسیرا که متمکن از استعلام حال زن باشد
وکیل در طلاق کرده طلاق اورا در حال حیض باطلست هفتم وجوب غسل بعداز
پاکشدن ازحیض برای انچه مشروط بطهارت از حدث اکبر باشد وغسل حیض
مثل غسل جنابتست در کیفیت واحکام فرقیکه دارد آنستکه مجزی ازوضو نیست
وباید پیش از غسل یا بعد ازان برای مثل نماز وضو بگیرد بخلاف غسل جنابت
چنانکه گذشت واگر معذور باشد ازخصوص وضوء غسل حیض کندوتیمم بدل
از وضو بعمل آورد چنانکه اگر ازخصوص غسل معذور باشد وضو بگیرد
وتیمم کند بدل ازغسل واگر از هردو معذور باشد دو تیمم کند یکی بدل از
غسل ودیگری بدل از وضوء **مسئله** اگر آب کمی داشته باشد که برای غسل ووضو
هردو کفایت نمیکند وبرای یکی از آنها کافیست غسل را مقدم بدارد و بدل
ازوضوء تیمم کند **مسئله** اگر تیمم کند بعد از غسل بسبب عذر ومحدث شود بحدث
اصغر تیمم او باطل نمیشود بلکه باقیست تا وقتیکه متمکن از غسل شود اگرچه
احوط تجدید تیمم است هشتم وجوب قضاء انچه ازاو فوت شده از روزه واجب
مثل روزه رمضان یاغیر آن بنابر اقوی و همچنین قضاء آنچه از او فوت شده
ازنمازهای واجبی ماعدای یومیه مثل نماز آیات ودور کعت نماز طواف وهمچنین
نمازیکه بنذر واجب شده بنابر احوط اگرنگوئیم اقوی بخلاف نمازهای یومیه
که قضاء آنچه بحیض ازاو فوت شده واجب نیست بلی اگربعد از دخول وقت
بمقدار اقل واجب ازنماز گذشته حایض شده بحسب حال خود ازتندی و کندی
وصحت ومرض وسفر وحضر و مقدار تحصیل مقدمات غیرحاصله از نماز برحسب
تکلیف فعلی اواز وضوء یاغسل یا تیمم ونمازش فوت شود باید آن نماز را
قضا کند بخلاف آنکه این مقدار از اول وقت رادرك نکند که دراینصورت قضا ندارد
بلی اگردرك کند ازوقت بقدر نماز باطهارت فقط هرچند بقدر ادراك سایر
شرائط نباشد احوط قضاء آنست بلکه خالی ازقوت نیست **مسئله** اگر پاك شود از
حیض پیش از آخروقت پس اگردرك کند مقدار یکرکعت را با احراز شرائط

واجبست اداء آن واگر ازاو فوت شود قضا کند بلکه احوط اینست اگر نگوئیم اقوی قضا است درصورتیکه ازوقت باقی نباشد مگر مقدار یکرکعت ازنماز باطهارت فقط مسئله اگرمظنه داشت که وقت گنجایش یکرکعت را ندارد دونماز را ترك کرد وظاهر شد که وسعت داشته باید قضا کند ان نماز را مسئله اگر در آخر روز پاك شود واز وقت بقدر اداء چهار رکعت برای حاضر یا بقدر دو رکعت برای مسافر باقی باشد واجبست براو نماز عصر ولی ظهر اداء وقضاء ازاو ساقط است واگر بقدر پنج رکعت برای حاضر وبقدر سه رکعت برای مسافر باقی باشد هر دونماز اوواجبست اداکند واگر فوت شود باید هردو را قضا نماید و اگر درآخرشب پاك شود وبمقدار اداء پنج رکعت برای حاضر یا بمقدار چهار رکعت برای مسافر باقیمانده مغرب وعشارا بجا آورد واگر اداء نکرد باید قضا کند و اگر پیش ازنماز عشا ازوقت باقی نمانده خصوص عشا بر اوواجبست و مغرب اداء وقضا ازاو ساقطست مسئله اگر گمان کرد که وقت وسعت هر دو نماز را دارد و نماز اولرا بعمل آورد وظاهرشود که وسعت نداشته مگر بقدر نمازدویم واجبست قضاء نماز دویم و اگر باعتقاد تنگی وقت نماز دویم رابجا آورد ومعلوم شود که وقت وسعت هردو رادادشته نمازیکه کرده صحیح است وبایداولیرا نیز بعداز آن بجا آورد واگر بعداز گذشتن وقت معلوم شود که وسعت هردورا داشته بایداولیرا قضاء کند مسئله مستحب است برای حایض در وقت هر نمازی که خودرا تبدیل کند ووضو بگیرد وبقدر نمازرو بقبله بذکر خدا مشغول باشد ومکروهست برحایض خضاب بحنا وغیر آن وهمچنین قرائت قرآن هرچند کمتر از هفت آیه باشد و باخود برداشتن مصحف اگر چه در غلاف باشد و مالیدن بدن بهامش ومیان سطرهای قرآن

فصل در استحاضه واحکام آنست

بدانکه خون استحاضه غالباً زرد رنك وسرد ورقیق است وبدون قوت و گزندگی بیرون آید وسوزش ندارد و گاهی میشود بصفت حیض باشد چنانکه گذشت وحدی نیست برای قلیل و کثیر آن وهر خونیکه زن به بیند قبل از بلوغ یا بعد ازیأس یا کمتر ازسه روز باشد بغیر خون قروح وجروح ونفاس استحاضه است وهمچنین

در اقسام استحاضه است

خونیکه ازده روز بگذرد که حیض او متصل شده باستحاضه ودر تشخیص استحاضه از حیض باید رجوع کند بتفصیلیکه درفصل حیض گذشت وبدانکه استحاضه بر سه قسم است قلیله ومتوسطه و کثیره قلیله آنستکه خون روی پنبه را ملوث نماید بدون آنکه فرورود در آن وحکم آن اینستکه برای هر نمازی یك وضوء بگیرد بعد ازتبدیل پنبه یا تطهیر آن بنابر احوط ومتوسطه آنستکه خون فرو رود در پنبه و لکن ازطرف دیگر بیرون نیاید وبخرقه نرسد وحکم آن اینستکه علاوه ازحکم قلیله باید برای نماز صبح یك غسل نیز بعمل آورد بلکه برای هر نمازیکه پیش آن یادر اثنای آن استحاضه متوسطه ببیند باید غسل کند بنابر اقوی پس اگر بعد ازنماز صبح متوسطه شود باید برای نماز ظهر وعصر غسل کند چنانکه اگر بعد ازنماز عصر متوسطه شود غسل برای مغرب وعشاء واجبست بنابر اقوی و کثیره آنستکه خون مقداری باشد که ازپنبه جاری شود وبخرقه برسد وحکم آن علاوه ازآنچه درقلیله ومتوسطه گذشت آنکه برای نماز ظهر وعصر نیز یك غسل وبرای نماز مغرب وعشاء نیز غسل کند وباید بین نماز ظهر وعصر وهمچنین بین نماز مغرب وعشاء جمع کند واین درصورتیستکه پیش ازنماز فجر مستحاضه کثیره شود واگر حادث شود بعدازنماز درآن روز دوغسل باید بکند یکی برای ظهرین ودیگری برای مغرب وعشاء چنانچه اگر حادث شود بعداز ظهرین باید برای مغرب وعشاء غسل کند وظاهر آنستکه اکتفاء بیك غسل برای ظهر وعصر وهمچنین برای مغرب وعشاء مشروطست بانکه جمع کند بین دونماز وجمع کردن رخصت است نه عزیمت پس اگر جمع نکند میان آن دو باید برای هر نمازی یك غسل بجا آورد وبدانکه استحاضه قلیله حدث اصغر است مثل بول پس اگر مستمر بماند یا آنکه حادث شود پیش ازهر کدام ازنمازهای یومیه نظیر مسلوس ومبطون حدث مستمر است واستحاضه متوسطه و کثیره حدث اکبر است ومحتاج غسل هم هست مسئله واجبست بر مستحاضه وقت هر نماز خود را اختبار ورسیدگی کند بانکه پنبه یانحو آن بخود بردارد وقدری صبر کند وبیرون آورد تا بفهمد که از کدام قسم از اقسام ثلثهٔ مستحاضه است وبمقتضای وظیفهٔ آن عمل کند و بااختبار پیش ازوقت اکتفا نکند مگر آنکه بداند که از آنوقت تا کنون تغییر نکرده

وبهمان حال باقیست واگر متمکن نباشد از اختبار خود و حالت سابقهٔ خود را بداند که قلیله یامتوسطه یاکثیره بوده بوظیفهٔ حالت سابقه عمل کند والا باید بوظیفهٔ آنچه قدر متیقن و کمتراست عمل نماید مثلا اگرمرددباشد بین قلیله وغیر آن بوظیفه قلیله عمل نماید واگرمرددباشد بین متوسطه و کثیره بوظیفه متوسطه عمل کند لکن احوط مراعات احتیاطست مسئله عمل کردن بوظائف مستحاضه از وضوء برای هرنماز وسائر اعمال درصورتی لازم است که خون مستمر بماند پس اگر پیش از نماز ظهر مثلا خون منقطع شود یك وضوء برای ظهر وعصر ونواقل آنها کافیست واگر حدثی وناقضی رونده ندهد تامغرب وعشاء هم میتواند اکتفاء بهمان وضو کند مسئله بر مستحاضه واجبست بعداز وضووغسل تعجیل کند بنماز در صورتیکه بعداز وضوء وغسل خون او قطع نشده باشد یاآنکه برفرض قطع شدن بترسد که پیش ازنماز یادر اثناء آن عود کند بلی بر فرض قطع شدن وعلم او بانکه تاآخروقت برنمیگردد تأخیر نماز عیبی ندارد مسئله بعد ازوضو وغسل بر مستحاضه واجبست تحفظ کند از بیرون آمدن خون بانکه پنبه بخود بردارد وروی آن کهنه ببندد تا خون بیرون نیاید بشرط آنکه تحفظ بر آن ضرر نداشته باشد والالازم نیست بلی اگر بسبب ضرر ترك تحفظ کرد وخون پیش از نماز یادر اثناء آن بیرون آمد باید نماز را اعاده کند بلکه احوط اگر نگوئیم اقوی اعادهٔ غسل است نیز لکن اگر بیرون آمدن خون مستند بترك تحفظ نباشد بلکه بسبب غلبه وهجوم خون بوده اعاده لازم نیست مسئله اگر استحاضه منتقل شود از مرتبهٔ کمتر بمرتبهٔ اعلی مثل آنکه قلیله مثلا متوسطه یا کثیره شود نمازیکه بوظیفهٔ سابقهٔ عمل نموده اعاده ندارد وبرای نماز بعد بوظیفهٔ اعلی عمل کند پس اگر قلیله بعداز نماز صبح مثلا متبدل شود بمتوسطه یاکثیره نماز صبح صحیح است و برای نماز ظهر وعصر اگر متوسطه شده باشد یك غسل بجاآورد واگر کثیره شده برای عشائین نیز غسل دیگر بجاآورد وهرگاه پیش ازنماز صبح متبدل شده باید برای نماز صبح هم غسل کند بلکه اگر تبدل بعداز وضوء باشد باید دوباره وضوء بگیرد حتی آنکه اگرمتوسطه پیش ازنماز صبح وبعداز غسل بکثیره متبدل شود باید غسلرا اعادهٔ کند و مادامیکه کثیره است بوظیفهٔ آن باید عمل کند وهر

گاه ازاعلی متبدل شود بادنی که کمتر است باید بعداز تبدل برای یکنماز بوظیفه اعلی عمل کند وبرای نماز های بعد عمل کند بوظیفه ادنی مثلا اگر مستحاضه کثیره متبدل شود بقلیله پیش از غسل باید برای نماز صبح غسل کند واگر بعداز نماز صبح متبدل شود بقلیله باید برای نماز ظهر غسل کند ومادامیکه قلیله است برای نماز های بعدهر کدام یك وضوء بگیرد چنانکه اگر کثیره بعداز نماز صبح متوسطه شود باید برای نماز ظهر غسل کند وبرای نمازهای بعدهر کدام یك وضوء کافیست مسئله روزه از مستحاضه قلیله صحیح است وعمل کردن بوظیفه که وضوء برای هر نمازی باشد شرط صحت روزه اش نیست وصحت روزهٔ متوسطه موقوفست برغسلهای روز بنابر احوط ودر کثیره غسل برای مغرب وعشاء که وظیفه اواست شرط صحت روزه آنروز نیست اگرچه احوط اعتبار آنست مسئله اگر خون مستحاضه پیش ازطهارت منقطع شود باید طهارت را بعمل آورد و نماز کند واگر بعداز طهارت وپیش از نماز منقطع شده بانقطاع برء که بالمره پاك شده باشد یابانقطاع فتره که پاکی ازخون بقدری وسعت دارد که طهارت ونماز را بتواند بپاکی بعمل آورد باید طهارت را اعاده کند ونماز بخواند واگر فتره باین اندازه وسعت نداشته باشد بلکه بقدر طهارت تنها یانماز تنها باشد باهمان طهارت که بجاآورده نماز بخواند و همچنین اکتفا کند بهمان طهارت در صورتیکه شك داشته باشد که بقدر طهارت ونماز وسعت دارد یانه یاآنکه میداند بقدرهردو وسعت دارد ولکن نمیداند که انقطاع برء است یا فتره بلی در صورت دویم اگر بعد معلوم شود که انقطاع برء بوده باید طهارت ونماز را اعاده کند واگر انقطاع خون دراثناء نماز باشد بانقطاع برء یا بفترهٔ واسعه که هر دو را بتواند بعمل آورد باید طهارت ونماز را از سر گیرد و اگر فتره وسعت نداشته باشد همان نماز را تمام کند واگر بعداز فراغ از نماز منقطع شود اعاده براو واجب نیست بنابر اقوی مسئله از آنچه گذشت حکم مستحاضه معلوم شد نسبت به نماز وروزه دراقسام استحاضه اما نسبت بسائر احکام پس اشکال نیست که برای طواف واجب درقلیله وضوی تنها واجبست درمتوسط و کثیره وضو و غسل واجبست وظاهر آنستکه وضو وغسل که برای نماز بجا آورد، وبحدثی باطل

در بیان سائر احکام استحاضه

نشده برای طواف کافی نباشد بلکه واجب باشد اعاده آنها برای طواف بخصوص
اگر متوسطه طواف را در غیر صبح بجا آورد یا آنکه کثیره در غیر صبح وظهر و
مغرب که برای نماز غسل کرده بجا آورد که صحت طواف او موقوفست بر وضو
وغسل برای طواف مستقلا اما طواف مستحب پس چونکه معتبر نیست در آن
طهارت از حدث محتاج بوضوء وغسل نیست بلی در متوسطه و کثیره اگر بگوئیم
نمیتوانند داخل مسجد الحرام شوند مگر باغسل استحاضه باید غسل کنند وقلیله
برای جواز مس کتابت قرآن وضوء بگیرد ومتوسطه و کثیره غسل نیز بجا آورد و
وضوء وغسلی که برای نماز بعمل آورده برای مس کافی نیست بلی مس کتابت
قرآن در حال نمازیکه وظایف آنرا بعمل آورده ظاهر آنستکه جایز باشد وآیا
مستحاضه کثیره ومتوسطه بحکم حایض است مطلقاً که حرام باشد براو بدون غسل
آنچه بر حایض حرام است احوط اگر نگوئیم اقوی آنستکه شوهرش با او وطی
نکند مادامیکه غسل نکرده بلکه احوط ضم وضوء است نیز و کافیست غسلی که
برای نماز بعمل آورده برای جواز وطی او که در وقت نماز باشد بخلاف وطی
او در غیر وقت نماز که جواز آن متوقف است بر غسل علیحده چنانچه در طواف
گذشت واقوی جواز مکث در مساجد ودخول مسجدین است براو بدون غسل
اگرچه احوط اجتناب از آنها است واشکالی نیست در صحت طلاق مستحاضه
واینکه مشروط بغسل نیست •

فصل در نفاس است

بدانکه نفاس خونیستکه بیرون آید باولادت یا بعد از آن قبل از انقضاء ده روز
از ولادت اگرچه سقط شود وهنوز روح در او ندمیده باشد بلکه هرچند مضغه
یا علقه باشد ومعلوم باشد که مبدء نشوولد است واگر اینقدر معلوم نباشد محکوم
بنفاس نیست وحدی نیست برای اقل آن پس ممکن است نفاس او یك لحظه باشد
بین ولادت وده روز واگر اصلا خون نبیند یا آنکه بعد از گذشتن ده روز ببیند
نفاسی نیست واکثر ایام نفاس ده روز است از وقتیکه ولد بتمامه از ماده منفصل
شود نه از حین شروع در ولادت پس اگر اول روز متولد شود شب یازدهم خارج

است واگر شب متولد شود شب اول جزء نفاس است هرچند از ده روز حساب
نمیشود واگر متولد شود در وسط نهار تلفیق میکند باینکه آنچه از ولادت گذشته
همانقدر از روز یازدهم براو میفزایند وهرگاه دو طفل بزاید یکی بعد از دیگری
مبدء نفاس او از تولد طفل اولست لکن مبدء ده روز از تولد طفل دویم است
مسئله اگر خونش بده روز یا کمتر قطع شود آنچه دیده تمام نفاس است خواه تمام
ده روز را خون ببیند یا در بعض آن و خواه در حیض خود ذات العاده باشد
یا نه ونقاء متخلل دربین بحکم نفاس است بنابر اقوی پس هرگاه روز اول ولادت
خون ببیند وقطع شود تا روز دهم نیز ببیند تمام بحکم نفاس است و همچنین است
اگر یك روز درمیان خون ببیند تا ده روز وهرگاه هیچ نبیند مگر روز دهم و
قطع شود همان روز نفاس است وایام پیش از آن طهر است واگر مثلا دو
روز نبیند و روز سیم ببیند وقطع شود تا روز دهم ببیند نفاس او هشت روز است
مسئله اگر در تمام ده روز خون ببیند وازده روز بگذرد پس صاحب عادت عددیه
در حیض بعدد ایام عادتش نفاس قرار دهد خواه عادت او ده روز باشد یا کمتر
از آن و تتمه را استحاضه قرار دهد و هرگاه صاحب عادت عددیه نباشد ده
روز را نفاس قرار دهد و بعد از ده روز عمل مستحاضه کند اگرچه سزاوار
است که احتیاط بجمع کند بین وظیفهٔ نفاس واستحاضه تا روز هیجدهم ترك نشود
مسئله معتبر است فاصله شدن ده روز که اقل طهر است بین نفاس وحیض متأخر
پس اگر از روز ولادت تا هفتم خون ببیند وقطع شود وبعد از روز دهم سه روز
یا زیادتر ببیند خون اول نفاس است و دویم استحاضه است نه حیض اگرچه
احوط تا روز هیجدهم جمع بین وظائف نفساء و مستحاضه است اگر ذات العاده
نباشد ولکن مابین نفاس وحیض متقدم فصل اقل طهر معتبر نیست بنابر اقوی
پس اگر سه روز یا زیادتر پیش از زائیدن خون ببیند ومتصل یا بافصل کمتر از ده
روز بزاید حیض بوده بخصوص اگر ایام عادت او بوده مسئله اگر خون او
مستمر بماند تا یکماه یا کمتر یا زیادتر پس در ذات العاده بعد از گذشتن عادت او ودر
غیر ذات العادة بعد از گذشتن ده روز محکوم باستحاضه است بلی بعد از گذشتن
ده روز از نفاس ممکن است حیض باشد پس اگر صاحب عادت باشد ومصادف

عادت شود محکوم بحیضیت است والا رجوع بصفات وتمیز میکند درصورتیکه تمیز ی باشد والاهفت روز راحیض قرار دهد وبقیه را استحاضه چنانکه گذشت **مسئله** اگر خون نفاس قطع شود درظاهر واجبست براو استظهار بنحویکه در حیض گذشت پس بعد از آنکه معلوم شود که درواقع منقطع شده واجبست براو غسل کند برای آنچه مشروط بطهارت است مثل حایض واحکام نفساء مثل احکام حایض است در آنکه وطی اوحرامست وطلاقش صحیح نیست ونمازو روزه ومس کتابت قرآن وقرائت عزائم و دخول مسجدین ومکث در مساجد دیگر بر او حرامست وواجبست براو قضاء روزهائیکه از او بنفاس فوت شده ونمازهای او قضا ندارد بتفصیلی که درحیض گذشت

فصل در غسل مس میت است

در غسل مس میت

بدانکه کسیکه مس میت کند انسانرا بعدازآنکه تمام بدن اوسرد شده باشد و غسل اوتمام نشده باشد باید غسل کند بخلاف مس بعد ازاتمام غسل اوهر چند غسل اضطراری باشد مثل آنکه اورا بسبب نبودن سدرو کافور سه غسل داده باشند باب قراح بلکه اگرچه غسل دهنده کافر باشد بسبب نبودن مسلمان مماثل که مس اوموجب غسل نیست اگرچه احوطست و هرگاه غسل متعذر باشد تیمم بجای آن است دراین حکم اگرچه احوط خلاف آنست وفرقی نیست در میت میان مسلم و کافر وصغیر و کبیر حتی سقطی که چهارماه اوتمام شده باشد چنانچه فرقی نیست در وجوب غسل بمس بین جزئی ازمیت که حیوة در آن حلول کرده باشد وغیر آن وهمچنین فرق نیست بین مس نمودن بعضویکه حیوة در آن حلول کرده باشد وغیر آن بشرط صدق مس بر آن پس غسل واجب میشود بمس ناخن میت اگر چه بناخن خود باشد بلی مس موی میت بمویا ببدن خود موجب غسل نیست **مسئله** قطعهٔ که از بدن زنده جداشده بحکم میت است در وجوب غسل بمس آن درصورتیکه آن قطعه مشتمل براستخوان باشد والا واجب نیست واحوط الحاق استخوان مجرد است بقطعه با استخوان وقطعهٔ جداشده ازمیت بحکم قطعه متصله است **مسئله** شهید بحکم میتی است که اورا غسل داده باشند وهمچنین است

کسیکه کشتن او بقصاص یا بحد واجب شده باشد وپیش از کشته شدن غسل کرده باشد که مس او بعد کشته شدن موجب غسل نیست **مسئله** اگر مس کرده باشد میتیرا و شك کند در آنکه پیش از سردشدن او بوده یا بعداز آن غسل براو واجب نیست بخلاف آنکه شك کند که شهید است یانه یا آنکه شك کند که اورا غسل داده اند یانه که موجب غسل است **مسئله** اگر عضوی از اعضاء زنده خشك شود و بالمره روح ازاو خارج شود مس آن مادامیکه متصل است موجب غسل نیست ولی بعداز جداشدن او مشکل است واگر عضو را اززنده بریده اند وبپوست آویخته اند مس آن در حال انصال موجب غسل نیست وبعداز انفصال اگر مشتمل براستخوان باشد موجب غسل است **مسئله** مس میت از نواقض وضوء است بنابر احوط پس موجب وضوء است نیز برای اموری که مشروط بطهارت است **مسئله** غسل مس میت واجب است برای واجباتیکه مشروط بطهارت از حدث اصغر است بنابر احوط وهمچنین شرطست احتیاطاً در اموریکه صحت آن مشروط بطهارتست مثل نماز و طواف واجب ومس کتابت قرآن **مسئله** کسیکه مس میت نموده جایز است که پیش از غسل داخل مساجد ومشاهد شود ومکث کند در آنها و همچنین جایز است قرائت سورههای سجده و وطی او اگرزن باشد پس مس میت بمنزلهٔ حدث اصغر است مگر آنکه موجب غسل است نیز برای نماز و نحو آن **مسئله** تکرار مس موجب تکرار غسل نیست نظیر سایر احداث اگرچه مس چند میت کرده باشد

(فصل در احکام اموات)

در احکام اموات

بدانکه کسیکه ظاهر شود براو امارات موت واجبست براو حقوق خلق وخالق را ادا کند واگر امانتی نزد او باشد رد کند ویا وصیت کند بانها اگر اطمینان دارد که وصی بعمل میاورد وهمچنین واجبست وصیت نمودن بواجباتیکه درحال حیوة قابل نیابت نیست مثل نماز وروزه و حج و نحو آنها اگر مالی داشته باشد ودر اموریکه برولی او واجب میشود مثل نماز وروزه او مخیر است اعلام نماید ولی را بانها یا آنکه وصیت کند بانها **مسئله** واجب نیست براو نصب قیم برای اطفال صغار خود مگر آنکه ترك نصب موجب تضییع اموال وحقوق آنها شود وباید

باید نصب نکند بر آنها مگر امینی را وهمچنین برای اداء حقوق واجبه که باید امینی نصب کند **مسئله** واجب کفائیست که در حال جان کندن محتضر مسلمان را روبقبله کنند بانکهٔ اورا ایشت بخوابانند و کف پاها وصورت اورا روبقبله کنند بنحویکه اگر بنشیند روی اوبقبله باشد چه مرد باشد یا زن کوچك یا بزرك و احوط مراعات استقبالست بکیفیت مزبوره در جمیع حالات تا فراغت از غسل او لکن بعد از غسل تا حال دفن اولی بلکه احوط آنستکه اورا بطوریکه وقت نماز اورا میگذارند بگذارند **مسئله** مستحبست محتضر را تلقین کنند بشهادتین واقرار به دوازده امام و کلمات فرج واگر جان کندن براو شدید شود اورا نقل کنند بجای نماز او بشرط آنکه نقل موجب اذیت او نباشد و سوره یس و والصافات را نزد او قرائت کنند تا راحت شود وهمچنین مستحبست چشمان اورا ببندند ولبان او را برهم گذارند ودهن اورا ببندند ودو دست اورا بکشند پهلوی او و پاهای اورا بکشند وبپارچهٔ روی اورا بپوشانند وچراغ درشب نزد او روشن کنند ومؤمنین را اعلام کنند برای تشییع جنازهٔ او ودر تجهیز او تعجیل نمایند مگر آنکه حال او مشتبه باشد که باید صبر کنند تا یقین بمردن او حاصل شود ومکروهست وقت جان کندن اورا مس کنند یا چیز سنگین برشکمش گذارند واورا تنها گذارند که مبادا شیطان باو اذیت رساند ومکروهست جنب وحایض نزد محتضر حاضر شوند

فصل در غسل میت است

بدانکه غسل دادن میت مسلمان واجب کفائیست اگرچه مخالف حق باشد وغسل دادن کافر جایز نیست ونواصب وغلاة وخوارج بحکم کفارند واطفال مسلمین حتی ولدالزنای ایشان بحکم مسلمین هستند که غسل دادن آنها واجبست بلکه سقطیکه چهار ماه او تمام شده باشد غسل و کفن ودفن او بطور متعارف واجبست واگر هنوز چهار ماه او تمام نشده غسلی ندارد واورا در کهنه میپیچند ودفن میکنند **مسئله** غسل دادن شهید ساقطست وشهید کسیستکه درجهاد با امام علیه السلام یا نائب خاص او کشته شده باشد وملحق بشهید است کسیکه کشته شود در حفظ بیضهٔ اسلام که غسل وحنوط و کفن کردن ندارد بلکه بالباس خودش دفن میشود مگر

درصورتیکه عریان باشد که باید اورا کفن کنند و همچنین غسل ساقطست از کسیکه کشتن او واجب شده باشد بسبب حدی یا قصاصی که امام یا نایب خاص یا عام اورا امر میکند که غسل کند نظیر غسل میت و کفن بپوشد وحنوط کند پس اورا میکشند وبراو نماز میکنند وبدون غسل دفن میکنند وظاهر آنستکه خودش نیت غسل میکند واحوط آنستکه امر کننده نیز نیت غسل کند **مسئله** قطعهٔ جدا شده از زنده یا مرده پیش از غسل دادن او درصورتیکه مشتمل نباشد بر استخوان غسل او واجب نیست بلکه آنرا میپیچند در کهنهٔ و دفنش میکنند واگر مشتمل براستخوان باشد ولی مشتمل برسینه نباشد او را غسل دهند ودر کهنهٔ بپیچند ودفن کنند وهمچنین است استخوان واما سینه یا مقداریکه مشتمل برسینه باشد یا بعض سینه که مشتمل برقلب باشد پس باید غسلش دهند و کفن کنند ونماز بر آن بخوانند ودفن کنند وجایز است در کفن او اکتفا کنند بپیراهن ولفافه مگر درصورتیکه مشتمل باشد برقدری از محل لنگ که لابد است از اضافه لنك واگر مشتمل باشد بربعض از مواضع سجده آن بعض را حنوط نمایند **مسئله** غسل میت و کفن ونماز براو واجب کفائیست بر مکلفین وبقیام بعضی از دیگران ساقط میشود اگرچه ولی میت که اولی بمیراث اواست اولی است باعمال مزبوره ومادامیکه ولی بخواهد آنهارا بعمل آورد یا دیگری را معین کند مزاحمت او جایز نیست نه آنکه اذن ولی شرط صحت عمل دیگری باشد بنابر اقوی پس با عدم مزاحمت او بر دیگری جایز است بدون استیذان بجا آورد خصوصاً درصورتیکه ولی قاصر باشد هرچند احوط استیذان از ولی است ودر موردیکه ولی قاصر یا غایب باشد احوط قیام حاکم یا استیذان از حاکم است واذن فحوی وشاهد حال قطعی کافیست **مسئله** مراد بولی که مزاحمت او جایز نیست یا استیذان از او لازمست کسیستکه وارث او باشد بنسبت یا سبب و ولایت او مترتب است بترتیب طبقات ارث پس طبقهٔ اولی مقدم برطبقهٔ ثانیه وثانیه مقدم بر ثالثه هستند واگر ارحام نباشد معتق و بعد از او ضامن جریره ولی است واگر هیچکدام نباشند حاکم شرع ولی او است ودر تمام طبقات ذکور آنها مقدم بر اناث وبالغ برغیر بالغ و متقرب بمیت بابوین مقدم بر متقرب باحدهما ومتقرب بپدر مقدم بر متقرب بمادر است ودر طبقه اولی

پدر مقدم بر مادرو اولاد است واولاد مقدم بر اولاد اولادودر طبقه ثانیه جد مقدم است بر اخوه‌و اخوه‌بر اولاد آنها ودر طبقه سیم عمو مقدم برخالست‌و آنها مقدم براولاد آنها میباشند مسئله شوهر اولی است بزوجه ازجمیع اقارب او تااو رادر قبر گذارند خواه زوجه حره باشد یامملوکه بعقددوام یاانقطاع اگر چه در منقطعه اشکالی هست ومالك اولی است بمملوك خود از هر کسی مسئله اگر میت غیر ولی را وصی کند در تجهیز خود وصیت اوواجب العمل است بنابر اقوی وولی نمیتواند مزاحمت وصی کند مسئله معتبر است مماثلت غسل دهنده بامیت یعنی مرد رامرد باید غسل دهد وزنرا زن وغیر مماثل جایز نیست اگر چه از پشت ساتر وبدون لمس ونظر باشد مگر طفلیکه سه سال بیشتر ازعمرش نگذشته باشد که جایز است هر کدام اززن ومرد اورا غسل دهند اگر چه مجرد وبدون ساتر باشد ومگر زن وشوهر که جایز است هر کدام دیگر برا غسل دهد اگرچه مماثل موجود باشدو ضرر نداردواورا برهنه غسل دهدولی نظر بعورت او نکند که مکروه هست وفرقی نیست در زوجه بین حره و مملوکه و دائمه ومنقطعه بلکه مطلقه رجعیه هر چند در منقطعه ورجعیه خالی ازاشکال نیست مسئله اشکال نیست که بانبودن مماثل کسانیکه محرم میت باشند جایز است اورا غسل دهند اگر چه غیر مماثل باشند اززوی لباس ولی با وجود مماثل جواز آن مشکلست چنانکه بدون لباس نیز مشکلست احوط مراعاة احتیاطست مسئله مولی میتواند کنیز خودرا غسل دهد درصورتیکه غیر مزوجه وغیر معتده وغیر مبعضه باشد ودر جواز غسل دادن کنیز مولای خودرا اشکالست مسئله میتی که مشتبه باشد بین ذکر وانثی هر چند بواسطهٔ آنکه خنثی باشد باید مرد وزن هردو اورا اززوی ساتر غسل دهند مسئله شرطست در غسل دهنده اسلام بلکه ایمان در حال اختیار وهر گاه منحصر شود مماثل بکتابی یا کتابیه مسلمان غیر مماثل امر کند کتابیرا که اولا خودش غسل کند بعداز آن میترا غسل دهد واگر ممکن باشد آب و بدن میترا مس نکند ویا آنکه در آب کر یا جاری اورا غسل دهد باید چنین کند وهمچنین است با انحصار مماثل بمخالف مگر آنکه دراو محتاج بغسل کردن او نیست واگر مماثل منحصر باشد بکتابی ومخالف دومی مقدم است مسئله اگر مماثل پیدا نشود حتی

کتابی و جوب غسل ساقط است بنابراقوی اگر چه احوط آنستکه غیر مماثل اورا از پشت ساتر غسل دهد چنانکه احوط آنستکه دراینصورت بدن میترا بعداز غسل بخشکانند بعداورا کفن کنند زیرا که محتمل است عدم کفایت غسل غیر مماثل وبقاء نجاست بدن میت تا آنکه کفن پاك بماند مسئله ظاهر عدم اعتبار بلوغ است درغسل دهنده وکافی است غسل دادن صبی ممیز بنابر صحت عبادات او که اقوی است وبفعل او تکلیف ازمکلفین ساقط شود هر چند اکتفاء بان خلاف احتیاطست

فصل در کیفیت غسل میت است

بدانکه واجبست پیش از غسل ازاله نجاست کند ازبدن میت واقوی کفایت شستن هر عضویست قبل ازغسل دادن انعضو اگرچه احوط شستن تمام بدن او است پیش ازشروع درغسل آن وواجبست میترا سه غسل دهند اول باب سدر دویم باب کافور سیم باب خالص واگر خلاف ترتیب کرد باید اعاده کند تا ترتیب حاصل شود و کیفیت هر غسلی مثل غسل جنابتست که ابتدا میکند بغسل سر و گردن وبعد طرف راست وبعد طرف چپ واحوط عدم اکتفاء بغسل ارتماسی است بانکه درهر غسلی اکتفا کنند بیك ارتماس بلی درغسل هرعضوی ازغسل ترتیبی از هر کدام ازاغسال ثلثه بشستن ارتماسی اکتفا میتوان نمود در آب کثیر بامراعات ترتیب مسئله معتبراست آنکه سدر و کافور بقدری باشد که درعرف گویند آب مطلق است که مخلوط بسدر یاکافور است مسئله اگر سدر یاکافور یاهردو متعذر باشد احوط آنستکه بجای متعذر نیز غسل دهد باب خالص باقصد بدلیت با مراعاة ترتیب بنیت مسئله اگر آب نداشته باشد برای غسل دادن سه تیمم دهد اورا بدل اغسال ثلثه بترتیب و احوط آنسکه علاوه یك تیمم دیگر دهد بقصد بدلیت ازمجموع اغسال واگر بدن میت مجروح یاسوخته یاآبله دار باشد وبترسد که بغسل دادن پوست بدن او بریزد واجبست اورا تیمم دهند بجای اغسال ودر این تیمم باید تیمم دهنده دست خود را بخاك زند و بپیشانی ودو دست میت بکشد واحوط آنستکه تیمم دیگر دهد نیز بدست خود میت بفرض امکان و کفایت میکند یکضربت برای صورت ودودست اگر چه احوط تعدد است مسئله اگر

باندازهٔ یکغسل بیشتر آب نداشته باشد اورا یکغسل دهد ودوتیمم واگر سدرو
کافور داشته باشد آبرا درغسل اول صرف کندوهمچنین اگرسدرو کافور نداشته
باشدواحتمال قریب است که بدل اول ودویم تیمم کند وآبرا صرف کنددرغسل
سیم واحوط مراعات هر دو احتمالست بانکه میترا پیش ازغسل دو تیمم دهد
وبعداز آن نیز دوتیمم بقصد آنچه در ذمهٔ اواست وتمام آنها وهر گاه کافور
تنها داشته باشد آبرا صرف کند درغسل دویم وبدل اول وسیم تیمم کند ودر
اینها نیز محتملست صرف آب در غسل اول وبدل دویم وسیم دوتیمم دهدو
احوط آنستکه اول اورا تیمم دهد بدل غسل اول وبعد غسل دهد باب کافور
بقصد آنچه درواقع ازاومطلوبست که آن غسل بدل غسل باب سدرباشد یاغسل
دویم او باشد وبعد از آن دوتیمم دهد یکی بدل غسل کافور دویم بدل غسل
باب خالص وهر گاه بقدر دوغسل آب داشته باشد باسدر وکافور صرف کند
ابرا درغسل اول ودویم وبدل سیم تیمم کند وهمچنین اگرسدر تنها داشته باشد
مسئله اگرمیت محرم باشد باید اوراسه غسل دهند مثل محل ولی کافور رادر
غسل دویم مخلوط نکنند مگر درصورتیکه موت اوبعد ازطواف عمره یاحج باشد
وحرامست میتی که محرمست حنوط کنند مسئله اگرتیمم دادند میترا بسبب تعذر
آب وبعد ازآن پیش از دفن عذرمرتفع شود یاآنکه غسلدادند اورا باب خالص
بسبب تعذر خلیط بعداز آن خلیط پیدا شود باید او راغسلدهند بطور موظف
بخلاف آنکه بعداز دفن رفع عذر شود که گذشته است مسئله اگربر میت غسل
جنابت یاحیض یاامثال آنها باشد همان غسل میت مجزیست مسئله اگرمیترا بدون
غسل دفن کردند اگرچه ازجهة نسیان باشد باید اورا برای غسل بیرون آورند
وهمچنین است اگر بعض از اغسال ثلثه ترک شده یاظاهر شود که باطل بوده
وهمچنین اگربدون کفن یابا کفن مغصوب اورا دفن کرده باشند بخلاف آنکه ظاهر
شود که براو نمازنخوانده یانمازبراو باطل بوده که باید برقبر اونماز بخوانند
ونبش قبراو جایز نیست مسئله جایز نیست گرفتن اجرت بر غسلدادن میت مگر آنکه
اجرت را برای بعض کارهای غیرواجب قرار دهند مثل نرم کردن انگشتان ومفاصل
وشستن دودست اوتانصف ذراع که قبل از غسل مستحبست وشستن سراو بکف

سدر یاخطمی وشستن عورتین اوبسدر واشنان پیش ازغسل یاخشکانیدن بدن
اوبه پارچه پاکی وغیر آنها مسئله اگربدن میت بعداز غسل یادر اثناء آن نجس
شود بهبیرون آمدن نجاست از اویااز خارج اعادهٔ غسل واجب نیست حتی اگر
بول یاغایط ازاو بیرون آید بنابراقوی اگرچه اعاده احوطست بلی ازالهٔ خبث ازبدن
میت واجبست اگرچه بعداز گذاردن درقبر باشد مگر با تعذر هرچند بواسطهٔ
استلزام هتك حرمت میت باشد بسبب بیرون آوردن او مسئله لوح یاسریر که میترا
روی آن غسل میدهند شستن آن بعدازهر کدام از اغسال ثلثه واجب نیست بلی
احوط شستن آنست برای غسل میت دیگرا گرچه اقوی آنستکه بالتبع پاك میشود
وهمچنین است پارچهٔ که برعورت میت گذارده اند که پاك میشود بالتبع مسئله احوط
آنستکه میترا وقت غسل دادن روبقبله کنند مثل محتضر مسئله واجب نیست وضو دادن
میت بنابراصح بلی استحباب آن قوت دارد بلکه احوطست وبهتر تقدیم وضو است بر غسل

فصل در آداب غسل

و آن چند چیزاست گذاردن میت برتخته یا سریر و کندن پیراهن او از طرف
پاهای او اگرچه متوقف برپاره کردن باشد بارضای ورثه واینکه زیر سقف یا
خیمه ونحو آن اوراغسل دهندوعورت اورابپوشانند اگرچه غسلدهنده براونظر
ننماید یامحرم اوباشد ونرم کردن انگشتان ومفاصل او بآرامی و شستن دودست
او تانصف ذراع پیش ازغسل وشستن سراو بکف سدر یاخطمی وشستن عورتین
او بسدر یااشنان پیش از غسل وبآرامی دست کشیدن برشکم او درغسل اول
ودویم وهرعضوی ازاعضاء ثلثه را در اغسال ثلثه سه مرتبه شستن که مجموع
شستنها بیست وهفتمرتبه میشود وخشکانیدن بدن اوبعد ازفراغ ازغسل بپارچه
نظیف وغیرآنها مسئله اگرازبدن میت چیزی بیفتد از پوست یامو یاناخن یا
دندان آنها را در کفن گذارند ودفن کنند

در کفن میت

فصل در کفن کردن میت

و آن نیزمثل غسل واجب کفائیست ومقدار واجب کفن سه پارچه است اول ازار

یعنی لنگ که بپوشانند مابین ناف و زانو را دویم پیراهن که اقلا برسد بنصف ساق یا بنابر احوط بلکه اقوی سیم لفافه که تمام بدنرا بپوشاند پس واجبست طول آن مقداری زیادتر از طول قامت باشد و عرض آن نیز بقدری باشد که یکطرف آنرا برروی طرف دیگر بیندازند و پیچیده شود براو بنحویکه تمام بدن او را بپوشاند وهر گاه متعذر شود از مجموع سه پارچه باید بقدریکه ممکن باشد بعمل آورد حتی درصورتیکه ممکن نباشد مگر بقدر ساتر عورت همانقدر واجبست مسئله جایز نیست کفن کردن بپارچهٔ مغصوب اگرچه در حال اضطرار باشد و نه بحریر خالص هر چند برای طفل وزن باشد و نه بپوست میته و نه بپارچه نجس حتی بنجاستیکه در نمازمعفو باشد و نه باجزاء حیوان غیر مأکول اللحم از پوست یا مو یا پشم آن بلکه بایداز پوست مأکول اللحم نیز نباشد بنابر احوط بلی پشم و موو کرك او مانعی ندارد مسئله مختص است عدم جواز کفن بمذکورات غیر مغصوب بحال اختیار وصورت اضطرار مانعی ندارد و با اضطرار و دوران امر بین آنها پوست مأکول مقدم است بر بقیه و بعد از آن نجس و بعد حریر و بعد اجزاء غیر مأکول مسئله اگر کفن نجس شود پیش از گذاشتن در قبر یا بعد از آن باید ازاله نجاست کند از آن بشستن یا بریدن آن بطوریکه قادح در کفن نباشد و هرگاه شستن آن متعذر باشد اگرچه بواسطه توقف تطهیر آن بر بیرون آوردن میت باشد معین میشود چیدن مقداریکه نجس شده چنانکه معین میشود شستن آن اگر چیدن آن متعذر باشد اگرچه از جهة آنکه کفن بچیدن آنقدر از ساتریت بدن بیرون رود و اگر هر دو متعذر باشند باید تبدیل کفن کند با امکان مسئله کفن بیرون میرود از اصل ترکه و مقدم است بر دیون و وصیت و میراث او و همچنین از اصل است قدر واجب از مصارف تجهیز از آب سدر و کافور و قیمت زمین حتی آنچه حکومت میگیرد برای دفن در زمین مباح و اجرت حمال و حفار و نحو آنها و اگر ترکه او متعلق حق دیگری باشد بسبب فلس یا رهانت ظاهر آنستکه کفن مقدم باشد بر آن بلی در تقدیم کفن بر حق جنایت اشکالست و اگر ترکهٔ او بمقدار کفن نباشد او را عریان دفن کنند و بر مسلمین واجب نیست بذل کفن بلکه مستحب مسئله کفن زوجه و سایر مصارف تجهیز او بر شوهر است هرچند زوجه مالدار باشد و فرق نیست در زوجه کبیره باشد

یا صغیره مجنونه باشد یا عاقله حره باشد یا مملوکه مدخوله باشند یا غیر مدخوله مطیعه باشد یا ناشزه ولی در منقطعه بخصوص درصورتیکه مدت نکاح او کمی باشد و درمطلقهٔ رجعیه تأمل و اشکالست مسئله اگر شوهر بعد از وفات زوجه اش بمیرد و ترکه اش زیادتر از کفن نباشد کفن خودش را بر کفن زوجه اش مقدم دارند مسئله درصورتیکه شوهر معسر باشد کفن زوجهٔ او را از ترکه خود او بردارند و اگر بعد مالدار شود ورثهٔ زوجه نمیتوانند از او مطالبه قیمت کفن کنند مسئله کسانیکه واجب النفقه او باشند ملحق بزوجهٔ نیستند در وجوب کفن بلی کفن مملوك بر مولای اوست مگر کنیز مزوجه که بر شوهر او است

فصل در مستحبات کفن و آداب آن

مستحبست علاوه از سه پارچهٔ واجب در هر کدام از زن و مرد چند چیز اول ران پیچ که طول آن سه ذرع و نیم باشد و عرض آن یکوجب که از پیخ ران محکم بپیچند بر رانهای او بنحویکه تمام روی آنهارا بپوشانند تا بزانوها برسد و سر آنرا از زیر پاها در آورند بطرف راست دویم آنکه قدری پنبه میان الیتین او گذارند بنحویکه عورتین او را بپوشاند بعد از آنکه قدری حنوط بر آن گذارند و قدری پنبه داخل دبر کنند که مبادا چیزی خارج شود و همچنین در قبل زن نیز اگر بترسند که خون نفاس و نحو آن از آن بیرون بیاید و تمام اینهارا پیش از ران پیچ بعمل آورند سیم لفافه دیگری بالای لفافهٔ واجبه بر او بپوشانند و افضل آنستکه بردیمانی بلکه قوت دارد استحباب لفافه سومی بخصوص برای زن چهارم مستحبست عمامه برسر مرد ببندند و دو طرف او را از زیر حنك او در آورند و طرف راست آنرا بر سینهٔ و طرف چپ را بر سینه راست بیندازند پنجم مستحب است مقنعه بدل عمامه بر سر زن ببندند و همچنین لفاف روی پستانهای او ببندند طرف آنرا به پشت او برند و مستحب است آنکه کفن پارچهٔ خوبی باشد زیرا که مردگان روز قیامت مباهات بیکدیگر میکنند بکفنهای خود و آنکه کفن از طهور مال او و بیشبهه باشد و آنکه از پنبه باشد و سفید باشد و آنکه او را بلباس احرام او کفن کنند یا آنکه نماز در آن کرده باشد و آنکه اگر کفن محتاج بدوختن باشد بر سر نهای او بدهند و آنکهٔ کمی از کافور بر کفن

بپاشند و آنکه برحاشیهٔ تمام قطعات کفن بنویسند فلان بن فلان یشهد ان لا اله الا الله وحده لاشریك له وان محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله وان علیاً والحسن والحسین وعلیاً ومحمداً وجعفراً وموسی وعلیاً ومحمداً وعلیاً والحسن والامام المنتظر علیهم السلام ائمته وسادته وقادته وان البعث والثواب والعقاب حق و آنکه جوشن صغیر و کبیر را بر کفن بنویسند بلی اولی واحوط آنستکه نوشتن بجائی از کفن باشد که مأمون از نجاست وقذارت باشد ومستحب است که اگر غسل دهنده مباشر کفن کردن شود غسل مس میترا باوضوء پیش از تکفین بعمل آورد و اگر دیگری مباشر شود محدث بحدث اکبر واصغر نباشد

فصل در حنوط بکافور

بدانکه بنابراصح حنوط واجبست خواه میت صغیر باشد یا کبیر مرد یا زن و جایز نیست حنوط کردن محرم چنانچه گذشت وباید حنوط رابعد از غسل دادن یاتیمم بدل آن بعمل آورند ولکن اقوی جواز حنوطست پیش از کفن یابعد از آن یادر اثناء آن هرچند پیش از آن اولی است و کیفیت حنوط واجب آنستکه چیزی از کافور برهفت موضوع سجدهٔ او مسح کنند ومستحبست آنکه طرف بینی را نیز مسح کنند بلکه احوطست بلکه دور نیست استحباب مسح زیر دو بغل و گودی گلو ومفاصل بکافور وغیر از کافور چیزی دیگر از بوی خوش بجای آن نمیشود حتی در حال ضرورت مسئله حنوط مقدار معین واجب ندارد بلکه واجبست مقداری که صادق باشد مسح بکافور شده وافضل واکمل هفت مثقال صیرفیست و کمتر از آن در فضل چهار مثقال شرعیست واز آن کمتر چهار درهم واز آن کمتر یکمثقال شرعی است واگر بالمره متعذر باشد حتی بمقدار مسمی بدون حنوط اورا دفن کنند مسئله مستحبست کافور حنوط را مخلوط کنند بکمی از تربت مشرفه لکن مسح نکنند بآن جائیرا که منافی احترام تربت باشد مثل ابهام پاها

فصل در جریدتین است

بدانکه از سنتهای مؤکده نزد شیعه همراه گذاشتن دو چوب تراست با میت بدون

فرق آنکه مرد باشد یازن کوچك یابزرك وافضل آنستکه از جریدهٔ خرما باشد واگر یافت نشود از سدر والا از بید یا انار والا از هر درخت سبزی باشد و بهتر آنستکه بقدر استخوان ذراع دست باشد اگرچه کمتر یابیشتر از آن کافیست واولی در کیفیت وضع جریدتین آنستکه یکی را درجانب راست میت گذارند چسبیده ببدن او از چنبرهٔ گردن تاهرجا منتهی شود ودیگری را درجانب چپ او بالای پیراهن زیر لفافه گذارند از چنبرهٔ گردن

فصل در تشییع جنازه است

بدانکه فضیلت تشییع جنازهٔ مؤمن بسیار ومثوبات آن بیشمار است در خبر است کسیکه تشییع جنازه کند برای اواست بهر قدمی تابر گردد صدهزار حسنه ومحو شود از او صدهزار گناه و بلند شود برای او صدهزار درجه پس اگر نماز بر او گذارند تشییع کند صدهزار ملك که تمام آنها برای او استغفار کنند واگر حاضر باشد در وقت دفن او موکل گرداند خداصد هزار ملك را که استغفار نمایند برای او تاقیامت که از قبر خود برخیزد و کسیکه نماز کند بر میتی درود میفرستند ویانماز میخوانند براو جبرئیل وهفتاد هزار ملك وگناهان گذشته اش آمرزیده شود واگر همراهی کند تا اورا دفن نماید وخاك براو بریزد وبر گردد برای اواست بهر قدمی از جائیکه همراه جنازه آمده تاوقتیکه بر گردد بمنزله خود قیراطی از اجر وقیراط مثل کوه احد است که درمیزان اعمال او گذارده شود و آداب تشییع بسیار است یکی وقت برداشتن جنازه بگوید بسم الله وبالله وصلی الله علی محمد و آل محمد اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات ودیگر آنکه پیاده راه رود بلکه مکروهست سوار شدن مگر بسبب عذر ومکروه نیست در برگشتن از تشییع ودیگر آنکه پشت جنازه یا دوطرف او راه رود نه پیش روی جنازه واول افضلست ودیگر آنکه جنازه را روی کتفهای خود بردارند نه بمثل حیوانی مگر آنکه متعذر باشد بسبب دوری راه ودیگر آنکه مشیع خاشع ومتفکر باشد وتصور کند خودش مرده ومحمولست واز خدا خواسته که اورا برگرداند بدنیا ودعای اورا اجابت فرموده ودیگر آنکه چهار جانب تابوت را بردارد وافضل آنستکه ابتدا کند بجانب راست میت از مقدم

تابوت که بشانه راست خود برمیدارد بعد از آن طرف راست مؤخر تابوت را بشانه راست خود بردارد بعد از آن طرف چپ مؤخر را بردارد بر شانه چپ خود بعد از آن طرف چپ مقدم تابوت را بر شانهٔ چپ گذارد ودیگر آنکه صاحب مصیبت پابرهنه بدون رداء باشد یا آنکه زی خود را بوجه دیگر تغییر دهد تا ممتاز باشد ومکروهست خندیدن در تشییع ولهب ولعب وبرداشتن رداء برای غیر صاحب مصیبت وتکلم کردن بغیر ذکر ودعاء واستغفار حتی آنکه از سلام کردن بر مشیع نهی وارد شده وتشییع نمودن زنان حتی در جنازهٔ زن وتند راه رفتن بنحویکه منافی رفق بمیت باشد سیما دویدن مکروهست بلکه سزاوار است میانه روی در حرکت ومکروهست همراه بردن آتش هرچند در مجمره باشد بلی همراه داشتن چراغ در شب ضرر ندارد وهمچنین مکروه است بر کسیکه نشسته باشد وقت مرور جنازه برخیزد مگر آنکه میت کافر باشد

فصل در نماز میت است

بدانکه واجبست نماز بر جنازهٔ هر مسلمانی هرچند مخالف حق باشد بنابر اصح وجایز نیست نماز بر کافر باقسام آن حتی مرتد و کسیکه محکوم بکفر باشد از کسانیکه منتحل باسلامند مثل نواصب وخوارج وغلاة ونحو آنها ومیتی که در بلاد مسلمین غیر معلوم الحال باشد بحکم مسلمین است وهمچنین است لقیط دار السلام بخلاف لقیط دار الکفر با وجود مسلمان در آنجا که محتمل باشد که لقیط متولد از او باشد که در آن اشکالست واطفال مسلمین حتی ولد الزنای از ایشان بحکم مسلمین است در وجوب نماز بر آنها در صورتیکه شش سال از عمر ایشان گذشته باشد واگر عمرش کمتر بوده همین قدر که زنده متولد شده باشد نماز بر او مستحبست والافلا اگرچه پیش از تولد روح در او حلول کرده باشد و گذشت که بعض بدن اگر سینه یا مشتمل بر تمام سینه باشد یا بعض سینه که مشتمل بر قلب باشد حکم آن حکم تمام بدن است که نماز بر او واجبست <u>مسئله</u> بعد از غسل و کفن باید بر او نماز کنند وپیش از آن مجزی نیست وبتعذر غسل و کفن نماز ساقط نمیشود چنانکه بتعذر دفن نیز نماز ساقط نیست پس اگر در بیابانی میتی باشد که بالمره غسل و کفن ودفن او ممکن نباشد باید نماز بر او گذارند وخلاصه آنستکه از واجبات احکام میت آنچه متعذر

شود بتعذر ساقط میشود والافلا <u>مسئله</u> معتبر است در مصلی برمیت آنکه مؤمن باشد ونماز مخالف مجزی نیست چه رسد بکافر ومعتبر نیست در او بلوغ بنابر اقوی پس نماز صبی ممیز صحیح است بلکه ظاهر آنستکه مجزی باشد از مکلفین بالغین وهمچنین معتبر نیست مرد بودن پس نماز زن مجزی است اگرچه میت مرد باشد مطلقاً <u>مسئله</u> نماز برمیت اگرچه بر تمام مکلفین واجب کفائیست الا آنکه ولی میت که اولی بمیراث اوست مقدم استکه اگر خودش بخواهد مباشر نماز شود یا شخصیرا معین کند برای نماز دیگری نمیتواند مزاحم او شود نه آنکه اذن او شرط صحت عمل دیگری باشد چنانکه تفصیل آن در غسل گذشت واگر میت وصیت کرده باشد که شخص معینی بر او نماز بخواند پس ظاهر وجوب عمل بوصیت است وجایز نیست بر ولی مزاحمت او <u>مسئله</u> مستحبست در نماز میت جماعت و احوط اعتبار شرائط امامتست از عدالت ونحو آن در اینجا نیز بلکه احوط اعتبار اجتماع شرائط جماعتست از نبودن حائل ونحو آن نیز وامام جماعت تحمل چیزی از مأمومین نمیکند <u>مسئله</u> جایز استکه اشخاص متعدد نماز کنند بر یکمیت در یك زمان فرادی بلکه بجماعت متعدده ومیتوانند همه آنها بقصد وجوب بعمل آورند مادامیکه یکنفر فارغ نشده باشد پس وقتیکه یکی فارغ شد دیگران بقصد ندب یا قربت تمام کنند وهمچنین است کسانیکه در یك جماعت نماز میگذارند <u>مسئله</u> جایز است برای مأموم در اثناء نماز منفرد شود بشرط آنکه از جنازه دور نباشد بقدریکه مضر باشد واز محاذات معتبره در منفرد خارج نباشد

فصل در کیفیت نماز میت است

وآن پنج تکبیر است بعد از تکبیر اول شهادتین گوید وبعد از تکبیر دویم صلوات بر محمد وآله فرستد وبعد از تکبیر سیم دعا کند برای مؤمنین ومؤمنات وبعد از چهارم دعا کند برای میت وبعد از پنجم فارغ میشود و کمتر از پنج تکبیر جایز نیست مگر حال تقیه واذان واقامه و قرائت و رکوع وسجود و تشهد وسلام ندارد ودر دعاهای بعد از تکبیرات مسمای آن کافیست و کفایت میکند بعد از تکبیرهٔ اولی بگوید اشهد ان لااله الاالله واشهد ان محمداً رسول الله وبعد از

تکبیره دویم بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد وبعدازسیم اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات وبعد ازچهارم بگوید اللهم اغفر لهذا المیت وبعد بگوید الله اکبرو خلاص شود واولی آنستکه بعدازاولی بگوید اشهدوان لا اله الا الله وحده لاشریك له الهاً واحداً احداً صمداً فرداً حیاً قیوماً دائماً ابداً لم یتخذ صاحبة ولا ولداًو اشهد ان محمداً عبده ورسوله ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون وبعدازتکبیر دویم بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد وبارك علی محمد و آل محمد وارحم محمداً و آل محمد افضل ماصلیت وبارکت وترحمت علی ابراهیم وآل ابراهیم انك حمید مجید وصل علی جمیع الانبیاء والمرسلین و بعداز تکبیر سیم بگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات تابع اللهم بیننا وبینهم بالخیرات انك علی کل شیئ قدیر وبعداز چهارم بگوید اللهم ان هذا المسجی قدامنا عبدك وابن عبدك وابن امتك نزل بك وانت خیر منزول به اللهم انك قبضت روحه الیك وقداحتاج الی رحمتك وانت غنی عن عذاب اللهم انا لانعلم منه الاخیراً وانت اعلم به منا اللهم انکان محسناً فزد فی احسانه وانکان مسیئاً فتجاوز عن سیآته واغفرلنا وله اللهم احشره مع من یتولاه ویحبه وابعده ممن یبرء منه ویبغضه اللهم الحقه بنبیك وعرف بینه و بینه و ارحمنا اذا توفیتنا یا اله العالمین اللهم اکتبه عندك فی اعلی علیین واخلف علی عقبه فی الغابرین واجعله من رفقاء محمد و آله الطاهرین وارحمه و ایانا برحمتك یاارحم الراحمین اللهم عفوك عفوك عفوك واگرمیت زن باشد باید بجای هذا المسجی هذه المسجاة قدامنا امتك وابنة عبدك وابنة امتك بگوید وضمیرها را مؤنث بیاورد واگرمیت طفل باشد بعد ازتکبیر چهارم دعا کند بوالدین او بگوید اللهم اجعله لابویه ولنا سلفاً وفرطاً واجراً مسئله جایزاست درنماز برهر کدام از مرد وزن ضمایر را مذکر بیاورد باعتبارمیت یا شخص ویا مؤنث بیاورد باعتبار جنازه پس اگر نداند میت زناست یامرد سهل میشود ومحتاج بتکرار دعا یا تکرار ضمایر نیست مسئله اگر شك کند درتکبیرات بین اقل و اکثر بنابراقل گذارد

فصل در شرائط نماز میت است

بدانکه معتبراست درصحت نماز نیت قربت وتعیین میت بطوریکه رفع ابهام شود

وکافیست قصد نماز برمیت حاضر یابر انکسیکه پیش نمازتعیین کرده واستقبال قبله وقیام وبودن میت پیش روی اودر حالتیکه میترا بپشت خوابانیده محاذی اوبایستد خواه امام باشد یامنفرد بخلاف مأموم درصفی که متصل باشد بکسیکه محاذی میت است وباید سرمیت بجانب راست مصلی وپای میت بطرف چپ اوباشد وبایدمابین او ومیت حائل نباشد مثل پرده یا دیوار که باآن نماز بر میت صادق نباشد وستر تابوت حائل محسوب نیست وباید مابین او ومیت خیلی دور نباشد مگربرای مأموم که دوری بااتصال صفوف ضرر ندارد وباید میان نماز گذار ومیت علو مفرط نباشد وباید نماز بعداز غسل و حنوط و کفن باشد مگردر کسیکه مذکورات ازاو ساقط یامتعذر باشدمثل شهیدونحو آن و باید عورت میت در وقت نماز براوپوشیده باشد پس کسیکه اصلا کفن ندارد عورت اورا وقت نماز بچیزی بپوشانند وبراو نماز کنند واگر بالمره ساتر نباشداورا درقبر گذارند وعورتشرا باسنك یاخاك ونحو آنها بپوشانند وبعد براونماز بخوانند ودفنش کنند مسئله طهارت ازحدث وخبث وهمچنین سایر شرائط نماز وترك موانع آن شرط صحت این نماز نیست بلی احوط مراعات جمیع اموریستکه درنماز معتبراست مسئله اگرممکن نباشد بالمره روبقبله کردن در این نماز اعتبارآن ساقطست واگرقبله مشتبه شود وتحصیل علم بآن ممکن نباشد واماراتیکه بآن رجوع باید کرد مفقود باشد باید عمل کند بمظنه باامکان والا باید بچهار جانب نماز کند مسئله اگرنتواند ایستاده نماز کند ودیگری هم نباشد که ایستاده نماز کند معین است براو نشسته نماز کند وبا وجود دیگری متعین است بر متمکن و مجزی نیست ازاو نماز عاجز بنابر اظهر لکن اگرمتمکن عاصی باشد وبوظیفه خودعمل نکند عاجز باید بوظیفهٔ خودعمل کند واگر بانبودن متمکن عاجز نشسته نماز براو کرد پس پیش ازدفن متمکن پیداشد احوط اعادهٔ متمکن است وهمچنین احوط اعاده است اگر عاجز باعتقاد عدم وجود متمکن بوظیفهٔ خود عمل کند و بعد معلوم میشود که ازاول موجود بوده مسئله کسیکه امام رادراثناء نماز درك کند جایزاست اقتدا کند ودرتکبیرات متابعت امام کند ولکن بعداز تکبیر اول خود باید بوظیفهٔ عمل نماید باداء شهادتین وهمچنین بعداز تکبیر دویم خود

صلوات فرستد وهمچنین بعد ازهرتکبیری بوظیفه خودعمل کندوبعدازفراغت امام باید مأموم باقیماندهٔ تکبیرات خودرا بااعاده موظفه بعمل آورد ولوبتخفیف ادعیه واگر مهلت نمیدهند که تمام کند اکتفا کندبمجرد تکبیرات باقیه **مسئله** نمازمیت از مکلفین ساقط نمیشود تاآنکه بعض ایشان بوجه صحیح بجاآورد پس اگرشك کند که آیا کسی برمیت نماز کرده یانه بناءعدم گذارد و اگر بداند که بعمل آمده ونداند که صحیح بوده یانه حمل برصحت کند واگربداند که فاسدبوده باید اعاده کند هرچندمصلی قاطع بصحت باشد بلی اگر مصلی بادیگری بحسب تقلید یا اجتهاد باهم مخالف باشند ومصلی بتکلیف خود عمل کرده وباجتهاد یا تقلید دیگری نمازاو فاسد بوده دراکتفاء بان وجهی است لکن بی اشکال نیست واحتیاط باعاده ترك نشود **مسئله** باید نمازمیت را پیش از دفن بجا آورد بلی اگراورا نسیاناً پیش از نمازدفن کردند یابعذر دیگری یابعداز دفن معلوم شود که نمازیکه کرده‌اند فاسدبوده جایز نیست قبرشرا برای نمازنبش کنند بلکه باید برقبراونماز گذارند بامراعات شرائط ازقبله وغیرآن مادامی که مدتی نگذشته باشد که بدن او متلاشی شده باشد که‌از صدق اسم میت خارج شده باشد واگر کسی درك نکرده باشد نمازبرمیتی راکه دیگران براونماز خوانده اند پیش ازدفن تایکشبانه روز میتواند بر اونماز بخواند وبعداز انقضاء آن احوط ترکست **مسئله** جایزاست تکرارنماز برمیت باکراهت مگردر صورتیکه میت صاحب شرف وفضیلت ومنقبت باشد **مسئله** اگردر وقت نماز فریضه جنازهٔ آورندپس اگروقت فریضه واسع است وبرمیت هم خوف فساد ندارد بتأخیر نماز براومخیراست هرکدام از دو نمازرا بخواند مقدم دارد و افضل تقدیم نماز میتست مگردرصورتیکه مزاحم وقت فضیلت فریضه باشد که بهتر تقدیم فریضه است واگر برمیت بترسد که بتأخیر نمازفاسد شود باید نماز براو رامقدم دارد چنانچه باضیق وقت فریضه و عدم خوف برمیت واجبست تقدیم فریضه و اما باضیق وقت فریضه وخوف فساد برمیت پس در صورتیکه ممکن باشد حفظ میت ازفساد بدفن پیش از نماز براو وانیان فریضه در وقت خود فریضه را مقدم دارد وبعدنماز برقبرمیت بجاآورد واگر دفن کردن هم مزاحم باوقت

فریضه باشد که‌اگرمشغول بدفن شود فریضه ازاو فوت شود واگر فریضه‌را بجاآورد میت بسبب تأخیر دفن فاسد شود پس دروجوب دفن پیش ازفریضه یا تقدیم فریضه تأمل واشکالست وهر گاه ممکن باشد فریضه‌را درحال تشاغل بدفن بایماء بعمل آورد چنین کند ولی باید قضاء فریضه راترك نکند **مسئله** اگرچند جنازه جمع شود بهتر آنستت بهر کدام یك نماز جدابخواند اگرخوف فسادبعض آنهارا بتأخیر نمازنداشته باشد وجایز است تشریك کند یك نماز را برجمیع بانکه همه را پیش روی خود بگذارند یارعایت محاذات تمام ویاآنکه جمیع را بیك صف گذارد بآنکه سرهرجنازه‌ مرانزد الیهٔ دیگری گذارد شبیه نردبان ومصلی وسط صف بایستد ودر دعای برای میت که‌بعد ازتکبیر چهارم است مراعات مناسبت آنهارا نماید بتثنیه یاجمع و تذکیرو تأنیث **مسئله** اگر دراثنای نماز میت مثل اینکه بعدازتکبیراول جنازهٔ دیگر آورند جایزاست شریك گردانیدن اول‌را بادویم در تکبیرات باقیه پس تکبیر دویم جنازهٔ اولی تکبیر اول دویمی است وسیمی اولی دویمی ثانیه‌است وهمچنین پس بعد ازاتمام تکبیرات جنازهٔ اولی بقیه تکبیرات دویمی رابیاورد وباید بعدازهر کدام ازتکبیرات مختصه دعای موظف را بخواند وبعدازتکبیرات مشترکه جمع کند بین دودعا

فصل در آداب نماز میت است

بدانکه آداب این نماز چندچیزاست (اول) آنکه پیش ازنماز سه مرتبه الصلواة بگویند که‌این بجای قدمات الصلواة فریضه است (دویم) آنکه نماز گذار باطهارت ازحدث باشد بوضو یاغسل یاتیمم بدل ازهر کدام آنهاحتی درصوتیکه واجد آب باشد وبترسد که‌بغسل یاوضو نمازمیت فوت شود بلکه مطلقاً (سیم) آنکه امام یامنفرد محاذی میان مرد بلکه مطلق مذکر بایستد ودرزن یامطلق انثی محاذی سینهٔ او بایستد (چهارم) آنکه نعال خود دراوقت نماز بکند بلکه نماز بانعال مکروهست بخلاف چکمه وجوراب اگرچه کندن آنها نیزخالی از رجحان نیست خصوصاً برای امام (پنجم) آنکه وقت تکبیرات دستهارا بلند کند بخصوص درتکبیراول (ششم) آنکه نزدیك جنازه بایستد بنحویکه اگربادبوزد رختاو بجنازه برسد

در آداب نمازمیت است

(هفتم) آنکه امام بلند بخواند ومأموم آهسته بخواند (هشتم) اختیار کند مکانی را که مهیا شده برای نماز میت (نهم) در سایر مساجد نماز میت را بجا نیاورد مگر در مسجد الحرام (دهم) آنکه نماز میت را بجماعت بگذارد .

فصل در دفن میت

در دفن میت

بدان که واجب کفائیست دفن کردن میت مسلم و کسیکه بحکم او است ومراد بدفن پنهان نمودن او است در زیر زمین و کفایت نمیکند که او را در زمین گذارند واطراف آنرا بنا کنند ونه آنکه اورا در عمارتی یا تابوتی اگرچه از سنك یا آهن باشد بگذارند باقدرت بر دفن در زمین بلی با تعذر حفر بسبب صلابت زمین ونحو آن کفایت میکند که اطراف اورا ببناء ونحو آن بپوشانند واگر ممکن باشد که اورا بجای دیگری نقل کنند که کندن زمین آسان باشد بدون آنکه میت فاسد شود باید نقل کند واحوط آنستکه بمقداری زمین را بکنند که جثهٔ او از حیوانات درنده وبوی او از انتشار محفوظ بماند اگرچه اقوی بامن از هر دو کفایت مجرد پنهان کردن زیر زمین است مسئله کسیکه در دریا بمیرد ومتعذر یا متعسر باشد که اورا در زمین دفن نمایند بسبب خوف فساد میت یا مانع دیگر باید اور غسل وحنوط و کفن کنند و بر او نماز گذارند پس یا اورا در مثل خمره گذارند وسر آنرا بپوشانند یا اینکه چیز سنگینی بپای او بندند وبدریا بیندازند وباامکان احوط اختیار اولست وهمچنین است اگر بترسند که دشمن قبرش را بشکافد واورا مثله کند که باید باین کیفیت اورا بدریا بیندازند تا محفوظ بماند مسئله واجبست در دفن روی میت را بقبله کنند باینکه اورا بر پهلوی راست بخوابانند که در این بلاد شمالیه سرش بطرف مغرب وپاهایش بجانب مشرق باشد وبعبارة آخری سرش بطرف راست مستقبل و پاهایش بطرف چپ او باشد وهمچنین است در دفن بدن بی سر و دفن سر بی بدن بلکه در دفن سینهٔ تنها مگر در دفن کافره که حامله باشد بولد مسلم که واجبست اورا پشت بقبله بر پهلوی چپ او دفن کنند تا آنکه فرزند مسلم او رو بقبله شود مسئله مصارف دفن حتی مصرف استحکام آن از قبر وساروج ونحو آن بلکه آنچه حاکم جائز میگیرد برای دفن در زمین مباح از اصل ترکه میت بیرون

میرود وهمچنین مؤنه انداختن او در دریا از سنك یا آهن که بپای او میبندند یا مثل خمره که میت را در آن میگذارند از اصل ترکه است مسئله اگر قبله مشتبه باشد عمل کنند بظن یان بنابر احوط وبا نبودن مظنه وجوب استقبال ساقط است مسئله واجبست دفن کردن اجزائیکه از میت جدا شده حتی موو دندان وناخن و احوط اگر نگوئیم اقوی آنستکه آنهارا همراه بدن دفن کنند باامکان مسئله اگر کسی در چاه بمیرد وبیرون آوردن وروبقبله کردن او ممکن نباشد اورا بحال خود گذارند وسر چاه را بپوشانند تا قبر او شود مسئله اگر طفل در شکم مادر بمیرد وازماندن او در شکم بر مادرش بترسند واجبست بهر حیله ممکن باشد اورا بیرون آورند باملاحظه ارفق فاالارفق اگرچه بقطعه قطعه کردن طفل باشد ومباشر این عمل باید شوهرش یازنان باشند وبا نبودن آنها مرد اینکه محرم او باشد وبا تعذر محارم اجانب مباشر شوند بلکه زن سالم بماند وهر گاه زنیکه حمل دارد بمیرد و جنین او زنده باشد واجبست طفل را بیرون آورند اگرچه بشکافتن پهلوی چپ میت باشد وباید بعد از اخراج جنین شکاف اورا بدوزند ودفنش کنند ودر وجوب اخراج فرق نیست بین آنکه باقی ماندن طفل بعد از اخراج محتمل باشد یا نه و اگر مادر وطفل هنوز هردو زنده باشند ولکن لابد بریکی از آنها خطر واقع میشود باید هر دورا بحال خود گذارند تا آنچه مقدر شده بشود مسئله جایز نیست دفن کردن میت در زمین غصبی اگرچه فقط منفعت او مغصوب باشد پس دفن کردن در زمینی که وقف باشد برای غیر دفن جایز نیست وهمچنین جایز نیست دفن کردن در زمینی که متعلق حق غیر باشد مثل زمین مرهونه بدون اذن مرتهن بلکه همچنین است دفن کردن میتی را در قبر میت دیگر پیش از آنکه استخوان او پوسیده باشد ودر جواز دفن کردن در مساجد در صورتیکه موجب ضرر بر مسلمین ومزاحم مصلین در آن مسجد نباشد تأمل واشکالست مسئله حرامست دفن کردن کفار واولاد آنها در مقبره مسلمین بلکه بر فرض دفن آنها باید قبر اورا نبش کنند وبدنش را بیرون آرند بخصوص اگر زمین وقف برای مقبرهٔ مسلمانان باشد وهمچنین جایز نیست دفن کردن مسلم در مقبره کفار ودر صورتیکه عصیاناً یا نسیاناً دفن کردند در آنجا جواز نبش ونقل آن بجای دیگر خالی از تأمل واشکال نیست

فصل در مستحبات و مکروهات دفن است

بدانکه مستحبات آن چند امراست (اول) گود کردن زمین تابچنبرهٔ گردن یابقدر قامت (دویم) آنکه در زمین صلب لحد برای میت حفر کنند بانکه از جانب دیوار قبر روبقبله بقدر جثهٔ میت خالی کنند که اورا زیر لحد بخوابانند ودر زمین سست در کف قبر شبیه نهر بکنند که میت را در آن بخوابانند وروی اورا سقف ببندند (سیم) جنازهٔ مرد را پیش از دفن طرف پای قبر زمین گذارند وجنازهٔ زن را پیش روی قبر زمین گذارند (چهارم) آنکه بقهٔ جنازه را دفن نکنند بلکه دو یاسه ذرع دور از قبر زمین گذارند و کمی مهلت دهند و بردارند قدری نزدیکتر گذارند و کمی صبر کنند باز بردارند لب قبر گذارند تابتدریج وحشت او کم شود زیرا که برای قبر هول عظیمی است پناه میبریم بخدای عظیم پس بعد از اورا سر از بر کنند بسر در مرد وبعرض بدن در زن داخل قبر کنند (پنجم) آنکه بندهای کفن رابعداز گذاشتن در قبر باز کنند (ششم) آنکه روی اورا باز کنند وبهلوی صورتش را بر زمین گذارند وشبیه بالش زیر سر اورا از خاك بلند کنند وپشت اورا بخشت یاسنگی تکیه دهند تابپشت نیفتد (هفتم) لحد اورا بسنك یاخشت سد کنند تاآنکه خاك برروی او نریزد وبهتر آنستکه شکافهای آنرا گل مالی کنند (هشتم) کسیکه اورادر قبر میگذارد متطهر وسر برهنه بی عمامه وبی رداء ونعال باشد وبندهای لباس خود را باز کند نهم - مباشر در قبر گذاردن وباز کردن بندهای کفن زن شوهرش یامحارمش باشند واگر آنها نباشند نزدیکترین ارحام او ازمردان وبعداز آنها زنان وبعداز ایشان اجانب مباشر شوند دهم - آنکه غیرارحام بپشت دست خاك در قبرش بریزند یازدهم - خواندن دعاهای مخصوصه که در کتابهای مفصله نقل شده وقت بیرون آوردن او از تابوت ووقت معاینهٔ قبر ووقت سراز بر کردن او ووقت گذاردن در قبر ووقت گذاردن او در لحد ووقت بستن لحد ووقت بیرون آمدن از قبر ووقت ریختن خاك بخواند دوازدهم - تلقین نمودن عقاید حقه از اصول الدین ومذهب بعداز گذاشتن او در لحد وقبل از بستن آن بانچه وارد شده سیزدهم آنکه خاك روی قبر او بقدر چهار انگشت بسته یا باز از روی زمین بلند کنند چهاردهم - روی قبر را چهار گوش وپهن کنند ومکروهست

سراشیب کردن آن بلکه احوط ترك آنست پانزدهم - ریختن آب برروی قبر و بهتر آنستکه روبقبله بایستد واز سر قبر ابتدا کند تاپای آن بعد از آن آب را دور زند تامنتهی شود بجانب سر پس باقیمانده آبرا بروسط قبر بریز شانزدهم - انگشتان دسترا باز کرده برروی قبر فروبرند بنحویکه اثر آن باقی بماند و وهفت مرتبه سوره قدر بخواند وطلب آمرزش کنند برای او واین دعا رابخوانند اللهم جاف الارض عن جنبیه واصعد الیك روحیه ولقه منك رضواناً واسکن قبره من رحمتك ماتغنیه به عن رحمة سواك وایضاً بخواند اللهم ارحم غربته وصل وحدته وآنس وحشته وآمن روعته وافض علیه من رحمتك واسکن الیه من برد عفوك وسعة غفرانك ورحمتك مایستغنی بها عن رحمة من سواك واحشره مع من کان یتولاه ونحو آنها از دعاها واین کیفیت اختصاص بوقت دفن ندارد بلکه هروقت که قبر مؤمنیرا زیارت کند مستحبست خواندن هفت انا انزلناه وطلب آمرزش وخواندن ادعیه مذکوره ونحو آنها هفدهم - آنکه ولی یامأذون اوبعد از فراغت از دفن وبرگشتن مشیعین دفعه دیگر میترا تلقین کند باواز بلند باصول عقاید حقه ازاقرار بتوحید ورسالت حضرت سیدالمرسلین وامامت ائمه معصومین علیهم السلام واقرار بجمیع احکامیکه پیغمبر خدا (ص) از جانب حق سبحانه آورده وتصدیق معاد وحشر جمیع خلایق برای حساب وحقانیت میزان وصراط وبهشت ودوزخ وفائدهٔ این تلقین آنستکه نکیرین در قبر ازمیت سؤال نمیکنند انشاءالله تعالی هیجدهم - نوشتن اسم میت را بر قبر یابرلوح یاسنگی ونصب کردن آن در جانب سراو تاعلامتی باشد نوزدهم - آنکه اقارب را نزدیك یکدیگر دفن کنند بیستم - آنکه بناء قبر را محکم کنند ومکروهات دفن نیز چند چیزاست اول - آنکه دومیت دریك قبر دفن کردن یادونفر را دریك تابوت جمع کردن لکن دفن کردن میترا در قبر میت دیگر بعداز آنکه دفن شده بوده و هنوز پوسیده نشده باشد حرامست چنانچه گذشت دویم - فرش کردن قبر بساج ومثل آن ازآجر وسنك مگر درصورتیکه رطوبت زمین زیاد باشد سوم - رفتن پدر در قبر فرزند خود مبادا جزع کند واجرش ضایع شود چهارم - آنکه اقارب در قبر رحم خود خاك بریزند پنجم پوشانیدن قبر وگل مالی لحد بغیر خاك قبر

مکروهت دفن

ششم تازه‌ساختن قبر بعداز اندراس آن‌مگردر قبور انبیاء و اوصیاء وصلحاء وعلماء هفتم نشستن روی قبر هشتم نجاست کردن درمقابر نهم خنده کردن در قبرستان دهم تکیه کردن بر قبر یازدهم راه رفتن روی قبر بدون ضرورت دوازدهم بلند کردن قبراز زمین زیاده ازچهار انگشت گشاده

خاتمه‌در احکام متعلقه باموات

مسئله جایز است نقل کردن جنازه ازبلد موت او بجای دیگر پیش‌ازدفن او بکراهت مگر نقل آن بمشاهد مشرفه‌واماکن مقدسه که‌مکروه نیست‌بلکه‌راجح است و در آن فضل بسیاراست ووقتی نقل‌میت جایزاستکه بسبب بعد مسافت وتأخیردفن‌اومستلزم فسادوتغیروهتك‌میت‌نباشد بخلاف آنکه‌مستلزم‌مذکورات باشد که‌نقل اوبغیرمشاهد بی‌شبهه حرام‌وجواز نقل‌بمشاهد‌محل تأمل‌واشکالست وامابعدازآنکه دفن شد پس‌هرگاه فرض شودکه بسببی میترا بیرون آورند یاآنکه‌ازقبر خارج‌شد بحکم غیر مدفونست‌درتفصیل‌مزبور ونبش کردن‌برای نقل اوبغیر مشاهدقطعاً جایزنیست‌و برای نقل‌بمشاهد محل تأمل و اشکالست وآنچه دراین‌زمان‌متعارف‌شده که‌میت‌رامیسپارند وامانت میگذارند که‌بعداز مدتی‌اورا بمشاهدمشرف‌نقل کنندبقصد تخلص ازمحذور نبش‌تخلص خوبی‌است الاآنکه جواز این‌عمل حتی درصورتیکه آنقدرطول‌بکشد که‌موجب‌تغیر و فساد وتقطیع اوصال میت باشدمحل نظرو اشکالست

درگریه‌و جزع برمیت

مسئله گریه کردن‌برمیت جایزاست بلکه گاهی مستحب‌میشود برای‌تسکین‌حزن وبی‌صبری ولکن‌ملتفت باشد چیزی نگوید که‌خدارا بغضب‌آورد ومستوجب سخط الهی شودوجایز است نوحه کردن‌برمیت‌بنظم‌ونثر درصورتیکه مشتمل برباطل نباشد ازدروغ ونحو آن بلکه متضمن ویل‌وثبور نباشدبنابر احوط‌جایزنیست سیلی بصورت زدن وخراشیدن وبریدن موی سر وکندن آن‌بلکه فریاد کردن‌خارج‌ازاعتدال بنابراحوطاگر نگوئیم اقوی چنانکه جایزنیست دریدن پیراهن برغیرپدر و برادر بلکه بعض‌کارهاموجب کفاره است مثلا زنیکه موی خودرا در مصیبت ببردمثل کفارهٔ افطاررمضان براوواجب میشود واگرموی خودرا بکند مثل

کفارهٔ خلف قسم باید بدهد وهمچنین است زنیکه در مصیبت صورت خودرا بخراشدو مردیکه پاره کند پیراهن خودرا درمردن زوجه یاپسر خود کفارهٔ قسم باید بدهد وآن اطعام ده مسکین است یاپوشانیدن آنها یا یك بنده آزاد کردن وبا عدم تمکن از اینها سه‌روز روزه است

درحرمت نبش امت

مسئله حرام است نبش قبر مسلمان‌اگرچه طفل‌یا دیوانه باشد که حکم ایشان‌است مگرباعلم باندراس او که استخوان‌او پوسیده وخاك شده‌باشدوحرام‌است نبش قبور انبیاء وائمهٔ طاهرین علیهم السلام‌هرچند مدتهابرآن بزرگواران گذشته‌باشدبلکه همچنین است‌قبور اولاد ائمه وصلحاء وشهداء که‌قبور ایشان‌زیارتگاه‌وپناهگاه‌باشدو مرادبنبش آنستکه‌جسد میت‌رابعداز آنکه‌بدفن مستوربوده کشف کنندپس اگرقبری‌بکند وخاك آنرا بیرون آورند بدون‌آنکه جسداوظاهر شودنبش حرام‌نیست وهمچنین است اگر میتی‌راروی‌زمین گذارده‌واطراف‌اورا بنیان‌نموده‌باشند یاآنکه در تابوتی ازسنك‌ونحو آن گذارده باشندبدون دفن که‌بیرون آوردن آن نبش‌نیست واستثناء شده‌از حرمت نبش چند مورد اول ـ آنکه میت‌را درمکان غصبی دفن کرده‌باشند که‌عین زمین‌یا منفعت‌آن ملك‌دیگری باشد بدون اذن‌او خواه دفن‌او درآنجا بعمدو عنوان شده‌باشد یابجهل ونسیان وبرمالك زمین‌واجب نیست که رضاشود بماندن‌میت درآنجامجاناًیا بعوض‌اگر چه‌اولی‌بلکه احوط‌باقی گذاردن اواست‌و وبعوض خصوص درصورتیکه مالك‌زمین وارث یارحم میت باشد یا آنکه اشتباهاً درآنجادفن کرده‌باشند واگرمالك اذن‌دهد که‌میتی رادر ملك‌او دفن کنند نمیتواند بعدازدفن ازاذن واباحهٔ‌خود برگردد بلی‌اگر بسببی‌از اسباب میت‌بیرون شدواجب نیست براوراضی شدن‌به‌تجدید دفن‌اورا درانجا دویم ـ آنکه میت‌را باکفن‌غصبی یابامال دیگرغصبی دفن کردند که‌بحکم دفن‌درمکان غصبی است‌و نبش‌قبراو جایزاست تامغصوبه رارد کنند بلی‌اگر همراه‌میت چیزی‌از مال اودفن کنند مثل‌انگشتر ونحوان‌پس در جواز نبش ورثه‌او برای گرفتن آن تامل واشکالست خصوص اگرقیمتی نباشد سیم ـ آنکه‌پیش اتمام غسل یاکفن یاحنوط اورا دفن کرده باشند بی‌عذرو ممکن باشد تدارك باید تدارك کنند بخلاف آنکه‌بسبب تعذراب یا کفن‌یا کافور بدون آنها دفن کرده باشندو بعدازآن

یافت شود که در جواز نبش برای تدارك آنچه بسبب عذراز او فوت شده تأمل و اشکالست خصوص اگر بواسطه نبودن اب اورا تیمم داده باشند بعوض غسل و بعداز دفن او آب پیدا شود که اقوی حرمت نبش است و اکر بدون نماز دفن شده پس نبش برای تدارك نماز جایز نیست بلکه باید بر قبرش نماز گذارند چنانکه گذشت چهارم - آنکه توقف داشته باشد اثبات حقی از حقوق بر دیدن جسد او پنجم - آنکه جائی دفن شده باشد که موجب هتك او است مثل بالوعه یامزبله وهمچنین درمقبرهٔ کفار نا بروجهی که خالی از قوت نیست. ششم - برای نقل نعش او بمشاهده مشرفه اگر وصیت کرده باشد که بعداز دفن اورا نقل کنند یا آنکه وصیت کرده بنقل قبل از دفن وعصیاناً یاجهلا یا نسیاناً اورا دفن کرده باشند یا اینکه بدون وصیت بخواهند اورا بمشاهده مشرفه نقل کنند ولکن در هر سه صورت جواز نبش محل تامل واشکالست اگرچه اشکال صورت سوم زیادتر از دویم ودویم زیادتر از اولست هفتم - آنکه اورا جائی دفن کرده باشند که از سیل یا درنده یا دشمن ونحو آنها براو بترسند مسئله جایزاست محو کردن اثار قبوریکه معلوم باشد جسد میت مندرس پوسیده شده خصوص در قبرستان که برای مسلمین سبیل باشد ومحتاج بآن باشند و گذشت که قبور شهداء وصلحاء وعلماء وامام زاده‌ها که زیارتگاه است ازاین حکم مستثنی است مسئله اگر میتی را ازقبرش که محل مباح بود بظلم یا بنحو مباح بیرون آوردند ویا آنکه بسببی ازاسباب بیرون آمد واجب نیست دوباره اورا در آنجا دفن کنند بلکه جایزاست که اورا جای دیگر دفن کنند باقی مانده دو امر اول آنکه از مستحبات مؤکده است تعزیت گوئی اهل مصیبت وتسلیت دادن وتخفیف حزن ایشان بذکر آنچه مقام اقتضا کند وبهترین آنها ذکر مصائب دنیا وسرعت زوال آن وفناء تمام نفوس وتقارب آجال ونقل روایاتی که وارد شده در مثوبات واجر صبر بر مصائب که خداوند منان مهیا فرموده برای صابرین بخصوص درمصیبت فرزند که شفاعت او برای والدین قبول میشود حتی سقط وبر باب بهشت می‌ایستد غضب آلوده ومیگوید داخل بهشت نمیشوم تا پدرم ومادرم داخل شوند پس خداوند منان آنها را داخل بهشت میکند وهمچنین مضامین اخبار دیگر وتعزیت دادن مصاب پیش از دفن وبعد از آن جایزاست وبعداز دفن افضلست واجر آن عظیم است بخصوص

در استحباب تعزیت اهل مصیبت

تعزیت مادر در مرگ فرزند او وتعزیت یتیم ومنقول است کسیکه تعزیت گوید مصابی را اجر او بقدر اجر مصاب است بدون آنکه ازاجر مصاب چیزی کم شود وهیچ مؤمنی نیست که تعزیت گوید "برادر دینی خود در امصیبتی مگرانکه خداوند بپوشاند" باو از حوله‌های کرامت وحضرت موسی کلیم در مناجات خود از خداوند سئوال کرد که خدای من چه ثوابست کسی را که ثکلی رایعنی مادریکه فرزندش مرده باشد تعزیت گوید فرمود اورا زیرسایه رحمت خود بدارم روزی که سایه بانی نیست بجزسایهٔ من وکسیکه یتیمی را ازگریه ساکت کند بهشت براو واجب شود وهیچ بندهٔ نکشد دست خودرا برسر یتیم جز آنکه خداوند عزوجل بنویسد برای او بعدد هر مومنی که دستش برآن مرور کند یك حسنه ودراین باب اخبار بسیار است کفایت میکند در تحقق تعزیت مجرد حاضر شدن نزد مصیبت زده برای تعزیت که اورا ببیند وخاطر او متسلی و شدت حزن او بهمین دیدن ساکن میشود وجایزاست برای کسان میت که برای تعزیت بنشینند ونشستن کراهتی ندارد بنابر اقوی بلی اولی آنستکه زیاده از سه روز ننشینند ومستحب است در ایام که نشسته‌اند دیگران برای آنها طعام بفرستند تا سه روز اگرچه آنها کمتر بنشینند دویم نماز لیلة الدفن بعنوان هدیه برای میت مستحب است که آنرا نماز وحشت گویند واز حضرت رسول ص منقولست که هیچوقتی برمیت شدیدتر نیست از شب اول مرگ پس رحم کنید برمردگان خود بصدقه پس فرمود اگر ندارید چیزی که صدقه دهید دو رکعت نماز بجا آورید وکیفیت این نماز بنابراین خبر اینستکه در رکعت اول بعد ازحمد دو مرتبه سورهٔ توحید بخواند ودر دویم بعداز حمد سورهٔ الهیکم التکاثر را ده مرتبه بخواند وبعداز سلام بگوید اللهم صل علی محمد وآل محمد وابعث ثوابها الی قبر فلان بن فلان خداوند منان همان ساعت هزار ملك میفرستد بسوی قبر او باهر ملکی ثوبی وحله ایست و وسعت داده میشود در قبر او از ضیق تا روز نفخهٔ صور وداده میشود بمصلی بعدد آنچه آفتاب بر آن تابیده از حسنات وبلند شود برای او چهل درجه ودر روایت دیگر منقولستکه در رکعت اولی بعداز حمد ایة الکرسی یکمرتبه ودر رکعت دویم بعداز حمد انا انزلناه ده مرتبه وبعداز نماز بگوید اللهم صلی علی محمد وآل محمد وابعث ثوابها الی قبر فلان

در نماز لیلة الدفن و کیفیت آن

واگرهردو نماز را بعمل آورد بهتر است ویك نماز ازیکنفر کافیست وآنچه متعارف شده که چهل نفریا چهل ویکنفر نمازوحشت میخوانند واردنشده ولی بدون قصد ورود درشریعت مقدسه باین عدد باکی نیست واحوط آنستکه آیةالکرسی را تاهم فیها خالدون بخواند ودرجوازاستیجار وگرفتن اجرت براین نمازاشکالست واحوط آنستکه وجه را بعنوان بذل وعطیه بدهند ومصلی نیز بقصد تبرع بجاآورد وظاهر آنستکه تمام شب وقت آنست اگرچه احوط بجاآوردن اول شبست

فصل در اغسال مندوبه

وآن چند قسم است (زمانیه ومکانیه وفعلیه) واغسال زمانیه بسیار است اهم ازهمه (غسل جمعه) که ازمستحبات مؤکده است وبعض آنراواجب دانسته‌اند لکن اقوی استحباب آنست ووقت آن از طلوع فجر صادقست تا زوال و اگر ازاوفوت شوداز زوال جمعه تاغروب شنبه قضا کند لکن احوط آنستکه بعد از زوال جمعه تاغروب بقصدقربت بدون تعرض اداء وقضاء بعمل آورد چنانچه احوط آنستکه درشب شنبه برجاء مطلوبیت بعمل آورد واگر بترسد که روزجمعه آب غسل بدستش نرسد جایزاست روزپنجشنبه غسل را مقدم دارد پس روزجمعه اگر دستش بآب رسید مستحبست اعادهٔ آن نیز واگر با این حال اعاده را ترك کند قضاء آن روزشنبه مستحبست وبادوران امر بین تقدیم وقضاء تقدیم بهتر است ودرالحاق شب جمعهٔ بروزپنجشنبه وجهی است لکن بهتربجاآوردن آنست برجاء مطلوبیت چنانچه احوط آنستکه اگرفوت شود غسل جمعه بسبب دیگرغیردست نرسیدن بآب در روزپنجشنبه آنرا مقدم دارد برجاء مطلوبیت نه بقصد مشروعیت آن (دویم) اغسال لیالی طاق ماه رمضان تا بیستم مثل اول وسیم وپنجم و همچنین تمام شبهای دههٔ اخیره و تأکید اغسال در سه شب قدر زیادتر است وهمچنین شب نیمه وهفدهم وبیست‌پنجم وبیست‌وهفتم آن مؤکد است ودرشب بیست‌وسیم درآخرشب نیزغسل دیگر وارد است ووقت غسل تمام شبست اگر چه اولی اول شبست سیم غسل روز عید فطر وعید قربان ازسنن مؤکده است ووقت آن بعداز فجر است تازوال ومحتملست وقت آن باقی باشد تاغروب

در غسل جمعه

و احوط آتیان بعداز زوالست برجاء نه بقصد ورود چهارم - غسل روز ترویه پنجم غسل روز عرفه و بهتر آنستکه وقت زوال بعمل آورد ششم غسل اول رجب ونیمه وآخرآن هفتم غسل روزغدیر وبهترنیم ساعت پیش اززوال است هشتم غسل روز مباهله که بیست وچهارم ذی‌الحجه باشد نهم - غسل روز دحوالارض که بیست‌وپنجم ذالقعده است دهم - غسل روز مبعث که بیست وهفتم رجب است یازدهم غسل شب نیمهٔ شعبان دوازدهم - غسل روز مولود پیغمبر ص که هفدهم ربیع‌الاول است سیزدهم - غسل روزنوروزچهاردهم - غسل نهم ربیع‌الاول استواین اغسال اگر دروقت آن فوت شود قضاندارد وبخوف فوت آن دروقت نمیتوان مقدم داشت و «اغسال مکانیه» اغسالیست که برای دخول بعض مکانها مستحبست - مثل حرم مکه - وبلد مکه - ومسجدالحرام - و کعبه وحرم مدینه - وبلدمدینه - ومسجدرسول ص وجمیع مشاهد مشرفه که برای داخل شدن آنها غسل سنت استواغسال فعلیه بر دو قسم است «اول» غسل برای کاریکه میخواهد بجا آورد مثل غسل احرام وطواف وزیارت وبرای وقوف بعرفات و وقوف بمشعر وبرای قربانی کردن یانحرشتر روزعید قربان وبرای سرتراشیدن در منی یا برای امریکه میخواهد واقع شود مثل کسیکه بخواهد یکی از حضرات ائمهٔ هدی علیهم‌السلام رادر خواب ببیند که از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام منقولست کسیکه بخواهد یکی ازماهارا درخواب ببیند سه شب غسل کندومناجات کند با آن بزرگواران درخواب خواهد دید ایشانرا وغسل برای نماز حاجت وبرای استخاره وبرای عمل ام داود وبرای گرفتن تربت ازجای آن و کسیکه ارادهٔ سفری دارد خصوصاً برای زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام وبرای نمازاستسقاء وبرای توبه از کفربلکه ازتوبه از هرمعصیت وبرای تظلم وشکایت نزد خدا ازظلم ظالم که غسل کند ودو رکعت نماز زیر آسمان بجاآورد پس بگوید اللهم ان فلان بن فلان ظلمنی ولیس لی احد اصول به علیه غیرك فاستوف لی ظلامتی الساعة الساعة بالاسم الذی اذاسئلك به المضطر اجبته فکشفت مابه من ضر ومکنت له فی الارض وجعلته خلیفتك علی خلقك فاسئلك ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تستوفی ظلامتی الساعة الساعه کسیکه این عمل را بجا آورد آنچه دوست دارد خواهد دید وغسل برای خوف ازظالم که غسل کندو

در اغسال مکانیه

در اغسال فعلیه

غسل برای خوف از ظالم

دور کعت نماز بجا آورد پس زانو های خودرا کشف کند نزدیک جانماز خود گذارد وصدمرتبه بگوید یاحی ویاقیوم یالااله الاانت برحمتك استغیث فصل علی محمد و آل محمد وان تلطف لی وان تغلب لی وان تمکرلی وان تخدع لی وان تکیدلی وان تکفینی مؤنه فلان بن فلان بلامؤنة **قسم دویم** غسل برای فعلیکه بجاآورده و آنها چند چیز است (اول) برای کشتن وزغ که آنرا چلپاسه و مالمالی گویند (دویم) برای دیدن کسیکه بدارش کشیده‌اند بشرط آنکه عمداً برای دیدن اورفته باشد (سیم) کسیکه تقصیر کرده دراداء نماز کسوف وخسوف بااحتراق تمام قرص که باید قضا کند وپیش ازقضا غسل سنت است بلکه وجوب آن خالی ازقوت نیست (چهارم) برای مس میت که اورا غسل داده باشند **مسئله** وقت بجا آوردن اغسال مکانیه قبل ازدخول در آن مکانست که دخول بعدازغسل واقع شود بدون فاصلهٔ بسیار وکافیست غسل اول روزیاشب برای دخول آخر آنها بلکه کفایت غسل روز برای دخول آنها درشب وبعکس خالی ازقوت نیست وهمچنین است حال درقسم اول اغسال فعلیه که برای ایجاد عمل بعداز غسل بجا میاورد مثل غسل احرام وزیارت ونحو آنها که وقت غسل پیش از عمل است وضرر ندارد فاصله بین غسل وعمل بقدر یکشبانه روز **اماقسم دویم** ازاغسال فعلیه پس وقت آن تحقیق سبب است و ممتداست تاآخر عمر ومستحب است مبادرت بان **مسئله** اغسال زمانیه وقسم دویم از اغسال فعلیه بهیچ حدثی باطل نمیشود بخلاف اغسال مکانیه وقسم اول فعلیه وظاهر آنستکه منتقض شود بحدث اصغر چه رسد باکبر پس اگر بعدازغسل وپیش ازدخول مکان یاپیش ازفعل محدث شود غسلرا اعاده کند **مسئله** اگر اغسال متعدده براو باشد زمانیه ومکانیه وفعلیه ومختلفه کفایت میکند یکغسل ازجمیع بقصد جمیع آنها **مسئله** اگر درمحل اغسال مذکوره غسل متعذر شود آیاتیمم بدل آن کافیست یانه محل تأمل واشکالست احوط تیمم است بقصد رجاو احتمال مطلوبیت آن

فصل در تیمم است

و کلام درچند مقام است (مقام اول) دربیان مواردیکه تیمم جایز است (دویم) آنکه بچند چیز تیمم صحیح است (سوم) در کیفیت تیمم (چهارم) شرایط تیمم

پنجم - احکام آن (امامقام اول) - پس در ضمن مسائلی است **مسئله** مجوزات تیمم چند چیزاست اول - نبودن آب بقدریکه برای غسل یا وضوء کافی باشد واگرمحتمل باشد بودن آب واجبست فحص کند تا مأیوس شودو دربیابان کفایت میکند طلب کردن آب در چهار جانب بااحتمال وجود آن درجمیع جوانب درزمین ناهموار ازهرجانبی بقدر یك تیر پرتاب و درزمین هموار بقدر دوتیر پرتاب واگردرجانبی احتمال وجود آبرا ندهد وجود طلب ازآنجانب ساقطاست واگردرهیچ جانبی وجود آب محتمل نباشد وجوب فحص مطلقاً ساقط است اگرچه محتمل باشد وجود آب بالاتراز مسافت مزبوره بلی باعلم بوجود آب درزیادتراز مقدار مذکور بابقاء وقت تحصیل آن واجبست اگرحرج نباشد **مسئله** ظاهر آنستکه مباشر خود درطلب آب واجب نباشد وکافی باشد نائب گرفتن وکفایت کندیك نائب مأمون وموثق بنیابت جماعتی فحص کند وعدالت دراو معتبر نیست **مسئله** اگرزمین جانبی هموار وجانب دیگر ناهموار باشد هرجانبی حکم خودرادارد بحسب مقدار طلب **مسئله** مناط در تیرو کمان وانداختن ورامی وهوا برمعتدل متعارفست **مسئله** هرگاه ترك طلب کرد تاوقت نماز مضیق شد باید تیمم کند ونماز بخواند هرچند بسبب ترك طلب دروسعت گنه کار است ونمازش صحیح است اگرچه احوط قضاء نمازاست خصوصاً در صورتیکه برفرض طلب آب پیدا میکرد واگرتیمم کند دروسعت وقت ونماز کند باترك طلب هردو باطلست اگرچه معلوم شود که برفرض طلب آب پیدانمیکرد بلی در این فرض اگرقصد قربت ازاو متمشی شده دور نیست صحت آن **مسئله** اگربمقدار لازم طلب نمودوبا تیمم نماز کرد وبعد درمحل طلب یادر رحل خودیادر قافله آب پیداشد نمازش صحیح وقضاء واعاده ندارد **مسئله** وجوب طلب ساقطست باخوف برنفس یاعرض یا مال خوداز درنده یادزدونحو آنها وهمچنین بضیق وقت ازطلب وهرگاه باعتقاد ضیق وقت ترك طلب نمود وباتیمم نماز خوانه بعد متبین شد که وقت گنجایش طلب داشته پس اگر از مکانیکه نماز خوانده منتقل بجای دیگر نشده ووقت هم باقیست باید طلب کند پس اگر آب نیافت نمازیکه کرده صحیح است واگرپیداشد اعادهٔ نماز کند واگر بجای دیگر منتقل شد پس اگر فهمید که برفرض طلب آب پیدا میشد نمازش را

اعاده کند هرچند در آن حال قادر بر طلب نباشد و تکلیفش تیمم باشد بخلاف آنکه بفهمد که بر فرض طلب آب نیز آب بدستش نمیامد که اعادهٔ نماز لازم نیست و با اشتباه حال که معلوم نباشد بطلب آب پیدا میکرد یا نه احتیاط با اعادهٔ نماز یا قضاء ترک نشود **مسئله** ظاهر آنستکه معتبر نباشد در طلب کردن آب دخول وقت نماز پس اگر پیش از وقت طلب نمود و نیافت در وقت محتاج بتجدید طلب نیست چنانکه اگر در وقت برای نمازی طلب نمود کفایت میکند برای نماز دیگر بلی اگر احتمال دهد که بعد از طلب او تازه آبی پیدا شده با وجود امارهٔ ظنیه بر آن تجدید طلب لازمست **مسئله** اگر قدری آب دارد که برای غسل یا وضو او کافی باشد بعد از دخول وقت ریختن آن جایز نیست بلکه اگر با وضو باشد مثلا و آبی نداشته باشد جایز نیست بعد از وقت وضو را باطل کند اختیاراً و اگر گناه کرد و آب موجود را ریخت یا وضوء خودرا باطل کرد تیمم و نمازش صحیح است اگرچه احوط قضاء آنست و در جواز ریختن آب یا ابطال وضوء پیش از دخول وقت یا نبودن آب در وقت تأمل و اشکالست و احتیاط ترک نشود **مسئله** اگر بتواند بدون خرج چاه بکند باید بکند بنابر احوط (دویم) آنکه در طلب نمودن بترسد بر نفس یا عرض یا مال معتدبه از دزد یا جانور درنده یا عقب ماندن از قافله و نحو آنها (سیم) خوف ضرر از استعمال آب بسبب مرض یا چشم درد یا ورم یا مجروح بودن و نحو آنها که بترسد باستعمال آب متضرر شود بنحویکه ملحق بجبیره نباشد و فرق نیست بین آنکه بترسد مریض شود یا آنکه مرض زیاد شود یا طول بکشد یا آنکه باستعمال آب متألم شود از سرما و نحو آن که عادت متحمل آن نشود (چهارم) آنکه تحصیل آب یا استعمال آن اگرچه ضرر ندارد و ترس ضرر هم ندارد ولکن موجب حرج و مشقت شدیده است و یا آنکه تحصیل آب از کسی مستلزم منتی است بر او که بحسب عادت تحمل آن نکنند یا آنکه اگر از او طلب کند که ابرا باو ببخشد یا بفروشد موجب ذلت او باشد (پنجم) آنکه حصول آب توقف داشته باشد بر دادن جمیع دارائی او یا دادن مبلغیکه مضر بحال او باشد بخلاف آنکه دادن او مضر برای او نباشد که واجبست بدهد بعوض آب هرچند اضعاف ثمن المثل باشد (ششم) تنگی وقت از حصول آب یا استعمال آن

(هفتم) وجوب استعمال موجود در شستن نجاست که بدون آب پاك نمیشود که در این صورت معین است تیمم اگرچه احوط آنستکه اول صرف کند ابرا در تطهیر نجس بعد از آن تیمم کند (هشتم) آنکه اگر آب موجودرا صرف در وضوء یا غسل کند بترسد از عطش بر خود یا دیگری یا بر حیوان محترمی **مسئله** فرقی نیست در عطشیکه مسوغ تیمم است بین آنکه برفرض استعمال آب در وضوء یا غسل از تشنگی هلاك شود یا مریض شود یا بمشقت شدیدی منجر شود که تحمل آن نتوان کرد اگرچه از ضرر آن مأموم باشد چنانچه فرقی نیست در آنچه مؤدی بهلاکت شود بین آنکه بر نفس خود بترسد یا بر دیگری یا بر حیوان مملوك خود که حفظ آن از هلاکت واجب باشد بلکه دور نیست تعدی کردن بحیوانیکه کشتن آن جایز نباشد هرچند حفظ او واجب نباشد مثل کافر ذمی بلی ظاهر آنستکه تعدی نشود بتشنگی حیوانیکه کشتن آن جایز است مثل حیوانات موذیه و کافر حربی و مرتد فطری و نحو آنها که خون او هدر است و اگر ممکن شود رفع تشنگی او باشامیدن چیزیکه حرامست بر او مثل شرب خمر و نجس و حال آنکه آب طاهر دارد واجبست ابرا برای رفع عطش گذارد و برای نماز تیمم کند زیراکه وجود محرم مثل عدم است **مسئله** اگر متمکن باشد از وضو یا غسل و تأخیر نماید تا آنکه وقت تنك شود بتأخیر فعل حرام کرده و باید تیمم کند و نماز بجاآورد و احتیاط شدید آنستکه آن نمازرا نیز قضا کند **مسئله** اگر شك کند در مقدار بقیهٔ وقت که مضیق شده تا تیمم کند یا نه تا وضوء یا غسل بجاآورد بنا گذارد که مضیق نشده و وضوء یا غسل بجاآورد و اگر مقدار باقیمانده را تقریباً میداند و شك کند که آن مقدار کفایت میکند برای نماز یا وضوء یا غسل یا نه بنحویکه بترسد که وضو یا غسل موجب فوت وقت نماز شود باید تیمم کند **مسئله** اگر امر او دائر شود که تمام نماز را در وقت با تیمم درك کند یا یکرعت آنرا با وضوء یا غسل باید تیمم کند بنابر اقوی **مسئله** تیممی که با وجود آب برای ضیق وقت مشروع شده فقط مبیح نماز است که وقت آن تنك شده و برای نماز دیگر که چنین نیست فائده ندارد هرچند وقت بجاآوردن نماز دیگر فاقد آب شود پس در این فرض باید دوباره تیمم کند بلی اگر در اثناء نماز اول فاقد آب شود دور نیست بهمان تیمم اکتفا کند

برای نماز دیگر چنانکه سایر غایات نیز در حال نماز براو مباح است مثل مس کتابت قران مسئله فرق نیست در جواز تیمم بین آنکه اصلا آب نداشته باشد یا آنکه بقدر کفایت وضو یا غسل آب نداشته باشد واگر قدری اب داشته باشد که بتنهائی برای وضو یا غسل کافی نباشد ولکن اگر ممزوج کند آنرا بقدری از مایع دیگر بحدیکه آب از اطلاق خارج نشود ومجموع کفایت کند آیا ممزوج کردن واجبست یانه احوط مزج است مسئله کسیکه فرض او تیمم باشد و وضو یا غسل بجا آورد باطل است مگر آنکه در ضیق وقت طهارترا برای غیر نماز بجا آورد از غایات دیگر یا بقصد کون باطهارت صحیح است چنانچه صحیح است نیز در صورتیکه پول زیاد بعوض آب داد که مضر بحال او بود یا آنکه تحمل منت وخواری نمود یا آنکه خودرا در تحصیل آب بخطر انداخت از کارهائیکه مقدمات طهارت ممنوع بودنه خود طهارت وهمچنین اگر تحمل سردی هوا نمود یا مشقت تشنگی کشید ووضو گرفت یا غسل کرد و ضرری بجز درد ومشقت وارد نیامد طهارتش صحیح است هرچند خلاف احتیاطست مسئله جایز است باتمکن آب تیمم کردن برای نماز میت وبرای خوابیدن لکن در تیمم برای خوابیدن اقتصار میشود برحدث اصغر بخلاف تیمم برای نماز برمیت که با حدث اکبر نیز تیمم جایز است

مقام دویم

درذکر چیزهائیکه بآن میتوان تیمم کرد مسئله شرطست در آنچه بان تیمم میکند آنکه صعید باشد که مطلق روی زمین است بدون فرق بین خاك ورمل وسنك وکلوخ وزمین گچ وآهك پیش از سوزانیدن آنها و خاك قبر وخاکیکه استعمال شده باشد در تیمم دیگر وخاك رنگین وسنك ریزه وغیر آن که آنرا زمین گویند اگرچه بدست زدن بر آن چیزی بدست بند نشود بلی احوط تیمم بخاك خالص است واما چیزهائیکه درعرف آنرا زمین نگویند مثل نباتات وطلا ونقره وسایر معادن که اسم دیگر دارد و همچنین خاکستر اگرچه از زمین باشد تیمم بآنها جایز نیست مسئله اگر در چیزی شك کند که خاکست یا غیر آن که نتوان بان تیمم نمود پس اگر میدانسته که سابقاً خاك بوده وشك کند که استحاله شده یانه جایز

است تیمم بآن واگر مطلقا حالت سابقهٔ آنرا نمیداند باید جمع کند بین تیمم بآن وتیمم بمرتبهٔ لاحقه ازغبار وگل اگر موجود باشد والا باید بان تیمم کند و نماز بجا آورد واحتیاط کند باعاده یا قضاء نماز مسئله تیمم کردن بخزف وگچ وآهك بعد از پختن آنها باتمکن از خاك ونحو آن جایز نیست وباعدم تمکن از خاك احوط جمع بین تیمم بیکی ازاینها است وبین تیمم بغبار وگل که مرتبهٔ آنها متأخر است وبانبودن غبار وگل جمع کند بین تیمم بخزف وگچ وآهك وبین اعاده یاقضاء مسئله صحیح نیست تیمم بخاك نجس ونحو آن اگرچه جاهل یاناسی بنجاست آن باشد وجایز نیست تیمم بخاك غصبی مگر آنکه ناچار باشد ازبودن درزمین مغصوب محبس یاآنکه غصبیت آنرا نداند وجایز نیست تیمم بخاك ممزوج از چیز دیگر که بامتزاج از خاك مطلق بودن خارج شده باشد واگر خلیط آن مستهلك باشد یاآنکه خلیط آن باعدم استهلاك بقدری کم باشد که مانع از رسیدن کف دست بخاك نباشد تیمم بان درهردو صورت جایز است و حکم خاك خالص مباح که مشتبه شده باشد بممتزج یابمغصوب حکم آب مشتبه است که در وضوء و غسل گذشت بخلاف خاك پاك مشتبه بنجس که با انحصار بان باید تیمم کند بهر دو صحیح است اگرچه در آب مشتبه نگوئیم بجواز وضو یا غسل بآن وهرگاه منحصر باشد طهور بابی وخاکی وبداند که یکی از آنها نجس است باید باانحصار احتیاط کند بجمع بین تیمم ووضوء یا غسل وتیمم را مقدم بدارد اگرچه جواز اکتفاء بوضوء یاغسل خالی از وجه نیست وشرطست درصحت تیمم اباحهٔ مکان تیمم چنانچه دروضوء گذشت مسئله کسیکه درمکان غصبی محبوس باشد جایز است در آنجا تیمم کند بخاك مباح بدون اشکال چنانچه وضو گرفتن در آنجا باب مباح ضرر ندارد خصوص باینکه تحفظ کند که قطرات آب وضو برزمین محبس نریزد بخلاف وضوء باب محبس که بدون علم برضای صاحبش جایز نیست مثل خارج محبس وباراضی نبودن او بحکم فاقد است آب که باید تیمم کند ودور نیست جواز تیمم برزمین محبس اگرچه بی اشکال نیست مسئله اگر زمین نداشته باشد تیمم کند بغبار لباس یا یال اسب ونحو آنها که غبار زمین برظاهر آن نشسته باشد که دست را بزند بر روی غبار وکافی نیست تیمم برچیزیکه در باطن آن

غبار باشد و بر ظاهر نباشد اگرچه غبار بدست زدن بر آن بیرون آید و اینها در صورتیستکه تواند غبار آنچیز را بتکانیدن جمع کند و بخاك آن تیمم کند و با تمکن واجبست چنین کند و هرگاه غبار هم نباشد تیمم کند بر گل اگر نتواند آنرا خشك کند و بر آن تیمم کند و با تمکن واجبست خشکانیدن و مراد بگل آنستکه دست بمجرد رسیدن بان گل آلوده شود بخلاف زمین نمناك که از مرتبهٔ اولی محسوبست و بعد از دست زدن بگل بقصد تیمم باید آلوده گی دست را ازاله کند و بعد از آن بر جبهه و دو دست خود مسح نماید و در جواز ازالهٔ آن بشستن اشکالست **مسئله** تیمم کردن ببرف و یخ جایز نیست و کسیکه غیر آن پیدا نکند و ممکن نباشد که آبش کند بقدریکه مسمای شستن در غسل و وضو بعمل آورده فاقد الطهورین است و احوط آنستکه مسح ببرف کند بر اعضاء وضو یا غسل و تیمم کند بان نیز و نمازهای بجا آورد در وقت و بعد از آن قضا کند آنرا **مسئله** مکروه است تیمم بر رمل و همچنین بشوره بلکه تیمم به بعض شوره‌ها که خارج باشد از اسم زمین جایز نیست و مستحبست کسیکه تیمم میکند بعد از زدن دست بر زمین دست خود را بتکاند و آنکه تیمم کند بر زمینیکه بلندتر است بلکه مکروهست تیمم بر زمین پست

مقام سیم در کیفیت تیمم است

بدانکه کیفیت تیمم در حال اختیار آنستکه باطن دو کف دست را با هم بزند بزمین و مسح کند بانها تمام پیشانی و دو جبین خود را از محل روئیدن مو تا بالای دماغ و ابروها و احوط مسح بر ابروهاست نیز و بعد از آن مسح کند تمام پشت کف دست راست را از بند کف تا سر انگشتان بباطن دست چپ و بعد مسح کند تمام پشت دست چپ را بباطن دست راست و مسح مابین انگشتان واجب نیست و معتبر نیست در آن دقت کردن و کفایت نمیکند دست گذاردن بر زمین بعوض زدن بر آن و نه زدن یك دست و نه زدن یکی بعد از دیگری و نه زدن پشت دستها را بر زمین و نه زدن بعض باطن دست را که در عرف نگویند تمام کفین را بر زمین زد و همچنین کافی نیست مسح نمودن بیکی از دو کف و نه بیکی بعد از دیگری و نه ببعض هر دو که در عرف نگویند مسح بتمام کفین نمود **مسئله** اگر متعذر شود ضرب و مسح بباطن

کفین منتقل میشود بپشت دو دست و لکن اگر باطن کفین نجس باشد بنجاستیکه تعدی نکند و ازالهٔ آن ممکن نباشد باید بهمان باطن ضرب و مسح را بجا آورد و هرگاه نجاست روی تمام باطن را احاطه کرده باشد و حایل باشد احتیاط کند بجمع بین زدن باطن و ظاهر بلی اگر نجاست باطن کفین متعدی باشد که سرایت کند بزمین و خشکانیدن آن ممکن نباشد منتقل میشود بظاهر و اگر پیشانی و پشت دستها که اعضاء ممسوحه است نجس باشد و تطهیر آنها ممکن نباشد باید بر آنها مسح کند .

مقام چهارم در شرائط تیمم است

مسئله معتبر است در صحت تیمم نیت بنحویکه در وضو گذشت بقصد بدلیت آن از آنچه بر ذمه اوست از وضو یا غسل مقارن زدن کفین بر زمین که اول افعال آنست و معتبر است در صحت آن مباشرت و ترتیب و موالات بمعنای آنکه پی در پی افعال را بجا آورد که هیئت تیمم برقرار بماند و مسح کردن بر اعضاء از بالا بپائین در پیشانی و دو دست و رفع حاجب از ماسح و ممسوح حتی مثل انگشتر و پاك بودن ماسح و ممسوح ولی موئیکه بر اعضاء روئیده حاجب نیست و مسح بر روی آن کافیست بلی موی سر که بزیر آمده بر روی پیشانی زیاده از متعارف باید بر طرف کند و تمام آنچه ذکر شد در حال اختیار است و در صورت اضطرار اعتبار آن ساقطست و آنچه میسور است باید بعمل آورد **مسئله** برای مسح صورت و دو دست یکمرتبه دستها را بر زمین زدن کافیست اگرچه بدل غسل باشد و افضل دو ضربت است و مخیر است که دو ضربت را متصل یکدیگر بعمل آورد پیش از مسح پیشانی با آنکه یك ضربت مسح پیشانی کند و بضربت دیگر مسح دو دست و افضل از آن سه ضربتست دو ضربت قبل از مسح پیشانی و یکی پیش از مسح دو دست و سزاوار نیست ترك احتیاط بدو ضربت خصوصاً در بدل غسل که یکضربت برای پیشانی باشد و دیگری برای دو دست **مسئله** کسیکه عاجز باشد از تیمم کردن دیگری او را تیمم دهد و باید دست عاجز را بر زمین زند و بان مسح نماید بلی اگر از این هم عاجز باشد کسیکه تیمم میدهد دستهای خود را بر زمین زند و بانها مسح کند پیشانی و دو دست عاجز را و اگر تیمم دادن او متوقف بر اجرت باشد باید بدهد اگرچه اضعاف

اجرةالمثل باشدمادامیکه مضر بحالش نباشد مسئله کسیکه یك دستش بریده است بایددست دیگری را برزمین زندوپیشانی خودرا بان مسح کند بعدازآن پشت آن دسترا بمالد بزمین واحوط آنکه اگرممکن باشد دیگربراهم وادارد که دست خودرابرزمین زندوپشت دست موجود اورامسح کندو کسیکه هردودست اورابریده باید پیشانی خودرا بزمین بمالد واحوط آنستکه دیگری راهم وادارد باامکان که دو دست خودرا برزمین زند وپیشانی او را مسح کند مسئله درمسح پیشانی و دودست باید کفین را بکشد برپیشانی وپشت دست و کفایت نمیکند عکس آن که پیشانی وپشت دسترازیر کفین بکشد بلی اگرممسوح کمی حرکت کند بنحویکه صدق کند مسح دست برآنها ضرر ندارد

مقام پنجم ـ دراحکام تیمم است

مسئله صحیح نیست تیمم برای نماز فریضه پیش ازدخول وقت آن وهرگاه بداند که دروقت متمکن نیست ازتیمم جواز تیمم دراینصورت نیزمشکل است پس احتیاط ترك نشود باینکه تیمم کند بقصدغایب دیگر غیراز فریضه پیش ازوقت وآن تیممرا نشکند تاوقت داخل شود تانمازاو با طهارت باشد وتیمم بعد از دخول وقت صحیح است اگر چه مضیق نشده باشد هر چند امید داشته باشد بار تفاع عذر در وقت بلی با علم بارتفاع عذر در وقت جائز نیست مبادرت نماز با تیمم بلکه باید تأخیر بیندازد تاعذر مرتفع شود اگرچه احوط تأخیر نمازاست مطلقاً تاوقت مضیق شودونمازیکه با تیمم صحیح بجا آورده بعد از رفع عذر وتمکن ازوضویا غسل نه اعاده دارد در وقت ونه قضاء در خارج آن مسئله اگردروقت برای نمازی تیمم کردونشکست تاوقت نمازدیگر داخل شد بابقاء عذرمیتواند باهمان تیمم دراول وقت نماز کند مگرآنکه بداند که عذراو در وقت مرتفع میشود که باید تأخیر بیدازد و کسیکه تیمم کند برای نماز مثلا مباح میشود براوسایر غایات مادامیکه تیمم را نشکند وعذرش باقی است پس مس کتابت قرآن ومکث درمساجد ونحو آنها براو جایزاست وآیا هرموردیکه وضویا غسل مشروع است اگرچه صوری باشد که طهارت بان

حاصل نمیشود تیمم بجای آنها مشروع است تابتواند بدل از اغسال مندوبه وبدل وضوء وصوری جنب برای اکل وشرب ونحو آن وبدل وضوء تجدیدی تیمم بجا آورد یانه محل تأمل واشکالست واحوط آنستکه تیممرا برجاء مطلوبیت بجا آورد مسئله محدث بحدث اکبر غیرجنابت باید دوتیمم کند یکی بدل غسل ودیگری بدل وضوء واگرآب بقدر وضوء پیدا کرد بایدوضو بگیرد واگربقدر غسل باشد غسل کندواگر بقدریستکه میتواندغسل کند یاوضوء بگیرد غسلرا مقدم دارد و تیمم کند بدل ازوضو وبرای محدث بجنابت یك تیمم بدل غسل کافیست مسئله اگراسباب متعدده برای حدث اکبر جمع شود یك تیمم کند بدل ازجمیع اغسال پس هرگاه جنابت در آنها باشدوتیمم کندبدل غسل جنابت یابدل جمیع اغسال دیگر محتاج نیست بتیمم بدل وضو والا بایدبدل وضو نیزتیمم کند مسئله تیمم بدل وضو باطل میشود بحدث اصغر واکبر چنانچه تیمم بدل غسل باطل میشود بموجب غسل وآیا تیمم بدل غسل باطل میشود بحدث اصغر یانه دوقولست اشهر آنستکه تیمم او بحدث باطل میشود لکن اقوی عدم بطلان تیمم است بان پس اگر جنب یاحایض ونحو آنها بسبب عذر شرعی بدل غسل تیمم کرد وبعد از ان حدث اصغر از او صادر شد تیمم بدل غسل اوباطل نشده بنابر اقوی وباید برای نمازبعد ونحو آن مادامیکه عذرش باقی است وضو بگیرد واگر از وضوهم معذور است تیمم کندبدل وضو پس تیمم بدل از غسل او مادامیکه متمکن ازغسل نیست بحال خود باقیست وجنب متیمم مثل متغسل است که حدث اصغر موجب وضوء میشود نه موجب تجدید تیمم و همچنین حایض هر چند احوط برای جنب متیمم آنستکه بعدازحدث اصغر جمع کند بین وضو وتیمم بدل غسل واگر متمکن ازوضوء هم نباشد یك تیمم کند بقصد بدلیت ازآنچه برذمه او است از وضو یاغسل وحایض متیمم جمع کند بین تیمم بدل غسل ووضو ویا عدم تمکن از وضو نیزدوتیمم کند یکی بدل غسل دیگری بدل وضو مسئله اگر آب پیدا شود یاعذرش زایل شود پیش ازنماز تیمم اوباطل میشود ونمیتواند بان تیمم نماز بجا آورد اگرچه مجدداً آب مفقود یاعذرش برگردد بلکه در اینحال باید ثانیا تیمم کند بلی اگر زمان پیداشدن آب یاارتفاع عذربقدر وضو یاغسل وسعت نداشته باشد دورنیست بگوئیم تیمم

اوباطل نشده اگر چه احوط تجدید تیمم است مطلقاً وهمچنین باطل نمیشود تیمم اگر پیدا شدن آب یا ارتفاع عذر در تنگی وقت باشد که وقت وافی نباشد برای وضو یا غسل و نماز مسئله مجنب متیمم اگر آب بقدر وضو داشته باشد تیمم او باطل نیست بخلاف حایض که دو تیمم کرده که اگر آب بقدر وضو پیدا کند تیمم بدل وضوء او باطل میشود چنانچه اگر آب بقدر غسل تنها پیدا کند تیمم بدل غسل او نیز باطل میشود واگر آب بقدر یك کدام از وضوء یا غسل باشد باز تیمم بدل غسل او باطل میشود مسئله اگر بعد از نماز باتیمم صحیح آب پیدا شود نماز او اعاده ندارد وهمچنین است اگر در اثناء نماز بعد از رکوع اول آب پیدا شود وهر گاه پیش از رکوع اول آب پیدا شود آیا تیمم و نمازش باطل میشود یا نه مشکل است دور نیست بگوئیم که باطل نمیشود ومستحب است بر گردد وضو یا غسل بجا آورد ونماز را از سر گیرد لکن احتیاط باتمام نماز واعادهٔ آن باوسعت وقت سزاوار نیست ترك شود مسئله اگر بعد از فراغ از تیمم شك کند در بعض اجزاء آن بنا بر صحت گذارد بخلاف آنکه شك کند در جزئی از اجزاء تیمم پیش از فراغ از آن که باید جزء مشکوك را با بقیه بجا آورد بنابر احوط اگر نگوئیم اقوی چه در تیمم بدل از وضو یا بدل غسل

فصل در نجاسات و احکام آن

و کیفیت تنجیس و آنچه از آن عفو است در نماز و بیان مطهرات و کلام در پنج مقام است (مقام اول) در نجاسات بدانکه نجاسات یازده چیز است (اول و دویم) بول و خرء حیوانیکه صاحب خون جهنده وحرام گوشت باشد اگرچه حرمت آن بالعرض باشد مثل حیوان نجاست خوار وحیوانیکه موطوء انسان باشد بخلاف حلال گوشت وغیر صاحب خون جهنده که بول وخرء آن پاکست چنانچه پاکست فضله وبول حیوانات پرنده اگرچه حرام گوشت باشد حتی بول خفاش هر چند احوط اجتناب است از بول وخرء طیور حرام گوشت بخصوص از بول خفاش مسئله خرء حیوانیکه معلوم نباشد از حلال گوشت است یا از حرام گوشت یا آنکه از صاحب خون جهنده است یا غیر آن یا از جهت ندانستن حیوان که چه حیوانیست یا از جهة شك در اینکه خرء فلان حیوانست که نجس است یا از حیوان دیگریست که

طاهر است مثل آنکه چیزیرا نداند که فضله موش است یا فضله سوسك در جمیع صور مذکوره محکوم بطهارتست و باین سبب فضله مار محکوم بطهارتست زیرا معلوم که صاحب خون جهنده باشد (سیم) منی حیوانیکه صاحب خون جهنده است حلال گوشت باشد یا حرام گوشت بخلاف منی حیوانیکه صاحب خون جهنده نباشد که پاکست (چهارم) میته حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد واجزاء آن که حیوة در آن حلول کرده باشد واجزائیکه از بدن زنده جدا میشود که حیوة در آن حلول کرده باشد بخلاف اجزاء صغاریکه از بدن جدا میشود مثل بثور وثالول وپوست لب وآنچه از روی زخم میافتد بعد از خوب شدن ونحو آنها که پاکست اما اجزائیکه حیوة در آن حلول نکرده مثل استخوان و شاخ ودندان ومنقار وناخن وسم ومو وپشم و کرك وپریس پاکست وهمچنین پاکست تخمی که از شکم میته بیرون آورند و پوست بالائی بر آن پوشیده باشد از مأکول وغیر مأکول وملحق بمذکورات است پنیرمایه که در جوف بره وبزغاله منجمد است پیش از آنکه چیز خور شود وهمچنین شیر در پستان میته پاکست وبمحل خود نجس نمیشود واحوط اگر نگوئیم اقوی اختصاص این حکم است بشیر مأکول اللحم مسئله نافه مشك که از آهوی زنده جدا کنند پاکست در صورتیکه پیش از جدا شدن بی روح شده باشد والا مشکل است وهمچنین است جدا شده از میت لکن مشك آن بی اشکال پاکست در جمیع صور مگر صورت دویم اگر حال انفصال رطوبت مسریه داشته وهمچنین در جدا شدن از میت باوجود رطوبت مسریه وقت مردن آهو که طهارت آن در این دو صورت بی اشکال نیست و با جهل بحال محکوم بطهارتست مسئله گوشت و پیه یا جلد که از دست مسلم یا سوق مسلمین گرفته شود ومعلوم نباشد که سابقاً دست کافر بوده محکوم بطهارتست اگرچه تذکیهٔ آنرا نداند وهمچنین آنچه در زمین مسلمین پیدا کند واما با علم بسبق دست کافر پس اگر محتمل باشد که مسلمیکه از کفار گرفته تفحص کرده واحراز تذکیه نموده باز محکوم بطهارتست بخلاف آنکه بداند کسیکه از کافر گرفته فحص نکرده که احوط اگر نگوئیم اقوی وجوب اجتناب از آنست مسئله اگر گوشت یا پیه یا پوست را از کافر یا از سوق کفار بگیرد ونداند که از حیوان صاحب خون جهنده است یا غیر آن مثل ماهی محکوم بطهارتست اگرچه احراز تذکیه انرا

نکرده باشد لکن نماز در آن جایز نیست **مسئله** اگر چیزی از کافر یاسوق کفار بگیرد ومعلوم نباشد که جزء حیوان است یانه محکوم بطهارتست مادامیکه نداند بملاقات نجس شده ونماز در آن نیز صحیح است وازاین قبیل است لا ستیك وشمعیکه در این اوقات ازبلاد کفرمیاورند برای کسیکه ازحقیقت آنها بی‌اطلاع باشد (پنجم) خون حیوان صاحب خون جهنده بخلاف خون غیر آن مثل خون ماهی وپشه وشپش وکیك که پاکست وخونیکه شك داشته باشد که از کدام قسم است محکوم بطهارتست وعلقه که خون مستحیل ازمنی باشد نجس است حتی علقه که در تخم پیدا میشود واحوط اجتناب ازخونیستکه در تخم پیدامیشود بلکه ازتمام تخم اجتناب نماید بلی اگر خون دررگ یاپوست رقیقی باشد که آن رگ یاپوست فاصله باشد بین خون وبقیه کفایت میکند اجتناب ازخون تنها وبقیه پاکست **مسئله** خونیکه در ذبیحه باقی بماند بعداز ریختن خون آن بذبح یانحر بقدر معتاد پاکست بدون فرق بین آنچه درشکم یادر گوشت یادررگ یاقلب یاکبد ذبیحه باقی بماند اگر بکارد والات تذکیه نجس نشده باشد اگرچه احوط اجتناب ازخونیستکه دراجزاء حرام آن باقی بماند وخونیکه دروقت ذبح ازخون حلق بسبب ردنفس یابسبب آنکه سرحیوان دربلندی بوده برگشته باشد بجوف او نجس است وخوردن خون پاك نیز حرامست مگر آنکه درمرق ونحو آن مستهلك شود یاآنکه جزء دو است شمرده شود **مسئله** چیزیکه شك شود که خونست یانه مثل آب زردیکه ازجراحت بیرون آید یابسبب تاریکی وکوری معلوم نشود که آنچه بیرون آمده خون است یاچرك پاکست وفحص ازآن واجب نیست وهمچنین است خون حیوانیکه شك شود که خون جهنده دارد یا نه مثل مار یا خونیکه شك شود از گوسفند است یا از ماهی مثلا یا خونی در لباس خود ببیند ونداند که از خود او است یاخون پشه یا کیك تمام آنها محکوم بطهارتست **مسئله** خونیکه ازما بین دندانها بیرون میاید نجس است وحرام است بلعیدن آن واگر مستهلك شود باب دهن پاك میشود وجائز است بلعیدن آن وواجب نیست تطهیر دهن بمضمضه ونحو آن **مسئله** خونیکه زیر ناخن یاپوست بدن بسبب کوبیده شدن منجمد میشود نجس است مگر آنکه معلوم شود مستحیل شده پس اگر پوست شکافته شود که آب بخون منجمد برسد نجس میشود و

باین جهة امر وضو یاغسل مشکل میشود پس اگر حرجی نباشد باید آنخون را بیرون آورد واگر حرج باشد باید مثل جبیره چیزی برروی آن گذارند ومسح کنند بر آن یاآنکه در آب کر یاجاری وضوء یاغسل رابجا آورند واین درصورتیستکه بدانداز اول خون بوده ومنجمد شده وبااحتمال آنکه آنچه منجمد شده گوشت بوده بسبب صدمه مثل خون شده چنانچه غالب چنین است محکوم بطهارتست (ششم وهفتم) سگ وخوک صحرائی بجمیع اجزاء آنها حتی اجزائیکه حیوة در آن حلول نکرده باشد مثل مو واستخوان آنها بخلاف سك وخوك آبی که پاکست (هشتم) هرمست کننده که ازاصل روان باشد مثل خمر بخلاف جامد مثل حشیش اگرچه بجوش آید ومایع شود بالعرض واما عصیر عنبی پس ظاهر آنستکه بغلیان باتش قبل از ذهاب دوثلث نجس نمیشود ولکن حرام میشود وهمچنین عصیر مویز چنانچه ظاهر آنستکه اگر آنها بدون آتش بجوش آیند نجس شوند وهمچنین است عصیر خرما که بی آتش بجوش آید **مسئله** باکی نیست بخوردن مویز وکشمش که در روغن یادردلمه یاطبیخ پخته وبجوش آمده باشد بلکه اگر در آش هم بریزند ومعلوم نباشد جوش آمدن باطن آنها چنانچه غالباً معلوم نمیشود بلی باعلم بجوش آمدن جوف آن ازجهة حرمت خوردن آن مشکل است نه از جهة نجاست واما خرما پس در هرحال وبهر کیفیت خوردن آن مانعی ندارد اگر چه در آش بریزند وبجوشانند (نهم) فقاع که شراب مخصوصی است وغالباً ازجو بعمل آورند وآنچه ازغیر جو بعمل آید در حرمت ونجاست آن تأملست هرچند آنرا فقاع گویند مگر درصورتیکه مسکر باشد (دهم) کافر واو کسیستکه منتحل باسلام نباشد یاباشد وچیزیکه ضروری دین اسلام است انکار کند یاکاری بفعل یاقول که موجب کفرش شود وفرقی نیست بین کافر اصلی حربی وذمی ومرتد وخارجی وغالی وناصبی **مسئله** غیر اثنی عشریه ازفرق شیعه پاکند مادامیکه ازآنها ظاهر نشده نصب وعداوت ودشنام نسبت بیکی ازائمه هدی علیهم السلام که آنها معتقد بامامتشان نیستند والامثل سائر نواصب میباشند (یازدهم) عرق شتر جلاله بلکه عرق هرحیوان نجاست خوار بنابر احوط ودر نجاست عرق جنب ازحرام تردداست واظهر طهارت آنست اگر چه براو واجبست که درنماز ازآن عرق اجتناب کند واحوط تجنب ازآنست مطلقاً

مقام دویم در احکام نجاسات است

مسئله بدانکه معتبراست درصحت نمازو طواف واجب ومندوب پاك بودن بدن حتی موو ناخن وغیراینها وپاك بودن لباس چه لباسیکه ساتربدن باشد یانه غیراز لباسیکه استثنا شده ازنجاسات ومتنجسات حتی مثل سر سوزن از آنها غیراز آنچه استثنا شده وهمچنین معتبراست درصحت نماز نیزپاك بودن محل پیشانی درحال سجده بخلاف مکان باقی بدن که اگر متنجس باشد بنجاستیکه سرایت نکند ببدن ولباس که عفواز آن نشده ضرر نداردو واجبست ازالهٔ نجاست ازمساجد از زمین وبناء آن حتی آنطرف دیوار مسجد که بیرون است بنابر احوط چنانچه نجس کردن مساجد حرامست وهمچنین مشاهده مشرفه وضرایح مقدسه وآنچه ازشریعت مطهره معلوم باشد وجوب تعظیم آن که بانجس کردن منافات دارد مثل تربت حسینیه وتربت معصومین ومثل قرآن عظیم حتی جلدو غلاف آن بلکه کتب احادیث اهل بیت علیهم السلام بنابراحوط اگر نگوئیم اقوی ووجوب تطهیر مذکورات کفائیست برهر کس و مختص نیست بکسیکه نجس کرده وباید مبادرت کند بتطهیر آن باقدرت واگر توقف داشته باشد تطهیر آن بر دادن مالی واجبست بدهدواگر دیگری مبلغی صرف تطهیر آن کند میتوان گفت که بتواند آنچه صرف نموده از کسیکه نجس کرده بگیرد واگر تطهیر مسجد مثلا توقف داشته باشد بر کندن زمین یاخراب کردن قدری ازعمارت آن واجبست وقوت دارد ضمان کسیکه آنرا نجس کرده واگر درمسجد مثلا نجاستی ببیند ووقت نماز باشد باید مبادرت کند بتطهیر وازالهٔ نجاست را مقدم دارد بر نماز واگر باقدرت ترك ازاله نمود ومشغول بنماز شد گناه کاراست ولی نمازش صحیح است بنابراقوی وباضیق وقت نماز راباید مقدم دارد مسئله حصیروفرش مسجد درحکم مسجداست درحرمت تنجیس ووجوب ازالهٔ آن هرچند بقطع قطعهٔ نجس باشد مسئله فرق نیست درمسجدبین معمور وخراب یامهجور بلکه دوربیست جریان حکم مسجد باتغیر عنوان مثل آنکه کسی مسجدیرا غصب کندوخانه یاکاروانسر یادکان یابستان کند مسئله اگرمعلوم باشد که واقف بعض اجزاء مسجدراوقف نکرده از حکم مسجد خارج است وباشك در آن مشکل است واحتیاط بترك تنجیس ومبادرت بتطهیر آن ترك نشود

در وجوب ازالهٔ نجاست از مساجد

خصوص سقف ودیواران مسئله چنانکه حرامست تنجیس مصحف حرامست نوشتن آن بامرکب نجس واگر جهلا یاعمداً نوشت محو آن واجبست اگر بشود والامثل قرآن چاپی راباید تطهیر کند مسئله اگر کسی عمداً بانجاست نماز بعمل آورد باطلست باید اعاده کند چه وقت باقی باشد یانه وهمچنین کسیکه فراموش نمودو بانجاست نماز خواند تافارغ شد یادر اثناء نماز متذکر شد بخلاف آنکه نمیدانست نجس است وباجهل نماز خواند تافارغ شد که نه اعاده دارد نه قضا اگرچه احوط اعاده است واگر دراثناء نماز مطلع شود بنجاست آن ونداند که ازاول نماز بوده مثلا وممکن باشد ازالهٔ آن بکندن لباس ونحو آن بنحویکه منافات بانماز نداشته باشد و کشف عورت نشود باید ازاله نماید ونماز را تمام کندو باعدم امکان نماز را باوسعت وقت ازسر گیرد وباضیق وقت بهمان حال نماز کندوهمچنین است اگر دراثناء نماز نجس شده باشد واگر بداند ازپیش بوده باید باو وسعت وقت نماز را ازسر گیرد مطلقاً مسئله اگر ساتراو منحصر باشد بنجس وبسبب سرماونحو آن نمیتواند اورا بیرون آورد باید در آن نماز کندواعادهٔ آن واجب نیست واگرمیتواند بیرون آورد ولی بی ساتراست احوط تکرار نمازاست یکدفعه برهنه ودفعهٔ دیگر باهمان ساتراگر وقت وسعت دارد والااحوط جمع بین نماز است دروقت برهنه یاباهمان ساتر وبین قضاء آن باساتر طاهر مسئله اگرمشتبه شود لباس طاهر بنجس ولباس دیگر ندارد بایددرهر کدام نماز کند واگر وقت وسعت دو نماز ندارد احوط آنستکه دریك کدام از آنها نماز کند ودردیگری یادرلباس دیگر قضانماید واگراطراف شبهه زیادتر باشد باید تکرار نماز کند بقدریکه یقین کند بانکه یك نماز درلباس طاهر واقع شده وحاصل میشود بانکه زیاد کند عدد نمازرا برعدد ثوب نجس معلوم یکی پس اگر سه لباس دارد که یکی از آنها نجس باشد دو نماز کند در دوتای آنها واگر دوتای آن نجس باشد سه نماز کند در سه تای آنها

مقام سیم

در کیفیت متنجس شدن بنجاسات است مسئله ملاقی نجس وعین نجاست اگر هردو خشك باشد نجس نمیشود وهمچنین با رطوبت کمی که بملاقات چیزی از آن منتقل

نشود بخلاف رطوبتیکه منتقل بشود که ملاقی را نجس میکند و مجرد روان بودن مثل
زیبق یا طلا یا نقرهٔ آب کرده بس نیست در نجس شدن بملاقات مادام که بدیگری
سرایت نکند و مثل خشك است پس طلائی راکه در بوتقهٔ نجس آب کنند نجس
نمیشود مگر آنکه رطوبتی در آن باشد که یکی از دیگری متأثر شود و با رطوبت هم
ظاهر محل ملاقات نجس میشود **مسئله** اگر شك کند در آنکه رطوبتی هست یا نه
یا بقدر یستکه سرایت میکند یا نه محکوم بطهارت است پس مگسیکه بر روی نجس تر
بنشیند و بعد بر روی لباس بنشیند نجس نمیکند لباس را از یرا احتمال دارد که به نشستن
بر روی آن نجس پای آن تر نشده باشد تا سرایت کند بلباس **مسئله** حکم نمیشود به
نجس شدن چیز پاك و نه بپاك شدن چیزیکه نجس شده مگر بیقین یا بخبر دادن صاحب
ید یا بشهادت دو عادل و در اکتفاء بشهادت یك عادل اشکال است و احتیاط در هر
دو مقام ترك نشود و اکتفاء نکند بمظنه اگرچه قوی باشد نه در نجس شدن طاهر
و نه در پاك شدن نجس و نه بشك مگر در رطوبتی که بیرون آید پیش از استبراء بول
چنانچه گذشت **مسئله** علم اجمالی مثل تفصیلی است پس اگر یقین کند بنجاست یکی
از دو چیز باید از هر دو اجتناب کند مگر آنکه یکی از آن دو چیز محل ابتلاء او نباشد | در بیان آنچه بان طهارت و نجاست ثابت میشود
که اجتناب از دیگری که محل ابتلاء او است هم واجب نیست و شهادت با جمال بحکم
علم اجمالی است پس اگر بینه شهادت دهد بر وقوع قطرهٔ بول در یکی از دو ظرف
و نداند که در کدام بوده اجتناب از هر دو لازمست **مسئله** اگر بینه شهادت دهد
در چیزیکه سابق نجس بوده و شك داشته باشد در زوال نجاست محکوم بنجاست است
مسئله مراد بصاحب ید کسیستکه زمام آن چیز بدست او باشد چه مالك عین آن باشد
یا منفعت آن یا آنکه بعاریه یا امانت بلکه یا بغصب متصرف باشد پس اگر زوجه
یا خدمتکار یا کنیز خبر دهد بنجاست چیزیکه بدست ایشان باشد از لباس شوهر
مثلا و نحو آن کفایت میکند در ثبوت نجاست آن بلکه همچنین است اگر مربیهٔ طفل
خبر دهد بنجاست طفل یا تهاب او **مسئله** اگر چیزی بدست دو نفر باشد مثل دو شریك
خبر دادن هر کدام بنجاست آن کافیست و اگر یکی از آنها بگوید پاکست و دیگری
بگوید نجس است خبر هر دو ساقطست چنانچه اگر بینه شهادت دهد بطهارت چیزی
و بینه دیگر بنجاست آن هر دو ساقط شوند و اگر صاحب ید بگوید مثلا پاك است و

بینه شهادت دهد بنجاست آن بینه مقدم است **مسئله** فرق نیست در صاحب ید بین
آنکه عادل باشد یا فاسق و در اعتبار قول صاحب ید کافر اشکالست و دور نیست
عتبار قول صبی مراهق **مسئله** چنانچه عین طاهر بملاقات عین نجاست متنجس میشود بملاقات
متنجس بعین نجاست نیز نجس میشود بنا براقوی هرچند حکم آن نجس بر ان جاری
نباشد پس اگر چیزی ملاقات کرد با متنجس ببول نجس میشود ولکن حکم متنجس
ببول که لزوم دو مرتبه شستن باشد در ملاقی جاری نیست و همچنین اگر ظرفی
ملاقات کند با ظرفی که سك در آن ولوغ نموده تعفیر ملاقی واجب نیست **مسئله**
ملاقات چیزی در باطن با نجاساتیکه در باطن باشد منجس نیست پس اخلاط دماغ
بملاقات خونیکه داخل دماغ است نجس نمیشود اگر وقت بیرون آمدن الوده بخون
نباشد بلی اگر از خارج چیزی داخل شود و در باطن ملاقات نجس کند احوط اجتناب از آنست

(مقام چهارم)

در نجاساتیکه در نماز معفو است **مسئله** بدانکه از چند چیز در نماز عفو شده | در خون قروح و جروح
(اول) خون قروح و جروح در بدن یا لباس مادامیکه خوب نشده لکن احوط
اعتبار مشقت نوعیه در تطهیر یا تبدیل آنست و در ثبوت عفو از خون بواسیر اگر
در ظاهر قرحه نباشد تأمل و اشکالست و همچنین است هر قرح و جرحیکه
در باطن باشد و خون آن بیرون آید (دویم) خونیکه در بدن و لباس باشد وسعه
آن کمتر از درهم بغلی باشد مگر خون حیض و نفاس و استحاضه و خون نجس العین
و میته بلکه اولی اجتناب از خون غیر مأکول اللحم است **مسئله** قطرات متفرقه
خون در لباس و بدن که اگر جمع شود کمتر از درهم باشد عفو است والا فلا و
اگر خون روی لباس ریخته و پشت آن نیز رنگین شده هر دو یك خون محسوبست
ولی خالی از اشکال نیست خصوص اگر آنچه پشت آن خون سرایت کرد غلیظ باشد | در خون کمتر از درهم
و اگر بآستران سرایت کرده باشد بی اشکال متعدد محسوبست **مسئله** اگر معلوم
نباشد که خون کمتر از درهم خونیست که عفو نیست و از مستثنیات است مثل دماء
ثلثه یا نه محکومست بعفو تا معلوم شود خلاف ان و اگر بعد از نماز متعین شود
که از مستثنیات بوده بحکم جاهل بنجاستست که سابق حکم آن گذشت و اگر

خونیرا نداند که کمتر از درهم است یانه احوط عدم عفو است مگر آنکه بداند که سابقاً کمتر بوده و احتمال دهد زیاده شده باشد که عفو است مسئله چیزیکه نجس شده باشد بملاقات خون بحکم خون نیست که کمتر از درهم آن عفو باشد و لکن اگر عین خون کمتر ازدرهم را ازاله نمودند بغیر تطهیر حکم آن باقیست (سیم) هرلباسیکه بتنهائی تمام درآن نشود نماز کرد مثل بند ازار وجوراب نجس که اگر بنجاست غیرماکول الحم باشد عفو است لکن بند ازار وجوراب که ازمثل جزء میته یاموی سك یا خنزیر درست کرده باشند عفو نیست (چهارم) نجاستیکه از باطن و تابع محسوب باشد مثل گوشت میته که خورده و شرابیکه آشامیده و خونیکه زیر پوست بدن داخل شده وریسمان نجس که پوست بدن خودرا بان دوخته درنماز عفو است واما حمل نجس در نماز پس احوط اجتناب از آن است خصوصاً میته وهمچنین است لباس متنجس که بتوان بتنهائی عورت را بان پوشانید بخلاف آنچه چنین نباشد مثل چاقو و پول نجس که اقوی جواز نماز با آنها است (پنجم) در لباس زنیکه مربیهٔ طفل باشد چه مادر باشد یاغیر او که اگر ببول آن طفل نجس شود و هرشبانه روزیکمرتبه انرابشوید و لباس دیگر نداشته باشد در نماز عفو است و تعدی نمیشود از بول بغیر بول ونه از ثوب ببدن بنا بر احوط ونه از زن مربیه بمرد مربی ونه بزنیکه پیراهن متعدد داشته باشد و محتاج بپوشیدن تمام دریك حال نباشد والا بحکم یك لباس خواهد بود

مقام پنجم - در مطهرات است

د کیفیت تطهیر غیر آب باب

و آنها یازده چیز است (اول) آب است که پاك میکند هرچیزیکه متنجس شده باشد حتی آب چنانکه احکام آبها گذشت و کیفیت پاك شدن آب متنجس نیز گذشت و اما کیفیت پاك شدن غیر آب بآب پس کفایت میکند بعداز ازاله عین نجاست استیلاء باران برمتنجس چنانکه گذشت وهمچنین استیلاء کر وجاری بر آن بنابراظهر و درتطهیر بانها در چیزهائیکه قابل فشار است محتاج نیست بفشار ونه بتعدد شستن بدون فرق بین انواع نجاسات ومتنجسات پس چیزیکه نه نجاست در آن نفوذ میکند ونه آب مثل بدن بمجرد فروبردن آن زیر آب کر وجاری

بعداز ازالهٔ عین نجاست ورفع مانع پاك میشود وهمچنین است تطهیر مثل ثوب که آب در آن نفوذ میکند وفشار آن ممکن است واولی واحوط آنستکه رخت را در آب حرکت دهند تا آب در اعماق آن داخل شود واحوط از آن آنستکه آنرا فشار دهند یا بکوبند ومتنجسی که آب در آن نفوذ کند وفشار آن ممکن نباشد مثل کوزهٔ سفال وچوب وصابون ونحو آنها ظاهرش پاك میشود بفرو بردن در آب و باطنش هم بنفوذ آب مطلق در آنجائیکه نجس در آن نفوذ نموده و توقف ندارد تطهیر آن برخشکانیدن درصورتیکه رطوبت در اعماق آن باشد واما درتطهیر باب قلیل پس چیزیکه ببول نجس شده باشد در غیر ظروف باید دومرتبه آنرا بشویند بعداز غسلهٔ مزیلهٔ عین بنابر احوط وکافی نیست برای غسلهٔ اولی مجرد ازالهٔ عین بلی اگر آبرا مستمراً بریزد وقطع نکند تابعد از زوال عین کفایت میکند ومعتبر است در تطهیر بقلیل جداشدن آب غساله پس در مثل رخت که آب در آن نفوذ کرده وقابل فشار است باید فشار دهد ومثل صابون که آب نفوذ میکند وقابل فشار نیست ظاهرش بریختن آب بر آن پاك میشود وبقاء نجاست که در باطن آن نفوذ کردهٔ ضرر ندارد بلکه دور نیست که بگوئیم باطن آن نیز بتبع ظاهر پاك میشود هرچند خلاف احتیاط است واینها در غیر ظرف بود واما ظرف اگر نجس شده به ولوغ سك بانکه بطرف زبان در آن آب خورده باشد باید اول خاك پاك در آن بریزند وغیر خاك بجای آن نمیشود ولو درحال اضطرار واولی واحوط آنستکه خاك خالص بان بمالند بعد از آن قدری آب روی خاك بریزند که از خاك بودن خارج نشود و بمالند بعد آب بریزند در آن باکمی از خاك که ازاطلاق بیرون نرود وبعد دومرتبه با آب بشویند ومراد بولوغ آنستکه سك بطرف زبان خود ازظرف آب یامایع دیگر بخورد بلکه قوت دارد که مجرد رسیدن دهان سك بظرف ولیسیدن آن وآب خوردن ازظرف بغیر طرف زبان بلکه مطلق رسیدن عضوی از سك بظرف بلکه ریختن آب دهن او درظرف ملحق بولوغ باشد پس در جمیع صور احتیاط بجمع بین خاکمالی وسه مرتبه شستن باب سزاوار است ترك نشود مسئله ظرفیکه دهن آن تنك باشد و محتاج بتعفیر شود بولوغ باید قدری خاك در آن بریزند وبقوت حرکت دهند که بتمام

در کیفیت تطهیر باب قلیل

در کیفیت تطهیر ظروف

اطراف داخل آن مالیده شود اگرچه مسح آن بدست ممکن نباشد واگر فرض شود که این کیفیت هم متعذر باشد دور نیست بر نجاست بماند وساقط نمیشود حکم تعفیر بتطهیر با آب کر و جاری بلکه احتیاط شدید آنستکه تعدد نیز ساقط نمیشود بلی دور نیست سقوط تعفیر و تعدد در تطهیرات سنین باران ولکن در آن نیز احتیاط بتعفیر ترك نشود مسئله واجبست شستن ظرف باب قلیل هفت مرتبه برای مردن موش صحرائی در آن و برای شرب خنزیر از آن ولکن تعفیر آن واجب نیست بلی در ولوغ خنزیر پیش از شستن باب تعفیر احوطست واگر موش خانگی در ظرف بمیرد سزاوار است که ظرف آنرا نیز باب قلیل هفت مرتبه بشویند و همچنین است برای شرب خمر یا نبیذ یا مسکر دیگر و مباشرت کلب در ظرف که هفت مرتبه باب قلیل بشویند اگرچه سه مرتبه بیشتر شستن آن واجب نیست مثل تنجس بسایر نجاسات علی الاقوی مسئله تطهیر ظروف کوچك و بزرگ دهن تنك یا با وسعت باب کر و جاری واضح است که فرو کنند در آب تا آنکه بر آن مستولی شود اما باب قلیل پس قدری آب در آن بریزند و بگردانند تا بر تمام اطراف داخل آن احاطه کند پس بریزند و دو مرتبه دیگر نیز چنین بشویند پاك میشود واحوط آنستکه بعد از ریختن آب در آن بلافاصله حرکت دهند بجمیع اطراف آن و همچنین است ظرفهای بزرگ که گردانیدن و خالی کردن آن ممکن باشد اما ظرفهای بزرك که کار گذاشته باشند و حوض و نحو آنها پس تطهیر آن باین طریق استکه آبرا از بالا بریزند که بر تمام اطراف آن جاری شود پس آب غساله را که وسط آن جمع میشود بیرون آورند و فوریت در آن معتبر نیست چنانکه شرط نیست طاهر کردن الت نزح در هر مرتبه و باکی نیست بقطراتیکه وقت نزح میریزد باطراف آن اگرچه مراعات تمام اینها احوطست مسئله تنوریکه داخل آن نجس شده ببول پاك میشود بریختن آب بمحل نجس از بالا تا پائین دو مرتبه و بغیر بول یکمرتبه کافیست و سه مرتبه لازم نیست زیراکه تنور ظرف نیست مسئله برنج و ماش و نحو آنها اگر نجس شود در وصلهٔ کنند و فرو برند در کر یا جاری پاك میشود واگر آب نجس در آن نفوذ کرده باشد آنقدر در آب کثیر گذارند که آب پاك در آن نفوذ کند و تطهیر آن متوقف نیست بر آنکه آنرا بخشکانند هر چند احوطست بلکه دور نیست

که باب قلیل نیز بتوان تطهیر نماید بآنکه در ظرفی گذارند و آب برروی آن بریزند و غسالهٔ آنرا بریزند و ظرف بالتبع پاك میشود واحوط سه مرتبه شستن است مسئله گوشتی که باب نجس پخته باشد ممکن است تطهیر آن باب کثیر بلکه باب قلیل نیز بآنکه آب پاك بران بریزند که نفوذ کند تا جائیکه آب نجس نفوذ کرده و همچنین کوزهٔ را که از گل نجس ساخته باشند بگذارند در آب کثیر بماند تا آنکه نفوذ کند آب در اعماق آن مسئله رخت نجس را که شسته باشند بعد به بینند که قدری گل یا اشنان در آن باقی مانده ضرر ندارد زیراکه آنها نیز بشستن رخت شسته شده مسئله کسیکه غذای نجس بخورد آنچه ما بین دندانها باقی میماند نجس است و بمضمضه کردن باب پاك میشود واگر غذای او پاك بود واز بین دندانها خون بیرون آمد پس اگر عین خون ملاقات نکند باغذا هر چند برطوبت دهن که ملاقی خونست ملاقات کند غذا پاکست واگر غذا باخون ملاقات کند مشکلست حکم بتنجس طعام (دویم) از مطهرات زمین است که پاك میکند از کف پا مقداری را که بزمین میرسد براه رفتن و بمالیدن بزمین بنحویکه عین نجاست بر فرض بودن زایل شود و همچنین پاك میکند زیر پاپوش را از کفش و نعال و چکمه و نحو آن اگر عین نجاست بر آن نباشد و کفایت مجرد رسیدن بزمین مشکل است واحوط صدق مسح برزمین یا راه رفتن چنانچه احوط در تطهیر بزمین اقتصار بر نجاستی استکه از راه رفتن بر زمین نجس حاصل شده باشد و فرق نیست در زمین بین خاك و رمل و سنك که اصلی باشد یا آنکه بسنك فرش کرده باشند و ملحق باینست فرش باجر و گچ بنابر اقوی بخلاف آنکه قیرمالی کرده باشند یا بچوب فرش کرده باشند که کافی نیست و باید زمین خشك و پاك باشد بنابر احوط (سیم) آفتاب استکه پاك میکند زمین و عمارت و آنچه غیر منقول باشد از ابواب واخشاب واعتاب و میخها و درختان و نباتات و میوه جات و سبزی جات هر چند وقت چیدن آن شده باشد و نحو آنها حتی ظرفهائیکه در زمین کار گذارده باشند وظاهر آنستکه طراده و کشتی از غیر منقول است و در گاری و نحو آن اشکالست و در پاك شدن حصیر و بوریا بآفتاب اشکالست و معتبر است در پاك شدن مذکورات بآفتاب بعد از زوال عین نجاست آنکه تر باشد برطوبتیکه بدست بند شود و آفتاب

در مطهریه زمین است

در مطهریه آفتابست

آنرابخشگانند بتابیدن بر آن بدون واسطه وچیزیکه ظاهرش بتابیدن آفتاب پاك
شودباطن آن نیزپاك میشود بخلاف آنکه متعددباشد وبرروی یکدیکر چسبیده
که آنچه آفتاب بران تابیده پاکست وزیر آن بحال خودباقیست **مسئله** زمین نجس
خشك پاك میشود بافتاب بانکه قدری، تر کند آنرا باب پاك یا نجس تا بتابش
آفتاب بخشکد **مسئله** سنك ریزه وخاك و گل و کلوخ ونحو آنهامادامیکه درزمین
افتاده بحکم زمین استواگر آنرابرداشتند بحکم منقولات استواگر انداختند
بحکم زمین برمیگردد وهمچنین است میخ که ثابت درزمین یابنا باشد بحکم بناء
است وبعد از کندن ازمنقولاتست واگر دوباره کوبیدند بحکم اول برمیگردد
(چهارم) استحاله است بجسم دیگر پس اگر نجس یا متنجسرا بسوزانند وخاکستر
یادود یابخار شودپاك میشود بخلاف آنکه چوب متنجسرا بسوزانند وزغال شود
یاگل یا سنك را بسوزانند خزف یاگچ یاآهك شود که باقیست بر نجاست وپاك
میشود حیوان که متکون از نجس یامتنجس باشد مثل کرم معده ومبته و شراب
پاك میشود بانقلاب بسرکه خواه بنفسه منقلب شود یا بعلاج بانکه چیزی در
شرابو نحو آن بیندازد خواه آن جسم نیز مستهلك شود یانه بلی اگرمثلا بول
درشراب بریزند وشراب منقلب شود بسرکه پاك نمیشود بنابر احوط (پنجم)
کم شدن دوثلث است ازعصیر باتش یاآفتاب درصورتیکه بیکی از آتش یاآفتاب
جوش آمده باشد که پاك میکند ثلث باقی را بنابرقول بنجاست آن و گذشت که
اقوی طهارت آنست پس فائدهٔ ذهاب ثلثین حلال شدن ثلث باقیستو گذشت که
اگرعصیر بنفسه بجوش آیداقوی نجاست آن است ودراینصورت ظاهر آنستکه
پاك نمیشود بذهاب ثلثین بلکه طهارت آن منوقف است برسرکه شدن (ششم)
انتقال است مثل منتقل شدن خون صاحب خون جهنده بشکم حیوان دیگر بنحویکه
جزء اومحسوب شود یاآنکه نجاستی منتقل شود اززمین بزراعت وجزء نبات زمین
محسوب شود واگرمعلوم باشد که جزء دیگر نشده یامعلوم نباشد که جزء آن شده
یانه مثل خونیکه زالو ازبدن انسان بخود میکشد وهنوز جزء بدن ان نشده یامعلوم نباشد
که جزء آن شده یانه نجس است (هفتم) اسلام که مطهر جمیع اقسام کفاراست حتی
مرد مرتدفطری که توبهٔ اومعلوم باشد چه زن چه زن و پاك میشود باسلام بتبع کافر فضلاتی

دراستحاله است

درذهاب ثلثین است

درانتقال است

دراسلام است

که متصل باو است ازموو ناخن وآب دهن ودماغ وچرك زخم اوونحوانها (هشتم)
تبعیت وپاك شدن بتبعیت درچند مورد ثابت است (اول) کافر اگر اسلام بیاورد
فرزند اوبتبع اسلام پدریا مادر یا جد پاك میشود (دویم) اسیری که هیچکدام
ازپدرو مادرو جدهمراه اونباشند واسیر کننده مسلم باشداگر چه حکم بطهارت
اومشکل است (سیم) آلاتو ادوات غسل میت مثل تختهٔ که بر روی آن میت را
غسل دهندو خرقهٔ که بر روی او باشد در حال غسل ودست غسل دهنده که همه بتبع
میت پاك میشودو همچنین رختهائیکه بر بدن میت است در حال غسل ودستهای غسل دهنده
ولکن درغیر دستهای اواز باقی بدن ولباس او اشکال است واحوط اجتناب است
(نهم) زوال عین نجاست ازبدن حیوان وباطن انسان پس پاك میشود منقار مرغ که ملوث
باشد بعذره و نحوان بمجرد زوال عین و خشکیدن رطوبتو همچنین بدن حیوان
مجروح و دهان گربه مثلا که ملوث بخون یا سایر نجاسات باشدو بچه حیوانات که
وقت ولادت آلوده بخون هستند تمام آنها بمجرد زوال عین پاك میشود وهمچنین
داخل دهن انسان که بخوردن یا آشامیدن نجس یامتنجس نجس شده بمجرد بلعیدن یا
بیرون انداختن عین آن پاك میشود (دهم) غایب شدن مسلمان که بدن ولباس و
فرش و ظرف و نحوانها ازتوابع او که نجس باشد واو بداند نجاست آنهارا بمجرد
غایب شدن او بااحتمال تطهیر آنها محکوم بپاکی است وفرق نیست در مسلمان که
متسامح دردین باشد یانه (یازدهم) استبراء حیوان حلال گوشت نجاست خوار
بمنع آنهاازخوردن نجس بقدریکه درعرف نگویند نجاست خواراست که باستبراء
پاك میشو دبول وفضلهٔ آنهاواحوط آنستکه آنچه منصوص است حیوانات را استبراء
نمایندو آن درشتر چهل روز است ودر کاوسی روز ودر گوسفند ده روزو درمرغ
ابی پنجروز یاهفتروزودرمرغ سه روز ودرغیر آنها بقدریکه ازاسم جلال خارج شود

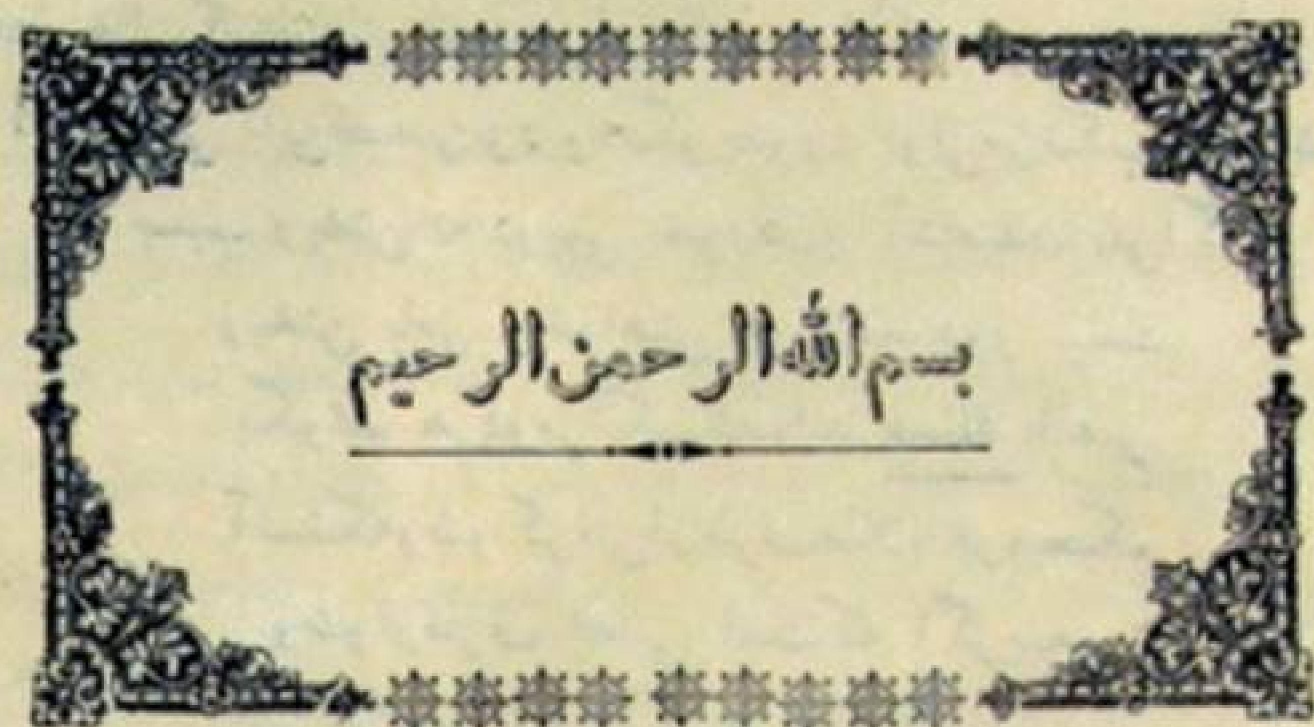
فصل در حکم ظروف واوانی

مسئله ظروف کفارمثل سایر چیزها محکوم بطهارت است مادامیکه ندانند که بارطوبت
مسریه ملاقات باآن نموده و همچنین چیزهای دیگر که بدست ایشان است ازلباس
وفرش ونحوانها بلی پوست حیوانات که صاحب خون جهنده باشد ومعلوم نباشد

که تذکیهٔ شده یا نه ومعلوم نباشد سبق ید مسلم بر آن محکوم بنجاستست و همچنین محکوم بنجاستست گوشت وپیه که دردست آنها بلکه در بازار آنها باشد **مسئله** حرامست استعمال ظروف طلاو نقره بخوردن و آشامیدن از آن و تطهیر بان از حدث و خبث و نحوانها وفقط استعمال آنها حرامست نه آنکه ماکول و مشروب که در آنها باشد حرام شود پس اگر در روزهٔ شهر رمضان افطار نماید بآبیکه در ظرف طلاو نقره باشد مثلا افطار بحرام نکرده اگر چه بآشامیدن از آن عاصی است و احوط آنستکه آنهارا برای زینت برروف نچینند بلکه تزیین مساجد ومشاهد بآنها نکنند و آیا مجرد حفظ آنها بدون استعمال نیز حرامست یا نه مشکل است و حرامست استعمال ظرفیکه ملبس باشد بطلا یا نقره در صورتیکه اگر آنرا جدا کنند اناء مستقلی باشد بخلاف آنکه چنین نباشد مثل آنکه قطعهٔ طلا یا نقره بقلیان یا سر قلیان وصل کرده باشند که حرام نیست وهمچنین باکی نیست باستعمال ظرف مفضض یا مطلا که ظرفی را باآب نقره یا آب طلا رنك کرده باشند لکن ظرفیرا که از طلا با نقره ممزوج کرده باشند استعمال آن حرامست اگرچه آنرا ظرف طلا یا نقره نگویند بخلاف ظرف طلا یا نقره که ممزوج بغیر آنها باشد که انرا ظرف طلا یا نقره نگویند **مسئله** ظاهر آنستکه مراد باوانی طلاو نقره چیزیستکه استعمال کنند در خوردن و آشامیدن وطبخ و شستن و خمیر کردن مثل کاسه و کوزه وبشقاب ودیك و قاب وقدح وطشت و سماور و قوری و فنجان و نعلبکی و قاشق و کوزهٔ قلیان و نحوانها و شامل نشود مثل سر قلیان وسرشطب وغلاف شمشیر و خنجر و چاقو و صندوق وبازو بند وقاب ساعت و قندیل و خلخال را هر چند مجوف باشد وایا مثل هاون و مجمره وبخور دان وظرف غالیه وقوطی معجون تریاك و نحوانها را شامل میشود یا نه مشکل است **مسئله** چنانچه حرامست خوردن و آشامیدن از ظرف طلا یا نقره بگذاردن دهن بر آن یا بر داشتن لقمه از آن همچنین حرامست خالی کردن آن در ظرف دیگر بقصد خوردن آن بلی اگر خالی کند آنرا بقصد تخلص از حرام در ظرف دیگر ضرر ندارد وبعد آن خوردن

انضمام مانعی ندارد بلکه دور نیست در صورتیکه خالی کردن بقصد خوردنرا حرام دانیم فقط خالی کردن باین قصد حرام باشد نه انکه خوردن هم حرام باشد پس اگر کسی باین قصد بریزد ودیگر بخورد اولی مرتکب حرام شده بسبب ریختن نه دویمی بخوردن و آشامیدن بلی اگر ریختن بامر وخواهش او باشد دور نیست بگوئیم هر دو مرتکب شده‌اند **مسئله** ظاهر آنستکه وضو گرفتن از ظرف طلا یا نقره بحکم وضو از ظرف غصبی است که اگر بنحو ارتماس وضو بگیرد باطل است و همچنین باطل است اگر بنحو اغتراف باشد بانحصار ظرف صحیح است چنانچه در باب وضو گذشت





(کتاب الصلوة)

بدانکه نماز عمود دین است که اگر قبول بارگاه حضرت اله جل شأنه شود سایر عبادات اومقبول والاتمام مردود خواهدشدودر آن چندمطلب است **مطلب اول** دربیان مقدمات نماز است و آنها شش است (**مقدمهٔ اولی**) در بیان شماره نمازها واجب وبیان وقت نمازهای یومیه ونوافل آن **مسئله** نماز بردو قسم است واجب و مندوب و نمازهای واجب شش است (اول) نمازهای پنجگانهٔ یومیهٔ (دویم) نماز جمعه (سیم) نماز آیات (چهارم) نماز طواف واجب (پنجم) نماز بر میت (ششم) آنچه ملتزم شود مکلف بنذریا اجاره ونحو آنها بر خود ونماز های مندوبه بسیاراست اهم آنها نوافل یومیه است که مجموع آنها سی وچهار رکعت است دوبرابر فرایض هشت رکعت نافلهٔ نماز ظهر که پیش از نماز ظهر است وهشت رکعت نافلهٔ عصر که نیز پیش از عصر است وچهار رکعت نافلهٔ مغرب است که بعداز آن بجا آورد ودو رکعت نشسته نافله عشا و آنراوتیره گویند ویکرکعت حساب شود وبعداز عشابجا آورده و وقت نوافل ممتد است بامتداد وقت واجب ودو رکعت نافلهٔ صبح که پیش ازفریضه بعمل آورد ووقت آن ازطلوع صبح کاذب است تا آنکه بمقدار اداء فریضه صبح تا طلوع حمرهٔ مشرقیه باقی بماند وجایزاست

نافلهٔ فجر رامقدم بدارد بروقت خود بانکه دنبالهٔ نماز شب بجاآورد اگرچه بعداز نصف شب باشدو یازده رکعهٔ نماز نافلهٔ شب است که هشت رکعت آنرانماز شب گویند وبعددو رکعت نماز شفع وبعد یك رکعت وتر وفضیلت شفع ووتر از باقی نماز شب بیشتر است ونافلهٔ فجر افضل از آنست وجایزاست اقتصار کردن برشفع ووتر بلکه بروتر تنها ووقت نماز شب ازنصف شب است تاطلوع فجر صادق وسحر که ثلث اخیر شب باشدافضل است وهرچه بصبح نزدیکتر شود فضیلتش بیشتراست ونوافل ظهر وعصر درسفر ساقطاست وباقی نوافل ساقط نمیشود حتی و تیره بنا براقوی **مسئله** اقوی ثبوت نماز غفیله است بعداز نماز مغرب غیراز نوافل و آن دو رکعتست دررکعت اولی بعدازحمد این آیه رابخواند وذالنون اذ ذهب مغاضباً فظن ان لن نقدرعلیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین فاستجبناله ونجیناه من الغم و کذالك ننجی المؤمنین ودر رکعت دویم بعد از حمد بخواند وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الاهو ویعلم مافی البر والبحر وماتسقط من ورقة الا یعلمها ولاحبة فی الظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین پس دستهای خود را بقنوت بلند کندو بگوید اللهم انی اسئلك بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمدو آل محمد وان تفعل بی کذاو کذا وحوائج خودرا ذکر کندو بگوید اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی وتعلم حاجتی فاسئلك بحق محمد و آل محمد علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی وحوائج را ازخداوند منان سئوال کند تا عطا فرماید انشاالله **مسئله** نمازهای مستحبی را خواه نوافل یومیه باشد یا غیر آن میتواند درحال اختیار نشسته بخواند لکن بهتر آنست هردو رکعت نشسته رایکرکعت حساب کند حتی در وتر که دومرتبه بجاآورد هرمرتبه یکرکعت **مسئله** وقت نافلهٔ ظهر از زوال است تاز یادشدن سایه شاخص یك ذراع یعنی در سبع شاخص ووقت نافلهٔ عصر تادوذراع است یعنی چهارسبع شاخص پس وقتیکه سایه بحدمذکور سبع رسید فریضه رامقدم دارد **مسئله** اشکالی نیست در جواز تقدیم نافلهٔ ظهروعصر برزوال درروز جمعه بلکه چهار رکعت بر نوافل آن افزوده بیست رکعت بعمل آوردودر غیر جمعه نیزاقوی جواز تقدیم نوافل آنهااست برزوال بخصوص درصورتیکه بداند که بعداز زوال متمکن نیست ازنوافل هرچندتقدیم آن فضیلتش کمتراست

اوقات نوافل

اوقات فرایض

وهمچنین جائزاست مقدم داشتن نمازشب بر نصف شب برای مسافر وبرای جوانیکه بترسد که دروقت آن بیدارنشود بلکه هرصاحب عذری مثل پیروکسیکه بترسداز سرما یابترسد که محتلم شود ونحوآنها وسزاواراست بنیت تعجیل بعمل نه بقصد اداء **مسئله** وقت فریضهٔ ظهرین از زوالست تامغرب ومختص است اول وقت بظهر بقدریکه بحسب حال خودبعمل میاورد وهمچنین ازآخروقت بهمین مقدار مختص است بعصر ومابین دو وقت اختصاص مشترك است میان اندو واز اول مغرب تانصف شب برای مختار وقت فریضهٔ مغرب وعشاء است واز اول آن بقدر نماز مغرب مختص بمغربست واز آخر آن بقدر عشاء مختص بعشاء ومابین مشترك است میان اندو وبرای مضطر بمثل خواب یانسیان یا حیض ونحوآنها وقت مغرب وعشاء ممتد است تاطلوع فجر ودور نیست بگوئیم کسیکه عمداً نماز مغرب وعشاء را ازنصف شب تأخیر بیندازد اگرچه گناهکار است لکن وقت آنها برای اونیز ممتد است تاصبح که عامد نیز بعداز نصف شب مغرب وعشاء را بقصد اداء بعمل آورد هرچنداحوط آنستکه بقصدآنچه درذمهٔ اواست بجاآورد و قصداداء نکند وازطلوع فجر صادق تاطلوع آفتاب وقت فریضهٔ صبح است ووقت فضیلت ظهر از زوالست تاآنکه سایهٔ شاخص بقدر شاخص شود چنانچه منتهای وقت فضیلت ظهر آنستکه سایهٔ حادث دو مثل شاخص شود و مبدء وقت فضیلت عصر آنستکه سایهٔ حادث بقدر چهار سبع شاخص شده باشد و وقت فضیلت مغرب از اول مغربست تا غروب شفق و مبدء وقت فضیلت عشاء ازغروب شفق است تاثلث شب پس نماز عشاء دو وقت اجزاء دارد یکی پیش ازغروب شفق است ودیگری بعداز ثلث شب تانصف آن ووقت فضیلت صبح ازطلوع فجرصادقست تاطلوع حمر مشرقیه **مسئله** مراد بوقت مختص آنستکه بجا آوردن شریکه آن درآنوقت صحیح نیست درصورتیکه نماز صاحب وقترابوجه صحیح بجا نیاورده باشد پس اگر دروقت مختص بظهر مثلا نماز قضاء صبحرا بجاآورد مانعی ندارد چنانکه اگرشروع کرد بنماز ظهر پیش اززوال باعتقاد آنکه زوال شده وپیش از سلام آن مثلاوقت ظهر داخل شد نمازش صحیحست ومانعی نیست ازبجاآوردن نمازعصر بلافاصله بعداز آن نماز ظهر که قبل از

وقت کرده محکوم بصحت است وواجب نیست برای نمازعصر بقدر وقت مختص ظهرتأخیر بیندازدو همچنین اگر سهوا نمازعصر رادر وقت مشترك مقدم داشت برظهرو مقدار چهار رکعت بغروب مانده که مختص بعصر است ملتفت شود که ظهر را بجا نیاورده باید در آنوقت نماز ظهر را بجا آورد بقصد اداء وصحیح است **مسئله** اگر عمدا نماز عصررا مقدم دارد برظهر یاعشا را مقدم دارد بر مغرب آنچه مقدم بجا آورده باطلست خواه در وقت مختص باشد یادر وقت مشترك واگر سهواً مقدم دارد وبعد ازفراغ متذکر شود آنچه بجاآورده صحیح است ونماز اولرا بعداز آن بعمل آورد واگردر اثناء نماز متذکر شود قصد عدول کند بنمازسابقه مگرآنکه وقتی متذکرشود که محل عدول گذشته باشدمثل آنکه کسی عشارا سهواً برمغرب مقدم داشته متذکر نشودمگربعدازرکوع رکعت چهارم که باید نمازرا بقصدعشاء تمام کند وبعدمغربرا بعمل آورد **مسئله** اگر باقی مانده باشدتاغروب بمقدار پنجرکعت برای غیر مسافر ویابقدر سهرکعت برای مسافر یابیشتر بایدظهر را مقدم دارد هرچند بعضی ازنماز عصرخارج وقت واقع میشود واگربقدر چهار رکعت یاکمتربرای حاضر وبقدر دورکعت یاکمتر برای مسافر بیشترازوقت باقی نمانده باید عصررا بجاآورد وظهرش قضاء است واگر تانصف شب بقدر پنجرکعت یازیادتر برای حاضر و بقدر چهار رکعت یا زیادتر برای مسافر ازوقت باقیست مقدم دارد مغربرا وبعد عشاء را بجاآورد واگر برای مسافر کمتراز چهار رکعت ازوقت باقیمانده عشارا مقدم دارد وواجبست بلا فاصله بعد از آن مبادرت کند بنماز مغرب اگرچه بقدر یکرکعت یازیادتر باقی باشد **مسئله** جایزاست عدول کردن ازنماز لاحق بنماز سابق بخلاف عکس پس اگر سهواً بقصد ظهر یامغرب شروع کند بنماز و در اثناء آن متذکرشود که ظهر یا مغرب رابجا آورده جایزنیست عدول کندبنماز عصریا عشا بلکه باید نماز لاحق را ازسر گیرد بخلاف آنکه بخیال آنکه سابق رابجا آورده شروع کندبلاحق ودراثناء متذکر شود که بایدعدول کندوبقصد سابق نماز را تمام کند چنانکه گذشت **مسئله** اگر برای مسافر بمقدار چهار رکعت تا غروب مانده ونیت ظهر نموده ودر اثناء نماز قصد اقامه کرد

نمازش باطل است و جایز نیست عدول بعصر کند بلکه بایدعصررا ازسر گیرد واگر درفرض مذکور قصد اقامه کرده بودو شروع کرد بعصر ودر اثناء نماز ازقصد اقامه عدول کرد ظاهر آنست بتواند عدول کند بظهر ونمازش راقصراً تمام کندو بعد نماز عصر را بجا آورد **مسئله** واجبست تأخیر نمازاز اول وقت بر کسیکه عذری داشته باشد که نتواند بوظیفه مختار نمازبجا آورددر صورتیکه امید دارد تاآخروقت عذراو مرتفع شودمگر درتیمم که جائز استدر اول وقت مبادرت کند بنماز باتیمم بلی باعلم بارتفاع عذرتا آخروقت درتیمم نیزباید تأخیر کند چنانکه گذشت **مسئله** اقوی جواز نماز مستحبی است دروقت فریضه مادامیکه وقت واجب آن تنك نشده وهمچنین است کسیکه نمازقضا برذمهٔ اواست میتواند نافلهٔ بخواند **مسئله** اگر یقین کند بدخول وقت ونمازرابجاآورد یااعتماد نماید بشهادت عدلین یاباذان موذن ثقهٔ پس اگر معلوم شود تمام نمازش پیش ازوقت بوده باطل است و اگر بعض آن دروقت واقع شده اگرچه کمی باشد صحیح است **مسئله** اگر ازاول وقت بقدر اداء نماز گذشت بحسب حال او ونماز نخواند بعداز آن عذری براو عارض شود مثل جنون یاحیض قضاء آن نمازبراو واجبست والا فلا واگر عذری داشت مثل حیض ونحوان ومرتفع شددر اواخر وقت پس اگر باقیما نده وقت وسعت هردو نمازرا داردباید هردورا بجاآورد وهمچنین اگربقدر یك نماز ویکر کعت نمازباقی باشدبخلاف آنکه یك نمازبیشتر باقی نباشد که باید همان یك نمازرا بجاآورد **مسئله** جائز نیست شروع بفریضه مگربا علم بدخول وقت و اقوی جواز اکتفا بشهادت دو عادل است در دخول وقت و اکتفا باذان عدل واحد یاموثقی که وقت شناس باشد نیزخالی ازقوت نیست اگر چه خلاف احتیاط است و باوجود عذرعمومی مثل ابر ونحو آن جایزاست اعتماد کردن بمظنه امامصاحب عذر خاص مثل کورو محبوس پس ترك احتیاط نکند بتاخیر نمازتایقین کند بدخول وقت

مقدمه دویم

درقبله **مسئله** واجبست روبقبله کردن با امکان در فرائض شبانه روز بلکه سائر نمازهای واجبی حتی نمازبرمیت وهمچنین در نمازمستحبی که درزمین درحال استقرار را

بجامیاورد بخلاف نماز ندبی که درحال راه رفتن وسواری ویا در کشتی بجاآورد که استقبال در آن معتبر نیست **مسئله** شناختن قبله واجبست وباید یقین کند بقبله و اگر تحصیل یقین متعذر باشد باید بذل تمام جهد کند تامظنه بقبله تحصیل کند وعمل نماید بمظنه خود وباتعذرمظنه اکتفا نماید بجهة عرفیه واگر تمام جهات مساوی باشد بایدچهار نماز بچهار طرف بجاآورد اگر وقت وسعت دارد والا بقدریکه وسعت دارد واگر جهتی را میداند که قبله نیست اعتبار آن جهت ساقطست وجائزاست تأویل برقبلهٔ بلد مسلمین درنماز وقبور ومحراب ایشان مگر باعلم بخطای آن **مسئله** کسیکه باید مثلا نمازبچهار جانب بخواند درنماز ظهر وعصر اگر نمازظهر را بچهار جهة بجاآورد احوط آنستکه نمازعصررا بهمان چهار جهة بخواند چنانچه احوط آنستکه تمام محتملات ظهررا بعمل آورد و بعد از آن بمحتملات عصرشروع کند **مسئله** کسیکه نماز کند بجهتی که بقین یامظنه بقبله بودن آن داشت وبوظیفه عمل نمود ومتبین شدخطای او پس اگر منحرف بوده ازقبله مابین یمین وقبله یاما بین یسار وقبله نمازش صحیح است واگر در اثناء نماز ملتفت شود بانحراف از قبله بقدر مزبور آنچه گذشته صحیح است ودربقیه روبقبله کندخواه وقت باشد یانه واگر انحراف اواز مقدار مذکور بیشتر باشد پس اگر وقت باقی است اعاده کندوالاقضا ندارد اگرچه معلوم شود پشت بقبله بوده بلی احوط قضاء آنست اگرپشت بقبله بوده بلکه مطلقاً وهمچنین است اگردراثناء نماز باشد

مقدمهٔ سوم در ستر و ساتر است

مسئله واجبست درحال اختیار پوشانیدن عورت درحال نماز وتوابع آن چه نماز واجبی چه مستحبی درغیرنماز برمیت اگرچه در آن نیزاحوطست چنانکه واجبست درطواف نیز **مسئله** اگرعورت بسبب باد یاغفلت درنماز مکشوف شود یاآنکه ازاول نمازمکشوف بوده واوملتفت نبوده نمازش صحیح است لکن باید بدون فاصله مبادرت کندبپوشیدن آن واحوط اتمام نماز واستیناف آنست وهمچنین است اگرفراموش کرده باشد ازاول پوشانیدن عورت را یابعداز تکشف دراثناء نماز فراموش کند ستر آنرا **مسئله** عورت مرددر نمازهمانستکه نظر کردن بان براجنبی

حرام‌است‌وآن دبروقضیب وخصیتین است‌واحوط پوشانیدن شبح آنست که از پشت لباس نمایان‌میشودا گرچه رنك آن تمیز داده نشودوعورت‌زن درنمازجمیع بدن‌اواست حتی سروموبجز صورت بقدریکه‌شستن آن‌دروضوواجبست‌و کفین و قدمین تامفصل ساق‌وباید قدری ازاطراف آنچه‌را که استثنا شده ستر کند تایقین کند که‌مقدار واجب مستور است **مسئله** برزن واجبست‌گردن وزیرزنخ خود را بپوشاند حتی مقداری‌که با وجود معجر نیزدیده میشود بنابر احوط **مسئله** کنیزودخترنابالغ بحکم‌حرهٔ بالغ‌است مگر آنکه درنماز واجب نیست برآنها سرو گردن وموی خودرا بپوشانند **مسئله** واجب نیست پوشانیدن خود ازطرف تحت بلی‌اگربر کنار سطحی‌یا بالای‌شبکه ایستاده که اگر نظر کننده درپائین باشد عورتشرامیبیند احوط‌بلکه‌اقوی‌وجوب‌ستراست ازتحت‌نیزاگرچه ناظری‌نباشد **مسئله** پوشانیدن‌عورت‌ازناظر محترم‌میشودبانچه حاجب‌باشد اگرچه بدست یابگل مالی یا بداخل شدن آب باشد ودر مستور بودن دبر بالیتین کفایت میکند بخلاف پوشانیدن عورت در نمازکه اینقدر کافی نیست‌حتی در حال اضطرار بلی‌دورنیست اکتفا بمالیدن‌گل در حال‌اضطرار اگر چه‌خلاف احتیاطست پس بااضطرار باستربگل جمع کندبین نماز کسیکه بی‌ساتر وباساتر است‌واما ستر ببرك درخت یا بعلف وپنبه‌و پشم نبافته پس اقوی جواز آنست درحال‌اختیار نیز **مسئله** شرط است در خصوص ساتر بلکه مطلق لباسیکه در نمازمیپوشد چندچیز (اول) پاك‌بودن‌مگر آنچه بتنهائی درنماز کافی نباشد برای پوشانیدن‌عورت چنانکه گذشت (دویم) مباح بودن و جایز نیست نماز د ر مغصوب‌باعلم بغصبیت آن واگر غصبیت را نداند نمازش صحیح است وهمچنین است‌بانسیان **مسئله** فرق نیست درغصب بودن چیزی انکه عین آن‌مال دیگری باشد یامنفعت آن‌یاآنکه متعلق‌حق دیگری‌باشد مثل‌لباس مرهون بلکه اگر لباسی‌بخرد بعین‌مالیکه متعلق خمس‌یاز کوة باشد وازمال‌دیگری‌هم اداء نکرده باشدبحکم مغصوبست **مسئله** اگر لباسی‌را برنك غصبی رنك کرده یا بریسمان غصبی دوخته باشد در جریان حکم مغصوب بران اشکالست پس احتیاط در آنها خصوص دردویم ترك نشود بلی‌اگر جبر کند صباغیرا برنك کردن لباس

بصبغیکه مال صاحب‌لباس است یا خیاطیرا بدوختن آن بخیطیکه مال صاحب لباس باشد و مزد صباغ وخیاطرا ندهد نماز بان لباس مانعی ندارد اگر چه ذمهٔ‌او مشغولست باجرت صباغ یا خیاط وهمچنین است رختی که بشوید باب یا بصابون مغصوب یا آنکه اجرت رخت شور را ندهد (سیم) اگر لباس او پوست باشد شرطست ازحیوان مأکول‌اللحم مذکی باشد وجایزنیست نمازدر پوست‌غیر مذکی ونه در سایر اجزاء آن‌که روح درآن دمیده باشد هرچند نجس‌نباشد مثل‌ماهی که‌میتهٔ آن‌نجس‌نیست چون خون جهنده ندارد بلی جایز است‌نماز در اجزائیکه روح درآن‌حلول نکرده از غیرمذکی مثل پشم ومو و کرك‌ونحو آنها واماغیرمأکول‌اللحم پس نمازدرهیچ جزئی ازاجزاء آن‌صحیح نیست هرچنداورا تذکیه کرده باشنداز‌پوست وپشم‌ومو و کرك‌آنها بلکه‌اگر موئی‌از غیرمأکول مثل گربه یارطوبت دهن‌آن دربدن یالباس مصلی باشد ازالهٔ آن واجبست واگر شك کند درجنس لباس یادر چیزیکه بان چسبیده ازمویا رطوبت‌ونحو آنها که‌آیاازمأکول‌است یانه یاآنکه جزء‌حیوانست‌یاغیر آن‌نماز بان‌صحیح‌است بخلاف‌آنکه پوستی‌راشك کند که‌ازمذکی است‌یامیته که‌تا احرازنکند که‌تذکیه شده نمازدر آن‌نکند بلی‌آنچه ازدست مسلم یا ازسوق مسلمین بگیرد ونداند که از دست کافر بیرون آمده یاباآنکه‌سابقاًدست کافربوده‌احتمال‌بدهد که‌مسلم‌تفحص‌ازحال کرده وگرفته محکوم بتذکیه‌است ونماز بان صحیح‌است **مسئله** باکی نیست‌بشمع ومو وعسل وحریر غیرخالص وفضلهٔ کیك‌وپشه وخون‌آنها وباصدف که‌در لباس مصلی‌باشد **مسئله** استثناء شده از اجزاء حیوان غیر مأکول‌اللحم خز و سنجاب الاآنکه لباسیرا که‌این اوقات خز میگویند معلوم نیست که آن‌خز باشد وبااین حال‌نماز باآن عیبی ندارد برای کسیکه حال‌آن براو مشتبه است‌زیرا که‌اقوی جوازنماز درمشتبه است هر چند احتیاط شدید در اجتناب از آنست **مسئله** باکی نیست ببودن فضلات انسان با مصلی‌مثل موو‌آب دهن‌و شیراو خواه ازخود اوباشد یااز دیگری پس ضرر ندارد نماز با موی عاریه از مرد باشد یا از زن(چهارم) آنکه ساتر بلکه مطلق لباس‌برای مردان‌باید ازطلا نباشد که‌پوشیدن آن بر

مرد حرامست چه در نماز چه در غیر نماز هر چند انگشتر و زینت بند ساعت باشد **مسئله** باکی نیست بمحکم کردن دندانها و نه بترکیب آن بطلا در نماز و غیر آن بلی در مثل دندانهای پیش رو که ظاهر است اگر بقصد زینت ترکیب کرده برای مرد خالی از اشکال نیست و احوط اجتنابست و همچنین باکی نیست بطلا بودن قاب ساعت که در بغل مصلی باشد بلی با طلا بودن زنجیر ساعت بگردن انداختن یا بلباس آویختن آن مشکلست و گذاردن آن در بغل عیبی ندارد (پنجم) آنکه ساتر باید حریر محض نباشد برای مردان بلکه در غیر نماز هم بر آنها حرامست هر چند بقدری باشد که نماز در آن بتنهائی نتوان نمود مثل بند زیرجامه و کلاه و عرقچین و نحو آنها بنابر احوط و لباس که از کج بافته باشند حریر محسوبست و برای زنان حتی در حال نماز جائز است و برای مردان پوشیدن آن در حال ضرورت و در جنگ ضرر ندارد **مسئله** خصوص پوشیدن حریر برای مردان حرامست و باکی نیست بر رختخواب و روپوش زین که بر آن سوار شود و بخود پیچیدن و دگمهٔ لباس و سجاف و قیطان از حریر بودن چنانکه عیبی ندارد دستمال حریر بر روی جراحت ببندند و کیسهٔ مسلوس که خود را از قطرات بول حفظ کند یا آنکه لباس خود را بقطعهٔ حریر وصله زند که زائد بر مقدار کف دست نباشد اگرچه احوط آنستکه زیادتر از چهار انگشت بهم بسته نباشد **مسئله** باکی نیست بپوشیدن حریر ممزوج بغیر حریر بنحویکه صادق باشد که خالص نیست و ممزوج است اگر چه غیر حریر که خلط کرده‌اند بقدر عشر حریر باشد و باید خلیط چیزی باشد که نماز با آن صحیح باشد مثل پنبه و کتان و پشم حیوان ماکول اللحم و کفایت نمیکند برای صحت نماز ممزوج بودن بپشم و کرك غیر ماکول اگرچه برای رفع حرمت پوشیدن در غیر نماز کافیست و لباسیکه بافته باشند با بریشم و زرباف پوشیدن آن برای مردان حرام و نماز در آن نیز باطل است **مسئله** پوشیدن لباس شهرت و لباس مختص بزن برای مرد و لباس مختص بمرد برای زن اگرچه حرامست لکن مضر بنماز نیست **مسئله** اگر شك کند در لباسی یا انگشتری که طلا است یا غیر طلا یا انکه حریر است یا غیر آن پوشیدن آن جائز و نماز آن صحیح است و از این قبیل است لباسیکه در زمان ما متعارفست که آنرا شعری گویند برای کسیکه حقیقت آنرا نداند و اگر شك کند در لباسیکه آیا حریر محض

است یا ممزوج احوط اجتناب از آنست **مسئله** باکی نیست بانکه حریر را بپسر نابالغ بپوشد و حرام نیست بر ولی که او را بپوشانند و کندن آن بر ولی واجب نیست بلی نماز پسر در آن صحیح نیست **مسئله** کسیکه ساتری برای نماز نداشته باشد حتی برك درخت و علف و امثال آنرا پس اگر بیابد چیزیرا که بان ستر عورت خود را بکند اگرچه گل یا آب گل آلوده باشد یا گودالی که در آن فرو رود و عورت خود را مستور دارد باید چنین کند و نماز را ایستاده بعمل آورد و هر گاه هیچکدام را نیابد پس اگر ناظر محترمی در آنجا نباشد باید احتیاط کند بتکرار نماز یکمرتبه بهمانحال برهنگی ایستاده و با رکوع و سجود بنحو متعارف نماز کند و دفعه دیگر در حال قیام دستان خود را بر عورت گذارد و برای رکوع و سجود ایماء کند مبادا عورتش پیدا شود و اگر مأمون از ناظر محترم نباشد باید نماز نشسته بجا آورد و برای رکوع و سجود بقدری خم شود که عورت مکشوف نشود **مسئله** اگر اول وقت ساتر نداشته باشد و احتمال دهد که تا آخر وقت ساتری برای او پیدا شود باید نماز را تأخیر بیندازد تا ساتر پیدا شود یا وقت مضیق شود

مقدمهٔ چهارم در مکان است

مسئله جایز است نماز کردن در هر جائی مگر آنکه عین آن مکان یا منفعت آن غصب یا متعلق حق دیگری باشد مثل آنکه جائی رهن باشد که متعلق حق مرتهن است یا آنکه متعلق حق میت باشد مثل آنکه وصیت بثلث کرده و هنوز ثلث اورا خارج نکرده باشند بلکه همچنین است بنابر احوط اگر نگوئیم اقوی اگر دیگری در آن مکان حق سبق داشته باشد مثل آنکه شخصی سبقت گرفته باشد بجائی از مسجد و نحو آن برای نماز و اعراض از آن نکرده دیگری آن مکانرا از او غصب کند و وقتی نماز در مکان غصبی باطل است که عالم باشد بغصبیت آن و معتمد و مختار باشد بدون فرق بین نماز فریضه و نافله بخلاف جاهل بغصبیت یا ناسی بغصبیت و کسیکه مضطر باشد و ناحق اورا حبس کرده باشند در مکان غصبی که نماز آنها در این حال صحیح است و مضطر باید نماز کند با قیام و رکوع و سجود **مسئله** زمین غصبی که مالکش معلوم نباشد امرش راجع بحاکم شرع است و نماز در آن جائز نیست مگر باذن او و همچنین

جائز نیست نماز در زمین مشترك مگر باذن جمیع شرکاء **مسئله** باطل نیست نماز
زیر سقف مغصوب وزیر خیمهٔ مغصوب ودر خانهٔ که بعض دیوارهای آن مغصوب
باشد درصورتیکه زمین وفضائیکه نماز در آن واقع است مباح باشد اگرچه احوط
اجتناب از جمیع آنها است **مسئله** اگر خانه رابخرد بعین مالیکه خمس یا زکوة
بر آن تعلق گرفته ونداده باشد نماز در آن خانه مشکل است مگر آنکه بوجه شرعی
ولو بمصالحهٔ با مجتهد حق رابذمهٔ خود بگیرد وهمچنین مشکل است تصرف ورثه
بنماز یاغیر آن در ترکهٔ مورث خود درصورتیکه بداند حق الناس مثل مظالم یا زکوة
یاخمس بر ترکهٔ میت متعلق است وهمچنین مشکل است تصرفات ورثه بنماز یاغیر
آن در ترکهٔ میت اگر مقروض باشد بدین مستغرق یاغیر مستغرق مگر بارضای
طلبکاران یا اینکه بناء ورثهٔ باداء دیون باشد بدون مسامحه **مسئله** جواز تصرف بنماز
وغیر آن در ملك دیگری موقوف بر احراز رضا وطیب نفس اواست اگرچه اذن
صریح ندهد بانکه از قراین وشاهد حال وظاهر احوال کشف کند رضای اورا
بطور اطمینان که اعتناء باحتمال خلاف آن نشود مثل مضیف که برسر راه ساخته
ودرهای آن باز وحمام وکاروانسراها ونحو آنها **مسئله** جایز است نماز خواندن در
صحراهای واسع ومزارع وباغها که دیوار ندارد بلکه سایر تصرفات جزئیه که
سیره بر آن جاریست مثل عبور کردن در آنها ونشستن وخوابیدن در آنها بدون
ضرر ونحو آنها وواجب نیست فحص از مالکین آنها که بالغ کامل هستند یاصغیر
یامجنون ندبلی بظهور کراهت ومنع مالکین از دخول در آنها جمیع مذکورات و
اشباه آنها مشکل است **مسئله** مراد بمکان مغصوب که نماز در آن باطل است محلی است
که مصلی بر آن قرار گیرد ولو بوسایط بسیار از زمین وفضاء آنجا برای قیام ورکوع
وسجود ونحو آنها پس گاهی جمع شود غصب ازجهة مقر وفضا وگاهی غصب
از یك جهت است ودیگر نیست مثلا فرش غصبی را پهن کرده برزمین مباح که
مقر تنها غصب است نه فضا وگاهی بعکس مثل آنکه در ملك خود بنائی نموده و
جناحی از آن کشیده بفضاء غیر مباح پس در بطلان نماز کفایت میکند غصب از
یك جهة **مسئله** اقوی آنستکه نماز هر کدام از مرد وزن بامحاذات بایکدگر یابامقدم
بودن زن صحیح است باکراهت بر هردو اگر باهم شروع بنماز کنند وبرخصوص

متأخر کراهت دارد بااختلاف بلکه احوط اجتناب از آنست واگر چنین کردند و
مقارن باهم شروع کرده باشند احوط اعادهٔ هردو وبا اختلاف احوط اعاده
خصوص متأخر است ودراین حکم فرق نیست بین آنکه زن ومرد محرم یکدیگر
باشند یا اجنبی باشند وهمچنین بین اینکه هردو بالغ باشند یانا بالغ یا مختلف
بلکه در زن وشوهر نیز جاریست وکراهت یاحرمت مرتفع میشود بوجود حایل
میان اندو ویا بدوری ده ذراع بذراع دست یا بانکه زن عقب بایستد واحوط
آنستکه زن بقدری عقب باشد که محل سجود او ازمحل ایستادن مرد عقب‌تر شود
اگرچه دور نیست مجرد عقب بودن زن هرچند کمی کافی باشد **مسئله** احوط آنستکه
مصلی مقدم نشود برقبر امام علیه السلام ونه مساوی بلکه متأخر بایستد واین حکم
مرتفع میشود بدور شدن ازقبر شریف بقدریکه تقدم ومحاذات صادق نباشد
وجای دیگر محسوب باشد یا بوجود حائل وظاهر آنستکه شبکه ضریح وصندوق
شریف وپرده که برروی قبراست حایل محسوب نشود **مسئله** معتبر نیست در مکان
مصلی پاك بودن ازنجاست مگر آنکه ببدن یالباس او تعدی کند بلی در مسجد
پیشانی شرطست که پاك باشد وهمچنین شرطست که اززمین یاگیاه یا کاغذ باشد و
افضل آنستکه تربت حسینیه باشد زیرا که منقولست سجده بر تربت آن بزرگوار
خرق هفت حجاب مینماید وتا هفت طبقه زمین را نورانی میکند وجایز نیست
سجده کردن بر چیزیکه از اسم زمین خارج باشد ازقبیل طلا و نقره ونحو آنها
وهمچنین جایز نیست سجده بر خاکستر ودر جواز سجده بر خزف وآجر وآهك وگچ
پخته وذغال تأمل واشکالست بلی جایز است سجدهٔ بر گچ پیش از پختن وبر گل
ارمنی وسنك آسیا بلکه بعض اصناف مرمر ومعتبر است در جواز سجود بر
نبات زمین آنکه خوردنی وپوشیدنی نباشد پس سجدهٔ بر گندم وجو وفواکه و
سبزیجات که میخورند ومیوه اگرچه هنوز وقت خوردن آن نرسیده باشد جایز
نیست بلی باکی نیست بسجده بر پوست وهسته آنها بعد از آنکه جدا شده باشد
چنانچه باکی نیست بنبات غیر مأکول مثل حنظل وخرنوب وکاه ویونجه ونحو
آنها وتنباك وتتن و امثال آنها ودر جواز سجده بر نخاله گندم وجو اشکالست
واحتیاط باجتناب ترك نشود وهمچنین است پوست خربوزه وهندوانه بلی دور نیست جواز

در آنچه
معتبر است
در محل
سجده

سجدهٔ برپوست برنج واانار بعد ازانفصال وملبوس نیزمثل ماکولست پس جائز
نیست سجده برپنبه و کتان اگرچه هنوز نرسیده باشد که آنرا بریسند و باکی نیست
بسجده بر چوب پنبه و کتان و برگ آنها که بنا نشده از آنها لباس بسازند و باکی
نیست بسجده بر قبقاب و کلاهی که ازخوص درخت خرما بافته باشند چه رسد به
بوریا وحصیر وباد بزن ونحو آنها واحوط ترک سجده بر قنب است وهمچنین
خلاف احتیاطست سجده بر کاغذیکه ازحریر ابریشم بسازند مسئله معتبراست در
سجده گاه در حال اختیار که ممکن باشد پیشانی بر آن قرار گیرد پس جائز نیست سجده
بر گل که خودرا نگرفته باشد و بگذاردن پیشانی بر آن پهن شود بلکه همچنین است
خاکی که چنین باشد واگر دل محکم شده باشد و پیشانی بر آن قرار گیرد سجده بر
آن جائزاست هر چند به پیشانی چسبد لکن باید آنرا ازاله کند برای سجده دویم
واگر نداشته باشد چیزی برای سجده مگر گل غیر متماسک باید پیشانی بر آن گذارد
وسنگینی بر آن نیندازد مسئله اگر در زمینی باشد پر از گل که اگر برای سجده و
تشهد بنشیند بدن ورختهای او آلوده بگل شود وجای دیگر نداشته باشد جائز است
نماز کند در حال قیام وایماء کند برای سجده وتشهد رانیز ایستاده بخواند لکن با
نبودن حرج شدید احوط آنستکه برای سجده و تشهد بنشیند اگرچه بدن ولباس او آلوده
شود مسئله کسیکه چیزی نداشته باشد که سجده بر آن صحیح باشد یا دارد و بسبب گرما یا
سرما یا تقیه ونحو آنها نمیتواند بر آن سجده کند باید سجده نماید بر رخت خود که از
پنبه یا کتان باشد واگر آنهم نباشد بر پشت کف دست سجده کند واگر بسببی
متمکن از آن نیز نباشد بر معادن سجدهٔ کند مسئله اگر در اثناء نماز چیزیکه بر آن
سجده صحیح باشد مفقود شود با وسعت وقت نماز را قطع کند ودر ضیق وقت
سجده کند بر رخت خود که از پنبه یا کتان است وبعد از آن بر پشت دست
و بعد بر معادن بهمان ترتیب مذکور مسئله معتبر است در مکانیکه
نماز واجبی را بعمل آورد آنکه قرار داشته باشد وحرکت نکند پس در حال
اختیار نماز کردن در سفینه یا سر بر باروی، خرمن با فوت استقراریکه معتبر است
در فریضه باطل است و با بقاء استقرار وطمأنینه صحیح است اگرچه در کشتی باشند فر
یا گاری باشد در حال سیر لکن باید محافظت نماید بر قبله ونحو آن واگر ناچار

در بیان اعتبار استقرار درمکان

ومضطر باشد باکی نیست بنماز در حال راه رفتن پیاده یاسواره بر دابه یا سفینه که
قرار نداشته باشد لکن با مراعات قبله بقدر امکان واگر کشتی مثلا در حال
نماز او حرکت بسمت دیگر کند باید او بگردد بجانب قبله واگر متمکن از قبله نباشد
مگر در حال تکبیرة الاحرام اقتصار بر آن نماید واگر اصلا متمکن از قبله نباشد
اعتبار آن ساقط است وهمچنین نسبت بغیر قبله از آنچه در نماز معتبر است که باید بقدر
تمکن آنرا یا بدل آنرا بجا آورد والا بضرورت ساقط میشود مسئله مستحبست
نمازهای خودرا در مساجد بجا آورد بلکه مکروهست که بی عذر ترک آن کند خصوص
برای همسایه مسجد که در خبر است برای همسایه مسجد نمازی نیست مگر در آن مسجد
وافضل مساجد مسجد الحرام است که نماز در آن معادل هزار هزار نماز است
وبعد از آن مسجد حضرت رسول ص که معادل ده هزار نماز است وبعد از آن مسجد
کوفه ومسجد اقصی که بیت المقدس است که نماز در آنها معادل هزار نماز است
بعد از آن مسجد جامع هر بلدی که معادل صد نماز است وبعد مسجد قبیله که معادل
بیست وپنج نماز است وبعد مسجد بازار که معادل دوازده نماز است و برای زنان
افضل آنست که در خانهٔ خود نماز بجا آورند وافضل بیت المخدع است که بستوی
اطاق باشد وهمچنین مستحبست نماز در مشاهده ائمهٔ طاهرما علیهم السلام خصوص
حرم حضرت امیرالمؤمنین ع وحایر حسین ع مسئله مکروهست تعطیل مسجد که
یکی از سه کس میباشد که نزد خداوند عزوجل شکایت کند روز قیامت ودیگر
عالمی است که بین جهال باشد وباو رجوع ننماید ودیگر مصحفی است که در جائی
معلق باشد غبار برروی آن نشسته باشد وکسی از آن قرائت نکند و کسیکه برود
رو بمسجدی بهر قدمیکه بردارد تا بر گردد بمنزل خود نه حسنه برای او بنویسند وده
سیئه از او محو نمایند وده درجه بلند کنند مسئله از مستحبات اکیده بنا نهادن
مسجد است واجر عظیم وثواب جسیم در آن وارد شده از پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله منقولست کسیکه در دنیا مسجدی بنا کند خدا باو عطا فرماید بهر شبری از آن
بلدی که بزرگی آن بقدر سیر چهل هزار سال باشد از طلا ونقره ولؤلؤ وزبرجد
مسئله مشهور اجراء صیغهٔ وقف را در مسجد معتبر میدانند تا آنکه زمینی مسجد شود
باینکه بگوید وقفتها مسجداً قربة الی الله تعالی لکن اقوی کفایت بناء آنست بقصد

فضیلت در بنا وتعمیر مسجد

آنکه مسجد باشد و یکنفر باذن بانی در آن نماز بخواند و حکم مسجد بر آن جاری میشود بدون اجرای صیغهٔ وقف نیز **مسئله** مکروه هست نماز در حمام حتی محل رخت کن و همچنین مکروه هست نماز در محل ریختن زباله و محل کشتن گوسفندان و نحو آن و محل کثیف هر چند سطحی باشد که محل بول باشد و در خانه که مسکر در آن باشد و محل خوابیدن شتر و طویله اسب و قاطر و الاغ و گاو گوسفند و در جاده راه اگر ضرر بر مرور کنندگان نداشته باشد و الاحرامست و محل خانه مورچه و مجرای آب اگرچه معلوم باشد که فعلا در وقت نماز جاری نشود و زمین شوره زار و در زمینی که عذاب در آن نازل شده و برروی یخ و آتشگاه بلکه هر جائیکه مهیا شدهٔ برای روشن کردن آتش و برروی قبر و رو بروی قبر و میان قبرستان و در این اخیرین کراهت مرتفع شود بوجود حایل یا بدوری ده ذراع و باکی نیست بنماز خلف قبور حضرات ائمه علیهم السلام و نه طرفین آنها و بهتر نماز طرف بالای سران بزرگواران است بنحویکه محاذی امام نشود و مکروه هست نماز در محلیکه پیش روی او آتش روشن یا چراغ روشن باشد و یا صورت حیوان کشیده باشند و کراهت در اخیر مرتفع شود بانکه روی صورترا بپوشانند و مکروه است نماز کردن مقابل قرآن یا کتاب گشوده یا دریکه باز باشد یا دیواریکه اثر بالوعهٔ مبال در آن ظاهر باشد و مرتفع میشود بپوشانیدن آن

مقدمه پنجم در اذان و اقامه

مسئله اشکال نیست در تأکد رجحان هردو در نماز یومیهٔ پنجگانه چه اداء باشد چه قضاء در حضر و سفر برای صحیح و مریض بجماعت یا فرادی برای مردان و زنان و بعضی هردو را واجب دانسته و بعضی در صبح و مغرب واجب دانسته‌اند و بعضی در جماعت لکن اقوی استحباب اذان است مطلقاً و احوط ترک نکردن اقامه است برای مردان در نمازهای یومیه **مسئله** اذان نماز عصر و عشاء ساقط میشود اگر جمع کند بین آنها و بین ظهر و مغرب بدون فرق بین موارد استحباب جمع مثل عصر جمعه و عرفه و عشاء در شب عید قربان برای کسیکه در مشعر الحرام باشد و بین سایر موارد یکه جمع کند بین آنها و تفریق که مقابل جمع است متحقق میشود بفصل طویل بین آن

دو نماز و همچنین باوردن نافلهٔ موظفه بین آنها بنابر اقوی و اقوی آنستکه سقوط اذان در موارد جمع عزیمت است نه رخصت پس حرام است که بقصد مشروعیت بعمل آورد خصوص در عصر جمعه که باظهر یا جمعه جمع نماید **مسئله** اذان و اقامه در چند مورد ساقط است (اول) برای کسیکه داخل جماعتی شود که اذان و اقامه برای آن نماز گفته باشند اگرچه او نبوده و نشنیده باشد (دویم) کسیکه نماز کند در مسجدیکه جماعت برپا باشد یا نماز آنها تمام شده و هنوز متفرق نشده و مشغول بتعقیب باشد اگرچه او بقصد آن جماعت نیامده باشد خواه او نیز جماعتی برپا کند و امام باشد یا مأموم و خواه بانفراد نماز کند که هر دو از او ساقطست بخلاف آنکه اهل جماعت متفرق شده باشند یا آنکه از نماز و تعقیب فارغ باشند که از او ساقط نیست چنانچه ساقط نیست اگر جماعت اولی بدون اذان و اقامه برپا شده هر چند بسبب اکتفاء بسماع اذان و اقامهٔ دیگری باشد یا آنکه جماعت آنها صحیح نبوده بواسطهٔ فسق امام آنها با علم مأمومین بان یا از جهة دیگری یا آنکه عرفا بسبب بزرگی مسجد جماعت منعقد باشد در سمتی از آن و جای او سمت دیگر باشد یا آنکه جای جماعت داخل مسجد بوده و او در بام مسجد باشد یا بعکس که در جمیع این صور اذان و اقامه ساقط نیست و آیا سقوط مختص بمسجد است یا در غیر مسجد نیز جاریست محل اشکالست و همچنین مشکل است سقوط در صورتیکه نماز او و نماز جماعت هردو ادائی نباشند بانکه یکی از آندو نماز یا هردو قضائی باشند خواه قضا کند نماز خود را و یا نماز دیگری را تبرعاً یا باستیجار و همچنین سقوط مشکلست در صورتیکه مشترک در وقت نباشد بانکه جماعت سابقه نماز عصر بوده و منتهی شده بدخول مغرب و او بخواهد نماز مغرب بعمل آورد پس در موارد اشکال احوط آنستکه اذان و اقامه بگوید برجاء و احتمال مطلوبیت

مقدمه ششم

تحصیل حضور قلب است در نماز بدانکه حضور قلب در تمام نماز اقوال و افعال آن معتبر است در قبول که قبول نشود از نماز مگر آنچه اقبال دارد و معنی اقبال آنستکه بتمام قلب ملتفت بنماز باشد که چه میگوید و چه میکند و توجه کامل داشته باشد

بحضرت معبود سبحانه وعظمت وجلال هیبت اورا مستشعر باشد ودل خود را
ازیاد غیراوفارغ نماید ودرمحضر بارگاه قدس حضرت ملك الملوك عظیم العظماء
مالك روز جزاء حاضر و در تمام حالات او را ناظر به‌بیند وغیراورا فانی و
درمقام امتثال فرمان او باکمال جدیت صادق باشد واز حضرتش استعانت نماید
مباد بندگی هوای نفس ومستعین ازغیرباشد وبترسد ازآنکه اورا تکذیب کنند
درقرائت ایاك نعبد وایاك نستعین وبا نهایت خوف وخشیت با اعتراف بتقصیر
در اداء حقوق بی نهایت نظر برحمت واسعهٔ حضرتش امیدوار و خود رابین
خوف ورجاء دیده عرض حاجت والتماس هدایت نماید بصراط مستقیم دین قویم
که اسباب نجات اواست ازمهالك واینست صفت نماز مردمان کامل که بدرگاه
حضرت بی نیاز شب و روز مشغول راز ونیازند و درجات متعبدین بر حسب
مراتب اقبال ایشان مختلف است وسزاوار است باخضوع وخشوع ووقار وسکینه
با لباس پاکیزه وبوی خوش ومسواك کرده وشانه کرده باتوبه وانابه واستغفار
شروع بنماز کند و متحذر باشد از عجب وحسد وکبر وغیبت وحبس زکوة
وسایر حقوق واجبه که اینها ازموانع قبول نماز است **مطلب دویم** درافعال نماز
وآن بر دو قسم است واجب و مستحب وافعال واجبهٔ نماز یازده چیز است
نیت وتکبیرة الاحرام وقیام و رکوع وسجود وقرائت وذکر و تشهد وسلام
وترتیب وموالات وپنج فعل اول ارکان نمازند که بزیاده ونقصان آنها عمداً
وسهواً نماز باطل میشود اگر چه در بعض آنها زیاده متصور نباشد مثل نیت
بنابرآنکه داعی باشد وزیادهٔ آن بنابر اخطار مبطل نیست وباقی واجبات که
شش چیز اخیر باشد واجب غیر رکنی است که بزیاده ونقصان آنها نماز باطل
نمیشود مگر باعمد پس در آن چند فصل است **فصل اول** درنیت **مسئله** نیت
عبارتست ازقصد فعل قربة الی الله تعالی برای امتثال فرمان خداوند وداعی اوبر
اطاعت حضرتش یاسبب اهلیت اواست برای پرستش واین اعلی درجهٔ اطاعت
است و یاشکرانهٔ نعم بی نهایت اواست ویابرای تحصیل خشنودی او یا ازخوف
غضب او یا بامید ثواب او واین پست ترین درجهٔ طاعت است ونیت از افعال
قلب است ولفظ در ان معتبر نیست واخطار وتصور وبدل گذراندن هم لازم نیست

در نیت است

که درفکر وخزانه دل خود تربیت دهد که مثلا دورکعت نماز صبح بجا میاورم
بلکه کافی است داعی که ارادهٔ اجمالیهٔ مؤثردر ایجاد فعل که منبعث است ازغایاتی
که درنفس اواست بروجهی که بان ازساهی وغافل خارج وفعل اوداخل افعال
اختیاریه است مثل سایر افعال اختیاریه ومحرك او درعمل قصدامتثال باشد **مسئله**
معتبراست در نیت خلوص که محض برای خداوند سبحانه بعمل آورد پس اگر
قصد دیگری راکه منافی خلوص باشدنیز داشته باشد نماز باطل است خصوص ریا
که درهرحال اگرداخل درنیت شود مفسد عمل است خواه از اول نماز یادر
اثناء آن پس ریا دراجزاء واجبه مبطل عمل است ودرمفسد بودن ریاء دراجزاء
مندوبه تأمل و اشکالست وهمچنین است ریادر اوصاف نماز مثل اتیان آن درمسجد
یابجماعت و نحو آنها وریاء بعد از نماز حرام است ولکن مبطل عمل سابق
نیست مثلا بعد ازنماز بدیگری خبر میدهد که مثلا چندسال است مواظب فلان
عبادت بوده‌ام تا اورامدح کنند یاجاه اوزیاد یا مالی باو دهند

تنبیه

ازرسول خدا صلی الله علیه وآله منقولست که فرموده روزقیامت ریاکننده را
بچهار اسم نداکنند یاکافر یافاجر یاغادر یاخاسر وباو گویند سعی تودر عمل
تباه واجرت باطل شد برای تودر این درگاه چیزی، نیست برومزد خود را از
کسیکه برای اوعمل کردی طلب کن ای خدعه کار ونیزاز انحضرت منقولستکه
فرمود که دنیارا میدهد بعمل آخرت وآخرترا نمیدهد بعمل دنیا پس اگرتو
نیتت راخالص وهمت خود را محض خدا کردی برای آخرت دنیاو آخرتراتحصیل
کردهٔ **مسئله** غیر ریا از ضمائم دیگر که مباح یا راجح باشد اگرمقصودبتبع
بوده وداعی مستقل وغرض اصلی او امتثال امر بنماز باشدمنافی با اخلاص نیست
وبعکس آن مفسدعمل است وهمچنین مبطل است اگر هردوباهم داعی ومحرك
برعمل باشند که هر کدام جزء داعی باشد اما اگرهر کدام داعی مستقل باشند
پس بارجحان ضمیمه اقوی صحت عملست بلکه بامباح بودن ان نیزاقوی صحت
است اگرچه احوط اعادهٔ عملست **مسئله** اگر کسی درنماز جماعت مثلا صدای

خودرا بتکبیرات بلند کند برای اعلام مأمومین با آنکه مقصود اصلی از آن قصد امتثال باشد ضرر ندارد وهمچنین اگر نماز خود رادر جای خاصی وزمان مخصوصی برای غرض مباحی بجاآورد که مقصود اصلی امتثال امر نماز باشد وداعی اوبر اختیار آنمکان و آنزمان غرض مباح باشدمثل خنك شدن و نحو آن عیبی ندارد مسئله واجبست درنیت تعیین کند نمازبراکه بعمل میآورد ولوبنحو اجمال مثل آنکه یك نمازبیشتربر اونباشد وقصد کند اتیان بنمازیکه بذمهٔ اواست باآنکه دونماز مرتب مثلا بذمه او باشد وباین نحو تعیین کند که آنچه اولا یا ثانیاً بذمه اوآمده بجاآورد پس کافی خواهد بود درتعیین مسئله قصد اداء وقضاء واجب نیست بلکه کفایت میکند قصد نماز ظهر مثلا پس اگر ذمه اش مشغول بقضاء نباشد وظهر داخل شود قصد نماز ظهریکه براوواجب است کافی است بلی اگر قضاء ظهر نیز بذمه اش باشدلابداست تعیین کند که فرض امروز را مثلا بجا میاورم واگر قصدش امتثال امری باشد که متوجه باو است فعلا وخیال کند که وقت باقی و این امر ادائی است که بجا میاورد ومعلوم شود که وقت منقضی وقضا شده بوده صحیح است وقضاء واقع میشود مسئله واجب نیست نیت قصر واتمام در جائیکه متعین باشد بلکه دراماکن تخییرهم لازم نیست تعیین کند پس اگر در مواضع تخییر شروع کند بنماز ظهر باتردید بین قصر واتمام وبنا دارد که بعد ازتشهد تعیین قصر یااتمام کند صحیح است بلکه اگراز اول تعیین کند در نیت که قصر میکند مثلا جایز است عدول کند ازنیت خود بتمام یابعکس بنابراظهر بلکه بعضی گفته اند که اگر نیت قصر نموده باشد ودر آن نماز بعداز اکمال سجدتین شك کند بین دووسه باید عدول کند بتمام تا نمازش باطل نشود اگرچه در وجوب عدول بلکه درتصحیح نماز باین علاج نظر و اشکالست واحوط عدول وعلاج است و بعداعادهٔ نماز مسئله واجب نیست قصد وجوب یاندب بلکه کفایت میکند قصد قربت مطلقه اگرچه احوط قصد آنها است مسئله اگر قصد کند که دراثنا نماز باطل کند نماز را باآنکه مبطلی بعمل آورد وبهمانحال نماز را تمام کند باطل است وهمچنین است اگر جزئی از اجزاء نماز را با آنحال بجا آورد واکتفاء بان نماید ونمازرا تمام کند بخلاف انکه اگر بر گردد بنیت اولی پیش از آنکه جزئی

بجاآورد که باطل نمیشود هرچند احوط اتمام واعاده است مسئله اگرشك کند نمازبراکه بان مشغولست آیا نیت ظهر کرده یاعصر و میداند که قبل از این نماز ظهر رانکرده بنا گذارد که همان نماز ظهراست وبه نیت ظهر تمام کند واگر بداند که ظهر راکرده بودباید آن نمازرا قطع کند ونماز عصررا ازسر گیرد بلی اگرخود رادر نماز عصر ببیند وشك کند درآنکه ازاول بقصد ظهر بعمل آورده یاعصر بنابر صحت گذارد

در موارد جواز عدول ازنمازی بنماز دیگ

مسئله جایزاست عدول ازنمازی بنماز دیگر درچند مورد (اول) در دونماز ادائی مرتب مثل ظهر وعصر یامغرب وعشاء اگر سهواً یانسیاناً داخل در نماز دویم شود پیش ازآنکه اولی رابجا آورده باشد واجب است عدول کند ازعصر بظهر یا ازعشاء بمغرب درصورتیکه دراثناء نماز متذکر شود وهنوز محل عدول نگذشته باشد بخلاف آنکه بعد ازفراغ یابعداز تجاوز ازمحل عدول متذکر شود مثل آنکه داخل رکوع چهارم عشاء شده باشد ومتذکر شود که مغرب رانکرده که نبایدعدول کند ودویمی صحیح است پس باید بعد نماز اولرا بجاآورد وهمچنین است اگر نماز ظهر وعصر یامغرب وعشاء ازیك روز ازاو فوت شده وبخواهد قضا کند آنهارا وقضاء دویمی را سهواً یانسیاناً مقدم دارد بر اول و دراثناء که هنوز محل عدول نگذشته متذکر شود باید عدول کند باول (دویم) اگر شروع کند بنماز ادائی ودراثناء آن متذکر شود که نماز قضائی برذمه اواست مستحبست عدول کند از آن بقضاء اگر محل عدول باقی باشد (سیم) عدول ازفریضه بنافله وآن در دوجا است اول در نماز ظهر روز جمعه کسیکه فراموش کند قرائت سورهٔ جمعه راوبجای ان سورهٔ دیگری بخواند وبنصف رسیده یا تجاوز ازنصف نموده متذکر شود جایزاست عدول بنافله کند وفریضه را ازسر گیرد دویم کسیکه مشغول بنماز فرادا باشد پس جماعتی برپاشود وبترسد که جماعت ازاوفوت شود میتواند عدول نماید بنافله برای درك جماعت مسئله جایز نیست عدول ازنافله بفریضه یاازنافله بنافلهٔ دیگر حتی در نوافل موقته باسبق ولحوق وهمچنین جایز نیست عدول ازفائته بحاضره پس اگرداخل شد در نماز قضاء ودراثناء آن متذکر شد که وقت حاضره مضیق است بایدنمازرا قطع کند وشروع کند بحاضره چنانکه جایز نیست دردو حاضره مرتبه عدول ازسابق بلاحق بخلاف عکس چنانکه گذشت پس اگر

داخل نماز ظهر شد بخیال انکه نکرده ودراثناء متذکر شد که کرده بوده نمیتواند عدول کند از ان بعصر وهر گاه درجائیکه محل عدول نباشد عدول کند هر دو باطل میشود **مسئله** اگر داخل شود در دو رکعت از نماز شب مثلا بقصد دو رکعت دویم بخیال انکه دو رکعت اولی را بجا اورده ومتذکر شود که نکرده بوده ان نماز صحیح ودو رکعت اولی محسوب است واین از باب عدول باولی نیست ومتوقف بر قصد عدول هم نیست

فصل دویم

در تکبیرة الاحرام وانرا تکبیرهٔ افتتاحیه نیز گویند وصورت ان الله اکبر است بدون تغییر و کافی نیست تبدیل ان بلفظ عربی که مرادف ان باشد در معنی ونه ترجمهٔ آن بغیر عربی واین تکبیره رکن است وباطل میشود نماز بنقصان او عمداً و سهواً وهمچنین بزیادی ان پس اگر تکبیرة الاحرام را بگوید ودو باره نیز بگوید نماز باطل میشود بایداز سر گیرد ومحتاج است بتکبیر سوم برای افتتاح نماز پس اگر باز مکرر کرد و تکبیر چهارم گفت باطل میشود ومحتاج است بتکبیر پنجم وهمچنین هرچه بالا رود و معتبر است درصحت تکبیرة الاحرام قیام تام پس اگر در غیر حال قیام بگوید باطل است خواه عمداً باشد یا سهواً بلکه باید از باب مقدمه اول بایستد وقرار گیرد بعد تکبیر بگوید ودراعتبار قیام فرق نیست بین مأمومیکه درک کند امام را درحال رکوع وبین غیر او واحوط انستکه قرار گرفتن در حال قیام نیز مثل قیام رکن است که بترك ان عمداً و سهواً نماز باطل است **مسئله** ظاهر انستکه جایز باشد وصل کند تکبیرة الاحرام را بدعای سابق یا بتکبیرات افتتاحیه مستحبه وهمزهٔ اول الله اکبر را حذف کند بوصل وهمچنین جایز باشد وصل انرا باستعاذه یا بدعای توجه یا به بسم الله وظاهر کند اعراب راء را اگرچه وصل نمودن خلاف احتیاط است خصوص وصل بسابق چنانچه احوط تفخیم لام الله وراء اکبر است هرچند اقوی جواز ترك تفخیم است **مسئله** مستحب است زیاد کردن شش تکبیر بر تکبیرة الاحرام که انها را قبل از تکبیر واجب بگوید یا بعد از ان یا بتوزیع واحوط انستکه هفتم را تکبیرة الاحرام قرار دهد و افضل انستکه بعد از تکبیر سیم بگوید اللهم انت الملك

الحق لا اله الا انت سبحانك انی ظلمت نفسی فاغفرلی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت پس دو تکبیر بگوید وبگوید لبیك وسعدیك والخیر فی یدیك والشر لیس الیك والمهدی من هدیت لاملجأ منك الا الیك سبحانك وحنانیك تبارکت وتعالیت سبحانك رب البیت پس دو تکبیر بگوید وبگوید وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة حنیفاً مسلماً وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لاشریك له وبذلك امرت وانا من المسلمین پس شروع کند باستعاذه وقرائت **مسئله** مستحب است که امام تکبیرة الاحرام را بجهر گوید که مأمومین بشنوند ودر شش تکبیر مستحبی اخفات نماید **مسئله** مستحب است بلند کردن دو دست وقت گفتن تکبیر تا بدو گوش یا محاذی صورت برسد بنحویکه شروع بتکبیر مقارن باشد باشروع ببلند کردن دست ومنتهی شود بانتهاء آن واولی آنستکه دستهای او از گوشها نگذرد ووقت تکبیر انگشتان دستانرا بیکدیگر بچسباند و کف دستها را روبقبله کند **مسئله** کسیکه تکبیر بگوید وشك کند که تکبیر واجب است یا تکبیر پیش از رکوع بنا گذارد که تکبیرة الاحرام است

فصل سیم

در قیام است **مسئله** بدانکه قیام رکن است در تکبیرة الاحرام که مقارن نیت است ونیز قیامیکه از آن برکوع میرود وآنرا قیام متصل بر کوع میگویند رکن است پس کسیکه یکی از این دو قیام اخلال کند عمداً یا سهواً بانکه تکبیرة الاحرام را نشسته گوید یا آنکه یك رکعت نماز را سهواً نشسته بعمل آورد یا آنکه در حال رکوع جلوسی متذکر شود که تکلیف او رکوع قیامی است وخم خم بلند شود تا بحد رکوع قیامی برسد یا متذکر شود پیش از تمام شدن رکوع برخیزد تا تمام بدون انتصاب اگرچه بسهو باشد که در همهٔ فروض نماز او باطل است وقیام در غیر این دو صورت واجب غیر رکنی است که نماز بنقصان آن باطل نمیشود مگر آنکه بعمد باشد نه بسهو مثل قیام در حال قرائت پس کسیکه سهواً بعد از تکبیرة الاحرام بنشیند ونشسته قرائت کند پس متذکر شود وبرخیزد وقیام متصل بر کوع را بجا آورد نمازش صحیح است وهمچنین است اگر سهواً بجای نشستن بایستد **مسئله** واجب است در

قیام با امکان اعتدال وانتصاب که بهیچ طرفی مایل نباشد پس اگر خم بایستد یا بطرف راست یا چپ مایل باشد باطل است بلکه احوط واولی آنستکه گردن را نیز راست نگاه دارد هرچند اقوی جواز سر بزیر انداختن است وجایز نیست تکیه دادن بچیزی درحال اختیار بلی باکی نیست بان با اضطرار پس تکیه کند با اینحال بر انسان * یا دیوار یا چوبی یا غیر آنها واگر بتواند بایستد باینطور مقدم است بر نشستن **مسئله** معتبر است در قیام آنکه بین پاها را گشاده نگذارد بطور فاحش که از صدق قیام خارج شود **مسئله** واجب نیست تکیه کردن بر هر دو پا بقدر یکدیگر وضرر ندارد که سنگینی بدن را بیشتر بر یك پا بیندازد بلی احوط آنستکه بر هر دو قدم بایستد نه بر یکی ونه بر خصوص انگشتان پا یا بر پاشنهٔ پا **مسئله** اگر اصلا نتواند بایستد نه بتکیه کردن بر چیزی ونه با کمر خمیده ونه با پای گشاده که از همهٔ اقسام قیام عاجز باشد حتی از قیام اضطراری بجمیع اقسام آن باید نشسته نماز بخواند و کمر را راست نگاه دارد نه خمیده ونه بتکیه ونه بمیل براست یا چپ با تمکن از استقلال وانتصاب جلوسی والا جایز است بقدر رفع ضرورت وبا تعذر جلوس نیز بلمره باید خوابیده نماز کند بنحو مدفون که طرف پهلوی راست او بر زمین وصورتش رو بقبله باشد پس اگر از آنهم متعذر باشد بپهلوی چپ بخوابد رو بقبله واگر از آنهم متعذر باشد پاها را مثل محتضر رو بقبله کند وبپشت بخوابد **مسئله** اگر متمکن باشد از قیام ولی از رکوع قیامی عاجز باشد باید با قیام نماز کند پس بنشیند ونشسته رکوع کند واگر متعذر باشد از رکوع وسجود جلوسی هم باید در حال قیام ایماء نماید برای رکوع وسجود واحوط در صورتیکه متمکن از جلوس باشد آنستکه ایماء سجود را نشسته بعمل آورد بلکه احوط آنستکه مثلا مهر را برپیشانی گذارد با امکان **مسئله** اگر قدرت بر قیام دارد در بعض رکعات نه در جمیع آنها تا ممکن باشد باید بایستد وبعد از عجز بنشیند وبعد از آن اگر متمکن شود از قیام برخیزد **مسئله** واجب است قرار گرفتن وطمأنینه در حال قیام وسایر افعال نماز مثل رکوع وسجود وقعود واگر متعذر باشد طمأنینه در حال قیام مقدم دارد قیام بی طمأنینه را بر نشستن با طمأنینه وهمچنین است با تعذر طمأنینه در حال رکوع وذکر وسر بلند کردن از آن که اعتبار طمأنینه با تعذر ساقط است ومقدم است بر جلوس با استقرار

فصل چهارم

در قرائت وذکر است **مسئله** واجب است در رکعت اول ودویم فرایض خواندن حمد ویك سوره تمام بعد از حمد وجایز است ترك سوره در بعض اوقات بلکه با ضیق وقت وترس از دشمن ونحو آنها خواندن آن جایز نیست واگر سهواً سوره را مقدم دارد بر حمد وقبل از رکوع متذکر شود پس اگر هنوز حمد نخوانده باید بخواند پس سوره را اعاده کند واگر حمد را خوانده سورهٔ تنها را دوباره بخواند **مسئله** در نوافل نیز باید حمد را بخواند وشرط صحت آنست وسوره در آنها معتبر نیست لکن مستحب است مگر آنکه بنذر ونحو آن واجب شود بلی در نوافلی که در کیفیت آن سورهٔ خاصی وارد شده باید بنحویکه وارد شده همان سوره را بخواند مگر آنکه معلوم باشد که خصوص آن سوره شرط کمال آن است **مسئله** اقوی جواز خواندن زیاده از یك سوره است در هر رکعتی از فرایض لکن با کراهت اگرچه خلاف احتیاط است بخلاف نافله که کراهت ندارد **مسئله** جایز نیست قرائت سورهٔ طولانی در فریضه که بخواند آن وقت فوت شود واگر بخواند نماز باطل میشود اگرچه بطلان خالی از اشکال نیست واگر سهواً شروع کرده بسورهٔ طولانی باید عدول کند بغیر آن با وسعت وقت واگر بعد از فراغ از سوره متذکر شود فوت وقت را نماز را تمام کند وهمچنین جایز نیست در فرایض خواندن یکی از چهار سوره که سجدهٔ واجبه دارد اگرچه عدم جواز بی اشکال نیست واگر نسیاناً یکی از آنها را بخواند تا بایهٔ سجده برسد یا آنکه بعد از فراغ از سوره متذکر شود احوط آنستکه در نماز ایماء بسجده کند وبعد از فراغ از نماز سجده واجبه بجا آورد **مسئله** بسم الله الرحمن الرحیم جزء سوره است وواجب است قرائت آن در غیر سوره برائه **مسئله** سورهٔ فیل ولایلاف یك سوره محسوب است وهمچنین سورهٔ والضحی و الم نشرح واکتفاء بیك کدام نمیتوان کرد ولابد است از قرائت بسم الله در میان آنها **مسئله** واجبست تعیین سوره وقت شروع ببسم الله بنابر احوط واگر وقت گفتن بسم الله سورهٔ معینی تعیین کرد وبعد عدول از آن سوره نمود بدیگری باید برای آن سوره بسم الله بگوید واگر تعیین کرد سوره را وبسم الله گفت وفراموش کرد کدام

سوره رامعین کرده باید سوره‌را تعیین کند وبرای آن بسم‌الله گوید واگراز اول‌نماز قصد داشت فلان‌سوره معینه بخواند یاعادت داشت‌برقرائت سورهٔ‌خاصی وفراموش کرد غیرآنرا قرائت نمود کافی است ونباید اعادهٔ سورهٔ کند **مسئله** جایزاست اختیاراً عدول کند ازسورهٔ بسورهٔ دیگرمادامیکه بنصف سوره‌نرسیده مگر سورهٔ توحید و سورهٔ قل یا ایها‌الکافرون که‌بمجرد شروع درهر کدام متعین است اتمام آن وجایزنیست عدول ازیك کدام ازاین دوسوره بدیگری‌ونه بسورهٔ دیگر بلی درظهر جمعه اگرشروع‌نمودبیکی‌ازآنها نسیاناًجایزاست‌عدول کنداز آن‌بسورهٔ‌جمعه مادامیکه‌بنصف آن‌نرسیدهٔ **مسئله** واجب‌است آهسته‌خواندن قرائت حمدو سوره غیراز بسمله درنماز ظهر وعصر چنانکه واجبست‌بر مرد بلند خواندن آنها درنماز صبح ورکعت اول ودویم مغرب وعشاء واگرعکس کند عمدا نمازش‌باطل است‌و کسیکه نسیاناً یابسبب ندانستن‌حکم جهرواخفات ازاصل که‌متنبهٔ بسئوال نشده‌برعکس کند معذور است بلکه اگردراثناء قرائت رفع‌عذرش شود مقداربرا که برخلاف وظیفه بجاآورده اعاده‌نکند اما کسیکه میدانسته جهرواخفات درنماز واجب است ومواضع هریکرا نداند یافراموش نموده‌باشد آنهارا یاجاهلی که‌متنبه شده که باید ازحکم جهر واخفات سئوال کندونپرسیده وبرخلاف‌وظیفه عمل کرده پس‌احوط آنستکه ازسر گیرد هرچند اقوی‌صحت‌آنست باتمشی قصد قربت ازایشان ودر جائیکه واجب باشد جهر بر مردان واجب نیست بر زنان بلکه مخیرندمابین جهر واخفات در جائیکه اجنبی نباشد که صدای او را بشنود ولکن در محلیکه اخفات واجبست فرق نیست بین مرد وزن وزنان معذورند درمحلیکه مردان معذورند **مسئله** برمرد مستحبست بلند گفتن بسم‌الله حمد وسورهٔ نمازظهر وعصررا چنانچه مستحبست درظهر روز جمعه بلند خواندن قرائت حمدوسوره **مسئله** مناط درجهرواخفات ظهور جوهر صدا است در جهر وعدم ظهور در اخفات نه شنیدن ونشنیدن کسیکه پهلوی اوباشد وجایز نیست افراط درجهر بانکه فریاد کند چنانچه جایز نیست افراط دراخفات بحدیکه خودش هم با نبودن مانع نشنود **مسئله** واجبست که‌قرائت را صحیح بعمل آورد پس اگر در نماز عمداً اخلال کند

در بیان آنچه در قرائت لازم است و آنچه لازم نیست

بحرفی یا اعراب یاتشدید ونحو آنهاباطل‌میشود و کسیکه‌حمد وسوره اوصحیح نیست‌واجبست براو یاد بگیرد **مسئله** مدار در صحت قرائت براداء حروفست ازمخارج آن که‌اهل لسان عرب گویند این حرف فلانی است نه‌حرف دیگر و گویند مراعات ماده وهیئت کلمه‌را نموده وحرکت وسکون اعرابیه‌وبنائیه‌را بروفق آنچه علماء عربیت ضبط کرده‌اند اداء نموده وهمزهٔ وصل رامثل‌همزهٔ ال و اهدنا در درج ساقط کند وهمزهٔ قطع رامثل همزهٔ انعمت ثابت گذارد ولازم‌نیست آنچه علماء تجوید از محسنات وتدقیقات درتعیین‌مخارج حروف گفته‌اند وازشدت ورخاوت واستعلاء واشباع وتفخیم وترقیق ونحو آنها که‌ذکر کرده‌اند مراعات نماید ونه ادغام کبیر بانکه دو حرف ازیك جنس در دو کلمه رابعداز ساکن نمودن حرف اول ادغام کند در حرف دویم مثل یعلم ماَبین‌ایدیهم بادراج میم‌درمیم یا آنکه دوحرف ولو دریك کلمه که مخرج آنها متقارب باشند مثل قاف‌وکاف یرزقکم که‌حرف اول را ساکن دردویم ادغام کنند ومثل حاء وعین زحزح عن‌النار که لازم نیست ادغام کنند بلکه بعض اقسام ادغام صغیر مثل ادغام حرف ساکن اصلی را در حرف دیگر که مقارب آن‌باشد درمخرج مثل من ربك که‌نون را در راء ادغام کنند نیز لازم نیست بلی احوط مراعات مد لازم است و آن دو سبب دارد (اول) رسیدن حرف مد که الف ماقبل مفتوح و وا و ماقبل مضموم ویاء ماقبل مکسور باشد بهمزه مثل جاء وسوء و جیئی (دویم) رسیدن حرف مد بحرف لازم السکون مثل دآبه وق وص وهمچنین احوط ترك وقف بر متحرك و وصل بسکون است چنانچه احوط ادغام تنوین ونون ساکن درحرف برملون است هرچند راجح درنظر آنستکه هیچکدام لازم نیست **مسئله** احوط‌قرائت کردن بیکی ازقرائات قراء هفتگانه است‌اگرچه اقوی عدم وجوب آنست‌و کفایت میکند قرائت بر نهج لغت عرب که‌اهل لسانند اگرچه مخالف قرائات قراء سبع باشددرحرکت یااعراب **مسئله** جایزاست خواندن مالك‌یوم‌الدین یا ملك‌یوم‌الدین وشایددویمی ارجح‌باشد وهمچنین جایز است در صراط بصاد یاسین بخواند ودر کفواً احد بچهار طورمیتوان‌خواند بضم فاء یاسکون آن‌با همزه‌یاو اووارجح آنستکه‌بضم

فاء باهمزه بخواند وازهمه بست تر آنکه بسکون فاء با واو بخواند **مسئله** کسیکه قدرت ندارد مگر برملحون ویا تبدیل بعض حروف وازتصحیح آن عاجز باشد مجزیست آنچه میتواند وواجب نیست براو نمازرا بجماعت کند تاقرائت از او ساقط باشد اگرچه احوطست بخلاف کسیکه قدرت برتصحیح دارد ومیتواند یاد بگیرد ولکن مسامحه میکند که واجبست براو جماعت باامکان **مسئله** در رکعت سیم وچهارم فرایض مخیراست بین گفتن ذکر یا قرائت حمد تنها وذکر افضل است وصورت آن اینست سبحان‌الله والحمد لله ولااله الاالله والله اکبر بامحافظت بر عربیت آن وکفایت میکند گفتن یکمرتبه واحوط گفتن سه مرتبه که دوازده تسبیحه میشود واولی علاوه کردن استغفاراست برآن وواجب است اخفات در ذکر یاقرائت حتی بسمله بنابر احوط وجایز است دریك کدام ازدو رکعت اخیره اختیار ذکر کند ودر دیگری اختیار قرائت **مسئله** اگرقصد داشت تسبیح بخواند وبسبق لسان بی اختیار شروع کرد بقرائت حمد احوط عدم اکتفاء بانست وباید ازسر گیرد ذکر یاقرائت رابخلاف آنکه ازاول قصد اختیار تسبیح رامثلا نداشته باشد وباغفلت شروع بحمد نمود که مجزی است هرچند عادتش برخلاف بوده بلکه اگرچه ازاول نماز عازم برغیر آن بوده ولکن دراین صورت احوط عدم اکتفاء است **مسئله** اگرحمدرا قرائت نمود بخیال آنکه رکعت اول یادویم است ومعلوم شد اخیرتین بوده یابعکس بخیال آنکه رکعتین اخیرتین است اختیار قرائت کرد ومعلوم شد که اولیین بوده درهردوصورت بقرائت اکتفا کند **مسئله** خواندن اذکار زیاده ازسه مرتبه خلاف احتیاطست مگر بقصد ذکر مطلق **مسئله** مستحب است قرائت سوره عم یتسائلون یاهل اتی یا غاشیه یاقیمه واشباه آنها در نمازصبح وقرائت سورهٔ علی یاوالشمس ونحو آنها درظهر وعشاء وقرائت سورهٔ اذا جاء نصرالله والهیکم التکاثر درعصرومغرب وقرائت سورهٔ جمعه در رکعت اولی وسورهٔ منافقین دررکعت دویمی ازظهر وعصر روز جمعه وهمچنین درصبح روز جمعه لکن دررکعت دویم ازصبح توحید بخواند ودر رکعت اول مغرب شب جمعه سورهٔ جمعه ودر دویم توحید بخواند ودرعشاء آن دررکعت اول جمعه ودررکعت ثانی منافقین بخواند ومستحب است قرائت سورهٔ قدر

دروظائف دورکعت اخیره است

سوره هائیکه ستحب است ائتآنها در زهای یومیه

در رکعت اول وتوحید درثانیهٔ هرنمازی **مسئله** گذشت که در حال قرائت و ذکر واجب است طمأنینه پس اگر در آنحال بخواهد برای غرضی پس وپیش رود یا منحنی شود بایددر حال حرکت ساکت شود تا طمأنینه درقرائت محفوظ بماندو ضرر ندارد حرکت دادن دست وانگشتان یا در آن احوال اگرچه بهتر ترك آنست وهرگاه مثلا درحال قرائت بی اختیار حرکت نمود احوط اعادهٔ قرائتی است که در آنحال خوانده **مسئله** اگر شك کند در صحت قرائت آیه یا کلمه و از آن نگذشته باید اعاده کند آن آیه یا کلمه را واگر گذشته اعاده ندارد وضرر ندارد اعاده کند بقصد احتیاط واگر مرتبه دویم یاسیم نیزشك کند ضرر ندارد تکرار آن مادامیکه ناشی از وسواس نباشد والا باید اعتنابشك نکند

فصل پنجم در رکوع

مسئله واجبست درهر رکعتی از فرائض یکرکوع که رکن نمازاست که بزیاده ونقصان ان عمداً وسهواً باطل میشود مگر در جماعت برای متابعت امام که در محل خود بیایدوباید خم شود بنحو متعارف که دستش بزانو برسد وخم شدن کمتراز مقدار مزبور کافی نیست بلکه احوط رسیدن کفین است بزانو **مسئله** کسیکه نتواند بقدرمزبور خم شود مگربتکیه کردن بچیزی باید تکیه کند واگربا تکیه کردن هم نتواند خم شود بایدبقدر ممکن خم شود و منتقل نمیشود بجلوس اگرچه باجلوس بتواند خم شود بلی با عدم تمکن از انحناء مطلقاً باید بنشیند ورکوع جلوسی کند واحوط آنستکه نمازدیگر بار کوع بایماء قیامی بجاآوردو اگرمتمکن ازرکوع جلوسی نباشد اکتفا کند برکوع بایماء قیامی بانکه سر خودرا خم کند واگر انهم متعذر باشد ایما کند بچشم که بقصد رکوع چشمان خودرا بپوشدو بقصد سر برداشتن ازان باز کند و در رکوع جالس اکتفا میشود بمسمای خم شدن عرفاً وحاصل میشود برسانیدن صورت محاذی زانوی خودو افضل آنستکه صورت خودرا محاذی محل سجده برساند **مسئله** معتبراست در رکوع که خم شدن بقصد رکوع باشد پس اگر منحنی شود برای گذاردن چیزی برزمین مثلا نمیتواندانرا برای رکوع حساب کند بلکه باید دوباره

بایستد وبقصد رکوع خم شود **مسئله** کسیکه خلقتاو بهیئت راکع خمباشد یاآنکه بسبب عارضی ازناخوشی یاپیریخم شده اگرمتمکنباشد ازقیام واجب ولوبتکیه کردن بر عصاء ونحو آن تا از قیام برکوع رود واجبست چنین کند واگر باعتماد هم متمکن ا ز قیام تمام نباشد باید بقدریکه بتواند راست شودواگر بالمرهعاجز استازبلندشدن باید برای رکوع بیشتر ازحدرکوعخم شود واگر ازآنهمعاجزاست ویاخمیدگیاو ازحد رکوع نیز گذشته که اگر بیشترخم شود ازحد رکوع بیرون رودا کتفا نماید بهنیت رکوع بانحناء خود واحوطآنستکه بسرخودنیزایماء کند **مسئله** اگرفراموش کندرکوعراوسرازیر شود برای سجود وپیشازآنکه پیشانی او بزمینبرسد متذکرشود بایدبرگردد بقیام واز قیام برکوع رود و کفایت نمیکند کهخم بحدرکوعبرگردداگر بعدازدخول درسجده اولی یابعد از سربلندکردن از آنمتذکرشود کهرکوع نکرده احوطآنستکهبرخیزد واز قیام رکوع کند وبعدازفراغنماز را اعاده کند **مسئله** اگربقصدرکوع خمشد وبعداز رسیدنبحد رکوعفراموش کردرکوع را وسرازیرشد برای سجود پس اکر هنوز از حد رکوع خارج نشده باید بهمانحال باطمأنینه ذکررکوع بگوید واگربعداز خروجازحدرکوعمتذکر شودپسدروجوب برگشتن بحدرکوع و کفتن ذکر باطمأنینه یاوجوببرگشتن بقیام واز قیام برکوع رفتن یا وجوب قیام بقصد قیام بعداز رکوع پس از سرازیرشدن برای سجود سهوجه است وجهاول خالی از رجحان نیست لکن احوطبرگشتن بحدرکوع وبعد از اتمام اعادهٔ نماز است **مسئله** واجبست در

در ذکر رکوعو طمأنینهدر حالذکر

رکوع کفتن ذکرواحتیاط لازم اختیار خصوص تسبیح است ومخیر استبین سه مرتبه کفتنسبحانالله یاکفتن یکمرتبه سبحانربیالعظیموبحمده واحوطو واولیاختیار تسبیحهٔ کبری استواحوط ازآنسه مرتبه کفتناست **مسئله** واجب استدرحالذکر واجبباطمأنینه باشد پساکر بدون طمأنینه بجا آورد عمداً نماز باطلست بخلافسهواً اکرچه باسهو نیز احوط استیناف است پساکر شروع کرد بذکر واجب عمداً پیشازرسیدن بحدرکوع یابعداز آن وقبلاز طمأنینه یاآنکه تمام نمود ذکر را درحال سربلندکردن پیشاز خروجازحد

رکوع یابعدازآن مجزی ازذکر واجب نیستقطعاً پسآیا موجب بطلان نماز استهرچند دوباره ذکر واجب رابگوید یانه احوط اتمام نماز واعادهٔ آنست بلکه احوط درذکر مندوب نیزاعتبار طمأنینهاست اگربقصد خصوصیت بگوید والااشکالی نیستواگر بسبب عارضی متمکن ازطمأنینه نباشد ساقطست لکن واجبستبراو تمام ذکرواجب راپیشاز خروج ازحد رکوع بگوید وواجب است قیام بعداز فارغ شدن ازرکوع باطمأنینهدرآن پس اگر پیش از راست

درمستحبات رکوع

ایستادن باطمأنینهعمداً بسجده رود نماز باطلست **مسئله** مستحبست پیشاز رفتن برکوع درحال قیام تکبیر بگویدبلکه احوطست ومستحبست درحال تکبیر بلند کردن دست وگذاردن دو کف دست بر زانوها با انگشتان گشاده در حال رکوع بلکه احوط با امکان و زانوها را ردکردن بجانب عقب وصاف کردن پشت وکشیدن گردن وباز کردن هر دو مرفق دست درحال رکوعو مستحبست برایزن کهدر رکوع کف دستها را بالای زانوها بر روی رانها گذارد ومستحبست اختیار تسبیحهٔ کبری وتکرارآن سهمرتبه یاپنجمرتبهیاهفت مرتبه بلکه زیادتروبلندکردن دستها برایراست شدنازرکوع وگفتنسمعالله لمن حمده درحال قیام وتکبیر گفتن برای سجود وبلند کردن دستان درحال تکبیر ومکروهست درحال رکوع سرپزیر انداختن وچسبانیدن دستها بدوپهلو وکف دستها رامیان دو زانو گذاردن

درواجبات سجود

فصل ششم در سجود

مسئله واجبست در هر رکعتی دو سجده وآنها باهم رکن نماز است که باطل میشود بزیادی دو سجده در یکرکعت وبنقصان هردو عمداً وسهواً پس اگر اخلال شود بزیاده یانقصان یك سجده سهواً نماز باطل نمیشود و لابد است درسجده ازسرازیر شدن وگذاردن پیشانی برزمین بروجهیکه مسمای سجده

واجباول

بعملآید ومدار رکنیت وزیادهٔعمدیه وسهویه برخصوص گذاردن پیشانیاست برزمین وامور دیگرنیز درسجدهٔ معتبراست ولکن مدخلیتی در رکنیت ونحو آنندارد وآنچندچیزاست اول) سجده برششعضودیگر دو کفدست ودوزانو

ودوابهام یا ودر کفین واجبست باطن آنهارا برزمین کذارد واحوط آنستکه تمام
کف وانکشان وانرا کیرد عرفاً درحال اختیار واما با ضرورت پس کافیست
مسمای باطن واکر نتواند مکر آنکه پنج انکشت را برباطن کف جمع کندوبه
پشت انکشتان سجده کند کافیست واکر آنهم ممکن نباشد اکتفا کند بپشت دست
واکر آنهم ممکن نباشد بانکه کف دست اومقطوع باشدیا بسبب دیکر منتقل
میشود بانچه بکف نزدیکتر است ازذراع وواجب است در سجدهٔ دوزانو آنکه
چیزی از کاسهٔ زانو ها برزمین کذارده شود اکر چه تمام آنرا فرانکیرد ودر
ابهام پاها احوط مراعات دوطرف آنها است باینکه سرابهام را برزمین کذارد
وواجب نیست درسجده پیشانی تمام آنرا برزمین کذارد بلکه کافی است صدق
سجده بمسمای پیشانی ومتحق میشود بمقدار درهم واحوط آنستکه کمتر ازقدر
درهم نباشد چنانچه احوط آنستکه قدر درهم مجتمع باشدنه متفرق هرچند
اقوی جواز سجده برتسبیح نپخته است اکر مجموع وی دانها که پیشانی برآنها
قرار کیرد بقدر درهم باشد واکر حاجبی برروی زمین یاروی پیشانی باشد مثل
چرك یا غیر آن برطرف کند تابشرهٔ پیشانی برزمین کذارده شود پس اکر در
سجدهٔ اول مهر یاخاك یارمل ونحو آنها بپیشانی بچسبد برای سجدهٔ دیکر باید
آنرا ازاله کند بنابراحوط اکرنکوئیم اقوی ومراد بپیشانی بطول ازرستنگاه مو
تا ابروها وبالای دماغ واز عرض میانه دوجبین است **مسئله** احوط تکیه کردن
برهفت عضواست در سجده وکفایت نمیکند مجرد رسیدن آنها برزمین ولازم
نیست که تکیه براعضاء بیك اندازه باشد چنانچه ضرر ندارد که ذراع دست و
سایرانکشتان پارا نیز برزمین کذارد وبرآنها تکیه کند (دویم) واجب است واجب دویم
کفتن ذکر در سجده چنانچه در رکوع کذشت مکر آنکه درسجده میکوید
سبحان ربی الاعلی وبحمده (سیم) باید درحال ذکر باطمأنینه باشد چنانچه در واجب سیم
رکوع ذکر شد (چهارم) وقت کفتن ذکر تمام مواضع هفتکانه بجای خود بر چهارم
قرار باشد لکن جایز است درغیر حال ذکر غیر ازپیشانی مواضع دیکر را
حرکت دادن وبلند کردن وکذاشتن عمداً وسهواً چه حرکت دادن آنها بقصد غرضی
باشد مثل خاراندن ونحو آن یابدون آن (پنجم) کذاردن پیشانی را برچیزیکه پنجم

سجده بر آن صحیح باشد اززمین یا آنچه اززمین میروید غیر خوراکی وپوشاکی
چنانکه در مکان نماز کذشت (ششم) بلند کردن سراز سجدهٔ اولی ونشستن ششم
باعتدال باطمأنینه (هفتم) آنکه محل پیشانی بامحل ایستادن مساوی باشد وپست واجب هفتم
وبلند نباشد مکر بکلفتی خشتی که بمقدار چهار انکشت بهم بسته باشد ولازم نیست
محل باقی مواضع سجده بایکدیکر یابامحل پیشانی مساوی باشد وپست وبلندی جای
آنها عیبی ندارد مادامیکه بیرون نرود ازمسمای سجده **مسئله** مراد بموقف که باید
بامحل پیشانی مساوی باشد جای اسافل بدن است درحال سجده که زانوها باشدنه
جای ابهامها یاموضع قدمها پس اکر جای پیشانی باجای زانوها مساوی باشد
وانکشت بزرك پاهارا جائی کذارد که زیادتر ازچهار انکشت پست یابلند باشد
ضرر ندارد بخلاف آنکه جای پیشانی وانکشت پاها مساوی باشد وجای زانوهایش
ازقدر مزبور پست یا بلند باشد که صحیح نیست **مسئله** اکر پیشانی او واقع شد
برجای بلندی که زیادتر ازمقدار مغتفر تفاوت باشد بقدریکه صدق سجود نکند عرفاً
میتواند پیشانی را بردارد وبجای صحیح بکذارد و میتواند بکشاند آنرا بمحل
صحیح بخلاف آنکه تفاوت بقدری باشد که عرفاً صدق سجود برآن میکند که دراین
صورت احوط کشانیدن پیشانی است واکر کشانیدن ممکن نباشد احوط برداشتن
وکذاردن است بااعادهٔ نماز بعداز اتمام **مسئله** اکر پیشانی را برچیزی کذارد که
سجده برآن صحیح نباشد باید بکشاند بجای صحیح وبلند نکند زیراکه موجب
زیادتی سجده است واکر ممکن نباشد مکر ببرداشتن وکذاشتن احوط اتمام نماز
واستیناف است بلی اکر بعداز ذکر واجب یابعداز سربرداشتن ملتفت شود کافیست
اتمام نماز اکرچه درصورت اول بی اشکال نیست واحتیاط بکشانیدن واعادهٔ ذکر
ترك نشود بلکه احوط اعادهٔ اصل نماز است نیز **مسئله** کسیکه برپیشانی او علتی باشد
مثل دمل وبتواند جای سالم آنرا برزمین کذارد اکرچه باین نحو باشد که زمین را
کود کند ودمل راداخل کودال واطراف آنرابزمین برساند باید چنین کند واکر
دمل تمام پیشانی را فرا کرفته یا آنکه بنحویستکه نتواند جای سالم آنرابرزمین کذارد
باید بر یکی ازدوجبین سجده کند وبهتر تقدیم جبین راست است وباتعذر از
آن نیز سجده برذقن نماید وباتعذر ازآن نیز اکتفا کند بخم شدن بقدر امکان

وگذاردن پیشانی بزمین ازاو بتعذر ساقطست مسئله اگر پیشانی‌او قهراًاززمین بلند شدوبدون اختیار برگشت بزمین ضرر ندارد زیراسجده‌مکرر نشده‌پس‌اگر بلند شدن پیشانی پیش‌از استقرار بوده دفعهٔ دویم که‌برگشته باید ذکر واجب رابگوید واگربعدازاستقرار وپیش‌از ذکر واجب بوده احوط آنستکه بعداز برگشتن‌ذکر رابقصدقربت مطلقه‌بگوید اینهادرصورتیستکه‌برگشن آن‌نیزقهری باشد بانکه بعداز بلند شدن نتواند پیشانی‌را نگاه دارد واگرقهری نباشد پس درصورتیکه پیش‌از استقرار بلند شده باید بهمانحال یابعداز نشستن سجده کند وگذاردن اولرا سجده حساب نکند زیراکه قرار نگرفته وذکرهم نگفته و درصورت دیگر که‌بعداز استقرار وپیش از ذکر واجب بلندشده باید آنرا یك‌سجده حساب کند پس‌اگرسجدهٔ اول بوده بعداز نشستن سجده دوم رابعمل آورد واگر سجدهٔ دویم‌بوده‌اکتفابهمان کند مسئله کسیکه ازسجده‌بنحومتعارف عاجزباشد بایدبقدر تمکن‌منحنی شود ومحل‌پیشانی رابلند کندوپیشانی‌رابرآن بگذارد بااعتماد وطمأنینه‌وذکر واجب‌رابگوید وباقی‌مساجدرا بمحل‌خود گذارد واگر ازخم شدن بالمره عاجز باشد باید برای سجده بسرایماء کند واگراز آن‌نیز عاجز باشدبچشمان ایماء کندو احوط آنستکه بلند کندمحل پیشانی‌راو برآن گذارد بالامکان‌بلکه احتیاط بوضع‌مقدار ممکن‌ازمساجد بمحلهای خود ترك‌نشود مسئله مستحبست تکبیر پیش‌از سجده وقتیکه هنوز راست ایستاده‌و بعداز سجده وقتیکه نشسته ودروقت سرازیر شدن برای سجده دستهارا اول برزمین گذارد بعد ازآن باقی‌مساجد راواینکه‌تمام پیشانی‌را برآنچه‌سجده‌برآن صحیح‌است بگذارد وسردماغ رانیز برخاك‌گذارد واحوط ترك‌نکردن‌آنست وآنکه‌محل جبهه وموقوف بلکه‌سایرمساجدرا تسویه کند وآنکه کف‌دستهارا باز کرده وانکشتان‌رابا ابهام متصل‌نموده محاذی‌گوشها برزمین گذارد وسر انکشتان روبقبله باشدوآنکه درحال سجود تجافی کند بانکه دوبال خودرا از زمین‌بلند کند وبین‌بازوها ودو پهلوی او فاصله باشد ودستهارا دور ازبدن نگاه دارد وپیش ازشرع بذکر وبعداز سربلند کردن‌از آن‌دعاهائیکه وارد شده‌بخواند وتسبیحهٔ کبری رااختیار کند وذکررا مکرربگویدوختم بوترنماید

درمستحبات سجود

سه‌وپنج‌وهفت‌تابالاروددرسجده‌دعاکند بخصوص سجدهٔ اخیره‌حوائج دنیاوآخرت خودراطلب کند وروزی‌حلال بخواهدبانکه‌بگویدیاخیرالمسئولین ویاخیرالمعطین ارزقنی وارزق عیالی من فضلك فانك ذوالفضل العظیم ومستحبست تورك در جلوس بین دوسجده بانیکه برران چپ بنشیند وپشت پای راسترا روی کف پای‌چپ گذارد ودرحال جلوس بگوید (استغفرالله‌ربی‌واتوب‌الیه) ودر حال نشستن‌دست راست خودرا بر ران راست و چپرابر ران‌چپ گذارد وبعداز سجدهٔ‌دویم نیزباطمأنینه بنشیند‌وانرا جلسهٔ‌استراحت گویندواحوط‌ترك نکردن آنست‌بلکه وجوب‌ان خالی‌از قوت نیست ومستحبست وقتیکه‌بخواهد برخیزد بگوید (بحول‌الله وقوته‌اقوم واقعد) یا بگوید (اللهم‌بحولك‌وقوتك اقوم واقعد) ووقت‌برخاستن کف‌دستهارا بهن برزمین گذارد وبرآن‌تکیه کندنه‌آنکه پنجه های‌خودرا جمع کرده مثل کسیکه خمیر میکند

تتمه درسجده تلاوت وسجده شکراست

درسجدهٔ تلاوت

مسئله واجبست سجده کردن وقت تلاوت آیه‌سجدهٔ واجبه ازچهار سوره آیه آخر سورهٔ‌والنجم وسورهٔ‌اقرأ باسم‌ربك ونزدگفتن لایستکبرون درالم‌تنزیل‌و گفتن‌تعبدون درحم فصلت وهمچنین‌وقتیکه گوش کندوبشنود قرائت‌آیات‌مزبوره راومجرد سماع آنها کافی‌نیست دروجوب سجده بنابراظهر وسبب وجوب‌سجده تمام آیه است وبقرائت‌بعض‌آیه‌ولولفظ سجده باشد واجب نمیشود هر چند احوطست ووجوب‌آن فوری‌است کەتأخیر آن‌جایز نیست وبتأخیر که کاراست وبعصیان ساقط نمیشود مسئله مکررمیشود سجده‌بتکرر سبب متعاقب اگربعداز تلاوت وسجدهٔ آن مجدداً تلاوت کند واگر مثلاآیه سجده را تلاوت کند واز دیگری هم که‌با او میخواند بشنودکه دوسبب بایکدیگر بدون تعاقب باشد یا آنکه‌بعد از تلاوت آیه سجده نکرده دوباره تلاوت کند آیا دو سجده براو واجب میشود یایکی کافیست محل تأمل واشکالست مسئله اگردرحال سجودآیه سجده راتلاوت کند مثلا واجبست سراز سجود بلند کند ودوباره بسجده رود وکافی نیست باقی ماندن برسجدهٔ اولی بقصد سجدهٔ دویمی ونه کشاندن پیشانی

را از آنجا بجای دیگر بقصد آن وهمچنین کسیکه پیشانی را بدون قصد سجده بر زمین گذارده اگر سجدهٔ تلاوت براو واجب شود کفایت نمیکند باقی ماندن بانحال یا کشانیدن پیشانی بجای دیگر بلکه باید سر بردارد وبقصد سجده دیگر پیشانیرا برزمین گذارد **مسئله** ظاهر آنستکه در وجوب سجده برمستمع معتبر باشد که بعنوان تلاوت قران خوانده باشد پس اگر کسی تکلم کند بآیه بدون قصد قرانیت برمستمع سجده واجب نیست وهمچنین است اگر از طفل غیرممیز یا از کسیکه خواب باشد یا ازصندوق حبس صوت آیه را بشنود اگرچه سجده در هر سه صورت احوطست بلکه در صورت اولی احتیاط ترك نشود **مسئله** معتبر است درشنیدن آیه تمیز حروف و کلمات و کافی نیست شنیدن همهمه اگرچه احوطست **مسئله** معتبر است درسجده تلاوت بعد از تحقق مسمای سجود نیت واباحهٔ مکان و احوط مراعات گذاردن هفت عضو است بر زمین و گذاردن پیشانی بر چیزیکه سجده بر آن صحیح است بلکه اعتبار آنکه مأکول یا ملبوس نباشد خالی ازقوت نیست ومعتبر نیست در آن قبله وطهارت ازحدث وخبث ونه طهارت محل پیشانی ونه ستر عورت چه رسد بصفات سائر **مسئله** در این سجده تشهد وسلام وتکبیر نیست بلی مستحب است تکبیر بعداز سر برداشتن از آن ودر این سجده ذکر واجب نیست اگرچه مستحب است وبهتر آنستکه بگوید (لااله الاالله حقاً حقاً لااله الاالله ایماناً وتصدیقاً لااله الاالله عبودیة و رقا سجدت لك یارب تعبداً ورقاً لامستنکفا ولامستکبراً بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر **مسئله** سجده کردن برای خداوند عز وجل خود از اعظم عبادات است و خدا بعبادتی مثل سجده بندگی نشده .هیچ عملی بر شیطان لعین سخت تر نیست از آنکه اولاد آدم را درسجده بیند زیرا که خودش مأمور بسجده شد ومعصیت نموده ومطرود شده واین مأمور بسجده شده ومطیع وناجی است ونزدیکتر حالتی برای بنده بسوی خدا حال سجود است ومستحب مؤکد است که هروقت نعمتی برای کسی تازه شود یا بلائی ازاو دفع شود یا متذکر آنها شود دوسجده شکر بجا آورد وهمچنین است برای توفیق اداء هر فریضه یا نافله یا عمل خیری حتی اصلاح دونفر جایز است اکتفا بیك سجده ودو مرتبه افضلست بانکه بعداز سجدهٔ اولی دو طرف

در سجده شکر است

صورت وجبین خود را برخاك بمالد بعد از آن سجدهٔ ثانیرا بعمل آورد ودر این سجود مجرد گذارد پیشانی برزمین بقصد سجدهٔ شکر کافی است اگرچه احوط مراعات سجدهٔ نماز است که برهفت موضع سجده کند وپیشانی را برجائی گذارد که سجده بران صحیح باشد بلکه در محل پیشانی اعتبار آنکه مأکول وملبوس نباشد خالی ازقوت نیست ومستحبست دراین سجود که استخوان ذراع دستهای خود را فرش کند وشکم وسینه وسراستخوان سینه را بزمین بچسباند و ذکر دراین سجده معتبر نیست بلی مستحب است صدمرتبه شکراً شکراً بگوید و کفایت میکند سه مرتبه یایکمرتبه وبهتر آنستکه در سجود شکر بگوید آنچه از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام منقولست اللهم انی اشهدك واشهد ملائکتك وانبیائك ورسلك وجمیع خلقك انك انت الله ربی والاسلام دینی ومحمداً نبیی و علیاً والحسن والحسین وعلیاً ومحمداً وجعفراً وموسی وعلیاً و محمداً وعلیاً ولحسن والحجة المهدی علیهم السلام ائمة بهم اتولی ومن اعدائهم اتبرء پس سه مرتبه بگوید اللهم انی انشدك دم المظلومه پس بگوید اللهم انی انشدك بایوائك علی نفسك لاعدآئك لتهلکنهم بایدینا وایدالمؤمنین اللهم انی انشدك بایوائك علی نفسك لاولیائك لتظفرنهم بعدوك وعدوهم ان تصلی علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد سه مرتبه اللهم انی اسئلك الیسر بعدالعسر سه مرتبه پس طرف راست صورت را برزمین گذارد وبگوید یا کهفی حین تعیینی المذاهب وتضیق علی الارض بمارحبت یاباری خلقی رحمة بی وقد کنت عن خلقی غنیاً صل علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد پس طرف چپ رو را برزمین گذارد وبگو یا مذل کل جبار ویا معز کل ذلیل قدوعزتك بلغ مجهودی سه مرتبه پس بگو یاحنان یامنان یاکاشف الکرب العظام پس دوباره پیشانی را بگذار وصد مرتبه بگو شکراً شکراً پس حاجت خودرا بخواه که برآورده شود انشاالله تعالی

فصل هفتم در تشهد

مسئله واجب است تشهد بعداز سربلند کردن ازسجدهٔ دویم در رکعت دویم از نماز دورکعتی وسه رکعتی وچهار رکعتی و بعداز سجدهٔ دویم از رکعت اخیرهٔ

هر نمازی و تشهد واجب غیر رکنی است که اگر عمداً ترک کند نماز باطل است و اگر سهواً ترک کند و متذکر نشود مگر بعد از رکوع رکعت سیم باطل نیست وقضاء آن بعد از فراغ نماز واجب است چنانکه بیاید و واجب است گفتن شهادتین و بعد از آن صلوات بر محمد و آل او و احوط آنستکه باین عبارت بگوید (اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و مستحب است ابتدا کند بگفتن الحمد لله یا بگوید بسم الله و بالله والحمد لله وخیر الاسماء لله یا بگوید والاسماء الحسنی کلها لله و آنکه بعد از صلوات بر محمد و آل محمد بگوید و تقبل شفاعته وارفع درجته و باید بلفظ صحیح موافق عربیت ادا کند و اگر نداند باید یاد گیرد **مسئله** واجب است در حال تشهد نشسته با طمأنینه باشد بهر طور بنشیند و احوط ترك اقعا است در نشستن بآنکه سینهٔ قدمین را بر زمین گذارد و بر دو پاشنهٔ پا بنشیند و مستحب است بطور تورك بنشیند و کیفیت آن در جلوس بین سجدتین گذشت

فصل هشتم در سلام

مسئله سلام واجب است در نماز و جزء اخیر انست و جزء بودن صیغهٔ اخیره بی اشکال نیست و توقف دارد حلال شدن منافیات نماز بر سلام و دو صیغه دارد (اول) السلام علینا و علی عباد الله الصالحین (دویم) گفتن السلام علیکم باضافهٔ و رحمة الله و برکاته بنابر احوط و جایز است اکتفاء بسلام اخیر و احوط اکتفا نکردن بسلام اول است و گفتن السلام علیك ایها النبی و رحمة الله و برکاته از توابع تشهد است و جزء سلام واجب نیست و ترك ان عمداً جایز است لکن احوط محافظت بر گفتن انست چنانچه احوط انستکه بهر دو صیغه سلام دهد با تقدیم اول بر دویم **مسئله** واجب است در سلام گفتن بعربیت و اعراب بنحو صحیح و اگر نداند باید یاد گیرد و باید سلا را در حال جلوس با طمأنینه ادا کند و تورك در ان مستحبست

فصل نهم در ترتیب است

مسئله واجبست ترتیب در افعال نماز بآنکه تکبیرة الاحرام را بر قرائت مقدم

دارد و فاتحه را بر سوره و آنرا بر رکوع و آنرا بر سجود مقدم دارد و همچنین پس کسیکه مقدم دارد مؤخر را یا مؤخر کند مقدم را عمداً نمازش باطل است و همچنین باطل است اگر سهواً رکنی را مقدم دارد بر رکن سابق بخلاف آنکه رکنی را سهواً مقدم دارد بر واجب غیر رکنی سابق مثل آنکه پیش از قرائت سهواً رکوع کند که عیبی ندارد و باید نماز را تمام کند و بدون قرائت صحیح است چنانکه ضرر ندارد تقدیم بعض واجبات غیر رکنیه بر بعض دیگر سهواً ولکن در این صورت باید برگردد و آنچه باید مقدم داشته باشد مقدم دارد بنحویکه ترتیب حاصل شود و آنچه را که سهواً زیاد کرده ضرر ندارد

فصل دهم در موالاتست

مسئله واجب است در نماز موالات بانکه میانهٔ افعال نماز فاصله نیندازد و موالات یا بنحویستکه بترك آن از صورت نماز گذار خارج و موجب سلب اسم نماز است و یا بنحویستکه بترك آن فقط متابعت عرفیه بهم میخورد و موالات بمعنی اول رکن نماز است که بترك آن چه بعمد باشد یا بسهو نماز باطل میشود و بمعنی دویم واجب غیر رکنی است که بترك آن عمداً نماز باطل میشود و سهواً ضرر ندارد و بدانکه موالات چنانکه مابین افعال نماز واجب است در اجزاء افعال نیز بهر دو معنی واجب است پس باید مابین آیات حمد و سوره و مابین کلمات قرائت و ذکر و تسبیح بلکه مابین حروف آنها انقدر فاصله نیندازد که از صورت نماز گذار خارج شود و در عرف آنرا نماز نگویند که با چنین ترك موالاتی نمازش باطل است عمداً باشد یا سهواً بخلاف فاصله که محو صورت و سلب اسم نکند بلکه عمل را پی در پی بنحو متعارف بعمل نیاورده که باین معنی ترك موالات عمدیه موجب بطلان است و سهو ضرر ندارد زیرا که نماز با ترك اصل قرائت سهواً باطل نیست چه رسد بترك موالات در اجزاء سهواً پس مثلا اگر ترك موالات کرده سهواً در آیه ایاك نعبد و ایاك نستعین و پیش از رکوع متذکر شد باید برگردد و از آن بعد را قرائت کند و اگر بعد از داخل شدن در رکوع متذکر شد عیبی ندارد باید نماز را تمام کند

خاتمه درقنوت وتعقيب است

بدانكه مستحب استخواندن قنوتدر درفرايض يوميه ومؤكد استدر نمازصبح ومغرب وعشا بلكه احوط ترك نكردن قنوتاست درآنهاو محل قنوت پيش‌از ركوع ركعتدويم وبعد ازفارغ شدن از قرائت است واگر در محل خود قنوت رافراموش كند بعداز سر برداشتن ازركوع بجاآورد وبعداز آن‌برود بسجده واگرمتذكرشود بعدازآن‌محلى ندارد مگربعداز نمازقنوت راقضاكند واگر آنوقتهم‌متذكر نشودهروقت يادش بيايداگرچه مدتى گذشته‌باشدبجاآورد بخلاف كسيكه عمداً قنوت رادر محل‌خود ترك كرده باشد كه‌قضا ندارد ودر هرنافله‌نيز قنوت مستحب است دوركعتى‌باشد يايكركعتى كه‌نماز وتر باشد بلكه‌قنوت دروتر مستحب‌مؤكد است‌بلى‌استحباب قنوتدر نماز شفع‌محل‌اشكالست پس‌احوط آنستكه برجاء مطلوبيت بجا بياورد مسئله ذكر مخصوصى درقنوت معتبر نيست بلكه‌كافيست آنچه ميسرباشد ازذكرودعا وحمد وثنا بلكه‌مجزيست گفتن بسم‌الله‌الرحمن‌الرحيم يكمرتبه‌يا سبحان‌الله پنجمرتبه‌يا سه مرتبه‌ياصلوات برمحمدوآله ياگفتن اللهم اغفرلى ونحو آنها وشكى‌نيست در رجحان‌قنوتها مأثوره ازمعصومين عليهم‌السلام ودعاهابلكه دعاهائيكه‌درقران استوكلمات‌فرج وكافيستاز آنچه وارد شده گفتن اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا انك على كل شيئى قدير و مستحبست بجهر خواندن قنوت در نماز هاى جهريه واخفاتيه براى‌امام يامنفرد بلكه براى مأموم نيز اگر امام صداى اورا نشنود مسئله معتبر نيست در قنوت بلندكردن دست اگرچه بى اشكال نيست پس‌احوط ترك‌نكردن‌آنست مسئله جايزاست درقنوت وغير آن دعاى غلط در مادهٔ كلمات يااعراب آن درصورتيكه غلط فاحش ومغير معنى نباشد وهمچنين درغير قنوت و اذكار مندوبه اگرچه خلاف احتياطست مطلقاً بخلاف اذكار واجبه كه جايز نيست درآن بغير عربيت صحيه مسئله مستحبست بعد از فراغ

در تعقيب است

ازنماز فريضه يانافله خواندن تعقيب‌اگرچه تأكيد آن در فريضه زيادتر است بخصوص در نماز صبح واثر تعقيب در طلب رزق بيشتر است ازسفر طولانى

ومراد بتعقيب مشغول بودن بدعاوذكر وهر عملى است كه‌شرعاً راجع باشد بالذات ازقرائت قرآن وذكرودعا وتضرع واستغفار واوراد وغير آنها مسئله معتبر استدر تعقيب كه متصل باشد بفراغت از نماز كه مشغول بشغل ديگرى نشده‌باشد مثل‌اشتغال بصنعتى كه منافى هيئت تعقيب باشدوبهتر آنستكه درجاى نماز روبقبله با طهارت نشسته باشد و ذكر مخصوصى در تعقيب معتبر نيست وشكى‌نيست درآنكه‌افضل‌وارجح همان كيفيتى‌استكه‌از ائمه‌عليهم‌السلام‌منقولست از دعاها واذكار كه دركتب ادعيه واخبار ضبط شده خصوص جلد هيجدهم

در تعقيبات مأثور مشترك

بحارالانوار وتعقيبات بر دو قسم است (اول) تعقيبات مشترك كه بعد از هر نمازى مستحبست (دويم)تعقيبات مختصه كه‌براى هر كدام از فرايض جدا تعيين شده‌وما قليلى ازتعقيبات مشتركه راذكر مينمائيم كه‌فائدهٔ‌آن‌اتم‌وذكران اهم است (اول) گفتن‌سه‌مرتبه الله‌اكبر بعداز سلام نماز كه‌مثل ساير تكبيرات نماز دستهارا درحال تكبير بلندكند تابحدگوش برسد (دويم) تسبيح حضرت زهرا عليهاالسلام كه بندگى خدا بچيزى ازحمد نشده كه‌افضل ازآن‌باشدبلكه اين تسبيح هرروز عقب هر نمازى محبوبتراست نزد صادق آل محمد عليه و

در تسبيح حضرت زهرا

عليهم‌السلام ازهزار ركعت نماز درهرروز كسيكه بان ملتزم باشد شقى‌نشود وبنده خدا اين‌تسبيح‌را نگويد بعداز فريضه‌پيش ازآنكه پاهارا حركت‌دهد مگرآنكه‌خدا اورابيامرزد وبهشت را براى‌اوواجب گرداند واين‌تسبيح‌مستحب نفسى وعبادتست اگرچه در تعقيب نباشد بلى در خصوص تعقيب نماز مؤكد است ووقتيكه ميخواهد بخوابد براى آنكه‌خواب بدنيايد ومختص فرايض نيست بلكه بعداز هرنمازى، مستحبستوكيفيت‌اين تسبيح آنستكه سى‌وچهار مرتبه الله‌اكبر بگويدبعدازآن سى‌وسه‌مرتبه الحمدلله وبعدسى‌وسه مرتبه سبحان‌الله ومستحبستكه بشمارد آنهارا بتسبيحى كه‌از تربت حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام اگرچه پخته‌باشد بلكه‌اگربراى اوراد واذكار تسبيح‌رابگرداند وغفلت كنداز گفتن ذكرخود سبحه تسبيح گويد وثواب‌آن‌براى اونوشته‌شود واولى آنستكه عدد دانهاى سى وچهار دانه باشد در ريسمان‌آبى واگر درعدد تكبير ياتحميد ياتسبيح شك كند بنابر اقل گذارد اگر ازمحل مشكوك نگذشته باشد والا

اعتنا نکندو اگر سهواً زیادتر تکبیر یاتحمید یاتسبیح گفت ازمقدار زایددست
بردارد وبنا گذارد که‌تمام گفته وبهتر آنستکه‌بنا گذارد که‌یکمرتبه گفته‌مثلاً اگر
سهواً سی‌وپنج تکبیر یازیادتر گفت اولی آنستکه بنا گذارد یك تکبیر گفته
و سی وسه مرتبه دیگربگوید وهمچنین درتحمید وتسبیح (سیم) آنکه‌بگوید
لااله‌الاالله وحده وحده أنجز وعده و نصر عبده واعز جنده وغلب الاحزاب
وحده فله‌الملك وله‌الحمد یحیی ویمیت وهوعلی کل‌شئی قدیر (چهارم) آنکه
بگویداللهم‌صل‌علی‌محمد و آل محمدواجرنی من الناروارزقنی الجنه‌وزوجنی
من‌الحورالعین (پنجم) آنکه‌بگوید اللهم اهدنی‌من‌عندك وأفض‌علی من‌فضلك
وانشرعلی‌من‌رحمتك‌وانزل‌علی‌من‌برکاتك(ششم) آنکه‌بگویداعوذبوجهك‌الکریم
وعزتك التی لاترام وقدرتك‌التی لاتمنع منها من‌شیئی‌من‌شرالدنیا والاخرةومن
شرالاوجاع کلهاولاحول‌ولاقوة الابالله‌العلی‌العظیم (هفتم) آنکه بگویداللهم‌انی
اسئلك من کل‌خیراحاط به علمك‌واعوذ بك‌من کل‌شراحاط‌به‌علمك‌اللهم‌انی‌اسئلك
عافیتك فی‌اموری کلها واعوذبك‌من‌خزی‌الدنیا وعذاب‌الاخرة (هشتم) آنکه صد	در آداب مختصه‌بزن
مرتبه یاسی‌مرتبه بگوید سبحان‌الله‌والحمدلله ولااله‌الاالله‌والله اکبر(نهم) قرائت
آیةالکرسی وسورهٔ‌حمدوآیه‌شهدالله‌انه‌لااله‌الاهووآیه قل‌اللهم‌مالك‌الملك(دهم)
آنکه‌اقرار کند بنبوت‌حضرت خاتم‌النبیین‌وامامت‌دوازده‌امام‌علیه وعلیهم‌الصلوة
والسلام (یازدهم) سجده شکر که تفصیل آن گذشت **مسئله** آداب مختصه بزن
در نماز اموریست ازجمله‌زینت کردن‌بحلی‌وخضاب‌وآهسته‌خواندن‌قرائت‌واذکار
وجمع کردن بین‌قدمین درحال قیام ودستهارا برروی پستانها گذاردن درحال
قیام‌و دستهارا برروی ران گذاشتن درحال رکوع و زانوها راعقب نکردن
وبراء سجوداول نشستن‌وبعدازآن رفتن بسجودو درحال‌جلوس‌خود راجمع
کردن وبزمین بهن‌شدن وقت‌جلوس وبازوهارا جمع کردن ودر وقت نشستن
میان دوسجده ووقت تشهد وسلام وغیر آن که مینشیند زانوهارا بالا گرفتن
بخلاف مرد درجمیع مذکورات

مطلب سیم

چیزهائیکه‌نماز را باطل میکندده چیز است (اول) حدث اصغر واکبر که

هرجانماز واقع شود مبطل است اگرچه درحال گفتن میم‌السلام علیکم باشد
بنابر احوط عمداً وسهواً یاقهراً درغیر مسلوس ومبطون ومستحاضه‌چنانکه گذشت
(دویم) گذاردن کف یك‌دست بر پشت دست دیگر مثل آنچه‌دیگران میکنند
وآن نیزمبطل نماز است‌بنابر احوط باتعمد بان نه بسهو هرچند احوطاستیناف
نمازاست ودرحال تقیه عیبی ندارد (سیم) منحرف شدن بتمام بدن از قبله به‌پشت
سریا بجانب راست یاچپ بلکه انحراف بمابین یمین وقبله یایساروقبله بنحویکه
خارج شود ازاستقبال عمداً مبطل نماز است بلکه‌انحراف از قبله که‌ازحدیمین‌و
ویسار بگذرد بطرف‌خلف موجب‌بطلان نماز است‌هرچند بسهویاقهراً واقع‌شود
یا آنکه مثلا بازدحام اورا بگردانند بلی التفات بصورت تنها بیمین ویسار بابقاء
بدن روبقبله باطل نمیکند لکن مکروهست بلکه احوط‌اجتناب ازآنست‌بلکه‌در
التفات فاحش اشکالست احتیاط درآن ترك نشود (چهارم) تکلم عمدی اگرچه
بدوحرف بی‌معنی ویك حرف معنی دار باشد مثل آنکه بگوید ق یعنی نگاه‌دار
نمازش باطل میشودوتکلم سهوی مبطل نیست‌هرچند بگمان‌تمام‌شدن نمازباشد
وبجواب سلام دادن باطل نمیشود بلکه‌واجب‌است وبترك جواب‌نیزباطل نمیشود
اگرچه‌بجای‌جواب‌سلام مشغول‌بقرائت شود ولی بترك واجب گنه‌کاراست **مسئله**
درهرحال نماز اشتغال بذکر ودعا وقرائت قرآن غیرآیات سجدهٔ واجبه عیبی
ندارد ودرجواز دعائیکه‌متضمن خطاب‌بدیگری باشد بانکه‌بگوید مثلاغفرالله‌لك
تأمل واشکال است وهمچنین گفتن صبحك‌الله یا مساك‌الله بالخیر درصورتیکه
بقصد دعاباشدبخلاف آنکه بقصدمجرد تحیت بگوید که‌اشکالی‌درعدم جوازنیست
مثل ابتداء بسلام **مسئله** واجبست بر کسیکه در نماز باشد و بر او سلام کنند
آنکه‌جواب رابمثل سلام‌بگوید پس‌اگر سلام کننده گفت سلام‌علیکم‌بایددر	درجوا سلام‌درح نماز و سا احکام‌سلا
جواب بگوید سلام علیکم‌بلکه احوط‌آنستکه نگوید السلام‌علیکم‌یاسلام‌علیك
وهمچنین‌اگرسلام کننده بگوید السلام‌علیکم‌بایدبمثل آن‌جواب بگویدونگوید
سلام علیك یاسلام علیکم بنابر احوط وجواب بمثل‌دهد بخلاف غیرحال نماز
که مستحب‌است باحسن‌جواب بگوید بانکه درجواب‌سلام علیکم‌السلام علیکم
یا علیکم السلام ورحمةالله وبرکاته بگوید **مسئله** اگر کسی‌بر مصلی سلام کند

بغلط واجب است جواب انرا بصحیح بدهد **مسئله** اگر سلام کننده طفل ممیز باشد جواب سلام او جایز بلکه واجب است واحوط انستکه جواب را بقصد قرائت قران بدهد **مسئله** اگر کسی سلام کند بر جماعتی که یکی از انها مشغول بنماز باشد و دیگری جواب گوید جایز نیست بر نماز گذار که او نیز جواب گوید و همچنین اگر ما بین جماعتی مشغول نماز باشد و کسی بریکی از حاضرین سلام کند و مصلی شك کند که قصد او را کرده یا نه نمیتواند در نماز جواب بگوید **مسئله** واجب است بر کسیکه جواب سلام میدهد صدای خودرا بلند کند برحسب متعارف که سلام کننده اگر مانعی مثل کری ونحو آن نداشته باشد جواب اورا بشنود پس اگر بسبب دور بودن یا کری جواب اورا اصلا نشنود یا شنواندن آن متوقف بر مبالغه در بلند کردن صدا باشد کفایت میکند جواب برحسب متعارف که بدون مانع میشنید بلی اگر ممکن باشد که باو بفهماند جواب را او لو باشارهٔ کردن دور نیست وجوب ان **مسئله** واجب است در جواب سلام فوریت عرفیه و تأخیر ان بنحویکه جواب سلام بر آن صادق نباشد جایز نیست پس اگر عصیاناً یا نسیاناً باین حد تأخیر انداخت وجوب جواب ساقط است وبعد از آن جواب دادن در نماز جایز نیست وبعد از نماز هم واجب نیست واگر شك کند که تأخیر جواب بحد مزبور رسیده یا نه بنا گذارد که بان حد نرسیده پس باید جواب سلام گوید اگرچه در نماز باشد **مسئله** ابتداء بسلام مستحب کفائیست چنانچه جواب آن واجب کفائیست پس اگر جماعتی داخل شوند بر جماعت دیگر یکنفر سلام کند وظیفهٔ استجابیه بعمل آمده ویك نفر جواب گوید کافی و مجزیست **مسئله** اگر کسی بر دو نفر وارد شد و سلام کرد و آن دو نفر ندانند بکدام سلام کرده جواب بر هیچکدام واجب نیست و واجب نیست بر آنها از او بپرسند که قصد کدام کرده اگرچه احوط آنست که هر دو جواب دهند اگر در نماز نباشد **مسئله** اگر دو نفر بیکدیگر سلام کنند جواب بر هر دو واجب است حتی بر آنکه بعد از اول سلام کرده نیز جواب واجب است ونمیتواند اکتفا کند از جواب بسلام خود زیرا که قصدش ابتداء بسلام بوده وقصد جواب نداشته واگر امر بر عکس باشد بانکه قصد هر دو جواب سلام باشد بگمان آنکه دیگری ابتداء بسلام کرده بر هیچکدام جواب واجب نیست اگرچه احوط

باتقارن دو سلام جواب داد نهر دو و باتقدم یکی بر دیگری جواب دادن متأخر است واگر کسی بگمان آنکه دیگری باو سلام کرده جواب سلام دهد و حال آنکه سلام نکرده احوط آنستکه دیگری جواب گوید (پنجم) خندهٔ قهقهه که مشتمل بر صدا باشد عمداً واختیاراً یا اضطراراً وهمچنین اگر مشتمل بر صدا نباشد لکن چنان خنده بر مصلی غالب شود و جوف او پر شود که صورتش سرخ و بدنش بلرزه در آید از شدت آن لکن منع کند خودرا از اظهار آنکه موجب بطلان نماز است نیز بخلاف خندهٔ سهوی یا تبسم اگرچه عمدی باشد که مبطل نیست (ششم) گریه کردن عمداً برای امر دنیوی مبطل است بخلاف گریهٔ سهوی مثل آنکه ملتفت نباشد که در نماز است یا گریه برای امر اخروی یا گریه در مقام طلب امر دنیوی از خداوند متعال خصوص اگر مطلوب او راجح شرعی باشد که موجب بطلان نماز نیست اما گریهٔ که مشتمل بر صدا نباشد پس احوط اجتناب از آنست و بر فرض وقوع احوط استیناف است و همچنین است کسیکه قهراً گریه بر او غالب شود بلکه وجوب استیناف بر او خالی از قوت نیست ودر جواز گریه بر حضرت سید الشهدا ارواحنا له الفدا در نماز تأمل و اشکالست واحتیاط ترك نشود (هفتم) هر کاریکه صورت نماز را محو کند بنحویکه صحیح باشد سلب اسم نماز از آن اگرچه کمی باشد مثل برجستن ودست بدست زدن بقصد بازی و بدروغی عطسه زدن ونحو آنها که موجب بطلان نماز است عمداً و سهواً واما کاریکه صورت نماز را محو نکند لکن موازی موالات عرفیه در نماز باشد پس با عمد موجب بطلان است و با سهو ضرر ندارد واگر منافی موالات نماز نباشد عمداً هم عیبی ندارد اگرچه فعل کثیر باشد مثل حرکت دادن انگشتان واشاره کردن بکسی بدست خود برای کاری ومثل کشتن مار وعقرب و برداشتن طفل و بسینه گرفتن و شیر دادن یا گذاردن طفل بر زمین و شمردن استغفار بتسبیح ونحو ان وشمردن رکعات بسنك ریزه و دادن عصا بدست دیگری وبلند کردن صدا بذکر وقران برای اعلام دیگری وغیر آنها از کارهائیکه منافی موالات وماحی صورت نماز نباشد اگرچه فعل کثیر باشد (هشتم) خوردن و آشامیدن اگرچه کمی باشد بلی ضرر ندارد بلعیدن بقیه طعام که از پیش از شروع بنماز در دهن داشت یا آنکه اب نباتی

دردهن گیرد که بتدریج آب شود وبحلق فرو رود ونحو آنها که ماحی صورت
نماز ومفوت موالات نباشد وفرق نیست درمبطلات مذکوره بین فریضه ونافله
بلی استثناء کرده اند از آنها کسی را که درسحر مشغول نماز وتر باشد وقصد روزهٔ
فردا داشته باشد وتشنه باشد وآب نزدیك او بدو سه قدم فاصله باشد وبترسد که
اگر بخواهد نماز را تمام کند فجر طلوع کند که جایز است براو خود را باب
برساند وبیاشامد تاسیر شود هرچند طول بکشد ونمازش باطل نمیشود بشرط
آنکه سایر منافیات نماز را بعمل نیاورد وملتفت باشد که پشت بقبله نکند واقوی
اقتصار حکم است برخصوص آشامیدن آب بخلاف خوردن چیزی اگرچه زمان ان
کم باشد چنانچه احوط اختصار برخصوص نماز وتر است ودر سایر نوافل جاری نیست
بلی ظاهر آینستکه درجواز شرب اومعتبر نباشد بودن درحال قنوت ودعا بلکه
در هر حال نماز وتر جاریست (نهم) گفتن آمین بعداز تمام شدن فاتحه عمداً
بدون تقیه بخلاف گفتن آمین سهواً یادرحال تقیه که ضرر ندارد (دهم) شك
درعدد رکعات غیر چهار رکعتی وشك درعدد اول ودویم رباعیه چنانچه بیاید
(یازدهم) زیاد کردن یاکم کردن جزئی از نماز بنحوی که معلوم شده ومیشود
مسئله مکروه است درنماز غیراز آنچه سابقاً ذکرشده چند چیز . اول - برمحل سجده دمیدن . دویم - بادست و ریش بعبس بازی کردن . سیم - آب دهن مکروهات نماز
انداختن . چهارم - انگشتان دست را شکستن . پنجم - خمیازه کشیدن
ششم - اروغ زدن اختیاراً . هفتم - آه کشیدن . هشتم - ناله کردن . نهم - درحالتیکه
محتاج بقضاء حاجت باشد ببول یاغایط مدافعه کردن خواندن مادامیکهٔ مدافعه
ضرر نداشته باشد والاحرام است هرچند اگر تحمل کند نمازش صحیح است
مسئله قطع نماز فریضهٔ اختیاراً حرام است بلکه نافله نیز بنابر احوط وهرگاه
دربین نماز خائف شود برنفس خود یابر نفس محترمهٔ دیگری یابر عرض یا
برمال معتد به خود برفرض آنکه قطع نماز کند جایز بلکه واجب است قطع نافله
یا فریضه واگر درآنحال قطع نکند گنه کار است ولکن نمازش صحیح است

مطلب چهارم

در نماز آیات مسئله واجب میشود نماز آیات بگرفتن خورشید وماه اگرچه در نماز آیات است

بعض آنها بگیرد وباعث خوف کسی نشود وهمچنین بزلزله وبهر آیهٔ که موجب
خوف غالب مردم باشد خواه آیهٔ آسمانی باشد مثل وزیدن باد سیاه یاسرخ یا
زرد غیر معتاد وتاریکی شدید وصداهای سخت آسمانی وآتشی که در آسمان
ظاهر شود یاآیهٔ زمینی مثل صدای سخت که مثل صدای خراب شدن دیوار و
ونحو آن بلند شود یافرورفتن قطعه اززمین ونحو آنها وعبرتی نیست بایات مذکوره
که مخوف غالب مردم نباشد هرچند بعضی بترسند ومعتبر نیست خوف در وجوب
نماز برای کسوفین وزلزله بلکه واجبست مطلقاً مسئله ظاهر آنستکه مدار درخسوف
و کسوف برصدق عرفی آن باشد اگرچه مستند باسباب متعارفه آنها که حایل شدن
زمین بین ماه و خورشید است در خسوف وحایل شدن جرم ماه بین خورشید
وزمین است در کسوف نباشد ودر وجوب نماز ایات کافی است گرفتن ماه وخورشید
ببعض ستاره ها یابسبب دیگر بلی اگر گرفتگی انها بقدری کم باشد که ظاهر نشود
بچشمهای متعارف مردم ودیدن ان موقوف باشد بربعض دور بین ها ظاهر انستکه
موجب نماز ایات نباشد هرچند مستند بسبب متعارف باشد مسئله وقت اداء نماز
خسوف و کسوف ازشروع در گرفتن است تا آنکه تمام منجلی شود واحوط
آنستکه تأخیر نیندازد تا وقت شروع بانجلاء واگر تاخیر انداخت تاشروع انجلاء
قصد اداء وقضاء نکند بلکه بقصد قربت مطلقه بجاآورد اما در زلزله یاصدای
آسمانی یا صدای زمینی که غالبا وقت وقوع آنها گنجایش نماز ندارد وآنهارا ذات
سبب گویند نه ذات وقت پس نماز آنرا بعد از وقوع آیه بایدبجا آورد واگر
عصیاناً تأخیر کرد تاآخر عمر اداء است مسئله نماز آیات واجب میشود دو بلدیکه
آیه واقع شده ودر بلد دیگر که دور باشد واجب نمیشود بلی جائیکه نزدیك محل
آیه باشد که هر دو یکجا محسوب هستند الحاق آن بمحل آیه قوت دارد مسئله ثابت
میشود وقوع آیه ووقت ان ومقدار مکث آن بعلم وبشهادت عدلین بلکه قوت
یك عادل وهمچنین باخبار رصدی که اطمینان بصدق او باشد بنا بر احوط اگر
نگوئیم اقوی مسئله نماز آیات بر هر مکلفی واجبست وسقوط آن از حایض ونفساء مثل
نمازهای یومیه محل اشکالست پس ترك احتیاط نشود بقضاء ذات وقت مثل کسوفین
وباداء ذات سبب بعداز پاك شدن مسئله کسیکه نمیدانست وقوع کسوف یاخسوف

را وبعد از بازشدن تمام آن مطلع شد پس هر گاه تمام قرص گرفته بوده باید قضا کند والا قضاندارد واگرمیدانست واقع میشود واهمال کرد یا فراموش نمود بایدقضا کندمطلقا واما درآیات دیگر که ذات سبب هستند پس بتاخیراداء عصیاناًیا نسیاناً ساقط نمیشود ومادام العمر اداءاست واگر وقت وقوع آنها مطلع نشد تا مدتی گذشت آیا بعداز اطلاع واجب میشود یانه مشکل است و احتیاط ترك نشود **مسئله** اگر جماعت غیر عدول خبردادند که خسوف یا کسوف میشود واعتنا نکرد تا وقت آن گذشت بعد از آن معلوم شدوقوع ظاهر الحاق انست بصورت جهل که اگر تمام قرص گرفته قضا دارد والافلاوهمچنین است اگر دو عادل شهادت دادند که واقع میشود وبواسطه آنکه عدالت آنهامعلوم نبود اعتنا نکرد بعد از وقوع و گذشتن وقت عدالت آنهامعلوم شدلکن احوط قضاء است مطلقا **مسئله** نماز آیات دو رکعت است هرر کعتی پنج رکوع دارد که

در کیفیت نماز آیات

مجموع ده رکوع میشود وتفصیل آن اینستکه مقارن نیت تکبیر میگویدوحمدو سوره میخواند وبرکوع میرودوبعد از سربر داشتن از رکوع بازحمد وسوره بخواند وبرکوع رود وهمچنین تا پنج رکوع تمام شود با پنج حمدوسوره بعداز رکوع پنجم دو سجده بعمل آورد وبرخیزددرر کعت دویم نیز پنج رکوع مثل رکعت اولی بعمل آورد بعد از رکوع دهم سجده بجا آورد وتشهدوسلام بعمل اورد وفرق نیست در سورههائیکه میخواند همان سوره را که درقیام اول خوانده درقیام بعدمکرر کند که مثلا با ده سورهٔ توحیدنمازرابعمل اورد یاسوره دیگر بخواند وجایزاست نماز آیات را بجا آورد درهر رکعتی یك حمد ویکسوره بانکه بعد از تکبیرةالاحرام حمدبخواند وشروع کند بخواندن سورهٔقدر مثلا بگویدبسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر و برکوع رود وبعداز سربرداشتن بگوید وماادریك مالیلةالقدرو برکوع رودوبعدازسربرداشتن بگویدلیلةالقدرخیرمن الف شهروبرکوع رودوبعدازبرخواستن بگویدتنزل الملائکةوالروح فیهاباذن ربهم من کل امر وبرکوع رودوبعداز سربلند کردن اذان بگوید سلام هی حتی مطلع الفجر وبرکوع رودوبعداز سر برداشتن ازرکوع بایستد وبسجده رود وبعد از دو سجده برخیزد برکعت ثانیه بهمان ترتیب بعدازحمد یکسوره راتفریق کند برپنج

رکوع وبعد سجدتین وتشهد وسلام بجاآورد وجایز نیست درهر رکعت بعداز حمدیکمرتبهٔ ازیکسوره تمام متفرقه اقتصار کند چنانچه مشروع نیست باتفریق سوره خواندن حمد علیحده درهر قیامی مگرآنکه سورهٔ او دربعض قیام ها تمام شود وهنوز پنج رکوع تمام نشده باشد که باید دو باره در قیام بعد حمد بخواند باسوره وپیش از رکوع پنجم تتمهٔ سورهٔ را بخواند واگر درقیام پنجم سوره راتمام نکرده برکوع رود وبعدازسجدتین برخیزد برای رکعت دویم حمدرا بخواند اقوی وجوب قرائت تتمهٔ سوره است دررکعت دویم **مسئله** معتبر است در نماز آیات آنچه معتبر است در فرایض دیگر از شرایط واجزاء واجبه و مندوبه واحکام زیاده ونقصان نسبت برکعات و اجزاء ان پس اگر شك کند درعدد رکعات باطل است مثل نمازهای دورکعتی دیگر واگر رکوعی ازاین نماز کم کند یازیاد کندعمداً یاسهواً نمازش باطل میشود زیرارکوع ازارکان نمازاست وهمچنین قیام متصل برکوع بنحویکه درفریضه گذشت واگرشك کنددرر کوع که کرده یانه اگرمحل باقی است باید مشکوك رابجاآورد واگر ازمحل آن گذشته اعتناء نکند مگرآنکه بعد معلوم شود که مشکوك را نکرده بوده یاآنکه بر گردد بشك در رکعات مثل آنکه شك کند که رکوع او رکوع پنجم است که ازرکعت اولی باشد یا رکوع ششم است که رکعت دویم باشد که دراین دوصورت باید ازسر گیرد **مسئله** مستحب است بلندخواندن قرائت در نماز آیات شب باشدیاروز حتی درنماز آفتاب گرفتن ودیگرآنکه پیش از رکوع وبعدازآن برای هر کدام تکبیر بگوید مگر بعدازرکوع پنجم ودهم که بگوید سمع الله لمن حمده ودیگرآنکه طول دهداین نماز راخصوص درگرفتن آفتاب ودیگرآنکه سورههای طولانی بخواند مثل سورهٔ یس وروم و کهف ونحوآنها ودیگر آنکه درهرقیامی سورهٔ تمام بخواند ودیگرآنکه بعدازنماز درجای خود نشسته مشغول بدعایاذکرباشد تا تمام منجلی شود یاآنکه نماز را اعاده کند اگربعداز نماز هنوز منجلی نشده و مستحب است درقیام دویم و چهارم وششم و هشتم ودهم بعد از قرائت قنوت بخواند که درمجموع دو رکعت پنج قنوت میشودوجایز است اکتفا کردن بدوقنوت (اول) پیش از رکوع پنجم (دویم) پیش از دهم وجایز است اقتصار بقنوت اخیر

مسئله مستحب است نماز آیات را بجماعت بجا آورد وامام قرائت را از مأموم تحمل مینماید مثل جماعت یومیه وسایر افعال واقوال را خود مأموم بجا آورد واحوط آنستکه مأموم پیش ازرکوع اول یا پیش از رکوع ششم اقتدا کند تاآنکه نظم نماز بحال خود بماند

مطلب پنجم

در خلل نمازاست

دربیان خللی که درنماز واقع میشود ودر آن چند فصل است(فصل اول)در خلل عمدی مسئله کسیکه بدون طهارت ازحدث نماز کند باطل است بعمدوسهووجهل بخلاف طهارت از خبث که در آن تفصیلی است که سابقاً ذکرشده وهمچنین اخلال بسایر شرائط ازوقت وقبله وستر ومکان وغیر آنها که هر کدام درمحل خود مفصل ذکرشده و کسیکه اخلال کند بچیزی ازواجبات نماز عمداً نمازش باطل است اگرچه اخلال بحرکتی ازقرائت یا اذکار واجبه نماید وهمچنین کسیکه زیاد کند جزئی را درنماز عمداً از اقوال وافعال واجبه رکنیه یاغیررکنیه خواه آنچه زیاد کرده موافق اجزاء نماز باشد یامخالف آن اگرچه حکم در جزء مخالف ودرغیر جزء رکنی خالی ازتأمل واشکال نیست ومعتبراست درتحقق زیاده درغیر ارکان آنکه آنرا بعنوان جزئیت نماز بعمل آورد پس قرائت قران وذکرودعا در اثناء نماز نه بعنوان جزء نمازی ضرر ندارد مادامیکه بان زیاده صورت نمازمحو نشود چنانچه عیبی ندارد که میان نماز افعال مباح خارج ازنمازرا بعمل آورد مثل خاراندن بدن ونحو آن درصورتیکه موجب فوت موالات وماحی صورت نماز نشود

فصل دویم

درسهویات مسئله اگردر نماز رکعتی یارکنی راسهواً زیاد کند مثل رکوع یا دوسجده دریک رکعت وهمچنین تکبیرةالاحرام نمازش باطل است اگرچه بطلان نماز بزیادی تکبیر خالی ازاشکال نیست وامازیادهٔ قیام رکنی پس متحقق نمیشود مگر بازیادی تکبیرةالاحرام یارکوع وامانیت پس بنابر آنکه داعی باشد زیادی در آن غیر متصوراست وبنابر اخطار زیادی آن مضر نیست وزیادی سهوی درغیر

ارکان مبطل نماز نیست اگرچه موجب دوسجده سهو باشد بنابر احوط چنانچه بیاید مسئله کسیکه چیزی ازواجبات نمازرا سهواً کم کند ومتذکر نشود مگر بعداز تجاوز ازمحل ان پس اگر رکن کم شده مبطل نمازاست والافلا و چیزی براو نیست مگر سجدهٔ سهو بلی تشهدویک سجدهٔ فراموش شده را بعداز نماز قضامیکند وغیرازاین دو از سایر اجزاء نماز را اگر فراموش کند قضاء ندارد وهرگاه متذکر منسی شود درمحل خود باید انرا تدارک کند اگر چه رکن باشد و افعالی را که بعداز ان بجا آورده باید اعاده کند ومراد بتجاوز از محل آنستکه داخل رکن بعد شده باشد یاانکه محل جزء منسی فعل خاصی بوده ومحل ان فعل گذشته باشد مثل انکه ذکر رکوع یاسجودرا فراموش کند وبعدازسر برداشتن ازانها متذکر شود پس کسیکه رکوع رافراموش کند و متذکر شود بعدازدخول درسجدهٔ ثانیه یاسجدتین را فراموش کند ومتذکر شود بعدازدخول در رکوع رکعت بعد نمازش باطلست بخلاف کسیکه رکوع را فراموش کند ومتذکرشود پیش از دخول سجدهٔ اول یا سجدتین رافراموش کرده ومتذکر شود پیش ازدخول در رکوع بعد که باید برگردد ومنسی وانچه بعد از آن است بعمل آورد واگر رکوع را فراموش کندومتذکر شودبعد از سجدهٔ اولی احوط آنستکه برگردد و رکوع وانچه بعداز آنست بجاآورد وبعداز اتمام نماز را اعاده کند و کسیکه قرائت یاذکر رابالتمام یابعض انها را یا ترتیب انها را فراموش کند و پیش از انکه بحدراکع رسدمتذکر شد برگردد ومنسی وانچه بعدازآنست اعاده نماید و کسیکه قیام یا طمأنینه رادر ذکر یا قرائت فراموش نماید وپیش از رکوع متذکر شود احوط آنستکه انهارا بقصدقرابت مطلقه بدون قصدجزئیت بجا آورد بلی اگرفراموش کندجهر یااخفات قرائترا ظاهرعدم وجوب تدارک آنست اگر چه احوط تدارک انست بدون قصد جزئیت و کسیکه قیام بعداز رکوع یا طمأنینه قیام را فراموش کند وپیش از دخول در سجده متذکر شود باید بر گردد بایستد باطمأنینه وتمام کند نمازرا و کسیکه ذکرسجود یاطمأنینه انرا یاگذاردن یکی از مواضع سجود را حال ذکر فراموش کرده باشد و متذکر شود قبل از انکه ازمسمای سجود بیرون رود باید منسی را بجا بیاورد واگر منسی طمأنینه در

درحال ذكرباشد بايدذكررا بقصد قربت مطلقه بجا آورد نه بقصد جزئيت و هركاه متذكرشود بعداز بلند كردن سرازسجود محل‌تدارك منسى كذشته‌نمازرا تمام كند و كسيكه جلوس بين سجدتين باطمأنينه درانرا فرا.وش كند وپيش از دخول درسجده دويم‌متذكرشود بر كردد جلوس‌را باطمأنينه بجاآورد بخلاف انكه بعد از دخول درسجدهٔ دويم متذكرشود كه محل تدارك آن كذشته و كسيكه يك سجده يانشهد يابعض تشهدرا فراموش كند ومتذكرشود پيش از آنكه‌بحدر كوع ركعت‌بعدبرسد ياپيش‌از سلام‌متذكر شود درصورتيكه‌سجدهٔ اخيره يانشهد اخيررا فراموش كرده درهر دوصورت بايد بر كردد ومنسى‌را باآنچه بعداز آن است بعمل‌آورد بخلاف آنكه درصورت دويم بعداز سلام متذكرشود ومبطلى عمدى وسهوى مثل‌حدث بعمل‌آمده باشد كه محل‌رجوع كذشته بايد سجده يانشهد فراموش‌شده راقضا كند ودو سجدهٔ‌سهو بجا آورد واكر پيش از مبطل متذكر شود آنستكه منسى را بدون قصد اداء يا قضا تاآخرنماز بجاآورد واكرسلامرا فراموش كرده وپيش‌از مبطل‌عمدى وسهوى متذكرشودبايد بر كردد سلامرابجاآورد والانمازش‌باطلست مسئله اكرفراموش كند ركعت‌اخيرهٔ نمازرا مثلا وبعد ازتشهد وقبل ازسلام متذكر شود برخيزد ركعت رابجا بياورد وهمچنين‌است اكربعدازسلام وپيش از اتيان منافى عمدى وسهوى‌متذكرشود بخلاف آنكه‌بعداز اتيان بمنافى متذكرشود كه‌بايد نمازرا ازسر كيردوفرقى نيست دراين بين نمازچهار ركعتى وغيرآن وهمچنين است اكر زياده ازيك ركعت را فراموش كرده باشد و اكر پيش‌از سلام بعد از تشهد يا قبل ازآن معلوم شود كه‌سهوا يكركعت زياده كرده باشدبايد نمازرا ازسر كيرد مسئله اكرپيش‌از دخول ركوع علم اجمالى پيدا كند بانكه يادو سجده ازركعت سابقه فوت شده ياقرائت از همين ركعت اكتفا كند با درك قرائت‌بنابراقوى بلى‌اكرعلم اجمالى مزبور بعداز قنوت پيدا شود بايدبر كردد وسجدتين راتدارك كند باآنچه مترتب برآن‌است ونمازش صحيح‌است‌بنابراقوى ومع‌ذالك احتياط‌به اعادهٔ نماز نيز سزاوار نيست ترك كند مسئله اكربعدازفراغ ازنماز بفهمد كه دو سجده ازاو فوت شده وندانند كه‌آن دو سجده از يك

ركعت‌بوده‌يااز‌دوركعت احوطانستكه قضا كند دو سجده‌را ودومرتبه‌سجدهٔ‌سهو بعمل‌اوردواصل نمازرا هم اعاده كند وهمچنين‌است اكرعلم اجمالى‌مزبوردراثناء نماز پيداشود بعداز دخول در ركوع كه احوط اتمام نماز وقضاء سجدتين و دومرتبه سجدهٔ‌سهو واعاده اصل نمازاست اكرچه اقوى جوازاكتفاء باعاده نماز است درهر دوصورت واماهركاه علم‌اجمالى‌مزبور پيش‌ازدخول درركوع‌باشد صورمتعدده دارد كه اين‌مختصر كنجايش ذكر انهارا ندارد مسئله اكربعدازقيام براى ركعت سيم بفهمد كه تشهدرا ترك كرده ونداند كه سجده‌را نيز ترك كرده‌يانه بنشيند واحتياطاً سجده و تشهدرا بجا اورد ونمازرا تمام كند و بعداصل نماز را اعاده كند

فصل سيم در شكيات

بدانكه‌شك يامتعلق‌است باصل‌نماز يا بافعال نماز يا بركعات ان پس كلام در چندمقام است مقام‌اول درشك متعلق‌باصل‌نماز مسئله كسيكه شك كند كه نماز خوانده‌يانه اكرشك‌بعد ازوقت باشد التفات‌نكند وبنا كزارد كه‌بجاآورده واكر دروقت باشدبايد بنا كذارد كه‌نكرده وبجاآورد اكر مظنه‌داشته‌باشد كه بجاآورده زيراكه مظنه دراين‌مورد بحكم‌شك‌است مسئله اكربداندنماز عصر راكرده وشك كند كه‌ظهررا نيزبجاآورده يانه‌احوط بلكه‌اقوى آنستكه بايد ظهررابجابياورد حتى‌درصورتيكه ازوقت باقى‌نمانده‌باشد مكرمقداريكه‌مختص بعصرباشد بلى‌اكر اينمقدار ازوقت بيشترباقى‌نباشد وبداند كه‌عصررانكرده ياشك كندكه عصررا كرده يانه ودراين حال نيزشك داشته‌باشد كه ظهر را كرده‌يانه واجب‌است درآنوقت نمازعصررا بعمل آورد ونسبت‌بظهر حكم‌شك بعداز وقت‌جاريست مسئله اكر شك كند كه‌وقت نماز باقى است يانه‌بنا بربقاء وقت كذارد مسئله اكردر اثناء نمازعصر شك كند كه‌ظهررا كرده‌يانه پس‌اكر دروقت مختص بعصرباشد اعتنابشك نكند وبنا كذارد كه‌ظهر راكرده و اكر دروقت مشترك‌باشد بنا كذارد كه‌نكرده‌وعدول كند بنمازظهر مسئله اكربداند يك‌نماز كرده‌ونداند به‌نيت ظهر كرده يانيت‌عصر پس‌اكر دروقت مختص‌بعصر

باشدبنا گذارد که ظهر را کرده و عصررا درانوقت بجا اورد و اگر در وقت مشترك باشد یك نماز چهار رکعتی بقصدانچه برذمهٔ او باقی است بجا اورد و اگر بداند که یك نماز کرده ونداند که مغرب بوده یاعشاء پس اگر دروقت اختصاص عشا باشد بنا گذارد که مغرب را کرده و عشارا بیاورد واگر دروقت مشترك باشد هردونماز رابجااورد **مسئله** اعتنا نکردن بشك بعد ازوقت در صورتیستکه شك حادث شودبعداز انقضاء وقت بخلاف انکه در وقت شك کندوبعد فراموش کند شك خودرا تاوقت بگذرد انوقت متذکر شود که دروقت شك بوده باید قضا کند انرا اگر چه فعلا شك باشد که نمازرا در وقت بعمل اورده یا نه **مسئله** اگرمعتقد بانقضاء وقت بوده وشك نمود که نماز خوانده یانه و اعتناء بشك نکرد پس بعد از وقت معلوم شد که شك او در وقت بوده واجب است مشکوك را قضا کند بخلاف عکس بآنکه معتقد بود ببقاء وقت ودرانحال شك کرد که نمازخوانده یانه واعتناء بشك خود نکرد عمداً یانسیاناً و مشکوك را بجا نیاورد پس معلوم شد که شك او خارج وقت بوده که قضا ندارد **مسئله** اگر کسی کثیرالشك باشد درانکه نمازخوانده یانه مثل غیر کثیرالشك است پس اگر شك او دروقت باشد باید مشکوك را بیاورد واگر بعد از وقت است اعتبار ندارد بلی وسواسی ظاهر انستکه بایدبنا گذارد که اورده اگرچه دروقت باشد

مقام دویم

درشك متعلق بافعال نماز **مسئله** کسیکه شك کند در چیزی از افعال نماز پیش از آنکه داخل شود درفعل دیگر که مترتب بر آنست بایدمشکوك را بجا آورد مثل انکه شك کند در تکبیرة الاحرام پیش ازانکه داخل قرائت شود یاشك کند در حمد پیش ازدخول در سوره یادرسوره پیش ازرکوع یادررکوع پیش از سر از برشدن برای سجود در سجود پیش ازقیام یاتشهد که در جمیع صور باید بنا گذارد که مشکوك را انکرده وبجا آورد و اگر شك کند بعدازدخول درغیر که مترتب بر آنست اگر چه جزء ندبی باشد اعتنا بشك نکند وبنا گذارد که بجا آورده و دراین قاعده فرق نیست بین شك در دورکعت اول نمازیا دورکعت اخیر پس اعتنا نمیکند بشك درحمد اگر شروع

در شك متعلق بافعال نماز

بسوره کرده ونه بشك در سوره وداخل قنوت شده ونه بشك در رکوع یاقیام بعدازرکوع وقتیکه سرازبرشده برای سجود ونه بشك درسجودوقتیکه برخواسته یا داخل تشهدشده ونه بشك در تشهد وقتیکه برخواسته بلی اگرشك کنددر سجودیا درتشهد دربین بلندشدن برای قیام باید تدارك کند مشکوك را **مسئله** وقتی اعتناء نمیشود بمشکوك وبنامیگذارد که بعمل آورده که داخل شده باشددراجزاء وافعال مستقله مثل مثالهای مذکوره ومشکل است اجزاء این قاعده درجزءجزء مثل آنکه شك کند دراول سوره وقتیکه دراواخرسوره باشد یادرآیهٔ وقتیکه داخل آیه بعد شده باشد یادر اول آیه وقتیکه درآخر آیه باشد پس احوط دراین صورت آنستکه مشکوك را بقصدقربت مطلقه بجاآورد **مسئله** اگرشك کنددر صحت وفساد عملی که بجاآورده اعتنانکند وبنا گذارد که صحیح بعمل آمده اگرچه محل آن باقی باشد لکن درصورتیکه محل باقی باشد سزاوار نیست ترك احتیاط باعادهٔ مشکوك بلکه اگرشك کنددرصحت قرائت یاذکریکه بعمل آورده احتیاط باعادهٔ مشکوك بقصد قربت مطلقه ترك نشود ودرمثل شك درصحت رکوع یاسجود احتیاط کند باتمام نماز واعادهٔ آن **مسئله** اگرشك کند که سلام نماز راگفته یانه بعد از آنکه داخل شده باشد درکاریکه مترتب برفراغ نماز است مثل تعقیب ونحو آن ومثل دخول در منافیات که مسلمان پیش از فارغ شدن از نمازداخل در آن نمیشود اعتنانکند وبنا گذارد براینکه سلام را گفته است چنانکه مأموم شك کند که تکبیرة الاحرام را گفته یانه وقتیکه خودرا درجماعت بهیئت مصلی بیند بانکه صامت ایستاده ودو دسترا مثلا بر رانها گذاشته ونحوانها که باید اعتنا بشك نکند **مسئله** اگر شك کند درفعلی در محل و انرا بمقتضای وظیفه بعمل اورد بعد متذکر شود که مشکوك رابجا اورده بود ضرر ندارد مگرانکه رکن باشد که بسبب زیادتی مبطل نمازاست چنانچه اگر شك در فعلی حادث شد بعد از محل وبرحسب وظیفه اعتنانکرد بعدمتذکر شد که مشکوك رانکرده بودمبطل نماز نیست مگر انکه رکن باشد وتدارك ان ممکن نباشد بانکه داخل رکن بعدشده باشد که باطلست والا بایدانرا تدارك کند **مسئله** اگرمشغول فعلی از افعال نماز باشد وشك کند که ایادرافعال سابقه شك کرده یانه اعتنا نکند وهمچنین اگر

شك كند كه در افعال سابقه سهوى شده يانه كه اولى است بعدم اعتنا بلى اگر شك كند كه سهو كرده يانه ودر محلى باشد كه ميتواند مشكوك را تدارك نمود بايد مشكوك را بعمل آورد

مقام سيم

درشك در عدد ركعات

درشك در عدد ركعات فريضه مسئله مجرد حصول ترديد وشك در ركعات حكمى ندارد درصورتيكه بفكروتأمل وتروى زايل شودبلكه حكم صحت يا فساد مترتب بر استقرار شك است وشك مستقر درركعات نماز دو ركعتى وسه ركعتى ودوركعت اول نماز چهار ركعتى مبطل نماز است زيرا كه دو ركعت اولين را بايد احراز كند كه تمام بعمل آمده واحراز آن موقوف بسر برداشتن ازسجدهٔ ثانيهٔ از ركعت ثانيه است وحاصل نميشود بمجرد تمام شدن ذكر سجدهٔ اخير ولكن درصورت مزبور مراعات احتياط بيناء واتمام نماز واتيان بنماز احتياط وبعد از آن اعادهٔ اصل نماز ترك نشود وشك در ركعات بعداز تروى واستقرار در چند مورد مخصوص صحيح و قابل علاج است (اول) شك بين دو وسه بعد از اكمال سجدتين بنابرسه ميگذارد وركعت چهارمرا بعمل آورد ونماز را تمام كند و بعد از آن يكركعت ايستاده يادو ركعت نشسته نماز احتياط بجا آورد واحوط واولى آنستكه جمع كند بين هردو بتقديم يكركعت قيامى وبعد از آن اصل نمازرا ازسر گيرد (دويم) شك ميان سه وچهار در هرجا كه باشد بنارا بر چهار گذارد وبعد از اتمام نماز يكركعت ايستاده يادو ركعت نشسته نماز بجاآورد وبهتر جمع بين هردواست ومخيراست درتقديم هر كدام كه بخواهد واحوط واولى استيناف نماز است (سيم) شك ميان دو وچهار بعداز اكمال سجدتين بنارا بر چهار گذارد وتمام كند و دو ركعت ايستاده بجا آورد (چهارم) شك ميان دو وسه وچهار بعداز اكمال سجدتين بنارا برچهار گذارد بعد از تمام شدن نماز دوركعت ايستاده ودوركعت نشسته بعمل آورد واحوط بلكه اقوى تأخير دو ركعت نشسته است (پنجم) شك ميان چهار و پنج و اين دو صورت دا رد

صور شكوك صحيحه

اول - بعداز سربرداشتن ازسجدهٔ اخير كه بايد بنابر چهار گذارد ونماز راتمام

كند ودوسجده سهوبجا آورد. دويم - در حال قيام كه بايد بنشيند وشكش برميگردد ميان سه وچهار بنا برچهار ميگذارد ويك ركعت ايستاده يادوركعت نشستهٔ نماز احتياط بجا آورد (ششم) شك ميان سه و پنج در حال قيام بايد بنشيند وشكش بر ميگردد بشك ميان دوو چهار كه بعد از اتمام دو ركعت ايستاده بجا آورد (هفتم) شك ميان سه و چهار وپنج در حال قيام بايد بنشيند وشكش بر ميگردد بشك بين دووسه وچهار بنارا بر چهار گذارد وبعد ازاتمام نماز دوركعت نماز ايستاده وبعداز آن دو ركعت نشسته بجاآورد (هشتم) شك ميان پنج وشش درقيام بايد بنشيند وشكش برميگردد بشك بين چهار وپنج بعد از اتمام نماز دو مرتبه سجده سهو بجا آورد واحوط دراين چهار صورت اخيره علاوه سر گرفتن اصل نماز است مسئله اگر شك كند بين سه وچهار يا بين سه وپنج يا بين سه وچهارو پنج در حال قيام ويقين كند بين يك سجده يا دوسجده از ركعت سابقهٔ ترك كرده نمازش باطل ميشود زيرا كه اگر براى تدارك سجود بنشيند شكش برميگردد بشك قبل از اكمال سجدتين مسئله درشك هائيكهٔ معتبر باشد اكمال سجدتين اگر در حال جلوس پيش ازتشهد ياقيام شك كند كه اكمال سجدتين نموده يا نه نمازش باطل ميشود زيرا كه بايد بنا گذارد بر عدم اكمال بخلاف آنكه بعداز دخول در تشهد ياقيام باشد كه نمازش باطل نيست زيرا كه محكوم است شرعاً بانكه اكمال كرده مسئله شك درركعات درغير هشت صورت مزبوره موجب بطلان نماز است بلى دور نيست صحت درصورتيكه طرف كمتر شك چهار باشد بعداز اكمال سجدتين كه بنارابر چهار گذارد وطرف ديگر شك كه زياد تر از چهاراست الغا كند ونمازرا تمام كند ودوسجده سهو بعمل آورد مثل حكم شك بين چهارو پنج بلكه همچنين است صورتيكه پاى چهار درميان باشد وشكش بعداز اكمال سجدتين باشد باينكه شك كند ميان سه وچهار وشش كه دور نيست بعمل كردن به وظيفهٔ شك بين سه وچهار ووظيفهٔ شك بين چهار و پنج نماز علاج ا, شود كه بنابر چها راگذارد ونماز احتياط بجا آورد ودوسجدهٔ سهو بعمل آورد واحتياط باعادهٔ نماز نيز سزاوار نيست ترك شود مسئله اگر در حال نماز يقين كند كه سابقا شك ميان دوسه داشته وندانند پيش از اكمال

سجدتین بوده‌یابعد ازان باید بنا گذارد که‌بعداز اکمال بوده و بوظیفهٔ او عمل
کند وهمچنین است اگربعد ازفراغ ازنماز یقین کند واحوط بنا گذاردن و بوظیفه
شك عمل‌نمودن واعادهٔ اصل نمازاست مسئله اکر بعداز فراغ‌ازنماز شك کند
که‌شك اوموجب یك رکعت‌نماز احتیاط بوده یادو رکعت احوط جمع میان
هردو واعادهٔ نمازاست و همچنین است اکر نداند شك او کدام یك از شکوك
صحیحه بوده که بایدبعداز عمل کردن بوظائف جمیع انها اصل‌نمازرا اعاده کند
وجمع بین‌وظائف بآنستکه‌دو رکعت ایستاده ودو رکعت نشسته وسجده سهو
بعمل آوردواکر اطراف‌شك او منحصرنباشد بشکوك صحیحه وبعض شکوك
باطله‌نیز محتمل‌باشد بایداصل نمازرا نیزاعاده کند مسئله اکر شکی عارض شود
که‌حکم آنرانداندنظر کند اکربسبب تنکی‌وقت یانبودن کسیکه‌ازاووظیفه‌خودرا
بپرسد معذور باشد واختیار یکی از محتملات رجحانی داشته‌باشد باید همانرا
اختیار کند والا باحتمال طرفی‌را بکیرد وعمل کند ونمازرا تمام کند پس‌اکر
بعدمعلوم شودبر خلاف وظیفه عمل کرده اصل نمازرا اعاده‌یاقضا کند بخلاف
آنکه‌وقت‌واسع ومتمکن‌از یادگرفتن باشد که باید نمازرا قطع کند و بپرسد
هرچند برای‌اوجایز است‌موافق بعض محتملات عمل کند وبپرسد اکر عمل او
موافق بوده اکتفا نماید والا اعاده کند اکر چه احوط اعادهٔ نماز است حتی
باموافقت مسئله اگردر نمازشك کند وبعدازفراغ ازنمازشك اومنقلب شودبشك
دیکرمثل انکه در نماز شك کرده بود میان دو و چهار وبعدازفراغ از نماز
منقلب‌شدبشك میان سه‌و چهار یا انکه‌شك کرده بود میان‌دو وسه وچهار و
بعداز نمازمنقلب شدبشك میان‌سه وچهارنماز اوصحیح است‌ونماز احتیاطی براو
واجب‌نیست زیراکه شك‌اثناء نماز اومرتفع‌شده وشك بعد ازفراغ او بی اثر
استاکرچه احوط عمل کردن بوظیفه شك دویم است‌خصوص در مثال دویم
واینهادر صورتیستکه منقلب‌شده‌باشد بشکی که یقین‌نداشته باشد بنقصان نماز
خودمثل مثالهای‌مزبوره بخلاف‌صورتیکه‌منقلب‌شود بشکی که یقین کندبنقصان
نمازخود مثل‌انکه شك کرده بود میان‌دو و چهار بنا بر چهار گذاشت وبعد
ازنمازشك‌اومنقلب‌شدبدو وسه که‌بی‌شك بایدبقضای بوظیفه‌شك‌دویم عمل کندزیرا

معلوم‌شد که نمازش تمام نشده وسلام اودر غیر محل بوده باید نماز را تمام
کند وبرای سلام بیجا دو سجدهٔ سهونیز باید بعمل آورد مسئله اگرشك کند
میان دو وسه وبنابر سه گذاشت پس‌شك نمود میان سه که بنا گذاشت وچهار
ظاهر آنستکه‌شکش منقلب شده بشك میان دو وسه وچهار باید بوظیفهٔ آن
عمل کند مسئله اگر شك داشت‌میان دو وسه و بنابر سه گذاشت بعداز آنکه
رکعت چهارم رابجاآورد یقین کرد که آنوقت که شك کرده سه‌رکعت نکرده
بوده بلکه یایکرکعت کرده بودیادورکعت پس فعلا شك دارد بین دو وسه
وباید بوظیفهٔ خود عمل کند مسئله کسیکه عاجز باشد ازقیام درنماز ویکی‌از
شکوك صحیحه براو عارض شود ظاهر آنستکه نماز احتیاط اوکه برحسب
وظیفهٔ قیامی بودجلوسی‌میشود وآنچه جلوسی بود بحال خود میماند پس‌درشك
میان دو وچهار معین است دورکعت نشسته ودر شك میان دو وسه وچهار
دومرتبه دورکعت نشسته بجاآورد وامادر شکیکه مخیراست میانهٔ یکرکعت
ایستاده و دو رکعت‌نشسته مثل شك میانهٔ دو وسه و شك بین سه وچهارپس
محتملست‌تعیین‌یکرکعت‌نشسته‌وتعیین دورکعت‌نشسته پس‌احوط آنست‌هردورابجا
آوردوبعدنمازرا اعاده کندبلکه‌احوط درجمیع‌صور مذکوره اعادهٔ نمازاست‌بعد
ازعمل مزبور مسئله جایزنیست درشکوك‌صحیحه اینکه نمازرا بشکنند وازسر
گیردبلکه عمل‌کردن بوظیفهٔ‌خود واجبست بلی‌اگر عصیاناً نماز را شکست
نمازبر اکه‌از سرمیکیرد صحیح استاگرچه در قطع صلوة معصیت کرده
مسئله درشکوك باطله اگرباغفلت ازشك‌خود نمازرا تمام کرده ومعلوم شد
که‌مطابق واقع شده درصحت وبطلان ان نماز دو وجه است و اوجه بطلان
است مسئله مسافر دریکی ازچهارجا که مخیر است بین قصر واتمام اگربنیت
قصرشروع کرد ودر رکعات شك‌نمود آیامیتواند عدول بتمام کند وبعدول
نماز خودرا علاج کند که‌فاسد نشود مشکل است بلی‌اگر بعداز عدول شك
عارض شود صحیح است مسئله اگر درحال جلوس بعد از سجدتین شك کند
بین‌دووسه‌و بداند که در آن نماز تشهد نخوانده‌بایدبنابر سه گذارد لکن از
جهة تشهدمتروك علم اجمالی داردکه‌اگر این رکعت دویم او است محل‌تشهد

باقی است باید در آنحال بجاآورد واگر رکعت سیم اواست باید تشهدرا بعد از نمازقضا کند پس احتیاط کندبجمع بین وظیفتین بنابراقوی وهمچنین است اگردر حال قیام شك کند بین دو وسه بایقین بانکه تشهدرا نکرده که باید بنشیند برای تشهد وبعداز اتمام نماز تشهد را قضا کند

مقام چهارم

در شکیات که اعتبار ندارد وآن چند موضع است (اول) شك بعد از تجاوز محل باید بشك اعتناء نکند و بگذرد (دویم) شك بعداز خروج وقت نماز (سیم) شك بعد از فارغ شدن از نماز خواه متعلق شك شر و ط نما ز باشد یا اجزاء آن یار کعات آن مشروط بر آنکه یکطرف شك صحت باشد تا آنکه بتواند بنابر صحت گذارد مثل آنکه در نماز چهار رکعتی بعد از فراغ از نماز شك کند میان سه وچهار یا چهار و پنج باید بنابر چهار گذارد ودر نماز سه رکعتی شك کند بین سه وچهار ویابین دو وسه که باید بنابر سه گذارد ودر نماز دو رکعتی شك کند بین دو وسه مثلا که باید بنابر دو گذارد بخلاف آنکه درچهار رکعتی شك کند بین سه وپنج یادر نماز سه رکعتی شك کند بین دو وچهار که احتمال صحت ندهد پس نمازش باطلست زیرا که اجمالا یقین دارد بنقصان نماز یا زیادهٔ ان (چهار) شك کسیکه کثیر الشك باشد خواه متعلق بر کعات باشد یا افعال یا شرائط که باید بنا گذارد که مشکوك را بجاآورد واعتنا بشك نکند هر چند محل مشکوك باقی باشد مگر آنکه آوردن مشکوك موجب فساد نماز باشد که باید بنابر عدم وقوع گذارد وهر گاه کثیر الشك باشد در فعل خاصی یا نماز مخصوصی باید در خصوص آنچه کثیر الشك است بنابر صحت گذارد ودر غیر آن عمل کند بمقتضای شك مسئله کثیر الشك بودن در فعلی موکول بعرف است دور نیست که هر گاه سه نماز متوالی ان خالی از شك نباشد عرفاً اورا کثیر الشك گویند ومعتبر است در صدق آن آنکه کثرت شك او مستند بعارض خارجی نباشد مثل ترس یا غضب یا هموم یا غموم ونحو آنها که موجب اغتشاش حواس او باشد مسئله اگر کسی شك کند که کثیر الشك شده یا نه بنا گذارد که نشده چنانچه

کثیر الشك اگر شك کند که آیا کثرت شك از او زایل شده یا نه بنا گذارد که هنوز کثیر الشك است مسئله جایز نیست برای کثیر الشك اعتناء بشك خود کند پس کسیکه در رکوع کثیر الشك باشد ومحل آن باقی باشد باید بنا گذارد که رکوع را کرده واگر اعتنا نمود ورکوع کرد نمازش باطل میشود بلی اگر در قرائت یا ذکر کثیر الشك باشد وبقصد قربت مطلقه مشکوك را بجا بیاورد ضرر ندارد مادامیکه بحد وسواس نرسیده باشد (پنجم) شك هر کدام از امام ومأموم در رکعات با حفظ دیگری که باید شاك رجوع کند بدیگری واین حکم در افعال نماز جاری نیست بلکه هر کدام از آنها که مظنه داشته باشد نیز رجوع میکند که متیقن باشد بلکه دور نیست رجوع شاك بظان در رکعات وهر گاه امام شك کند در رکعات ومأمومین مختلف باشند در اعتقاد مثلا یکی از دو مأموم یقین داشته باشد که رکعت دویم است ودیگری یقین داشته باشد که سیم است امام نمیتواند بهیچکدام رجوع کند بلی اگر بعض مأمومین شاك باشند وبعضی متقین رجوع میکند امام بانکه متقین است بلکه در اینصورت بعداز رجوع امام بمتقین آنکه شاك است رجوع میکند بامام ونماز خود را بر طبق نماز امام تمام میکند درصورتیکه از برای او یا برای امام مظنه حاصل شود واما اگر مظنه حاصل نشود محل اشکالست احوط آنستکه رجوع کند ونماز را تمام کند وبعدهم اعاده کند مسئله اگر امام ومأموم هر دو شك کنند در رکعات وشك آنها متحد باشد مثل آنکه شك کنند مابین سه وچهار باید هریك بمقتضای شك خود عمل کنند چنانچه اگر شك آنها مختلف باشد و میان شك آنها قدر مشترکی نباشد مثل آنکه شك امام مثلا بین دو وسه باشد وشك مأموم بین چهار وپنج باید مأموم منفرد شود وهر کدام بمقتضای شك خود عمل کنند بخلاف آنکه هر گاه قدر مشترك مابین شك آنها باشد مثل آنکه شك یك کدام بین دو وسه باشد وشك دیگری بین سه وچهار که یکطرف شك هر دو سه رکعت باشد که در اینصورت هردو باید بنابر سه گذارند که قدر مشترك است زیرا که مقتضای رجوع شاك بمتقین همین است بجههٔ آنکه شاك میان دو وسه یقین دارد که چهار نیست وشاك است درسه بودن وآن شاك بین سه وچهار یقین دار که سه رکعت موجود شده وشاك است در چهار بودن

ان بس اول که شاك است درسه بودن رجوع میکند بدویم که حافظ است
دراینکه سه رکعت محقق شده ودویم که شاك است درچهار بودن ان رجوع میکند باول
که حافظست دراینکه چهار رکعت نیست وصادقست برهر کدام از آنها که در متعلق
شك خود رجوع بحفظ دیگری کرده بس هر دو بنارا برسه میگذارند ولکن
بااینحال نیز احوط اعادهٔ نماز است بلی برای اول کفایت میکند در احتیاط ببناء
بر سه وبجا آوردن نماز احتیاط (ششم) شك در رکعات نافله چه یکر کعتی
باشد مثل نماز وتر یادور کعتی مثل باقی نوافل مخیراست بین بناء براقل وبناء
براکثر وافضل بناء براقل است مگرجائیکه بناء براکثر موجب فساد آن باشد
که متعین است بنابر اقل گذارد واما شك در افعال نافله بس بحکم شك در
افعال فریضه استکه اگرمحل مشکوك باقی است باید مشکوك را بعمل آورد
واگر بعد از تجاوز ازمحل است اعتنا، نکندواگردر نافله یك سجده یاتشهد را
فراموش کندوبعد ازتجاوز ازمحل متذکر شود قضا ندارد وهمچنین سجده سهو
درنافله نیست مسئله نوافلی که کیفیت خاصه یاسوره مخصوصه در آن تعیین شده
مثل نماز وحشت که شب اول دفن مستحبست ومثل نماز غفیله اگر فراموش
شود آن کیفیت وممکن باشد برگردد وتدارك کند باید چنین کند والااعادهٔ نماید زیرا
که انچه بعمل آورده هرچند صحیح است لکن ان نماز مخصوص نیست بلی اگر بعض
تسبیحات نماز جعفرعلیه السلام را فراموش کند وقتیکه متذکر شود قضا نماید

فصل چهارم

در حکم ظن در افعال و رکعات نماز مسئله ظن در عدد رکعات که متعلق باشد
بدور کعت اخیره نمازهای چهارر کعتی بحکم یقین است که عمل بمقتضای ان واجب
است هرچند مسبوق بشك باشد بس اگر اول شك داشت بین سه وچهار مثلا
بعد مظنه کرد که سه بوده مثلا باید بنابرمظنون گذارد ونمازراتمام کند وهرگاه
بعکس ان اول مظنه داشت که سه رکعت کرده بعد منقلب شد بشك باید بمقتضای
شك عمل کند وهمچنین است اگر اول شك کرد بین دو وسه مثلا وبعد ازان
شکش منقلب شود بشك دیگر باید عمل کند بشك اخیر بس اگر درحال قیام شك

در ظن در افعال و رکعات نماز است

کند بین سه وچهار وبنابر چهار گذارد بعدازآنکه سرازسجدهٔ اخیر برداشت
شك نمود بین چهار وپنج عمل کند بشك دویم وهمچنین سایر انقلابات واماظن
در رکعات نماز دو رکعتی وسه رکعتی ودر دور کعت اول نماز چهار رکعتی و
ظن در افعال نماز بس در اعتبار آن اشکالست بخصوص ظن در افعال بس
اگرحکم ظن باوظیفه شك مختلف باشد ترك احتیاط نشود مثل آنکه مثلا مظنه
کند که رکوع را بعمل آورده ومحل آن باقی باشد باید احتیاط کند بعمل بوظیفه
شك که رکوع را بجا آورد و بعد از اتمام نماز را اعاده کند و اگر مظنه
کند که قرائت را بعمل آورده ومحل آن باقی باشد قرائت را بقصد قربت مطلقه
بجا آورد وهمچنین در صورتیکه بعداز تجاوز محل مظنه کند که نیاورده باید
احتیاط کند مسئله اگر در نماز مترددشود ونداند که شك است یابحد مظنه
رسیده باید بنا گذارد که شك است بلی اگر اول مظنه داشت بطرفی وبعد شك
کرده که مظنهٔ اومنقلب بشك شده یانه دور نیست بناء برحالت سابقه

فصل پنجم

در نماز احتیاط مسئله رکعات احتیاط که وظیفهٔ شاك است واجب است و
جایز نیست که ترك نماید انرا واصل نماز را اعاده کند وباید بعدازفراغ ازنماز
مبادرت کند بنماز احتیاط وجایز نیست میانه آنها منافیات نماز بعمل آورد واگر
منافی بجا آورد احوط آنستکه نماز احتیاط رابجا آورد واصل نماز رااعاده
نماید واگر بیش از نماز احتیاط منافی بعمل آورد بعد ازآن ظاهرشد نماز او
تمام بوده اعاده واجب نیست مسئله کیفیت نماز احتیاط آنستکه بعد از نیت
تکبیرة الاحرام گوید وحمد راآهسته بخواند حتی بسمله بنابراحوط ورکوع و
سجود وتشهد وسلامرا بجاآورد وقنوت ندارد اگرچه دورکعت باشد چنانچه
سوره ندارد مسئله اگرفراموش کند رکنی رادر نماز احتیاط یازیاد کندرکنی
را در آن باطل میشود ومع ذالك احتیاط باعادهٔ نماز احتیاط واعادهٔ نمازترك
نشود مسئله اگر بیش از شروع بنماز احتیاط معلوم شود که نماز اوتمام بوده
نماز احتیاط محل ندارد واگر بعداز فراغ معلوم شود تمامیت نماز نماز احتیاط

نافله محسوبست واگر دراثناء نماز احتیاط تمامیت نماز معلوم شود آنرا بقصد
نافله تمام کندواحوط آنستکه درصورتیکه نماز احتیاط یك رکعتی باشدرکعت
دیگر برآن اضافه کندوهرگاه بعداز فراغ از نماز احتیاط معلوم شود نقصان
نمازپس اگرنقص بقدرنماز احتیاط باشد مثل آنکه شك اوبین سه وچهاربوده
ویکرکعت نماز ایستاده کرده ومعلوم شود نمازاوسه رکعت بوده نمازش صحیح است
هرچند احوط استیناف است واگر نقص نماز زیادتر از نمازاحتیاط بوده مثل
آنکه درشك بین سه وچهار که یکرکعت نمازاحتیاط کرده معلوم شود که نمازاو
دورکعت بوده ظاهر آنستکه نماز احتیاط کافی نباشدبلکه واجب باشد اعاده نماز
وهمچنین است اگرمعلوم شود که نقصان کمتراز نماز احتیاط بوده مثل آنکه شك او
بین دو وچهاربوده ودورکعت ایستاده احتیاط بعمل آورد ومعلوم شود نمازاوسه
رکعت بوده وهرگاه نقصان معلوم شود دراثناء نمازاحتیاط پس با نماز احتیاطی
که مشغول است برحسب عدد رکعات و کیفیت آن موافق نقصان نمازاست یا
مخالف هردوجهة ویاموافق جهتی ومخالف جهة دیگر واقوی آنستکه درصورت
اول اکتفاء کندباتمام نماز ودربقیهٔ صور دست ازنماز احتیاط بردارد وبرگردد
باتمام نقیصه اصل نمازاگرچه احوط باآنها اعاده نماز است واگرپیش از دخول
نماز احتیاط نقصان نماز معلوم شود برگردد ونماز راتمام کند و نماز احتیاط
براو نیست ودو سجده سهوبرای سلام بیجا بعمل آورد مسئله اگرشك کند که
نماز احتیاطی که براو بوده بجاآورده یانه پس اگر شك او بعداز وقت نماز باشد
وداخل فعل دیگر نشده ومنافی بعمل نیاورده وفصل طویل نشده بناگذارد
که نماز احتیاط بجانیاورده وبعمل آورد ودر صورتیکه یکی ازسه امرمزبور
واقع شده بناگذاردن برآنکه نمازاحتیاط بعمل آمده خالی ازوجه نیست لکن
احوط بجاآوردن واعادهٔ نماز است مسئله اگرشك کند درفعلی ازافعال نماز
احتیاط درمحل آن باید آنرا بجاآورد واگرازمحل آن گذشته اعتنا نکندواگر
شك کند دررکعات آن دور نیست که بنابراکثر گذاردمگر آنکه اکثرموجب
بطلان باشد که بایدبنابر اقل گذارد لکن احوط اعادهٔ نماز احتیاط است نیزو
بعدازآن اعادهٔ اصل نماز مسئله اگرنماز احتیاط را فراموش کند وداخل نماز

دیگر شود از نافله یافریضه بایدآنرا قطع کند ونمازاحتیاط بجا آوردبخصوص
در صورتیکه نمازیکه شروع کرده بر حسب وظیفه مترتب باشدبراولی مثل عصر
نسبت بظهرواحوط اعاده اصل نمازاست نیز

فصل ششم

دراجزا فراموش شده

در اجزاء فراموش شده از نمازمسئله گذشت که آنچه از اجزاء نماز نسیانافوت
شده قضا ندارد سوای سجده وتشهد و ابعاض آن بخصوص صلوات برمحمد
وآل محمد که بعد از سلام نیت میکند که قضامیکنم سجده فراموش شده را قربة الی الله
وبعمل اورد با محافظت انچه در حال سجدهٔ نماز معتبر است ازشرائط واجزاء وفقد موانع
زیرا که از اجزاء نمازاست عقب افتاده بلکه جایز نیست فاصله شود بین نمازوبین
آن بمنافی بنا براحوط واگر منافی بعمل آمده احتیاط باتیان منسی واعاده نماز
ترك نشود مسئله اگر نسیان سجده یا تشهد درنماز مکررشود قضاآنهارانیز مکرر
بعمل آورد بعددمنسی ومعتبرنیست در وقت قضاء معین اند که قضاء کدام سجده
فراموش شده است وملاحظه ترتیب هم لازم نیست بلی اگر سجده وتشهدهردورا
فراموش کرده احوط تقدیم قضاء آنستکه سابق فوت شده واگر سابق را نداند
احتیاط کند بتکرار آنچه را مقدم داشته بعد از ثانی نیزبعمل آورد مسئله واجب
نیست سلام در تشهد قضائی چنانچه واجب نیست تشهد وسلام در سجده قضائیه
بلی اگرتشهداخیر فراموش شده باشد احوط آنستکه آنرابقصد قربت بدون نیت
اداء وقضا باسلام بجا آورد چنانکه در نسیان سجده اخیره نیزاحوط انستکه سجده
را با تشهد وسلام بدون قصداداء وقضاء بعمل آورد زیراکه محتمل است سلام
در فرض اول وتشهد وسلام در فرض دویم در غیر محل واقع شده باشدواین
تدارك بعنوان جزئیت نمازباشد نه بعنوان قضا مسئله اگر معتقد بوددرنماز که
تشهد یاسجده ازاو فراموش شده ومحل تدارك آن گذشته وبعداز سلام نماز
اعتقاد او منقلب شود بشك احوط وجوب قضاء است مسئله اگر شك کند که
آنچه ازاو فراموش شده یك سجده بوده یامتعدد بناگذارد براقل مسئله اگربعد
ازنماز فراموش کندقضاء منسی راو بعداز دخول نماز دیگر یادش بیاید باید

نمازرا قطع کند اگرچه واجبی باشد ومنسی را بعمل آورد بخصوص درصورتیکه
این نمازیکه داخل شده مترتب بر اولی باشد مثل عصر نسبت بظهر مسئله اگر مثلا
تشهد نماز ظهررا فراموش کرده ووقت عصر تنگ شده پس اگر منسی رامقدم
دارد یکرکعت نماز عصر را دروقت درك میکند باید منسی را مقدم دارد و
الاعصر رامقدم دارد ومنسی را بعداز فراغ عصربجا آورد وهمچنین است اگر
نماز احتیاط برای ظهر براو باشد ووقت عصر تنك شود لکن در اینصورت
باتقدیم عصر باید احتیاط کند باعادهٔ اصل ظهر بعد ازنماز احتیاط آن

فصل هفتم

درسجده سهو

درسجود سهواست مسئله واجب میشود سجدهٔ سهو برای چندچیز (اول) برای
کلام بیجا اگرچه بگمان خروج ازنماز باشد (دویم) برای سلام بیجا (سیم)
برای سجدهٔ فراموش شده که متذکر شود بعداز محل (چهارم) برای تشهد
فراموش شده یافوت محل آن (پنجم) برای شك چهار وپنج چنانکه گذشت
واحوط اتیان بسجدهٔ سهواست برای هر زیاده ونقیصه که درنماز واقع شودو
محل تدارك نقیصه گذشته باشد هرچند اقوی عدم وجوب آنست بلی برای قیام در
محل قعود وقعود درمحل قیام احتیاط بسجدهٔ سهو ترك نشود ودر کلام بیجا اگرچه
طولانی باشد مادامیکه یك کلام محسوب شود دوسجدهٔ سهو کافی است واگر کلام
بیجا بگوید ومتذکر شود دوباره سهواً کلام بیجا بگوید سجدهٔ سهورا مکرر کند
مسئله اگرسلام نماز بگوید درغیر محل دوسجده سهو بیشتر ندارد اگرچه هر سه
سلام را گفته باشد واگر در دورکعت بیجا سلام گفته دومرتبه سجود سهو
بعمل آورد ولکن احوط تعدد سجده است بتعدد صیغه سلام و همچنین است
حال تسبیحات اربعه مسئله کسیکه سجده سهو واجزاء منسیه ورکعات احتیاط
بر او واجب باشد سجدهٔ سهو را مؤخر بدارد و مخیر است در تقدیم اجزاء
منسیه بر رکعات احتیاط وتأخیر آن اگر چه احوط تقدیم رکعات احتیاطست
مسئله واجب است مبادرت نمودن بسجدهٔ سهو بعداز نماز واگر تأخیر بیندازد
گناه کرده ولی نمازش صحیح است وبتأخیر سجدهٔ سهو وجوب وفوریت آن

ساقط نمیشود پس فوراً واجب است مبادرت بان نماید واگر فراموش کند هر
وقت یادش آمد واجبست فوراً بعمل آوردن وبتأخیر آن باذکر گنه کاراست
مسئله واجبست درسجدهٔ سهو نیت مقارن سرازیر شدن برای سجود و واجب
نیست درآن تعیین سبب اگرچه متعدد باشد چنانچه واجب نیست ترتیب در
آن بترتیب اسباب ان بنابر اقوی وواجب نیست درآن تکبیر اگرچه احوطست وواجب
است درآن جمیع آنچه درسجدهٔ نماز واجب است بنابر احوط بخصوص گذاردن
هفت موضع برزمین ونگذاردن پیشانی برخوردنی وپوشیدنی بلکه اعتبار آنها
خالی ازقوت نیست و واجبست درآن ذکر مخصوص کهدر هرسجده بگوید
(بسم الله وبالله وصلی الله علی محمد وآل محمد) یابگوید (بسم الله وبالله اللهم صل
علی محمد وآل محمد) یابگوید (بسم الله وبالله السلام علیك ایها النبی ورحمة الله و
برکاته) واحوط اختیار ذکر اخیراست وبعد از سر برداشتن از سجدهٔ دویم
واجب است تشهد متعارف وسلام بگفتن السلام علیکم مسئله اگر شك کند که
موجب سجده بعمل آمده یانه بنابر عدم گذارد وبعد از علم بوجوب اگر شك
کند بعمل آورده یانه باید بجابیاورد واگر بداند که موجب سجده بعمل آمده
ومردد باشد بین اقل واکثر بناگذارد براقل واگر شك کند در فعلی از افعال
آن ودر محل باشد بجاآورد واگر ازمحل گذشته اعتنا نکند واگر شك کند که
یك سجده کرده یادو بنابراقل گذارد مگر آنکه داخل تشهد شده باشد واگر
بداند یك سجده کم کرده یا زیاد کرده اعاده کند

مطلب ششم

در نماز قضاء

در نماز قضاء است و در آن دو فصل است فصل اول درنماز قضاء خود و
بدرخود بدانکه واجبست قضاء نمازهای یومیه که وقت از او فوت شده عمداً
یاسهواً یا جهلا یا بخواب ونحو آنها در تمام وقت وهمچنین نمازیکه فاسد
بعمل آورده بفقدان شرطی یا جزئی که موجب بطلان باشد و واجب نیست
نمازهائیکه از صبی یامجنون درحال طفولیت یاجنون فوت شده وهمچنین کسیکه
بی اختیار بیهوش شده بخلاف آنکه بیهوشی او مستند بفعل اختیاری او بوده

وهمچنین واجب نیست آنچه ازکافر اصلی فوت شده بخلاف مرتدکه آنچه در
حال‌ارتداد ازاو فوت‌شده بعداز توبه قضاء آنرا باید بعمل آورد وصحیحست
ازاو اگرچه مرتد فطری باشد بنابر أصح وواجب نیست قضاء نمازیکه ازحایض
ونفساء فوت شده‌که تمام وقترا مستوعب‌بوده مسئله واجب است بر مخالف
بعدازآنکه مستبصر شود قضاء نمازیکه ازاو فوت شده یابرخلاف مذهب خود
آورده بخلاف آنچه بروفق مذهب خود آورده که‌قضاً آن براو واجب نیست
هرچند بمذهب ما باطل بوده بلی‌اگر بعداز نماز موافق مذهب خود مستبصر
شود وهنوز وقت باقی باشداداء آن واجبست واگرترک کند قضاء آن‌واجبست
مسئله اگرصبی بالغ شود یامجنون عاقل شود یا بیهوش بهوش آید در وقت
واجبست برآنها اداء نمازاگرچه ازوقت باقی‌نمانده باشد مگربمقدار یکرکعت
واگرترک کرد واجبست‌قضاءآن نماز وهمچنین است‌اگرحایض ونفساء پاکشوند
واین مقدار وقت‌باقی باشد چنانچه اگر جنون یا اغماء یا حیض یانفاس عارض
شود بعداز گذشتن مقدار نماز مختار ازاول وقت بحسب حال آنها ازسفروحضر
ووضویا تیمم ونماز ازآنها فوت شود واجبست برآنها قضاء مسئله کسیکه فاقد
طهورین‌باشد واجب‌است نماز خود را قضا کندبلکه احتیاط باداء‌نماز بی‌طهور
نیز ترک‌نشود مسئله واجبست قضاء سایر نمازهای واجبی غیراز نمازهای یومیه
مگر نمازعیدین حتی‌نمازیکه نذر کرده که دروقت معین‌بعمل‌آورد بنابراقوی
مسئله جایزاست قضاکردن فرایض درهر وقت شب و روز درسفر یادر حضر
وقضاء نمازیکه درحضر فوت شده درسفر بایدتمام بعمل آورد وآنچه درسفر
فوت‌شده درحضر قصر بجاآورد وکسیکه دراول وقت حاضر بوده ودرآخر
وقت مسافر یابعکس ونمازاز اوفوت شده عبرت درقضاء آن بحال فوت است
بنابر اصح پس دراول قضاءقصری کند ودر دوم تمامی وجائیکه درمقام اداء
احتیاطاً می‌بایست جمع کند بین‌قصر وتمام واز او فوت شده درقضاء آن نیز
باید جمع کند مسئله کسیکه دراماکن‌تخییر بوده‌ونمازش فوت‌شده‌ظاهرآنستکه
درقضاء آن‌نیز مخیرباشد اگردرهمان‌اماکن قضا کندوالا معین است‌قضاً قصری
مسئله مستحب است‌قضاً نوافل یومیه وکسیکه ازقضاً آنها عاجز باشد مستحب

است بدل‌هردورکعتی مدی‌ازطعام صدقه دهد واگرمتمکن نباشد بدل‌هر چهار
رکعتی یک‌مد بدهد واگرمتمکن نباشد بدل نوافل روزیک مدوبدل‌نوافل‌شب
یک‌مدبدهد مسئله اگر فوائت متعدد براو باشد اقوی عدم وجوب ترتیب است
درقضاء آنها پس میتواند قضاء لاحق رامقدم دارد برقضاء سابق مگر قضاء
نمازهای یکروز که‌ازاو فوت‌شده با اعتبار ترتیب درادای آن شرعاً مثل‌ظهر
وعصریامغرب وعشاء که‌نمیتواند پس‌اگر نماز ظهرروزی وعصر روز دیگر
ازاو فوت شده باشدیا صبح روزی وظهر روز دیگر از او فوت‌شده جایز
است تقدیم‌قضاء نمازیکه مؤخر فوت شده وهمچنین است‌اگرفوت شودصبح
وظهر یافوت شود عصر ومغرب یاعصر وعشاء ازیکروز که ترتیب درقضاء
آنها واجب‌نیست بخلاف آنکه فوت شودظهر وعصر یامغرب وعشا ازیکروز
که‌جایز نیست تقدیم عصر برظهر یاعشاء برمغرب لکن احوط مراعات ترتیب
است‌مطلقاً مسئله کسیکه بداند یک‌نمازاز پنج فریضه ازاو فوت شده ومعین
نمیداند کفایت میکند اورا بجاآوردن قضا صبح ومغرب ویک چهار رکعت
بقصدآنچه درذمه اواست مردد میان‌قضاء ظهر وعصر وعشاء ومخیر است در
این نماز بین جهر واخفات واگر مسافر بوده کافی است اوراقضاء مغرب و
یک دو رکعتی مردد میان چهار نماز واگر نداندحاضر بوده یامسافر کافی
است اورا قضاء مغرب ودو رکعت مردد بین چهار نماز و چهار رکعت مردد
بین‌سه‌نماز واگربداند دو نماز از پنج نماز ازیک روز از او فوت‌شده کافی
است‌اورا قضاء صبح وبعدچهار رکعت مرددبین ظهر وعصر وبعد مغرب وبعد
عشا واگر بداند مسافر بوده دورکعت بقصد نماز اول از آن دونماز مردد
بین قضاء صبح و ظهر وعصر بجاآورد وبعد مغرب وبعد دورکعت مرددبین
ظهروعصر وعشا بقصد مافی‌الذمه بجاآورد واگرنداند که‌حاضربوده یامسافر
دورکعت مردد بین صبح وظهر وعصر وبعد چهار رکعت مردد بین ظهر و
عصر وبعد مغرب وبعد دورکعت مردد بین ظهر و عصر و عشا وبعد چهار
رکعت مردد میان عصر وعشا بجا آورد واگر بداند که مسافر نبوده و سه
نمازازپنج نمازاو فوت‌شده بایدپنج نمازبترتیب فرائض بجا آورد واگربداند

مسافر بوده کفایت میکند قضاء چهار نماز دو رکعت مردد بین صبح وظهر بعداز ان دو رکعت قضاء عصر و بعد از آن مغرب وعشاء و اگر بداند چهار نماز از فرائض از او فوت شده باید قضا کند یکدوره فرائض پنجگانه را بقصر اگر مسافر بوده والا بتمام مسئله اگر بداند مثلا نماز صبح از او مکرر فوت شده و عدد انرا نداند میتواند اکتفا کند بقضاء قدر متیقن که فوت شده بنابر اقوی لکن احوط آنستکه آنقدر نماز فوت شده را تکرار کند تا یقین کند ذمه اش فارغ شده بخصوص درصورتیکه یقین داشته باشد که سابقاً عدد فوائت را میدانسته وفراموش کرده بلکه دراینصورت احتیاط ترك نشود وهمچنین است حال کسیکه بداند چند شبانه روز نماز ازاو فوت شده وعدد ایام را نداند مسئله واجب نیست که قضاء فوائت را فوراً بعمل آورد بلکه مادام العمر موسع است تا آنکه تأخیر آن منجر شود که اورا مسامح درادا، واجب گویند آنوقت مضیق میشود مسئله کسیکه نماز قضاً برذمه دارد ولکن معذور باشد از اداء آن بنماز مختار مثل آنکه عاجز ازقیام ونحو آن باشد احوط آنستکه تأخیر کند درقضاً تا عذرش برطرف شود بلی در صورتیکه بداند که تا آخر عمر عذرش باقی است یا آنکه بترسد که بمیرد پیش ازقضاً میتواند تعجیل کند درقضاً بهمانحال بلی درصورتیکه عاجز ازتحصیل غسل یا وضو باشد که تکلیف تیمم است ظاهراً بتواند تعجیل کند درقضاً با تیمم هرچند امیدوار باشد که عذرش مرتفع میشود بعد از قضاء مسئله کسیکه نماز قضاً بر ذمه دارد و وقت نماز اداء داخل شود میتواند اداءرا مقدم دارد بر قضاً هرچند احوط تقدیم قضاً است خصوص در صورتیکه نماز قضاً همانروز او باشد بلکه اگر شروع بنماز ادائی نمود پیش از قضاً مستحبست که در بین نماز عدول کند از اداء بنماز قضاً مادامیکه محل عدول نگذشته باشد مسئله کسیکه نماز قضاً برذمه اش باشد جایز است که نماز مستحبی بجا آورد بنا بر اقوی چنانچه جایز است نافله دروقت فریضه پیش از اداء فریضه مسئله نماز قضاًرا میتواند بجماعت بعمل آورد خواه امام شود یا مأموم بلکه مستحب است. ودرصحت جماعت معتبر نیست اتحاد نماز امام ومأموم مسئله واجبست بر ولی میت که پسر بزرك او باشد قضای نمازهای پدر که بسبب عذر مثل مرض ونحو آن از او فوت شده واحوط الحاق قضاً نماز های مادر

است بپدر بلکه الحاق آنچه نماز ازپدر بدون عذر عمداً فوت شده احوط است بلکه احتیاط دوم ترك نشود بلی ظاهر آنستکه نمازهائیکه بسبب اخلال بجزئی یا شرطی باطل بجا آورده باشد برولی واجب نباشد قضاء آن چنانچه نمازهائیکه برمیت بسبب ولایت یا اجیر دیگری شدن واجب بوده وبعمل نیاورده برولی او واجب نیست ومراد بپسر بزرگ آنستکه پسری ازاو بزرگتر نداشته باشد پس واجب نیست بردختر بزرگ ونه برغیر پسر بزرگ که ازاو کوچکتر باشند ونه برسایر اقارب میت مثل برادر یا عمو یا خالو اگرچه برآنها قضاء احوطست وهرگاه پسر بزرك که ولی او است بعد ازپدر بمیرد وجوب قضاً منتقل نمیشود ازاو ببرادرش که از او کوچکتر است ومعتبر نیست در ولی که وقت مردن پدر بالغ وعاقل باشد پس برفرض آنکه درآنحال صغیر یا مجنون باشد بعداز بلوغ وعقل براو واجبست چنانچه معتبر نیست که ولی وارث میت باشد پس اگر پسر بزرك بسبب قتل یا کفر یا رقیت ممنوع ازارث پدر باشد نیز براو واجبست وهرگاه دو پسر متساوی باشند درسن باینکه درزمان واحد دو پسر باهم متولد شده باشند آن دو شریك هستند در ولایت وقضاهای میت را تنصیف میکنند واگر مثلا یك نماز بعداز تقسیم باقی بماند آن یك نماز واجبست برهردو بوجوب کفائی وواجب نیست برولی که نمازهای میت را خودش بعمل آورد بلکه جایز است دیگری را اجیر کنند برای قضاً واجیر نمازرا بنیابت میت بعمل آورد نه بنیابت ولی ودرصورتیکه ولی خودش قضاً نماز میت را بجا آورد باید برحسب تکلیف خود با اجتهاد یا تقلید رفتار کند نه بتکلیف میت چنانچه دراصل وجوب قضاً براو اگر محل خلاف باشد بوجب تکلیف خود عمل میکند

در نماز استیجاری

فصل در مسائل نماز استیجاری

بدانکه جایز است اجیر شدن برای قضاً نمازهای میت مثل سایر عبادات چنانچه جایز است کسی بقصد تبرع بدون اجاره عبادات میت را بعمل آورد ونائب خواه اجیر باشد یا متبرع باید بقصد نیابت وبدلیت ازبرای میت برای فارغ شدن ذمهٔ او قربة الی الله بجا آورد وباین عمل ذمهٔ میت فارغ ومأجور است چنانچه نائب

هم مأجوراست ودر نماز استیجاری معتبر نیست قصد قربت بنحویکه برمکلف
در نماز خودش معتبراست وواجب است بر نائب که در آن عمل تعیین کند میت
منوب عنه را اگر چه بنحو اجمال باشد مسئله کسیکه قضأ نماز وروزه بر ذمه
دارد بر او واجب است وصیت کند که بعمل آورند وبر وصی او واجبست که اجرت
انرا از ثلث ترکه او بردارد بخلاف حج وخمس وزکوة ومظالم وکفارات که
باید از اصل وترکه بیرون رود خواه وصیت باخراج ان بکند یا نکند بلی در
صور تیکه وصیت کند که آنهارا از ثلث بردارند باید از ثلث خارج کنند مگر انکه
ثلث وافی بمجموع آنها نباشد که باید تتمه را از اصل بردارند وهر گاه کسی وصیت
کند که نماز وروزه برای او استیجار کنند وترکه نداشته باشد واجب نیست
بر وصی ونه بر ورثه که بمباشرت یا بمال خود برای او استیجار کنند مگر بر ولی
میت یعنی پسر بزرك او که واجبست هر چند وصیت نکرده باشد چنانکه گذشت
مسئله کسیکه اجیر دیگری شده برای نماز یاروزه یاحج ونحو آنها اگر پیش
از عمل بمیرد پس اگر بر اجیر شرط شده بود که خودش بعمل آورد بمردن اجیر
اجاره نسبت بباقی ماندهٔ عمل باطل میشود وذمهٔ اجیر مشغول میماند بانچه بازاء
باقی ماندهٔ عمل از اجرت گرفته پس از ترکه اجیر آنمقدا ررا بر میدارند
وهر گاه در عقد اجاره شرط نشده بود بر اجیر که خودش بعمل اورد باید مقدار اجرت باقی
مانده را از مال اجیر بردارند ودیگری را اجیر کنند که بعمل آورد واگر اجیر
ترکه نداشته باشد واجب نیست بر ورثه او که عوض دهند مسئله معتبراست در
اجیر برای عملی آنکه اجزاء وشرایط ومنافیات ومسائل آن عمل را با اجتهاد یا
تقلید صحیح بداند ودور نیست جواز استیجار کسیکه احتیاط میکند بدون اجتهاد
یا تقلید مسئله شرط نیست در اجیر عدالت وکفایت میکند مجرد امانت که نفس
مطمئن باشد که بوجه صحیح بعمل می آورد وآیا معتبراست در اجیر بالغ بودن که
اجیر کردن صبی ممیز صحیح نباشد اگرچه بدانیم بوجه صحیح بعمل میاورد یا نه
دور نیست که بلوغ معتبر نباشد در نائب اگرچه احوط خلاف آنست مسئله
جایز نیست اجیر کردن صاحبان اعذار مثل کسیکه عاجز از قیام باشد در نماز
با وجود دیگری بلکه اگر بعد از اجیر شدن عاجز شود باید صبر کند تا عذر او

مرتفع شود واگر مدت اجاره منقضی شود اجارهٔ او منفسخ میشود بلی دور
نیست صحت اجاره کسیکه صاحب جبیره یا کسیکه تکلیف او تیمم باشد اگرچه
خلاف احتیاط است مسئله اگر شك یاسهوی عارض اجیر شود بر طبق اجتهاد یا
تقلید خود رفتار کند نه بر طبق آنچه تکلیف میت بوده از اجتهاد یا تقلید او
مگر آنکهٔ اورا اجیر نمایند بر کیفیت مخصوصی که در اینصورت باید بهمان
کیفیت عمل کند مسئله جایز است اجیر شدن مرد برای نماز زن وزن برای مرد
ودر جهر واخفات وکیفیت ستر وسائر ناٸب بوظیفه خود عمل کند نه بوظیفهٔ
میت پس نائب اگر مرد باشد در نماز های جهریه باید جهر بخواند هرچند
میت زن باشد واگر زن باشد مخیراست اگرچه میت مرد باشد مسئله گذشت
که ترتیب در قضاء واجب نیست بنابر اقوی پس اگر جماعتی را برای نماز
میتی اجیر کنند لازم نیست تعیین وقت برای هر کدام از آنها تا آنکه ترتیب حاصل
شود وبرفرض وجوب ترتیب قدر مسلم آنستکه نماز لاحق را مقدم برسابق
ندارند نه آنکه واجب باشد تقدیم سابق وضرر ندارد که باهم بجا آورند مسئله
جایز نیست برای اجیر که دیگری را اجیر کند برای آن عمل بدون اذن مستاجر
بلی اگر اجیر عمل را بعهده بگیرد بدون آنکه اجیر شده باشد که خودش بعمل
آورد میتواند دیگری را اجیر کند لکن دراینصورت نمیتواند اجرت عملرا کمتر
از آنچه قرارداده باجیر دهد مگر آنکه بعض عملرا خود بجا آورد اگرچه کمی باشد
مسئله اگر برای اجیر وقت ومدتی معین کند وآن عملرا تاانقضاء مدت تمام نکند
بعد از آن اجیر نمیتواند بدون اذن مستأجر بجا آورد واگر اورد مستحق اجرت
ان عمل نیست بلی بجا آوردن عملرا در مدت معینه بعنوان شرط قرار داده
باشد واو تخلف نموده مستحق اجرة المسمی است هرچند مستأجر خیار تخلف
شرط دارد واگر فسخ نمود اجرة المسمی را از اجیر پس گیرد واو مستحق اجرة المثل
عمل است مسئله اگر بعد از عمل معلوم شود که اجاره باطل بوده اجیر مستحق
اجرة المثل عمل است وهمچنین است درصورتیکه اجاره رابخیار غبن ونحو آن
فسخ کند مسئله اگر در اجاره کیفیت عملرا معین نکنند از حیث مستحبات واجبست بر اجیر
بطور متعارف با مستحبات متعارفه مثل اقامه وقنوت وتکبیر رکوع وامثال آنها بعمل آورد

مطلب هفتم

در نما زعیدین که‌عید فطروعیدقر بان ا ست بد ا نکه ا ین‌نماز با حضورامام علیه‌السلام واجبست ودرزمان غیبت بجماعت یافرادی مستحب است ووقت آن ازطلوع آفتابست تازوال ظهر واگر فوت شود قضاء ندارد وآن دورکعت است درهرر کعتی حمدوسوره بخواند وبهتر آنستکه درر کعت اول سورهٔ والشمس ودردویم سورهٔ الغاشیه بخواند یاآنکه دراول سوره سبح اسم ودر دویم سوره والشمس بخواند وبعدازسوره درر کعت اول پنج تکبیر بگوید وبعدازهر تکبیری یك قنوت بعمل آورد وبعد ازسوره درر کعت دویم چهار تکبیر بگوید بعداز هرتکبیری یك قنوت بعمل آورد ودرقنوت کافیست هرذکر ودعائیکه برزبان اوجاری شود مثل سایر نمازهاوافضل آنستکه درهر قنوت دعاهائیکه واردشده بخواند بگوید (اللهم اهل الکبریاء والعظمه واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمه‌واهل التقوای والمغفرة اسئلك بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدآولمحمد صلی الله‌علیه وآله‌ذخراً وشرفاًو کرامه ومزیداً ان‌تصلی علی‌محمد وآل‌محمدوان تدخلنی فی کل خیرادخلت فیه‌محمداًو آل‌محمدوان‌تخرجنی من کل‌سوءاخرجت‌منه محمداًو آل‌محمدصلواتك‌علیه‌وعلیهم اللهم انی اسئلك خیر ماسئلك به‌عبادك‌الصالحون و اعوذبك مما استعاذ منه عبادك المخلصون)وبعد از نماز دو خطبه بعمل آورد ودرزمان غیبت ترك دوخطبه جایز است هرچند بجماعت بجابیاورند و مستحب‌است جهربقرائت ؛ ای امام ومنفرد وبلند کردن دستها وقت تکبیرات وبصحرا رفتن؛ رای نماز مگر در مکه ومکروهست نماز عیدین در زیرسقف مسئله امام در این‌نماز مثل نماز یومیه متحمل غیر قرائت نمیشود مسئله اگر شك کند درتکبیرات یاقنوتات بنابر اقل گذارد مسئله اگردرنمار عیدین‌موجب سجده سهو عارض شود احوط اتیان بانست هرچند درحال غیبت عدم وجوب سجده‌سهودر آن خالی ازقوت نیست وهمچنین است حال درقضاتشهدوسجده فراموش شده مسئله اذان‌واقامه‌دراین‌نماز نیست ومستحبست که‌موذن سه‌دفعه‌بگوید الصلوة

مطلب هشتم

در نماز جعفراست

در بعض نمازهای مندوبه (اول) نماز جعفر علیه‌السلام و این نماز مستحب موکداست ونزدعامه وخاصه‌مشهور که‌حضرت ختمی مرتبت صلی الله‌علیه‌وآله این‌نماز را از روی محبت‌و کرامت تعلیم بسرعموی خود جعفرابن ابیطالب علیهم‌السلام فرمودوقتیکه ازسفرحبشه مراجعت ودرخیبر شرفیاب حضورمقدس آن بزرگوارشد واز حضرت‌صادق علیهم‌السلام مرویست که‌رسول خداصلی‌الله علیه‌وآله بجعفرفرمود روزفتح خیبر وقتیکه ازحبشه مراجعت کرده‌بوده آیا نمیخواهی چیزی بتوببخشم عطیهٔ‌بتو عطاکنم انعامی‌بتودهم عرض کردبلی یا رسول‌الله ومردم خیال‌میکردند طلایانقره یاومرحمت مینماید متوجه‌شدند که‌بر عطیه آنحضرت مطلع‌شوند پس‌فرمودبتو چیزی‌میدهم که‌اگرهرروزبعمل آوردی بهترباشد برای‌تو ازدنیا وآنچه‌درآنست واگربین دوروز بعمل آوردی گناهان میانه‌آندو روزرا خدابیامرزد یاهرجمعه یاهرماه یاهرسال‌یکدفعه بعمل آوری گناهانیکه دربین آنها کردهٔ آمرزیده‌شود وبهترین اوقات این‌نماز روز جمعه است وقتیکه آفتاب‌بلند شده‌باشد وجایزاست که‌این‌نمازرا ازنوافل یومیه‌حساب کند که‌بجای هردو محسوب‌است پس‌مثلا بنمازجعفرع که‌چهار رکعت‌است‌بدو سلام نیت‌نافلهٔ مغرب‌میکند درهر رکعت حمدوسوره میخواند پس پانزده‌مرتبه میگوید سبحان‌الله والحمدلله ولا اله الاالله والله‌اکبرودر رکوع وبعد از سر بلند کردن ازرکوع ودرهر کدام‌ازسجده‌ها وبعداز سربلند کردن‌ازسجده‌ها ده‌مرتبه‌تسبیحات مزبوره رابگوید که درهرر کعتی هفتادوپنج مرتبه ودرمجموع چهار رکعت سیصدمرتبه میشودوظاهر آنستکه‌بتواند‌درذکرر کوع‌وسجوداکتفا کند ازذکر بتسبیحات هرچند احوط عدم اکتفا‌بآنست وسورهٔ مخصوصی در ان معتبرنیست لکن افضل آنستکه در رکعت اول سورهٔ اذا زلزلت ودر دریم والعادیات ودرسیم اذاجاءنصرالله ودر چهارم قل‌هوالله نخواند مسئله جایزاست برای مستعجل که تسبیحات را بعداز نمازبخواند چنانچه اگر حاجت ضروریه داشته‌باشد جایزاستکه دو رکعت‌را بعمل‌اورد وبعد ازقضاء حاجت دو رکعت

دیگری را بعمل آورد **مسئله** اگر فراموش کند تسبیحات را در محل خود و در محل دیگر متذکر شود وقت تذکر قضاء آنرا بجا آورد مثلا اگر تسبیحات رکوع را فراموش کند و بعد از سر بلند کردن متذکر شود در آنحال علاوه از ده تسبیحه وظیفه محل تسبیح رکوع را قضاء کند وهمچنین در باقی احوال واگر متذکر نشود مگر بعد از نماز همانجا تسبیحات را قضاً کند **مسئله** مستحبست در سجدهٔ اخیر بعد از تسبیحات این دعا بخواند (یامن لبس العز والوقار یا من تعطف بالمجد وتکرم به یامن لاینبغی التسبیح الا اله یامن احصی کل شیئی علمه یاذالنعمة والطول یاذالمن والفضل یاذالقدرة والکرم اسئلك بمعا قدالعز من عرشك ومنتهی الرحمة من کتابك وباسمك الاعظم الاعلی وکلماتك التآمات ان تصلی علی محمد وال محمد وان تفعل بی کذاو کذا) وبجای کذا حاجت خودرا ذکر کند ومستحبست بعد از فراغ از نماز بخواند آنچه را که شیخ طوسی وابن طاوس ازمفضل بن عمر روایت کرده‌اند که گفت دیدم حضرت صادق علیه السلام را که نماز جعفررا بجا آورد ودستهای خود را بلند ودعا کرد بقدر یکنفس یارب یارب گفت وبقدر یك نفس یارباه یارباه وبقدر یکنفس رب رب وبقدر یکنفس یاالله یاالله وبقدر یك نفس (یاحی یاحی) وبقدر یك نفس (یارحیم یارحیم) و هفتمرتبه (یا رحمن یارحمن) وهفتمرتبه (یا ارحم الراحمین) پس گفت اللهم انی افتتح القول بحمدك وانطق بالثناء علیك وامجدك ولاغایت لمدحك واثنی علیك ومن یبلغ غایة ثنائك وامدمجدك وانی لخلیفتك کنه معترفه مجدك وای زمن لم تکن ممدوحاً بفضلك موصوفاً بمجدك عواداً علی المذنبین بحلمك تخلف سکان ارضك عن طاعتك فکنت علیهم عطوفاً بجودك جواداً بفضلك عواداً بکرمك یالااله الاانت المنان ذوالجلال والاکرام پس

در نماز غفیله

بمن فرمود ای مفضل اگر تورا حاجت مهمی باشد این نماز رابجاآور واین دعارا بخوان وحاجت خودرا ازخدا سئوال کن که انشاءالله برآورده وباو است وثوق (دویم) نماز غفیله است وآن دو رکعت است میان مغرب وعشاء وظاهر آنستکه این نماز غیراز نافله مغرب باشد در رکعت اولی بعداز حمد میگوئی (وذالنون اذ ذهب مغاضباً فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لااله الاانت سبحانك انی کنت من الظالمین فاستجبناله ونجیناه من الغم وکذالك ننجی المؤمنین) ودر رکعت

دویم بعداز حمد میگوئی (وعنده مفاتح الغیب لایعلمها الاهو ویعلم مافی البر والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها ولاحبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولایابس الا فی کتاب مبین) پس دست بقنوت بردار وبگو (اللهم انی اسئلك بمفاتح الغیب التی لایعلمها الاانت ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفعل بی کذاو کذا) وحاجات خود راذکر کن وبگو (اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلك بحق محمد وآل محمد علیه وعلیهم السلام لماقضیتها لی) واز خدا حاجت خودرا سئوال کن که عطا میفرماید انشاالله تعالی (سیم) نماز اول هرماه است وان دو رکعتست در رکعت اول بعد

در نماز اول ماه

ازحمد سی مرتبه قل هوالله احد ودر رکعت دویم بعد ازحمد سی مرتبه انا انزلناه بخواند وآنچه بتواند صدقه دهد سلامتی آنماه راخریده ومستحبست که بعداز نماز بخواند (بسم الله الرحمن الرحیم ومامن دابة فی الارض الاعلی الله رزقها ویعلم مستقرها ومستودعها کل فی کتاب مبین بسم الله الرحمن الرحیم وان یمسك الله بضر فلا کشف له الاهو وان یردك بخیر فلاراد لفضله یصیب به من یشاء من عباده و هوالغفور الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم سیجعل الله بعد عصر یسراً ماشاء الله لا قوة الا بالله حسبنا الله ونعم الوکیل وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد لااله انت سبحانك انی کنت من الظالمین رب انی لما انزلت الی من فقیر رب لاتذرنی فرداً وانت خیر الوارثین) هر وقت از روز اول ماه باشد بجا میاورد (چهارم) نماز شب دفن است در احکام اموات گذشت (پنجم) نماز حاجت است وان بسیار

نماز ليلة الدفن
نماز حاجت

است دو طریق آن ذکر میشود اول کلینی بسند معتبر ازعبدالرحیم قصیر روایت کرده گفت برحضرت صادق علیه السلام داخل شدم وعرضکردم فدایت شوم دعائی اختراع کرده‌ام فرمود اختراع خودرا بگذار اگر برتو شدتی نازل شود فزع نما برسول خدا صلی الله علیه وآله ودو رکعت نماز کن هدیه نماز حضور مقدس آنحضرت عرضکردم چگونه بجا آورم فرمود غسل میکنی ودو رکعت نماز میکنی بهمان کیفیت فریضه افتتاح میکنی بتکبیره تاتشهد وسلام وبعداز فراغ میگوئی (اللهم انت سلام ومنك السلام والیك یرجع السلام اللهم صل علی محمد وآل محمد وبلغ روح محمد صلی الله علیه وآله منی السلام وارواح الائمة الصالحین سلامی واردد علی منهم السلام والسلام علیهم ورحمة الله وبرکاته اللهم ان هاتین الرکعتین هدیة

منی الی رسول‌الله فاثبنی علیهما ما املت ورجوت فیك وفی رسولك یا ولی المؤمنین
پس برو بسجده و چهل مرتبه بگو (یاحی یاقیوم یا حیاً لایموت یا حی لااله انت
یاذوالجلال والاکرام یاارحم الراحمین) پس پهلوی راست صورت‌را برزمین بگذار
وچهل مرتبه همان دعارا بخوان وپهلوی چپ صورت‌را برزمین بگذار وچهل مرتبه
بگو پس سر بلند کن ودست خودرا بلند کن وچهل مرتبه همان‌را بگو پس
دست خودرا بگردن خود انداز وسر سبابه‌را حرکت ده وهمان را چهل مرتبه بگو
پس ریش خود رابدست چپ بگیر و گریه کن یاخودرا بگریه بدار وبگو (یامحمد
یارسول‌الله صلی الله علیه وآله اشکو الی الله والیك والی اهل بیتك الراشدین حاجتی و
بکم اتوجه الی الله فی حاجتی پس سجده کن وبگو یاالله یاالله بقدر یك نفس (صل
علی محمد وآل محمد وافعل بی کذاو کذا) وحاجت خودرا ذکر کن حضرت صادق
علیه السلام فرمود من ضامنم برخداوند عزوجل که از سرجای خود حرکت نکرده
حاجت اورا برآورد وگفته‌اند که مکرر بتجربه رسیده «دویم» در امالی باسناد
خود از خداء منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود کسیکه حاجتی بخدا
داشته باشد برود بمسجد کوفه ووضوی کامل بسازد ودر مسجد دورکعت نماز
بخواند در هر رکعت حمد با هفت سورهٔ قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس
وقل هوالله احد وقل یاایها الکافرون واذاجاء نصرالله والفتح وسبح اسم ربك الاعلی
وانا انزلناه بخواند بعداز تشهد وسلام حاجت خودرا سؤال کند که بعون الله برآورده
شود انشاالله مسئله جایزاست که نمازهای مندوبه رادرحال اختیار نشسته بجاآورد
وهمچنین درحالیکه راه میرود پیاده یاسواره چنانکه جایزاست یکرکعت آنرا
ایستاده ورکعت دیگررا نشسته لکن افضل ایستاده است واگر نشسته بعمل آورد
مستحب است هر دورکعت یکرکعت حساب کند پس نافلهٔ صبح رابجای دورکعت
ایستاده چهار رکعت نشسته بجاآورد بدوسلام وهمچنین سایر نوافل وهرگاه نافله
واجب شود بنذر ونحو آن ظاهر آنستکه جواز جلوس اختیاراً در آن باقی بماند

نماز حاجت دیگر

مطلب نهم در نماز مسافر

بدانکه واجب است برمسافر بااجتماع شرایطی که بیان میشود قصر نماید نمازهای

در نماز مسافر و شرایط تقصیر

چهار رکعتی را بخلاف نماز صبح ومغرب که قصر درآنها نیست وشرط است در
وجوب قصر برمسافر چندچیز (اول) طی مسافت که هشت فرسخ است یك‌راست
رفتن تنها یابرگشتن تنها یامرکب از رفتن وبرگشتن بشرط آنکه رفتن کمتر
ازچهار فرسخ نباشد خواه متصل باشد برگشتن از آن راه برفتن بانکه شب‌را در آنجا
نماند یا آنکه کمتر ازمقدار اقامه وسایر قواطع سفر بماند که دراینصورت اقوی
وجوب قصراست درنماز وافطار کردن روزه هرچند احوط باحتیاط شدید در
صورتیکه شب را درآنجا بماند آنستکه جمع کندبین قصر وتمام ورروزه وقضاء
ان مسئله فرسخ سه میل است ومیل چهارهزار ذرع است بذراع دست که طول
ان بعرض بیست و چهار انگشت است و عرض هر انگشتی بعرض هفت دانه
جو وهردانه جو بقدرعرض هفت موازاوساط موی یابو میباشد پس اگر چیز
کمی از این‌اندازه کمترباشد بایدباقی بماند برتمام مسئله اگر رفتن بجائی پنج
فرسخ باشد مثلا وبرگشتن سه فرسخ واجب است قصر بخلاف عکس که واجبست
تمام بنابر اقوی واگر رفت وآمد کنددر کمتر ازچهار فرسخ چندین مرتبه که
مجموع هشت فرسخ شود قصر نکند هرچند تردد او درخارج حدترخص باشد پس
درهشت فرسخ ملفق ازرفتن وبرگشتن لابداست ازاینکه ملفق باشد ازیك رفتن
ویك برگشتن بشرط آنکه رفتن بمقصد کمتر ازچهار فرسخ نباشد اگرچه زیادتر
باشد مسئله اگربلدی دوراه داشته باشد یکی بعید که بقدر مسافت است ودیگری
قریب که بقدر مسافت نیست پس اگر ازراه دور برود قصر کند واگر ازراه نزدیك
برود تمام کند واگر ازراه نزدیك برود وازدور برگردد پس درصورتیکه رفتن
چهار فرسخ باشد قصر کند والافلا مسئله مبدء حساب مسافت در بلدیکه سور
دارد سوراست واگرندارد آخرخانه‌های بلداست واین درشهرهای کوچك و
متوسط است بخلاف بلادیکه بسیار بزرك باشد که آخر محله مبدء حساب است در
صورتیکه محلات آن ازیکدیگر جدا باشد وهرگاه محلات متصل بیکدیگر باشد اکتفا
بتحقق مسافت از آخر محلهٔ او تابمقصد مشکل است پس در صورتیکه از آخر بلد تا
مقصداو بقدر مسافت نباشد احوط جمع است واگر قصد رفتن ببلد کند ونداند
که تا آنجا بقدر مسافت است یانه یاآنکه معتقد باشد که بقدر مسافت نیست ودر

اثناء سیرمعلوم شود که‌مسافت بوده‌باید قصر کند هرچند باقیمانده مسافت‌نباشد
مسئله مسافت بودن‌ثابت میشود بعلم وبینه بلکه بخبر یك‌عادل نیزبنابر وجهیکه
بی‌اشکال‌نیست پس احتیاط‌بجمع ترك‌نشودوهر گاه‌شك کند که‌بقدرمسافت‌هست
یانه یامظنه کند که‌هست تمام کند وواجب نیست اختبار اگرمستلزم حرج‌باشد
بلی باید بپرسد شاید براو معلوم شود وهر گاه عامی که مسئلهٔ مقدار مسافت
شرعیه‌را نمیداند شك کند که‌آیا شرعاً راه‌بقدریستکه باید قصر کند یانه‌واجب
است‌براو احتیاط بجمع بین‌قصر وتمام مسئله اگراعتقاد کرد که‌راه بقدرمسافت
است‌وقصر نمود وظاهرشد که‌نبوده واجب‌است‌اعاده کندوهمچنین اگراعتقادش
این‌بود که مسافت نیست‌وتمام کرد وخلاف آن‌ظاهر شدباید دروقت‌اعاده کند
بنابر اقوی ودر خارج وقت قضاکند بنابر احوط مسئله درمسافت دوریه که
خارج ازحد ترخص دوربلد میگردد ومجموع راه‌هشت‌فرسخ یازیادتر باشدپس
اگرمقصود او گردش وهواخوری مثلا باشد ومقصد معینی دربین راه نداشته
باشد قصر کند و همچنین اگر مقصد معینی داشته باشد که از بلد تامقصد
او چهار فرسخ یا زیادتر باشد بخلاف صورتیکه رفتن از بلد تا مقصد او شرط دوم
کمتر ازچهار فرسخ‌باشد وبانضمام بقیهٔ راه تابلد هشت‌فرسخ باشد که در آن
تامل واشکالست‌پس‌در اینصورت‌احتیاط‌بجمع بین‌قصرواتمام ترك‌نشودشرط‌دویم
آنستکه ازاول قصدقطع مسافت داشته‌باشد پس‌اگر ازاول قصد کمترازمسافت
داشت وبعداز وصول بمقصد مجدداً قصدمقداردیگرنمود که‌مجموع بقدرمسافت
باشد کافی‌نیست هرچند بهمین طور اضعاف مسافت‌را قطع کندبلی‌در برگشتن
باید درصورتیکه بتنهائی بقدر مسافت باشدباید قصر کند وهمچنین کافی‌نیست
درصورایکه‌مقصد معینی‌نداشته باشدونداند بقدرمسافت میرسد یانه‌مثل کسیکه
غلام اوگریخته یاحیوانی ازاو گم‌شده درطلب آن میرود بلی درمراجعت اگر
بتنهائی‌بقدر مسافت‌باشدقصر کندچنانچه اگر دراثناسیر قصد کند که‌تامحل‌معینی
برود وان رفتن یامراجعت اگربقدر مسافت باشد بایدقصر کند وهمچنین کافی
نیست درقصراگر قصد کند مثلا تاسه فرسخ برود ازآنجا اگررفیق سفرپیدا
شودبهمراه برود یاآنکه‌سفرش متوقف برامری‌باشد که‌بر فرض حصول آن

برود والا برگردد مسئله مدار درقصر برقصد قطع‌مسافت است اگرچه بتأنی
باشد مثلا بخواهددراثناء راه بدون تخلل‌قواطع سفرچند روز بماند که‌تا یکماه
مثلا مسافت راطی کند مگرآنکه بحدی برسد که‌عرفاً‌سفر برآن‌صادق‌نباشدمثل
کسیکه برای تنزه روزی‌بقدرصد قدم مثلا راه‌میرود که دراینصورت باید تمام
کند واحوط جمع است مسئله معتبر نیست درقصدمسافت آنکه خودش مستقل
درقصدباشد بلکه کافی‌است برای تابع قصد متبوع اوخواه اطاعت متبوع‌براو
واجب‌شرعی باشدمثل زوجه وعبد نسبت بشوهر ومولی یاقهری باشدمثل اسیر
یا اختیاری باشدمثل خادم بشرط آنکه بداند که‌قصد متبوع بقدر مسافت‌هست
والاباید تمام کند وآیا درصورتیکه ندانند واجب است برآنها که‌ازاو بپرسند
یانه تأمل است اگرچه احوط استخبار است‌ولی برمتبوع واجب‌نیست‌خبردادن
هرچند استخبار را واجب بدانیم مسئله اگر تابع معتقد باشد که متبوع قصد
مسافت نداردیاشاك درآن‌باشد ومعلوم شود که قاصد بوده پس‌اگربقیه بقدر
شرط مسافت باشد قصرکند و الا ظاهر آنستکه تمام کند . شرط‌سیم ـ آنستکه
قصداومستمربماند پس‌هرگاه پیش‌ازرسیدن بچهارفرسخ عدول کنداز‌قصدیامردد
شودباید تمام کند ونمازقصری که‌بجاآوردهٔ صحیح‌است ومحتاج باعاده نیست
نه دروقت ونه بعداز آن‌واگر عدول باتردد بعد ازقصد مسافت بعداز چهار
فرسخ باشد قصر کند هرچند آنروز برنگردد وعازم برعود باشه پیش‌ازده‌روز
مسئله کفایت میکند دراستمرار قصدبقاء قصد نوع سفر اگرچه از مقصد اول
خودعدول کند بمقصد دیگر مثل آنکه‌قصد مکانی کرده بود ودراثناء راه‌عدول
نمود ازرفتن انجا بجای‌دیگر که باآنچه‌آمده بقدر مسافت‌باشد که‌باید قصر
کند بنابراصح چنانکه‌چنین است درصورتیکه ازاول قاصدنوع سفربوده‌وقصد
جای‌معینی‌نکرده‌بلکه‌تعیین آنرامو کول‌نموده‌برسیدن باخر حدمشترك که‌کافیست
دروجوب قصر مسئله اگردراثناء مسافت پیش‌از چهارفرسخ مردد شوددرسفر
وبدون آنکه‌چیزی‌از راه راطی کند بازعازم شود برقصد اول خود قصر کند
هرچند بقیهٔ رفتن یابرگشتن بقدرمسافت نباشد وهرگاه مقداری از راه رابا
تردید طی کرده ولکن تتمه یابرگشتن بقدر مسافت باشد باز قصر کند والا

اشکال دروجوب تمام نیست درصورتیکه آنچه اول پیش‌از تردید طی کرده‌با تتمه باسقاط آنچه مردد بوده بقدر مسافت نباشد واگربقدر مسافت باشدآیا باید تمام کندیاقصر اشکالست‌احتیاط بجمع‌ترك نشود (شرط چهارم) آنکه دراثناء مسافت نیت قاطع سفر باقامهٔ ده روز یا زیادتر یا مرور بوطن نداشته باشد مثل‌آنکه عازم باشد که‌چهار فرسخ برود ودر آنجا ده روزبماند یاآنجا وطن اوباشد وبخواهد ازآن بگذرد که‌باید تمام کند وهمچنین‌است اگرازاول مردد باشد که‌درمیان راه قصداقامه کند یانه یاآنکه‌مرور بوطن کند یانه‌بروجهیکه منافی قصد مسافت باشد که‌قصر نیست بخلاف صورتیکه قصد مسافت کرده و احتمال دهد که‌دراثناء راه مقتضی اقامه یامرور بوطن پیدا شود که باید قصر کند **مسئله** اگر از اول شروع بسفر قصد داشت که پیش‌از هشت فرسخ قصد اقامه کند یامرور بوطن نماید یامردد بود وبعد ازقصد خود عدول‌نمود وجازم شد بمسافت پس‌هرگاه بقیه بعد از عدول یابرگشتن بقدر مسافت باشد قصر است‌والا فلا **مسئله** اگرنیت‌اقامه نداشت ومقداری ازراه راطی نمود وپیش از رسیدن هشت فرسخ نیت اقامه نمود بعد ازآن عدول‌از اقامه‌کرد وعازم شد برترك اقامه‌پس اگر بقیه بعد از عدول بقدر مسافت است قصر کند وهمچنین است درصورتیکه میان دوعزم خود چیزی از راهرا طی‌نکند واگر طی کند ایا آنچه پیش ازعدول از راه رفته بانضمام بقیه باسقاط مقداریکه باتردید طی کرده اگر بقدر مسافت باشد باید قصر کند یانه اشکالست واحتیاط بجمع ترك نشود نظیرآنچه در شرط سیم گذشت (شرط پنجم) آنکه سفرش جایز باشد بخلاف آنکه سفر معصیت باشد که‌قصر نیست‌خواه خود سفر حرام‌باشدمثل

در سفر معصیت

فرار کردن غلام از آقای خود یا مقدمه حرام باشد مثل سفر برای دزدی یا برای ظلم بررعیت کردن‌ازطرف سلطان جایز ونحوآن بلی‌اگر غایت سفر معصیت‌نباشد لکن‌حرام‌دربین‌سفر ازاوصادرمیشودمثل غیبت قصراست‌بلکه‌مجرد سوار حیوان‌غصبی‌شدن اگرچه‌حرامست لکن بنابر اقوی سفر حرام نیست و همچنین سفری که مستلزم‌ترك واجبی باشد مثل آنکه مدیون‌بامطالبهٔ‌طلبکارو امکان اداء درحضرسفر کند که نتواند اداء دین واجب کند ونحوآن بلی‌در

جائیکه سفر برای توصل بترك واجب باشد احتیاط بجمع ترك نشود هرچند اکتفا بتمام خالی‌ازقوت‌نیست **مسئله** کسیکه تابع‌جائز باشدودرسفربااو مجبور باشدیا آنکه بقصدجاوگیری ظالمی‌از ظلم‌تبعیت کندونحو آن ازاغراض‌صحیحه باید قصر کندبخلاف کسیکه‌قصداو اعانت ظالم‌درظلم باشدیا آنکه متابعت‌او باعث تقویت ومزید شوکت ظالم باشد باید تمام کند**مسئله** اگر سفرش برای طاعت ومعصیت باهم باشدلکن داعی معصیت اوبالتبع باشد بنحویکه سفرش رابطاعت نسبت‌دهند قصر کندواگر بالتبع‌نباشد تمام کند وهرگاه مجموع‌هر دو داعی برسفر باشدکه اگریکی ازآن‌دو داعی‌نبودسفرنمیکرداحتیاط بجمع ترك‌نشود **مسئله** اگرابتداء سفراو بقصد طاعت‌بود ودر اثناء راه قصد معصیت نمود از آنجا ببعد تمام کند اگرچه مسافت ها قطع کرده باشد واعادهٔ آنچه قصر کرده لازم نیست بلی‌اگر بعداز قصد معصیت چیزی ازراه نرفته ازقصد خود برگردد دربقیهٔ‌سفرنیزقصر کند واگرباآن قصد مقداری طی کرده وبعد ازانصراف ازقصدتتمه راه‌یا برگشتن بقدرمسافت باشدقصر کند واگر بقدر مسافت نباشد لکن تتمه با آنچه ازاول بقصد طاعت بوده باسقاط مقداریکه با قصد معصیت‌طی کرده بقدر مسافت باشد بازقصراست واحوط ضم‌تمامست نیز واگر مقدار حلال از سفر کمتر از مسافت باشد وبضم مقداریکه‌باقصد معصیت طی‌کرده مجموع‌مسافت باشد احتیاط‌بجمع ترك نشود وهرگاه‌ابتداء سفر معصیت بود ودر اثناء راه عدول از معصیت نمود قصر کند اگر باقی یا برگشتن بقدر مسافت باشد والا تمام کند واحوط جمع‌است **مسئله** اگر ابتداء سفر معصیت بود وقصد روزه کرد پس عدول از حرام نمود پس اگر عدول پیش از زوال بوده باید افطار کند واگربعد از زوال عدول کندوور نیست حکم‌بصحت روزه لکن احوط اتمام ان وقضاًاست واگرابتداء سفرطاعت‌بوده وپیش از افطار قبل از زوال عدول‌بمعصیت نمود باید قصدروزه کندوصحیح است‌اگر مفطر بعمل آورده‌یا آنکه عدول بعد از زوال باشدروزه‌واجب‌نیست **مسئله** کسیکه‌سفر معصیت نموده اگر توبه‌کرده دربرگشتن قصر کندوالادور نیست تمام باشد زیرا که عرفاً بر گشتن جزء سفر معصیت محسوب است و

احوط جمع است **مسئله** سفر برای صید لهو چنانچه شغل اهل دنیا است ملحق بسفر معصیت است بخلاف آنکه برای تحصیل قوت باشد که قصر کند واگر صید برای تجارت باشد نسبت بروزه افطار کند ونسبت بنماز مشکلست احوط جمع بین قصر واتمام است واگر سفر بقصد مجرد تنزه باشد ملحق بسفر صید لهوی نیست پس واجبست قصر کند (شرط ششم) آنکه مقر معینی داشته باشد نه آنکه مثل بعض اهل بادیه در گردش باشد که خانه‌های آنها همراه ایشانست هرجا آب وسبزه پیدا کنند منزل کنند که در این سیر مخصوص هر قدر باشد قصر نیست زیرا که مسافر محسوب نیستند بلی اگر آنها برای مقصد دیگری سفر کنند از حج یا زیارت ونحو آنها باید قصر کنند واگر برای اختیار منزل مخصوصی یا طلب آب وعشب و کلاء مخصوصی سیر کنند که بقدر مسافت شد مشکل است واحتیاط بجمع بین قصر و اتمام ترک نشود (شرط هفتم) آنکه سفر شغل او نباشد مثل مکاری وملاح واصحاب سفینه وقاصد ونحو آنها از کسانیکه سفر عمل وشغل و کسب آنها باشد که باید در آن سفر که عمل آنهاست تمام کند هرچند در سفری باشد که برای خود و حمل اهل وعیال ومتاع خودشان از جائی بجائی روند بلی در سفریکه عمل آنها نباشد قصر کند مثل آنکه ملاح کشتی خودرا گذارده وبسفر زیارت ونحو آن برود ومدار بر آنستکه سفر شغل وعمل آنها باشد وحاصل میشود بعزم بر آن واشتغال بسفر مقدار معتدبه هرچند در یک سفر طولانی باشد که مکرر از جائی بجائی دیگر غیر بلد خود برود ومعتبر نیست در تحقق آن تعدد سفر سه مرتبه یا دو مرتبه بلی گاهی متحقق نمیشود مگر بتعدد مثل آنکه اشتغال باین عمل در سفر اول زمان کمی باشد که صدق عملیت سفر متوقف است بر تعدد سفر وظاهر کفایت دو سفر است پس در سفر دویم تمام کند اگرچه احوط در سفر دویم جمع ودر سفر سیم معین تمام است **مسئله** کسیکه شغل او آنستکه در تابستان مثلا مکاری باشد نه در زمستان یا بعکس ظاهر آنستکه باید تمام کند واحوط جمع است ومثل حمله‌دار که در خصوص موسم حج مشغول بسفر باشند ظاهر آنستکه قصر کند **مسئله** کسیکه عمل او سفر باشد باید تمام بخواند بشرط آنکه در بلد خود ده روز متصل ولو بدون نیت نماند و آنکه در بلد دیگر قصد اقامه ده روز نکند والا حکم عملیت سفر از او

در کثیر السفر است

منقطع شود وبعد از آن در سفر اول باید قصر کند نه در دویم وسیم اگر چه احوط در ان دو سفر جمع است **مسئله** کسیکه شغل او سفر نباشد ولکن بواسطهٔ عروض عوارض سفرهای پی در پی کند باید قصر کند مثل آنکه در بلدی شغلی دارد که هرچند روز یکدفعه باید سر کشی بانجا کند بلکه هر گاه شخصی از منزل او تا کربلا مثلا مسافت باشد ونذر کند یا بنا گذارد تا یکسال مثلا هر شب جمعه بزیارت برود ظاهر آنستکه حکم او قصر است بلی ظاهر آنستکه سیاح که در اطراف زمین میگردد ووطن ندارد از کسانیکه شغل او سفر است واگر اورا داخل عنوان سابق کنیم که خانه‌اش همراه او است بعید نیست و داخل هر عنوانی باشد بر او تمام واجب است **مسئله** شبان گوسفندان که جای مخصوص ندارد و بیله ور که در کسب خود دور بیابانها میگردد باید تمام کند (شرط هفتم) آنکه سیر کند در زمین تا بحد ترخص برسد وپیش از رسیدن بان قصر نکند ومراد بحد ترخص جائیستکه آنقدر دور شود که صدای اذان بلد را نشنود یا آنکه مخفی شود از او صورت دیوار های بلد وشکل آنها اگرچه سواد آن پیدا باشد واحتیاط بحصول هر دو ترک نشود **مسئله** چنانچه معتبر است در قصر رسیدن بحد ترخص برای کسیکه از بلد خود سفر میکند معتبر است رسیدن بان برای کسیکه از محل اقامه سفر میکند یا کسیکه سی روز بدون قصد اقامه درمحلی مانده اگرچه اولی در این دو مراعات احتیاط است **مسئله** در بر گشتن از سفر حکم قصر منقطع میشود برسیدن بحد ترخص که باید تمام کند هرچند احوط تأخیر نماز است تا داخل منزل شود واگر پیش از آن نماز کند احوط جمع است واما نسبت بجائیکه عازم باشد بر اقامه ده روز پس ایا منقطع میشود حکم سفر برسیدن بحد ترخص انجا یا نه اشکالست واحتیاط بجمع یا بتاخیر نماز تا برسد بمحل اقامه ترک نشود **مسئله** در سماع اذان وخفاء جدران مدار بگوش وچشم متوسط ودر صدای موذن وهوا مدار بر متوسط معتدل است **مسئله** کفایت میکند در نشیدن اذان تمیز ندادن فصول آن اگرچه اصل صدارا بشنود ومحتمل است اعتبار خفاء صوت حتی صدائیکه مردد باشد بین اذان وغیر ان چنانچه محتمل است اعتبار خفاء صوت بقدریکه تمیز داده نشود که اذان است یا غیر اذان پس رعایت احتیاط در جمع صور سزاوار است **مسئله** اگر منزل او جائی

در حد ترخص است

باشد که خانه و دیوار نداشته باشد معتبر استکه آنقدر از آنجا دور شود که بر فرض بودن دیوار مخفی میشد و در چادر نشینان کافی است خفاء چادرها **مسئله** اگر شك کند در رفتن در جائیکه بحد ترخص رسیده یا نه تمام کند و در بر گشتن از سفر در محل شك قصر کند **مسئله** مسئله کسیکه در کشتی یا شمندفر و نحو آنها باشد و پیش از رسیدن بحد ترخص در رفتن شروع بنماز کند بنیت تمام و در اثناء نماز بحد ترخص برسد اگر پیش از رکوع رکعت سیم بآنجا میرسد قصر کند و صحیح است و اگر بعد از رکوع باشد مشکل است و احتیاط باتمام بتمام و اعادهٔ آن بقصر ترك نشود و اگر در بر گشتن باشد و بنیت قصر پیش از حد شروع کند و در اثناء بحد برسد نماز را تمام کند بتمام

فصل

در وطن و احکام و اقسام آن

بدانکه سفر منقطع میشود بیکی از چند چیز (اول) برسیدن بوطن که تا قصد مسافت دیگر نکند قصر نیست و مراد بوطن جائیستکه مسکن خود قرار داده که دائما آنجا بماند چه آنجا محل ولادت او و مسکن والدین او باشد یا آنکه آنجارا خودش اختیار کرده باشد و در وطن معتبر نیست ملك داشتن یا ششماه در آنجا ماندن بلی در جائیکه وطن اصلی او نبوده و او آنجارا برای خود وطن اختیار کرده معتبر است بقدری در آنجا مانده باشد که در عرف آنجا را وطن و مسکن او حساب کنند **مسئله** اگر از وطن اصلی یا از آنچه خود اختیار کرده اعراض نموده و جای دیگر را وطن قرار داد پس اگر در آنجا ملك ندارد یا دارد و قابل سکنی نباشد یا باشد و شش ماه در آن سکنی نکرده باشد بقصد توطن ابدی حکم وطنیت از آن زایل میشود و اگر در آنجا ملکی دارد و بقصد توطن ابدی ششماه در آنجا مانده مشهور بر آنند که آنجا وطن شرعی او است که بمجرد مرور بر آن حکم سفر منقطع میشود مادامیکه ملك او باقیست بلکه بعضی گفته‌اند که داشتن ملك غیر قابل سکنی نیز کافیست حتی مثل نخل و نحو آن بلکه گفته‌اند که مجرد ماندن جائی ششماه هر چند بقصد توطن دائمی نباشد بلکه بقصد تجارت باشد مثلا کفایت میکند در وطن شدن و اقوی خلاف تمام مذکورات است که حکم وطن بر آنها جاری نیست و بمجرد اعراض حکم وطنیت مطلقاً زایل میشود هر چند احوط جمع بین حکم وطن و غیر آنست در جمیع صور خصوص صورت

در

اولی **مسئله** ممکن است کسی دو وطن فعلی داشته باشد در یك زمان بآنکه دو بلد را مسکن دائمی خود قرار دهد که مثلا در هر سال ششماه در یك کدام بماند و ششماه در دیگری بلکه ممکن است سه وطن یا زیاد تر داشته باشد که در هر کدام مقداری از سال را در آنجا بماند و حکم وطنیت و قاطع سفر بودن در آنها جاریست **مسئله** ظاهر آنستکه اولاد های کوچك تابع پدر و مادر باشند در وطن تا بعد از بلوغ آنها مادامیکه اعراض از آن نکنند و متوقف نیست وطن بودن آنجا که خود قصد توطن کنند بلی پدر و مادر در جائیکه قصد توطن کنند آنجا برای اولاد آنها که بالغ باشند بمجرد تبعیت والدین وطن نمیشود مگر آنکه آنها نیز قصد توطن کنند **مسئله** اگر کسی مردد باشد که از وطن اصلی هجرت کند بجای دیگر یا نه ظاهر آنست که بمجرد تردد حکم وطن از آن زایل نشود مادامیکه اعراض از آن نکند و بیرون نرود بلی در وطنی که برای خود اختیار کرده پیش از ماندن آنجا مقداریکه عرفاً وطن او محسوب باشد اشکالی نیست که بمجرد تردید در بقاء و هجرت حکم وطنیت از آنجا زایل میشود و اگر بعد از صدق عرفی مردد شود آیا بدون اعراض و بیرون رفتن از آن بمجرد تردید زایل میشود یا نه تأمل است و احتیاط بجمع بین حکم وطن و غیر آن ترك نشود (دویم) از قواطع سفر عزم بر اقامه است ده روز متوالی

در اقامه و احکام آنست

در جائی یا آنکه بداند که آنجا ده روز باقی میماند و او بدون اختیار خود **مسئله** شبهای متوسط داخل در اقامه است بخلاف شب اول و آخر پس کفایت میکند ماندن ده روز و نه شب و اگر وسط روز مثلا وقت زوال مبدء اقامهٔ او باشد تا زوال ظهر یازدهم کفایت میکند بنا بر اقوی و مبدء روز طلوع فجر صادق است بنا بر اقوی پس اگر از طلوع آفتاب روزی قصد اقامه کند منتهی میشود بطلوع آفتاب روز یازدهم نه غروب آفتاب دهم **مسئله** معتبر است در حکم بتمام آنکه محل اقامه یکجا باشد و منقطع نمیشود حکم سفر باقامهٔ ده روز در دو جا مثل نجف و کوفه باهم یا در کاظمین و بغداد باهم و ضرر ندارد به یکجا بودن محل اقامه بودن مثل شط مثل دو جانب بغداد و حله و کافی است ماندن در مجموع دو جانب **مسئله** معتبر نیست در نیت اقامه قصد بیرون نرفتن از سور بلد پس اگر از اول قصد اقامه نیت او این باشد که در بین ده روز تا بعض باغات و مزارع بلد برود حکم مقیم بر او جاریست

بلکه نیت بیرون رفتن ازحدترخص تا کمتر ازچهار فرسخ نیز ضرر نداردودرصورتیکه
قصدش این باشد دوسه ساعت بیشتر نماندوازآنجازودبر گردد بمحل اقامه که‌در
عرف‌ازصدق اقامهٔ در آن بلدخارج نشود وزیاده‌براین مشکل‌است‌خصوص در
صورتیکه قصدش‌باشد که شب خارج‌ازمحل ترخص‌بخوابد **مسئله** کفایت‌نمیکند
قصداجمالی درتحقق اقامه‌پس اگرزوجه‌وغلام‌ورفیق قصدشان این‌باشد که آنچه
متبوع آنها قصد ماندن کرده همانقدر بماند کافی نیست درتمام‌اگرچه‌متبوع
آنها قصد ده روز کرده باشد مرصورتیکه آنها از اول ندانندمقدارقصداورا
واگر چندروز بهمین حال‌بگذرد ومعلوم‌شود که متبوع‌قاصد عشره‌بوده‌باید آنها
قصر کنند مگر آنکه‌ازآنوقت آنهانیز قصدماندن‌ده روز کنند بلی‌اگرقصد کند
اجمالا که تاآخرماه یاتا روزعید مثلا بماند ودرحال‌قصد نداند که‌چندروزاست
ودر واقع ده روز یازیاده باشد دورنیست کفایت‌آن دروجوب‌تمام براولکن
احوط جمع است **مسئله** اگراقامه نمود وبعد ازآن عدول کرداز‌قصدخودپس
هرگاه باقصداقامه یك نماز چهاررکعتی بعمل‌آورده مادامیکه‌آنجاباشدبایدبعد
تمام بعمل آوردهرچندبعداز یکساعت سفر کند والابایدبر گرددبقصر و کفایت
نمیکند نمازدورکعتی یاسه رکعتی‌واگرنمازچهاررکعتی کرده‌باغفلت‌ازقصداقامه
یابسبب شرف‌بقعه بعدازغفلت ازقصداقامه‌وبعدازآن عدول ازاقامه‌نماید احوط
جمع‌است بین‌قصر وتمام‌هرچند وجوب‌تمام درصورت‌اولی ووجوب‌قصردرصورت
دویم خالی ازقوت نیست **مسئله** اگر باقصد اقامه نماز چهار رکعتی از او فوت
شود بایدقضای چهاررکعتی بعمل‌آورد پس‌اگر بعداز قضا عدول کند از قصد
اقامه باقی‌بماند بحکم‌تمام لکن‌احوط جمع‌است بخلاف‌آنکه عدول کند پیش
ازقضا که ظاهر عود بقصراست **مسئله** اگرقصد اقامه نمودونیت روزه کرده و
بعداز زوال پیش‌ازآنکه نماز ظهر کند عدول ازاقامه نمود روزه‌اش صحیح
است لکن‌در نماز قصر کند نظیر روزه داری که بعداز زوال سفر کند **مسئله**
فرقی‌نیست درعدول ازقصد اقامه بین‌آنکه عازم شود برنماندن یامردد شود در
اقامه وعدم آن درآنکه اگربعداز نمازچهاررکعتی باشد باید برتمام باقی‌بماند
والا بر گردد بقصر **مسئله** بعداز تمام‌شدن ده‌روز اقامه متوقف نیست باقی‌ماندن

حکم‌تمام برقصداقامه‌تازه پس‌مادامیکه‌انشاء‌سفری نکرده تمام‌است **مسئله** هرگاه
بعدازآنکه قصداقامه درجائی کرد و وجوب‌اتمام نماز بر او مستقر شد دربین
ده‌روز یا بعدازآن بدون اعراض ازمحل اقامه بیرون‌رودبرای کاری تابجائی که
کمتراز مسافت‌باشد واز آنجا بخواهد بر گردد بمحل‌اقامه پس‌اگر قصدش‌این
باشد که دربرگشتن ده‌روز دیگردر محل‌اقامه بماند بی‌اشکال در رفتن‌ومقصد
وبرگشتن و محل‌اقامه‌باید نمازرا تمام بخواند واگر در برگشتن خیال ماندن
ده‌روزرا درمحل اقامه نداشته‌باشد یا آنکه متردد باشد درده‌روز ماندن بازهم
اقوی آنستکه درهرچهار جا مادامیکه انشاء‌سفری نکرده تمام بخواندهرچند
احوط‌جمع‌است خصوص در برگشتن ومحل‌اقامه بلی‌هرگاه وقتیکه‌ازمحل‌اقامه
بیرون رودازانجا اعراض کند و از همان وقت انشاء سفر کند نهایت انکه
قصدش آنستکه بعداز مراجعت از مقصد عبور کند برمحل اقامه ویك‌شب‌مثلا
انجا منزل کند مثل سایر منازل باید در هرچهار جا قصر کند واین تفصیل
در صورتیستکه در اول قصداقامه خیال بیرون رفتن ازمحل اقامه را بین‌ده‌روز
نداشته باشد والا گذشت آنکه اگر بنحوی باشد که باقصد اقامت‌ده‌روزبلد
منافات نداشته‌باشد بانکه قصدش ان باشد برود وشب نماندوزود برگرددحکم
او تمام‌است و الا مشکل‌است و احوط جمع بین قصر واتمام است وهرگاه
در فرض مسئله‌وقت بیرون‌رفتن‌بمادون‌المسافه مرددباشد که‌بمحل‌اقامه‌برگردد
ویانه‌یاآنکه‌غافل‌باشد از آن‌پس‌درصورتیکه‌برگردداحتیاط بجمع‌بین قصر واتمام
در رفتن ومقصدوبرگشتن ومحل‌اقامه ترك‌نشود تاوقتیکه قصد اقامهٔ تازه کند
یا انشاء سفر نماید **مسئله** اگر مقیم بقصد سفرازمحل اقامه بیرون رود وبعد از
رفتن چهار فرسخ‌از سفر منصرف شود و عازم باشد که برگردد بمحل اقامه
وده روز مثلا آنجا اقامه‌نماید بایددر رفتن ومحل انصراف وبرگشتن‌قصر کندو
اگرپیش ازرسیدن بچهارفرسخ منصرف‌شود از سفرباید بعداز تجاوزاز حد
ترخص تا وقتیکه عزم عودنموده قصر کندوبعداز عزم بر عود تمام کند و
نمازیکه قصر خوانده قضاً ندارد واگرقصد اقامه‌ده روز در محل اقامه سابقه
ندارد باید قصر کند حتی در محل اقامه زیرا که از اقامه اعراض کرده

مسئله مسافریکه درجائی قصد اقامه نکرده اگر به نیت قصر داخل نماز شود و
دراثناء نماز قصداقامه درانجا کند باید تمام کند واگر قصد اقامه کرد وبنیت
تمام داخل نماز شد ودر اثناء ان از اقامه منصرف شد پس اگر انصراف او
پیش از دخول درکوع رکعت سیم باشد قصر کند واگر بعداز رکوع و پیش از
فراغ ان نماز باشد احتیاط باتمام نماز تماماً واعادهٔ نماز بقصر ترك نشود و بعد
ان تاسفرنکرده جمع کند بین قصر وتمام (سیم) ازقواطع سفر ماندن سی روز
است در جائی بدون قصد اقامه وملحق بمترددا ست کسیکه عازم باشد که فردا
یاپس فردا بیرون رود ونرود وهمچنین تاسی روز بگذرد بلکه ملحق بانست
کسیکه عزم کند مثلا نه روز آنجابماند و بعدازآن نه روز دیگروهمچنین تاسی
روز تمام قصر کند وبعد ازآن تمام کند اگر چه بعد از یك نماز سفر کند (درماندن سی روزه متردداً)
مسئله ظاهر الحاق ماه هلالی است بسی روز در صورتیکه مبدء تردداول ماه
باشد **مسئله** معتبر است اتحاد مکان تردد مثل اتحاد در محل اقامه وباتعدد مکان
تردد حکم سفر منقطع نمیشود **مسئله** هرگاه متردد در بین سی روز ازآنجابیرون
رود تاکمتر ازچهارفرسخ بانیت برگشتن بانجانظیر بیرون رفتن مقیم است که
گذشت حکم آن **مسئله** اگرمثلا بیست ونه روزیاکمتر جائی مترددبماندبعداز
آن بیرون رود بجای دیگر وآنجا نیز کمتر ازسی روزمترددبماند باقی میماند
بقصر مادامیکه چنین است مگرانکه قصداقامه کند یادرجائی سی روزمترددبماند

فصل دراحکام مسافر

بدانکه ازمسافر بعد از تحقق شرائط ساقط است دو رکعت اخیره ازنمازظهر
وعصروعشا که چهاررکعتی است چنانکه ساقطست ازاونوافل ظهر وعصر و
بقیهٔ نوافل باقیست حتی نافله عشاء بنابراقوی **مسئله** اگرمسافربعدازتحقق شرائط
قصر تمام بخواند باعلم بحکم وموضوع نمازش باطلست وبایداعاده کنددروقت
وخارج آن وهرگاه اوجاهل باشد باصل حکم که وظیفه مسافرقصراست اعاده و
قضا ندارد واگراصل حکم رابداند جاهل ببعض خصوصیات باشد مثل انکه
نداند سفر تاچهارفرسخ باقصد رجوع چند روز بعد موجب قصر است یاانکه

یا آنکه کثیرالسفرا کرده روز در بلد خود بدون قصد بماند
باید درسفر اول قصر کند یا تمام نماید ونحو ان باید اعاده کند در وقت
وقضاً درخارج وقت وهمچنین است اگرعالم بحکم وجاهل بموضوع باشد مثل
آنکه خیال کند تامقصد او بقدرمسافت نیست وتمام کند یاآنکه مسافت باشد
بخلاف کسیکه فراموش کند مسافر بودن خودرا وبحسب عادت تمام کند که با
تذکر دروقت اعاده کند لکن اگر بعداز انقضاء وقت متذکرشود قضا ندارد
مسئله روزه درآنچه ذکرشد ملحق بنمازاست بنا براقوی که باعلم وعمد باطل
و یاجهل باصل حکم صحیح است بخلاف جهل بخصوصیات یاجهل بموضوع
مسئله کسیکه وظیفهٔ اوتمام باشد اگرقصر کند باطلست مطلقاً حتی درمقیمی که
بسبب جهل بحکم قصر کند **مسئله** اگرناسی سفردراثناء نماز پیش ازدخول دررکوع
رکعت سیم متذکرشود باید قصر کند واگر بعدازآن متذکرشود باطلست واعادهٔ آن با
وسعت وقت اگرچه بادراك یکرکعت باشد واجبست **مسئله** اگروقت نمازداخل شد
ولوحاضر ومتمکن ازنماز بودو پیش ازنمازسفر کرد تاانکه ازحدترخص گذشت ووقت
باقی باشدباید قصر کند و احوط اتمام است نیزاگر چنانکه مسافر بعداز دخول
وقت وپیش ازنمازحاضرشد بابقاء وقت باید تمام کند واحوط قصر است نیز
مسئله اگرنمازچهاررکعتی ازکسی فوت شودباید قضا کندتماماگرچه درسفر
باشد چنانکه اگرنماز قصرازمسافر فوت شود باید قضا انراقصر کنداگرچه
درحضر باشد **مسئله** اگرنمازی ازکسی فوت شودکه در اول وقت حاضرودر
آخروقت مسافر بوده یابعکس باید درقضا مراعات آخروقت را بکند که در
اول قصر کند ودردویم تمام **مسئله** مسافر باعدم قصد اقامه مخیراست درچهار
مکان بین قصرواتمام (اول) مسجدالحرام (دویم) مسجد پیغمبر صلی الله علیه
وآله (سیم) مسجد کوفه (چهارم) حایرحسینی علی مشرفه آلاف التحیة والسلام
واتمام افضلست والحاق بلد مکه ومدینه بمسجدین خالی ازقوت نیست وسایر
مشاهد مشرفه الحاق باماکن مزبوره نیست ودرمساجد مزبوره فرق نیست
بین صحن وبام وسرداب آنهامثل بیت الطشت مسجد کوفه ودرحایرتمام روضه
شریف داخلست بنا براقوی که ازطرف سرتاشباك متصل برواق وازطرف پا

تادروپنجره متصل برواق واز طرف خلف تاحد مسجد هرچند دخول مسجد پشت سر ورواق شریف‌در تخییرمزبور نیز خالی از قوت نیست‌لکن احتیاط بقصر در آنجا ترك نشود **مسئله** تخییر مذکوراستمراری است وکسیکه‌به‌نیت قصر شروع‌بنماز کرده میتواند عدول‌بتمام کندو کسیکه‌به نیت‌تمام داخل‌نمازشد میتواند عدول بقصر کند مادامیکه از محل عدول نگذشته باشد بلکه جایز است شروع‌بنماز کندبدون تعیین قصر یاتمام **مسئله** در تخییرمزبورروزه‌ملحق بنماز نیست وبدون‌قصداقامه یابقاء متردد تا سی روز روزه از مسافر صحیح نیست **مسئله** مستحب‌است در تعقیب نمازهائیکه قصر میکند بعداز نماز سی مرتبه بگوید سبحان‌الله والحمدلله ولااله الاالله والله اکبر

مطلب دهم

در نماز جماعت‌است بدانکه بجماعت کردن نمازهای واجبی بخصوص‌فرایض یومیه از مستحبات اکیده‌است ودر نماز صبح ومغرب وعشاء تاکیدش زیادتر است ونماز جماعت ثواب عظیم داردکه‌عقول در آن متحیراست وجماعت‌در اصل‌شرع واجب نیست‌نه‌بوجوب‌تکلیفی‌ونه‌شرطی‌مگردرنماز جمعه‌باشرایطیکه درمحل خود مذکور است‌ومشروع نیست‌جماعت در نمازهای مندوبه اگرچه بنذر وامثال واجب‌شده باشد مگر در نماز طلب باران که بجماعت مشروع است وهمچنین در نمازهائیکه در اول اسلام واجب بوده وبسبب عوارض از وجوب افتاده مثل نماز عیدفطروعید قربان که درزمان غیبت امام علیه‌السلام واجب نیست‌بلکه مستحبست و بجماعت میتوان‌بعمل آورد **مسئله** شرط نیست درصحت جماعت اتحاد نمازمأموم باامام‌بحسب نوع یاکیفیت پس اقتدا کردن هر کدام ازنمازهای پنجگانه را بدیگری صحیح است هرچند درعدد رکعات بسبب قصریاتمام یااداء وقضاء مختلف باشدوهمچنین صحیح‌است اقتدا کردن درنماز آیات بنمازآیات‌اگرچه هردو آیه از یکنوع نباشند بلی‌جایز نیست اقتدا کردن نماز یومیه بنمازعیدین وبنماز آیات وبنمازمیت‌وبنماز احتیاط‌وبنماز طواف وهمچنین‌بعکس آن‌چنانکه جایز نیست‌اقتدا کردن‌هیچکدام ازنمازهای‌غیر

یومیه را ببعضی رابیعضی‌بلکه درمشروع بودن جماعت درنماز طواف‌اشکالست **مسئله** کمتر عددی که‌درغیرنماز جمعه وعیدین جماعت بان منعقد میشوددونفر است‌یکی‌امام و دیگری‌ماموم خواه‌مأموم مرد باشد یازن یاطفل ممیز بنابر اقوی **مسئله** معتبر نیست در انعقاد جماعت در غیر نماز جمعه وعیدین که امام قصد امامت کند بلکه بدون قصد امامت نیز منعقد میشود بلی حصول ثواب جماعت برای امام متوقف برقصد امامت است‌بخلاف مأموم که‌لابد باید قصد اقتدا نماید والا جماعت منعقد نمیشود اگرچه در افعال و اقوال متابعت امام کند وجایز نیست اقتدا کردن بدونفر دریك‌نماز هرچندنماز آن‌دونفر مقارن یکدیگر باشد وباید پیش نماز راباسم یاوصف یا اشارهٔ ذهنیه یاخارجیه تعیین نماید مثل آنکه اقتدا کند به‌پیشنماز حاضر اگرچه اسم‌ووصف‌اورا نداندبلی بایدعدالت اورا بداند پس کفایت نمیکند اقتدا بیکی مردد بین دونفر اگرچه قصدش آن‌باشد که دربین نماز معین کند **مسئله** اگر شك كند كه قصد اقتدا کرده‌یانه‌بنا گذارد که اقتداء نکرده‌اگرچه بداند که‌بقصدجماعت‌برخواسته بود بلی‌اگر خودرادر نمازحق ایستاده وساکت به‌بیند بنا گذارد که‌اقتداکرده **مسئله** اگر اقتدا کند بکسی باعتقاد آنکه زیداست ومتبین شود که‌عمروبوده پس هرگاه عمرورا عادل نداند جماعت بلکه نماز نیز باطلست اگربوظیفه منفرد عمل نکرده واگر عمرورا هم عادل‌بداند دو صورت دارد یکی آنکه قصدش اقتدا بخصوص زید بوده وخیال کرده‌این شخص حاضر زیداست این هم بازمثل سابق جماعت او بلکه‌نمازش نیز باطلست صورت دیگر آنکه‌اقتدا بامام حاضر کرده بخیال آنکه زیداست ومعلوم‌شدکه عمروبوده‌واوراهم‌عادل میداند جماعت ونمازش‌بی‌اشکال صحیح‌است **مسئله** جائز نیست کسیکه‌داخل‌نماز شده بقصد انفرادعدول کند‌بجماعت‌در اثناءنماز **مسئله** عدول‌از جماعت بانفراد در جمیع حالات نماز اختیاراً جایزاست اگرچه ازاول‌نماز قصد عدول‌دراثناء داشته باشد لکن احوط ترك عدول‌است مگر بسبب ضرورتی مخصوصاً د صورتیکه از اول‌چنین قصدش باشد **مسئله** اگر بعداز آنکه‌امام ازقرائت فارغ شده پیش‌از رکوع مأموم قصدانفراد کند قرائت از او ساقط‌است‌بلکه‌اگر

در اثناء قرائت امام منفردشود کفایت میکند انچه ازقرائت اما م با قیمانده اگر چه احوط آنستکه قرائت رابقصد قربت مطلقه ازسر گیرد ودر دردو صورت خصوص درصورت دویم مسئله کسیکه دراثناء نماز قصدانفراد کرده نمیتواند که دوباره عدول ازان کند بجماعت مسئله اگر کسی امام رادریابد در حا ل رکوع پیش ازذکر رکوع یابعد ازان قبل‌ازانکه امام سراز رکو ع بردارد اقتدا نماید وبر کوع رود اقتداء اوصحیح‌است ورکعت اول نماز او محسوبست وادراك رکعت درابتداء جماعت موقوف برسیدن برکوع امام است بخلاف رکعات دیگر که اگرمأموم برکوع اما م‌نرسدضرر ندارد مسئله اگر کسی‌در اول‌قرائت‌امام یادراثناء قرائت‌اقتدا کردوبحسب انفاق برکوع امام نرسید ظاهر آنستکه جماعت او باطل‌نشود ورکعت اول‌اومحسوب‌شودوانچه‌درمسئله‌سابق ذکرشد مختص است بموردیکه درحال رکوع امام اقتدا کند نه‌جائیکه دراثناء قرائت داخل جماعت شده باشد مسئله اگراقتدا کند بگمان انکه برکوع امام میر سد و نرسید نمازش باطلست وهمچنین‌درصورتیکه‌شك کند که‌برکوع امام رسیده یانه مسئله احوط آنستکه اقتدانکند مگردرصورتیکه‌مطمئن‌باشد که برکوع امام میرسد بلی‌ضرر ندارد که‌تکبیرة‌الاحرام بگوید‌بقصدانکه‌اگر باامام رسید جماعت باشد والامنفردشودیاانکه همانطورمنتظربایستدتاامام‌داخل رکعت دیگرشود مسئله اگر بنیت اقتداتکبیر گفت‌وپیش‌ازانکه‌اوبرکوع رود امام سرازرکوع بلندنمودبایدمنفردشود یاآنکه همانطوربایستدتابرکعت دیگر امام ملحق شود وانرا رکعت‌اول خودحساب کند اگرچه باقی‌ماندن بجماعت خالی ازاشکال نیست مسئله اگر وقتی باامام رسد که امام درسجدهٔ اولی یاثانیهٔ ازرکعت آخرنمازباشد وبخواهد درك فضیلت جماعت کندتکبیر بگوید وملحق شود ودرسجده وتشهد متابعت امام کند وبعد ازانکه امام سلام داد بر خیزد ونماز راازسر گیرد واکتفانکند به‌نیت وتکبیریکه گفته بود بخلاف‌انکه‌امام‌را درك کنددرحال‌تشهداخیر که‌ایستاده تکبیرة‌الاحرام بگوید وبنشیند ومتابعت امام کنددرتشهدوبعدازسلام‌امام‌برخیزدوشروع کندبقرائت‌بدون‌انکه‌تکبیرة الاحرام بگویدودرهردوصورت‌بااین‌متابعت‌فضل‌جماعت‌رادرك کرده‌اگرچه‌درك‌رکعت‌نکرده

(فصل)

در شرایط جماعت‌است علاوه برانچه گذشته و آن چند چیز است (اول)انکه میان مأموم وامام یا بعض مأمومین یا بعض‌دیگر حائلی نباشد که مانع ازمشاهده او شود واین شرطست برای مأمومی که‌مرد باشد بخلاف زن که‌باکی نیست بوجود حائل میان او و امام یا بعض مأمومین (دویم) انکه محل ایستادن امام بلندتر نباشد از محل‌ایستادن‌مأمومین بلندی معتد به‌وبلندی کمتراز یکوجب‌ضرر ندارد چنانکه‌بلندتر بودن جای مأموم ازجای‌امام هرقدر باشد ضرر ندارد (سیم) انکه دور نباشد بین مأموم وامام یابین‌او وصف پیش بدوری فوق العاد ه واحوط انستکه بین محل سجده مأموم ومحل ایستادن امام‌بامحل‌ایستادن‌مأموم سابق زیاده ازیك گام نباشد واحوط ازآن آنستکه متصل بیکدیگر باشند (چهارم) انکه مأموم ازامام پیشتر‌نه‌ایستد واحوط‌آنستکه عقبتر ازاو بایستد و در هرحال اگرجای‌ایستادن مأموم مقدم نباشد وبسبب طول قامت او درحال رکوع وسجود جلوتر باشد از امام‌ضرر ندارد اگرچه مراعات مقدم نشدن برامام درجمیع احوال نماز‌احوط است خصوص مقدم نشدن سر های زانوی اواززانوی امام درحال نشستن مسئله تار یکی هوا و شد ت غبا ر بنحویکه مانع از مشاهده با شد حایل محسوب نیست د ر جما عت و همچنین فصل بنهرآب یا جاده که فوق العاده دور نباشد حایل نیست بلکه بنجرهٔ که سوراخهای آن خیلی تنك نباشد که ساتر ودیوار بر او صادق نباشد‌نیز ضرر ندارد بلی اگر سوراخ های آن بشیشه بسته با شد ظاهرانستکه حایل حساب شود هرچند مانع دیدن ان‌نشود مسئله حایل کوتاه که مانع ازمشاهده در احوال نماز نباشد‌ضرر ندار د بقد ر یك و جب یا زیاد تر هر چند در حال سجود مانع از مشاهدم باشد بلی اگر در حا ل نشستن مانع ازمشاهده باشد مشکل است واحتیاط در آن ترك نشود مسئله حایل شدن مأمومین در صف پیش ضررندارد اگر چه هنو ز دا خل د ر نماز نشده باشند و کفایت می کند مهیا بودن‌آن ها برای جماعت

چنانکه ضرر ندارد که بعض دوطرف صف اول یابیشتر آنها امام رانبینند بجهت
طول صف یاآنکه بعض صف دویم بسبب انکه طولانی تر باشد صف اول را
نبینند مسئله اگرصفوف جماعت برسد مثلا بباب مسجد وصف دیگرطولانی
بشت درمسجد منعقد شود که مثلا یك نفر یادو نفر آنهامحاذی باب مسجد باشندو
باقی صف بشت دیوارمسجد باشد ظاهر آنستکه نماز جمیع آنها صحیح باشد مسئله
اگر دراثناء نماز حایل یادوری پیداشود اقوی آنستکه مثل ابتداء موجب بطلان جماعت
است وانهامنفرد میشوند مسئله ضرر ندارد حایل غیرمستقر مثل انکه انسان یا
حیوانی مرور کند میان آنها بلی اگریك جمعی متصل بیکدیگر میان صف مرور
کنند حایل محسوب است مسئله اگرنماز صف سابق مثلا بواسطهٔ انکه مسافر
باشند تمام شود بقاء جماعت صف لاحق مشکل است مکرانکه بدون فصل اقتدا
کند مسئله اگر بطلان نماز صف سابق معلوم شود جماعت صف لاحق بجهت
دوری یاحیلوله باطل میشود بلی اگرصحت وفساد نمازصف سابق معلوم نباشد
حمل برصحت باید نمود و کفایت میکند صحت نماز انها بحسب تقلید خودشان
هرچند برحسب تقلید اهل صف لاحق نماز انهاباطل باشد مسئله جایزاست اهل
صف لاحق تکبیرة الاحرام بگویندواقتدا کنند پیش ازانکه صف سابق اقتدا
کنند درصورتیکه ایستاده مهیای جماعت باشند

فصل سیم

در قرائت ماموم در صلوة جماعت

دراحکام جماعت است بدانکه احوط بلکه اقوی آنستکه مأموم دررکعت اول
ودوم ازنمازظهر وعصر که اخفاتیه است قرائت راترك کندوهمچنین درنماز جهریه
درصورتیکه صدا یاهمهمه امام رابشنود خلاف انکه صدا یاهمهمه اورانشنود
که جایز بلکه مستحبست که قرائت رابخواند لکن مأموم دررکعت سیم و
چهارم بحکم منفرد است که واجب تخییری است براوقرائت یاتسبیح چه قرائت
یاتسبیح امام را بشنود یانه مسئله فرقی نیست که نشنیدن صدای امام مستند بدوری
ازاو باشد یابکثرت صداها یابسبب کر بودن مأموم ونحوانها مسئله اگربعض قرائت
امام رابشنود وبعضی رانشنود احوط ترك قرائت است مطلقا مسئله اگر شك

کند که صدای امام را میشنود یانه یادراینکه صدائی که میشنود صدای امام است
یانه احوط ترك قرائت است مسئله واجب نیست برماموم طمأنینه درحال
قرائت امام اگرچه احوطست وهمچنین واجب نیست مبادرت بقیام دررکعت دویم
وجایزاستکه ماموم سجدهٔ خودرااطول دهد ودرحال قرائت امام برخیزد مسئله
تحمل نمیکند امام ازماموم چیزی ازافعال واقوال نماز رابجز قرائت دررکعت
اول ودویم اگر درانها اقتدا کرده باشد بخلاف رکعت سیم وچهارم که مأموم
بحکم منفرداست اگرچه امام انهادر قرائت کند ومأموم قرائت اورابشنودوهر
که مأموم دررکعت سیم وچهارم امام اقتدا کرد بایدقرائت بخواند زیرا که
رکعت اول یا دویم اواست پس اگر امام اورامهلت ندهد که سوره بخواند ترك
سوره کند وبرکوع امام ملحق شود واگرمهلت ندهد که مأموم حمدراتمام
کند احوط قصد انفراداست مسئله اگربرکعت دویم اقتدانمودقرائت آن رکعت
را امام تحمل مینماید ودرقنوت وتشهد متابعت امام میکند واحوط آنستکه مأموم
درحال تشهد امام تجافی کند یعنی زانوهارا بلند کند ومهیای برخواستن باشدو
وماموم دررکعت سیم امام که دویم اواست بایدقرائت کند خواه امام درآن رکعت
حمد بخواند یاتسبیح مسئله برمأموم واجبست که آهسته قرائت کند اگرچه درنماز
جهریه باشد خواه اصل قرائت براوواجب باشد مثل انکه مأموم مسبوق بیکر رکعت
یادو رکعت باشد یامستحب باشد مثل انکه دررکعت اول و دویم نماز جهریه
صدای امام رانشنود مسئله اگردررکعت سیم یاچهارم امام اقتدا کند پیش از
رکوع اوباید قرائت بخواند واگرامام اورامهلت ندهد سوره راترك کند و
اگر بداند که اگرداخل جماعت شود مهلت قرائت تمام حمدرا ندارد احوط آنستکه
داخل جماعت نشود مگر بعدازدخول امام دررکوع آنوقت تکبیرة الاحرام بگوید

در وجوب متابعت مأموم

وملحق شود بامام دررکوع که دراینحال قرائت براونیست مسئله واجبست که
مأموم متابعت کند امام را در افعال نماز که مقدم نشود براوومؤخر نشود بتأخیر
فاحش بخلاف اقوال که اقوی عدم وجوب متابعت است مگر درتکبیرة الاحرام
بدون فرق بین انچه بشنود یانه اگرچه درانچه بشنود ازاقوال بخصوص درسلام
متابعت احوطست و اگر متابعت نکند درآنچه بر او واجبست گناه کرده

لکن نمازبلکه جماعت اونیزباطل نمیشود بلی باتقدم یاتأخر فاحش بطوریکه
از هیئت جماعت خارج شود جماعت اوباطل میشود **مسئله** اگرپیش ازامام یا
باعتقادانکه امام تکبیر گفته یاسهوا تکبیرةالاحرام بگوید منفرداست پس اگر
بخواهد بجماعت برسد عدول بنافله کند ودور کعترا تمام کندوملحق شود **مسئله**
اگرمأموم پیش ازامام سرازرکوع یاسجود بردارد سهواً یابگمان انکه اوسر
برداشته باید برگردد ومتابعت امام کند وزیادتی رکن دراینجاضررندارد واگر
برنگردد گناه کرده لکن نمازش صحیح است واگرعمداً پیش ازامام سربردارد
گناه کرده وجایزنیست که برگردد واگرعمداً برگردد نمازش باطل میشودبزیادی
عمدی واگرسهواً برگردد برکوع باز باطل میشود بسبب زیادی رکن **مسئله**
اگرماموم پیش ازامام سرازرکوع بردارد سهواً وبرگردد برای متابعت و
امام پیش ازرسیدن اوبحدرکوع سربردارد دورنیست بطلان نمازاو واحوط
اتمام واعادهٔ آنست **مسئله** اگرماموم سرازسجده بردارد به بیند امام در سجده
است پس بگمان انکه سجدهٔ اول امام است بقصدمتابعت اوبرگردد بسجده و
معلوم شود که سجدهٔ دویمی امام بوده ان سجده مأموم دویمی اومحسوبست و
اگر بگمان انکه سجدهٔ ثانیه امام است وبقصدسجدهٔ ثانیهٔ خود بسجده رودومعلوم
شود که سجدهٔ اول امام بودمتابعتی مأموم محسوبست لکن احوط درهردوصورت
خصوص صورت دویم اعادهٔ نمازاست **مسئله** اگرمأموم برکوع یاسجودرودپیش
ازامام عمداجایزنیست که برگرددبرای متابعت واگرسهواً باشدواجبست برگردد
بقیام یاجلوس وبعد باامام رکوع یاسجود کند واحوط اتمام واعادهٔ نمازاست
مسئله اگرمشغول نافله باشدناگاه جماعت برپاشود وبترسد که درك جماعت
نکندجایزاست نافله راقطع کند واگرمشغول فریضه باشد بانفراد مستحبست
عدول بنافله کنداگرازمحل عدول نگذشته باشدوبدور کعتی سلام گوید وبجماعت برسد

(فصل چهارم)

درشرایط امام جماعت است وآن چند چیزاست ایمان وطهارت مولد وعقل و
بلوغ درصورتیکه مأموم بالغ باشدومردبودن اگرمأموم مردباشدبلکه مطلقاً

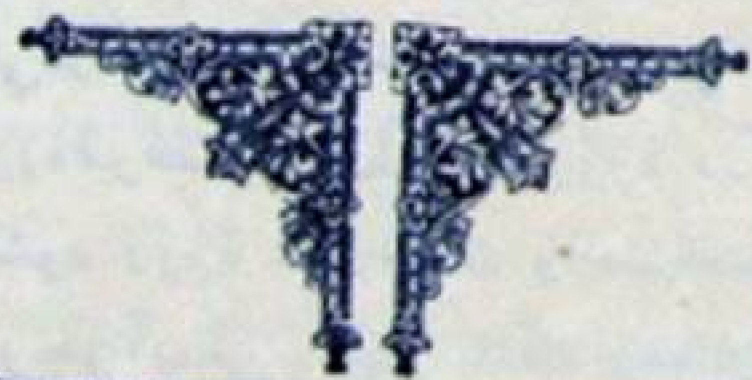
بنابراحوط وعدالت وجایزنیست اقتداکردن بفاسق و مجهول الحال و عدالت
در شرایط امام جماعت است
عبارت است از حالت نفسانیه که وا دارد اورابرملازمت تقوی وترك گناهان
کبیره که ازجملهٔ آنهااست اصرار برگناهان صغیره واجتناب ازمنافیات مروت
وآن هرکاریستکه ارتکاب آن دلالت کند برمهانت نفس وقلت حیا وبی مبالاتی
بدین وگناهان کبیره عبارتست ازهرمعصیتی که وعدهٔ آتش برآن داده شده
در تعداد گناهان کبیره است
یاآنکه تصریح شده باشد بکبیره بودن آن مثل شرك بخداوندمتعال وانکار آنچه
اوفرستاده ویأس ازروح وامن ازمکر اوودروغ بستن بخدایارسول یااوصیاء
اوومحاربهٔ اولیاء اوو کشتن نفس محترمه بغیرحق وحقوق والدین وخوردن
مال یتیم بظلم وقذف محصنه وفرار کردن ازجهاد وقطع رحم وسحروزنا و
لواط ودزدی ویمین غموس وکتمان شهادت وشهادت باطل وشکستن عهدو
عمل نکردن بوصیت وحیف درآن وشرب خمروخوردن رباوسحت وقمارو
خوردن میته وخون وگوشت خنزیروآنچه برای غیرخدا کشته شده بدون ضرورت
وکم کردن کیل وترازو برای کم فروشی وتعرب بعدازهجرت واعانت ظالم
کردن ورکون بظالم وحبس حقوق بدون عذرودروغ گفتن وتکبر کردن و
اسراف وتبذیروخیانت وغیبت وخبرچینی واشتغال بملاهی واستخفاف بحج و
ترك نمازوندادن زکوة واصرار برگناهان صغیره **مسئله** اصراربرصغیره متحقق
میشود بمداومت وملازمت برمعصیت بدون توبه ودورنیست که عزم برعود بر
معصیت بعدازارتکاب ان اصرارباشدهرچند عودبان نکند خصوص درصورتیکه
حال ارتکاب معصیت اولی بلی عازم برعودباشد وظاهرآنستکه بمجردتوبه نکردن
بعدازمعصیت بدون عزم برعود اصرارمتحقق نشود **مسئله** اقوی جوازامامت
جماعت است برای کسیکه خود راعادل نداند بااعتقاد مأمومین بعدالت او اگرچه
خلاف احتیاط است **مسئله** ثابت میشود عدالت بشنماز به بینه وبشیاعی که موجب
اطمینان باشدبلکه اطمینان ووثوق باو ازهرجاحاصل شده باشدکافیست هرچند
باقتدا کردن جماعتی ازاهل بصیرت وصلاح باوحاصل شودنه جهال وعوام الناس چنانچه
کافیست حسن ظاهر که کاشف ظنی است ازوجود حالت نفسانیه که باعث بر

ملازمت تقوی باشد **مسئله** کسیکه ایستاده نماز میخواند جایز نیست اقتدا کند بکسیکه نشسته بجا میاورد وهمچنین نشسته اقتدا نکند بمضطجع که خوابیده نماز میکندو کسیکه قرائت اوصحیح باشداقتدا نکندبکسیکه قرائتش درست نیست یابکسیکه حرفی را بدل کندبحرف دیگریااعراب کلماترا صحیح نخواندا گرچه نتواند صحیح بخواند و کسیکه زبان دارد اقتدا نکند باخرس اگرچه خودش هم درست نخواند بلی ضرر ندارد اقتدا کردن در رکعت سیم یاچهارم کسیکه بسبب عدم تمکن حمد وسوره را نمیتواند درست اداء کند **مسئله** باکی نیست بامامت کسیکه نشسته نماز میکند برای مثل خود وهمچنین مضطجع برای مثل خود چنانکه باکی نیست بامامت کسیکه تیمم کرده برای متوضی ونه بامامت صاحب جبیره برای غیرخودو کسیکه درنماز نجاست همراه داشته باشد بسبب عذر بلکه دور نیست جواز امامت مسلوس ومبطون مطلقاً **مسئله** اگر امام بامأموم مختلف باشند بحسب اجتهاد یاتقلید درمسائل متعلقهٔ بنماز ضرر ندارد در صورتیکه درعمل متحد باشند مثل آنکه یکی از آنها سوره راواجب بداندودیگری نداندولی امام سوره را بخواندافتدا کردن باو صحیح است واگر نخواند جواز اقتدا محل تأمل است خصوص در صورت مفروضه که محل خلاف قرائت که امام ازاو تحمل میکند باشد پس احتیاط بترك اقتدا ترك نشود بلی اگر اختلاف آنها در مسائل یاتخالف آنهادرعمل معلوم نباشداقتدا جایزاست وفحص واجب نیست **مسئله** اگر امام باعتقاد دخول وقت وارد نماز شود ومأموم بداند که وقت داخل نشده یا شاك در آن باشد جایز نیست اقتداء باو بلی هر وقت یقین کرد بدخول وقت در اثناء نماز امام اقتداء جایزاست **مسئله** اگر چند نفر پیشنماز بدون غرض دنیوی که قادح عدالت باشد برای امامت نزاع کند انکسیکه مأمومین اورا مقدم دارند مقدم است بر دیگران واگر آنها نیز خلاف کنند فقیه جامع الشرائط مقدم است برغیر واگر نباشد یامتعدد باشند کسیکه بهتر قرائت کند مقدم است وبعداز او کسیکه مسائل نمازرا بهتر میداندوبعد از او هر کدام که عمرش بیشتراست مقدم است وامام مسجداولی است بامامت دران مسجد از دیگری اگر چه دیگری افضل باشد لکن بهتر آنستکه اوافضل رامقدم

دارد و صاحب منزل اولی بامامتست در منزل خود ازغیر که مأذون درنماز باشد وبهتر تقدیم افضلست نیز وسید هاشمی مقدم است برغیر او که در سایر صفات مساوی باشند وترجیحات مذکوره بروجه ایجاب و لزوم نیست بلکه از باب استحباب است حتی در اولویت امام راتب مسجد که مزاحمت او بردیگری هرچنداز جمیع جهات مرجوع باشدحرام نیست **مسئله** مکروه است پیشنمازی برای کسیکه بمرض خوره وپیسی گرفتار باشد و کسیکه ختنه نکرده باشد ودرترك آن معذور باشد و کسیکه حد الهی بر اوجاری شده و توبه کرده باشد و کسیکه مامومین امامت او را نخواهند و کسیکه متیمم باشد برای متوضی بلکه اولی امامت نکردن هر ناقصی است برای کامل

در اشخاصی که مکروه است اقتداء بآنها

مسئله اگر کسی بداند که نماز پیشنماز باطل است بسبب حدث یا ترك رکن ونحو آن جایز نیست اقتدا کند اگرچه امام معتقد بصحت نماز خود باشد جهلا یا سهواً **مسئله** اگر کسی درلباس پیشنماز نجاست به بیند که عفو از آن نشده وبداند که فراموش کرده که آنرا تطهیر کند نمیتواند باو اقتدا کند بخلاف آنکه بداند که امام جاهل بنجاست لباس است که اقتداباو جایز است واگر نداند که امام ناسی است یاجاهل جواز اقتدا مشکل و احتیاط ترك نشود **مسئله** اگربعد ازنماز معلوم شود که امام فاسق یا محدث بوده مثلا جماعت باطلست لکن نماز مأموم صحیح است بشرط آنکه برخلاف وظیفهٔ منفرد عمل نکرده باشدوترك قرائت مأموم نظیر ترك سهوی است ومضر بصحت نماز او نیست



(بسم الله الرحمن الرحیم)

٭(کتاب الصوم)٭

و در آن چند فصل است (فصل اول) درنیت **مسئله** معتبر است درصحت
روزه نیت باینکه عزم کند برترك مفطرات معهوده قربة الی الله وواجب نیست
دانستن مفطرات بتفصیل واگرنیت امساك ازهرمفطری کند باعدم علم ببعض چیزها مثل
اماله کردن باقی کردن مثلا یا گمان کند که مفطر نیست لکن مرتکب نشو دروزه اش درنیت روزه و کیفیت ن
صحیح است وهمچنین اگرنیت کند امساك از امور بسیاری که میداند مفطرات را
شامل است صحیح است بنابراقوی ومعتبر نیست درنیت سوای قصد عمل و قربت
واخلاص وتعیین روزهٔ که قصد کرده و کفایت میکند درشهررمضان نیت روزهٔ
فردا ومحتاج بتعیین نیست که از رمضان است بلکه جهلا یا نسیاناً تعیین روزدیگر
کند در آن صحیح است واز رمضان واقع میشود بخلاف آنکه دانسته چنین کند
که ازهیچکدام واقع نمیشود ودرروزهٔ غیررمضان ناچاراست از تعیین بانکه قصد
کند روزهٔ کفاره یاقضاء یانذر مطلق بلکه نذرمعین نیز بنابراقوی و کفایت میکند
تعیین اجمالی مثل آنکه برذمه اویك صنف از مذکورات بیشتر نباشد وقصدمافی
الذمه کند واظهر آنستکه در روزهٔ مندوب مطلق تعیین شرط نیست وقصدروزهٔ
فردا کافی است درصورتی که آنروز صلاحیت روزه داشته باشد ومثل عیدین نباشد
واین شخص بتواند روزهٔ ندبی بجا آورد که روزهٔ واجبی براو نباشد بلکه درمندوب
معین نیز تعیین لازم نیست که تعیین آن بزمان خاصی باشد مثل ایام البیض یا پنجشنبه
یا جمعه ونحو آنها بلی دراحراز ثواب خصوصیت معتبر است تعیین وقصد آن **مسئله**
معتبراست در قضاً روزهٔ غیرقصد نیابت اگرچه روزهٔ دیگر بر ذمهٔ او نباشد **مسئله**
درماه رمضان واقع نمیشود روزهٔ غیررمضان واجب یامندوب خواه مکلف بروزه
باشد یانه مثل مسافر ونحو آن بلی باجهل بانکه رمضان است یانسیان آن اگر

قصد روزهٔ دیگر کند از رمضان واقع میشود **مسئله** وقت نیت در واجب معین دروقت نیت است
رمضان یاغیرآن مقارن طلوع فجر صادق است یادرهرجزئی ازشب آنروز که
ارادهٔ روزه درآن دارد اگرچه بعدازنیت بخوابد یاآنکه مفطر بعمل آورد لکن
باید عزم بر روزه مستمر بماند تاطلوع فجراین درصورتیستکه بیدار وملتفت باشد
بخلاف ناسی یاغافل یاجاهل بانکه رمضان است که وقت نیت ممتد است تازوال
ظهراگرپیش از آن مفطر بعمل نیاورده وهمچنین کسیکه بسبب عذری نیت نکرده
مثل آنکه مریض یامسافر بود وعذرش پیش ازظهر مرتفع شد ومفطری بعمل
نیاورده واگرظهر شده محل نیت فوت شده ووقت نیت درواجب غیر معین اختیاراً
باقی است تازوال پس کسیکه بانی برافطار بود ومفطری بعمل نیاورده وپیش ازظهر
قصد کند که روزهٔ قضاء رمضان یا کفاره یانذر غیرمعین بگیرد جایز وصحیح است
وبعداز زوال جایز نیست ووقت نیت در روزهٔ ندبی باقی است تاپیش از غروب
بزمان کمی که ممکن باشد تجدید نیت کند **مسئله** یوم الشك که معلوم نباشد رمضان
داخل شده یانه باید بنا گذارد که ازشعبان است وروزهٔ آن واجب نیست واگر
به نیت اخرشعبان قصدروزهٔ ندبی نمود ومعلوم شد رمضان بوده کافی است وهمچنین
اگربنیت قضا یابنیت نذر روزه گرفت ودر واقع رمضان بوده از رمضان محسوب
است بخلاف آنکه نیت رمضان نمود که ازهیچکدام محسوب نیست وهمچنین با تردید
در نیت که اگر رمضان باشد واجب والا مستحب باشد محسوب نیست **مسئله** اگر در
یوم الشك بانی برافطار بود ودراثناء روز معلوم شد رمضان است پس اگرمفطری
بعمل آورده یا آنکه بعمل نیاورده لکن رمضان بودن بعداز زوال معلوم شود باید
باقی روز را ازتمام مفطرات تأدباً امساك کند وقضاء آن روزه رابگیرد واگر
پیش از زوال معلوم شود ومفطری بعمل نیاورده تجدید نیت کند واز او مجزیست
مسئله اگریوم الشك را بنیت شعبان روزه بگیرد ونسیانا مفطری بعمل آورد
ومعلوم شود رمضان بوده مجزیست از آن بخلاف آنکه اگرروزه را ابر یاو نحو آن
فاسد کند که مجزی نیست اگرچه پیش از زوال معلوم شود وتجدید نیت کند **مسئله**
واجب است استدامهٔ نیت تا آخرروز واگر در واجب معین نیت قطع کند بانکه
قصد کند که روزه نباشد باطل میشود بنابر احوط هرچند پیش اززوال برگردد

بنیت روزه بلی اگر گمان کند که‌درروزهٔ‌او اختلالی شده ومعلوم‌شود خللی‌نبوده باطل‌نمیشود بنا براقوی‌وهمچنین تردددراثناء روزه که‌روزه‌بگیرد یانه‌منافی استدامه نیت‌است بلی اگر تردد او بسبب عروض‌عارضی باشد که‌نداند مبطل روزه‌بوده‌یا نه‌ضرر ندارد اگرچه باین‌حال‌تردد بماند تاسؤال کند ازمجتهد یا رجوع‌برسالهٔ او کند اینها درروزهٔ واجب‌معین‌بود بخلاف غیرواجب معین که اگر نیت قطع کند یامتردد شود وپیش‌از زوال تجدیدنیت کند روزه‌اش صحیح‌است

٥(فصل دویم)٥

در مفطرات روزه است

در مفطرات روزه بدانکه واجبست امساك کردن ازچندچیز (اول و دویم) خوردن وآشامیدن معتاد مثل‌نان وآب ویاغیر معتاد مثل سنگریزه و عصاره درخت‌هرچندخیلی کم باشدبقدرعشر دانه گندم‌وعشرقطره آب مسئله مدار درمفطریت برصدق اکل وشرب‌است اگر چه بنحو غیر متعارف باشد مثل رسانیدن آب بداخل ازراه دماغ که‌ظاهر صدق شربست بآن (سیم) جماع کردن بازن یامرد یاحیوانات درقبل یادبر زنده یا مرده کوچك یا بزرك روزه دار فاعل باشد یامفعول که‌عمداً مبطل روزه است اگرچه انزال‌نشود بلی با نسیان یا قهریکه مانع از اختیارباشد مبطل‌نیست واگر بنسیان یاقهرجماع کندومتذکر شود یاآنکه‌دراثناء قهر مرتفع شودواجبست‌فوراً بیرون آورد واگر تعویق انداخت روزه باطل‌میشود واگر بقصد تفخیذ مثلاباشد وبدون قصد داخلشود باطل نمیشود واگر قصد کند که‌داخل نماید ومتحقق‌نشود بسبب نیت مفطر مبطلست ومتحقق میشود جماع بغایب شدن‌حشفه یامقدار آن‌ازمقطوع‌الحشفه (چهارم) انزال‌منی باستمناء یاملامسه یابوسه یاتفخیذ ونحو آنها از کارهائیکه بانها قصد انزال میشود که‌مبطل روزه است باکه کسیکه قصد انزال نداشته باشد لکن عادتش بران‌باشد که‌بفعل مزبور انزالش میشود نیزمبطلست بلی اگربدون این‌مقدمات انزالش شود چیزی‌براونیست نظیرآنکه در روزمحتلم شودیاناسی‌باشد مسئله کسیکه درروز محتلم‌شده‌وبداند بقیهٔ منی‌درمجری‌موجود است استبراء ببول یاخرطات ضرربروزهٔ اوندارد چنانکه برکسیکه درخواب منی ازمحل‌خود باحتلام حرکت کرده‌واجب‌نیست که‌بعداز بیدارشدن تحفظ کند ازبیرون آمدن منی‌خصوص باحرج وضرر (پنجم) باقی ماندن برجنابت تاصبح عمداً در شهر رمضان وقضاً آن‌بلکه اقوی‌بطلان روزهٔ قضاء رمضان‌است باتکه صبح شود واوجنب‌باشد اگرچه عمداً نباشد چنانکه اقوی‌بطلان روزهٔ رمضان است درصورتیکه فراموش کندغسل جنابت رایش ازفجر تا چند روز مثلا بر اوبگذرد بلکه احوط الحاق نذر معین ونحو آنست برمضان واما روزهٔ واجب موسع ومندوب‌پس در بطلان آنها بتعمد بقاء بر جنابت اشکالست احوط بطلان است‌بخصوص در واجب موسع اگرچه اقوی صحت‌است خصوص در مندوب مسئله کسیکه خودرا جنب کند که تاصبح وقت‌بقدر غسل یا تیمم‌بدل‌آن باقی نمانده بحکم بقاء عمدی‌است‌واگرفقط وقت‌تیمم‌باقی مانده گنه کاراست‌وروزه واجب معین از اوصحیح‌است واحوط قضاء آن‌است‌نیز مسئله اگربمظنهٔ وسعت وقت‌خود را جنب کرد وخلاف‌آن معلوم شدچیزی‌براو نیست در صورتیکه‌با مراعات وقت مظنه بهمرسانیده والاقضا براولازمست مسئله باقی‌ماندن برحیض ونفاس عمداً تاصبح نیز مبطل روزه است پس اگرزن از حیض یانفاس پاك شود درشب رمضان واجب‌است پیش‌از صبح غسل‌کند واگر وقت تنك باشد تیمم‌کند واگر ترك کرد روزه‌اش باطل است‌وهمچنین معتبراست بنابر احوط درصحت روزهٔ مستحاضه غسلها ئیکه‌در روزبرای نماز باید بعمل آوردبخلاف اغسال که شب‌باید بعمل آورد که‌شرط صحت روزه نیست‌پس‌اگر پیش‌ازنماز صبح‌یاظهر وعصرمستحاضه شودیامستحاضه که‌باید غسل کند برای‌نماز مثل‌متوسط وکثیره اگر ترك کردغسل را روزه‌اش باطل‌است بخلاف‌آنکه اگربعدازنماز ظهر وعصر ببینه که‌روزهٔ اوباطل‌نیست اگرچه برای نماز مغرب وعشاء غسل نکند مسئله کسیکه نه‌آب‌دارد برای غسل‌ونه خاك‌برای‌تیمم ساقط است از او اشتراط رفع حدث‌برای صحت روزهٔ او وبباقی ماندن‌برجنابت یاحیض‌یانفاس روزه‌اش‌باطل نمیشود بلی درخصوص قضاء رمضان که‌صبح کردن‌بجنابت مفسد آن‌است‌مطلقاً اگرچه‌عمدی نباشدظاهر بطلان‌است مسئله درصحت روزه شرط نیست غسل‌مس‌میت وضرر ندارد بروزه مس‌میت نمودن دراثناء روزه مسئله

کسیکه متمکن از غسل نباشد بسبب نبودن آب یا بواسطهٔ سایر چیزها که مجوز تیمم باشد ولو برای تنگی وقت باشد واجب است بر او که برای روزه تیمم کند وترک تیمم مثل ترک غسل است وبعد از تیمم احوط آنستکه تا صبح بیدار بماند **مسئله** اگر بعد از صبح بیدار شود ومحتلم شده باشد پس اگر بداند احتلام او شب بوده وروزهٔ او مضیق باشد صحیح است ومستحب است براو که مبادرت بغسل کند واگر واجب موسع باشد پس اگر قضاء رمضان باشد باطل است واگر غیر قضاء رمضان باشد یا روزه ندبی باشد صحیح است اگرچه احوط الحاق آن دو بقضاء رمضان است واگر نداند احتلام او شب بوده یا بداند که بعد از صبح بوده بحکم کسیستکه در روز محتلم شود یامنی او بدون اختیار آید که روزه‌اش باطل نیست بدون فرق بین واجب موسع وغیر آن ومندوب ومبادرت بغسل نیز واجب نیست چنانچه مبادرت بغسل واجب نیست بر هر کسی بی اختیار در روز جنب شود هرچند احوطست **مسئله** کسیکه شب رمضان جنب شود جایز است پیش از غسل بخوابد بشرط آنکه احتمال بیدار شدن بدهد بلکه خواب دویم بلکه زیادتر هم حرام نیست خصوص درصورتیکه عادت او بیدارشدن باشد اگرچه احتیاط شدید در ترک خواب دویم وزیاده است واگر با احتمال بیدار شدن بخوابد وبیدار نشود تا صبح پس اگر بانی بوده برترک غسل پیش از صبح یا مردد بوده درغسل کردن ونکردن قضاً وکفاره براو واجب است واگر بانی برغسل بودهٔ نه قضاً براو است ونه کفاره بلی درخواب دویم اگر بیدار نشد تا صبح روزه‌اش باطلست ولکن واجب است براو امساک کند بقصد روزه وقضا کند آنرا ودر خواب سیم اگر بیدار نشد مشهور گفته‌اند که علاوه کفاره نیز براو واجب است لکن عدم وجوب کفاره خالی از قوت نیست هرچند احوطست وهرگاه غافل از غسل باشد بانکه نه بانی برغسل باشد ونه بر ترک آن آیا ملحق بکسیستکه بانی برغسل باشد وقضاً وکفاره براو نیست یا ملحق بیانی برترک غسل است که هردو براو واجب است دو وجه است اوجه وجه اول است (ششم) دروغ بستن برخدا ورسول وائمهٔ علیهم السلام عمداً وهمچنین بر باقی انبیاء واوصیاء بنابر احوط

در دروغ بر [خ]دا ورسول

بدون فرق بین امور دنیویه ودنیه بین آنکه دروغ بستن بگفتن باشد یا نوشتن واشاره وکنایه ونحو آنها که صادق باشد بر آن دروغ بر ایشان بسته پس اگر کسی از او سئوال کند که پیغمبر چنین فرموده یانه او در جواب اشاره کند که بلی بجای نه یانه بجای بلی روزه‌اش باطل میشود وهمچنین اگر براستی خبری از پیغمبر ص حکایت کند بعد بگوید دروغ گفتم یا آنکه مثلا شب خبری بدروغ نقل کند وروز بگوید خبری راکه نقل کردم راست است روزه‌اش فاسد میشود بلی اگر قصد جدی در خبر دادن نداشته باشد وبشوخی ولغو چیزی بگوید فساد بر آن مترتب نیست **مسئله** اگر اعتقاد کند که خبر او راست است ومعلوم شود اشتباه بوده ضرر ندارد چنانکه اگر بخیال کذب چیزی نقل کند ومعلوم شود راست بوده ضرر ندارد بلی در اینصورت باعلم بانکه این نسبت دادن مبطل روزه است داخل در قصد مفطر است که حکم آن گذشت **مسئله** فرق نیست در دروغ بین آنکه مجعول خودش باشد یا مجعول دیگری مثل آنکه آن دروغ را در بعض کتب سیر وتواریخ واخبار برخلاف واقع نوشته باشند واو بدون نسبت بکتاب انشاء خبر کند بلی نقل از آن کتاب ضرر ندارد (هفتم) سر زیر آب کردن بنابر احوط اگرچه بدن او خارج باشد واحوط الحاق آب مضاف است باب وضرر ندارد آب را بر سر بریزد بنحویکه سر زیر آب کردن محسوب نباشد اگرچه آب زیادی باشد وضرر ندارد فرو بردن بعض سر زیر آب اگرچه منافذ باشد ونه فرو بردن تمام سر بتعاقب بانکه مثلا نصف سر را فرو برد زیر آب وبعد از بیرون آوردن نصف دیگر را فرو برد بنحویکه تمام سر باهم زیر آب نباشد **مسئله** اگر کسی خودرا در آب بیندازد بگمان آنکه سرش زیر آب نمیرود ورفت ضرر ندارد **مسئله** اگر روزه دار بقصد غسل سر زیر آب نماید وروزه او مستحبی یا واجب موسع باشد روزه‌اش باطل وغسل صحیح است واگر واجب معین باشد وباول ارتماس قصد غسل کند روزه وغسل هردو باطل است واگر در حال مکث زیر آب یا بیرون آوردن سر قصد غسل کند در غیر رمضان روزه‌اش باطل وغسل صحیح است ودر رمضان هردو باطلست (هشتم) رسانیدن غبار غلیظ بحلق بلکه غیر غلیظ نیز بنابر احوط خواه غبار را خودش بجاروب کردن ونحو آن براکنده کرده

در ارتماس است

باشد یادیگری یابباد پراکنده شده‌باشد واو متمکن ازتحفظ باشد وعمداً تحفظ نکند واکر اجتناب ازغبار متعسر باشد یابسبب نسیان یاغفلت از روزه قهراً یابخیال آنکه‌غبار بحلق‌او نمیرسدوبرسدضرر ندارد مکرآنکه‌ازحلق‌اوبر کردد بفضاء دهن‌مثل کل‌وآنرا اختیاراً فروبرد که مبطلست وملحق بغبار است بخار غلیظ ودود تتن وتنباکو بنابراحوط (نهم) اماله کردن بمایع اکرچه بقصد معالجه باشد وشیاف کردن ضررندارد اکرچه احوط ترك آنست نیزوضرر ندارد رسیدن دوا بداخل بدن از سوراخ جراحت (دهم) عمداً قی کردن اکرچه برای ضرورت باشد بخلاف قی که بدون اختیار وعمد بیرون آید ومدار بر صدق مسمای قی‌است و اکر شب ببلعد چیزی‌را که در روز لابد شود ازقی کردن روزه‌اش فاسد میشود باانحصار اخراج آن‌بقی‌وباعدم انحصار صحیحست مسئله اکر باروغ زدن چیزی ازحلق بیرون‌آید وبفضای دهن برسدوبی‌اختیار بر کردد باطل‌نمیشود بخلاف آنکه‌باختیار ببلعد که‌روزه‌اش باطل‌وموجب‌قضا و کفاره‌است وجایز نیست برای‌روزه‌دار اروغ‌زدن‌اختیاراً اکربداندبان‌چیزی‌از حلق‌بیرون میاید که‌قی‌بر آن‌صادق‌باشد یا آنکه بعد ازبیرون‌آمدن‌بدون‌اختیار برمیکردد بخلاف آنکه نداند که‌باروغ زدن‌بیرون‌میاید وفرومیرود بلکه‌احتمال دهد که‌ضرر ندارد بلکه‌اکرباآنکه‌چنین احتمال‌میداد اختیاراً اروغ‌زد وبدون اختیار بیرون‌آمد وفرو رفت روزه‌اش باطل نیست مسئله بلعیدن آبیکه‌دردهن جمع‌شود اکرچه‌بتذکرچیزهائی باشد که‌بسبب‌جمع‌شدن آب شود مفسد روزه نیست‌وهمچنین بلعیدن نخامهٔ دماغ که‌بفضاء دهن نرسدبدون فرق میان انچه‌از سرفرود آید یا ازسینه بالاآید بنابراقوی واکر بفضاء دهن برسد احتیاط بترك بلعیدن آن ترك نشود واکرازدهن خارج‌شود بعد آنرا ببلعد بی‌اشکال مبطل‌روزه است‌وهمچنین است‌آب‌دهن بلکه اکر ریکی دردهن او باشد که آلوده برطوبت‌دهن‌باشد وآنرا بیرون‌آورد وباهمان رطوبت بر کرداند بدهن آنوقت آب‌دهن‌را ببلعدمبطل‌روزه است‌وهمچنین است‌اکر احتیاط ریسمان‌را برطوبت دهن‌تر کند ودوباره آنرابدهن کذارد بارطوبت وببلعدآن‌رطوبت‌را یا آنکه‌مسواك راکه‌برطوبت دهن آلوده است بیرون آورد دو باره بدهن

کذاردو آن‌رطوبت‌را ببلعد که‌مبطل‌روزه است‌مکرآنکه رطوبت که‌درمسواك وامثال‌آن بوده درآب‌دهان مستهلك شود بنحویکه صدق نکند آب‌دهان‌را با چیز دیکر بلعیده ومثل آنست چشیدن‌نمك‌آش‌وجا ویدن‌طعام برای‌طفل یاکبوتر وآنچه‌از آب مضمضه‌در دهن میماند وهمچنین فاسدنمیکند روزه‌راجائیدن‌علك بنابر اصح‌هرچند طعم آب دهن‌را تغییر دهد مادامیکه‌تغییرطعم مستند باجزاء جداشده ازعلك نباشد هرچند باب‌شدن‌آن اجزاء باشد مسئله تمام‌آنچه‌ذکرشد ازمفطرات روزه‌بجزبقاء برجنابت که کلام درآن بتفصیل کذشت درخصوص صورت تعمد مفطراست‌بخلاف‌انکه‌بانسیان روزهٔ و بدون‌قصدواقع‌شود که‌مبطل نیست وباعمد که‌مبطلست فرق‌نیست بین عالم‌بحکم وجاهل بآن پس اکرنسیاناً مفطری بعمل‌آورد و کمان کند روزه اش باطل شده و عمداً افطار کند متعمداست و روزه او باطل‌است و اکر دیکری جبراً مثلا آب رابحلق‌اوریخت و فرورفت مبطل‌نیست بخلاف انکه اوراجبر کنند که‌خودش مفطربعمل‌آورد که مبطلست اکرچه برای تقیه باشد مثل انکه روز عیدانها با انها افطار کند

فصل سیم

در مکروهات صائم

درکارهائیکه بر روزه‌دار مکروهست وان چند چیزاست (اول) مباشرت زنان ببوسیدن ودست‌مالی وبازی کردن برای کسیکه‌شهوت‌او حرکت‌میکندباین کارها بشرط انکه قصدانزال‌منی‌نکندوعادت‌اوهم‌انزال نباشد والا حرامست درروزهٔ واجب معین بلکه بهتر ترك این کارها است برای کسی بر حسب عادت شهوت او حرکت نکند با احتمال آنکه حرکت کند (دویم) سرمه کشیدن خصوص‌اکر بپاشیدن سرمه وشبه آن‌درچشم باشدیابسرمه که‌درآن مسك‌باشد یاآنکه چیزی از آن بحلق‌برسدیاباخوف‌رسیدن بحلق‌یاطعم آنرا بواسطهٔ‌صبری که‌درآن است درحلق بیابد (سیم) بیرون کردن خون که‌باعث ضعف اوشود بمثل حجامت بلکه هر کاریکه موجب ضعف اوشود یاسبب هیجان صفرا شود بدون فرق‌بین روزه رمضان وغیرآن اکرچه کراهت‌آن دررمضان بیشتر است بلکه حرامست درآن‌ودر روزه واجب معین درصورتیکه بداند موجب غش

کردنی باشد که مبطل روزه است بدون ضرورت (چهارم) حمام رفتن اگر بترسد که باعث ضعف او شود (پنجم) انفیه کشیدن خصوص با علم برسیدن آن بدماغ بلکه با تعدی بحلق روزه را فاسد میکند (ششم) بوئیدن ریاحین خصوص نرجس و مراد بریاحین هر گیاهی است که بودار باشد بلی ضرر ندارد خود را خوشبو کند زیرا که بوی خوش تحفهٔ روزه دار است بلی بهتر ترك بوئیدن چیزهائیستکه بوی غلیظ داشته باشد و بحلق برسد مسئله باکی نیست بآنکه مرد روزه دار در اب بماند و برای زن مکروهست و برای مرد وزن مکروهست تر کردن لباس و گذاردن بر بدن و ضرر ندارد جائیدن طعام برای طفل و کبوتر و نه چشیدن نمك اش و غیر ان که بحلق نمیرسد یا بدون قصد یا به نسیان بحلق رسد و فرقی نیست بین انکه گذاردن چیزی در دهن بغرض صحیح عقلائی باشد یا نه بلی چشیدن چیز مکروهست و باکی نیست بمسواك کردن بچوب خشك بلکه مستحبست و دور نیست کراهت بچوب تر و مکروهست کندن دندان بلکه هر کاریکه موجب بیرون امدن خون باشد

فصل چهارم

در احکامیکه بر افطار روزه مترتب است مسئله مفطرات مذکوره چنانکه موجب قضا است موجب کفاره نیز هست در صوریکه عمداً و اختیاراً بدون اکراه و اجبار مرتکب شود مگر در قی که بنا بر اصح کفاره ندارد و فرق نیست بین عالم بحکم و جاهل مقصر بخلاف جاهل قاصر که ملتفت بسؤال نباشد که ظاهر عدم وجوب کفاره است اگر چه احوط است مسئله کفاره افطار رمضان یکی از سه کار است ازاد کردن یك بنده یا روزهٔ دو ماه پی در پی یا اطعام شصت مسکین و مخیر است میان آنها اگر چه احوط مراعات ترتیب مذکور است با امکان و واجب است کفارهٔ جمع بین هر سه کار در صورتیکه در روز افطار کند بحرام مثل خوردن مال مغصوب و شرب خمر و جماع حرام و نحو انها مسئله اقوی انستکه کفاره مکرر نمیشود بتکرر افطار در یکروز بغیر جماع اگر چه جنس مفطر مختلف باشد مثل انکه بخورد و بیاشامد و سر زیر اب کند و نحو انها و اما در جماع پس مکرر میشود کفاره بتکرر ان مسئله واجب نمیشود کفاره مگر در افطار رمضان و همچنین قضاء رمضان اگر بعد از زوال افطار

کند و در افطار روزه نذر معین و در غیر اینها از اقسام روزه کفاره ندارد چه روزهٔ واجب باشد یا مندوب پیش از زوال افطار کند یا بعد از زوال بلی جماعتی در روزهٔ اعتکاف قائل شده‌اند بوجوب کفاره بهر مفطری افطار کند چنانکه بعضی گفته‌اند یا بخصوص جماع چنانکه بعض دیگر گفته‌اند لکن ظاهر انستکه موجب کفاره خصوص جماع باشد چنانکه ظاهر انستکه کفاره برای ابطال اعتکاف باشد نه برای افطار روزه ان و از این جهت استکه فرق نیست بین جماع در شب یا روز بلی اگر اعتکاف در شهر رمضان باشد و جماع کند در روز دو کفاره واجب است و اگر بغیر جماع باشد کفارهٔ شهر رمضان کافیست مسئله اگر افطار کند عمداً و بعد از ان سفر کند کفاره بسفر از او ساقط نمیشود چه پیش از زوال سفر کند یا بعد از ان و همچنین واجبست کفاره اگر سفر کند و پیش از رسیدن بحد ترخص افطار کند بلکه اگر افطار کند عمداً و بعد از ان عارض شود عارض قهری مثل حیض یا نفاس یا مرض و نحو انها احتیاط بدادن کفاره ترك نشود بلی اگر روز اخر رمضان افطار کند بعد از آن معلوم شود که شوال بوده اقوی سقوط کفاره است مثل قضاء مسئله اگر جماع کند با زن خود در روز رمضان و هر دو روزه باشند و زن تمکین کند بجماع بر هر کدام از زن و شوهر کفاره واجبست و باید زن و شوهر را تعزیر کنند هر کدام را بزدن بیست و پنج تازیانه و اگر زن را اکراه بجماع کرده کفاره و تعزیر زن را مرد نیز باید تحمل کند و اگر در ابتداء اکراه نمود زن را بجماع و در اثناء زن نیز تمکین نمود احوط آنستکه زن کفارهٔ خود را بدهد و مرد دو کفاره بدهد بلکه خالی از قوت نیست و این حکم مختص بزوجهٔ مکرهه است و در کنیز و اجنبیه جاری نیست و فرق نیست در زن بین زوجهٔ دائمه و منقطع و هر گاه زن شوهر را اکراه کند بر جماع تحمل نمیکند از شوهر چیزی را مسئله اگر شوهر مفطر باشد بسبب سفر یا مرض و زوجه روزه دار باشد جایز نیست اورا اکراه کند بر جماع و اگر اکراه کرد متحمل کفاره و تعزیر او نمیشود مسئله مصرف کفارهٔ اطعام خصوص فقرا هستند بانکه آنها را از طعام سیر کند یا بهر کدام یك مد گندم یا جو یا آرد یا برنج یا نان یا غیر آنها از اقسام طعام بدهد و احوط دو مد است

ودریك کفاره نمیتواند یکنفر رادومرتبه یابیشتر بطعام سیر کندیاچندمد باو دهد ومتعدد
حساب کند بلکه لابداست ازطعام شصت نفربلی اگرفقیر معیل باشد میتواند بعدد
عیالات اوهر کدام مدی ازطعام دهد ومد ربع صاع است وصاع ششصد وچهارده
مثقال صیرفی وربع مثقال پس مدیکصدو پنجاه وسه مثقال ونیم وربع ربع مثقال
است واگر بهریك ازفقرا سه ربع وقیه بوزن نجف بدهد متجاوز ازبیست مثقال
زیاده داده **مسئله** جایز است تبرع کردن کفارهٔ افطار ازمیت بروزه گرفتن یاطعام
دادن یاآزاد کردن بنده ودر جواز تبرع از زنده اشکال وخلاف احتیاط است
خصوص بروزه **مسئله** کفایت میکند درروزهٔ دو ماه پی در پی آنکه یك ماه اول
متصل بیکدیگر روزه بگیرد بایکروز ازماه دویم وبیست ونه روز بقیه رابتفریق
روزه بگیرداختیاراً ضرر ندارد بخلاف ماه اول که بدون عذر جایز نیست دراثناء
آن افطار کندواگرافطار کردبدون عذرباید ازسر گیرد واگر افطار اوبعذر
شرعی باشد مثل مرض وحیض ونفاس وسفراضطراری ازسرگرفتن لازم نیست
بلکه بعداز رفع عذرتتمهٔ آنچه روزه گرفته بعمل آورد وازجمله اعذارشرعیه نسیان
نیت است باعدم تذکرمگربعداز زوال **مسئله** کسیکه عاجزباشد از کفارات ثلاث
در کفارهٔ شهررمضان مخیراست که هیجده روز روزه بگیرد یابقدریکه بتواندصدقه
بدهدواگر قدرت روزه وصدقه بهیچوجه ندارد استغفار کندبقصد بدل کفاره
واگر بعداز کفاره دادن متمکن شود بدهد **مسئله** واجبست قضاء تنها بدون کفاره
درچند مورد(اول) کسیکه جنب شود درشب ماه رمضان وبخوابد وبیدارشود — در بیان آنچه موجب قضاً تنها است بدون کفاره
دوباره بخوابدوبیدار نشود تاصبح واجبست قضاء کند وهمچنین اگر ازخواب
سیم بیدار نشود تاصبح اقوی کفایت قضاء تنها است اگرچه احتیاط شدید کفاره
است نیز وخوابیکه درآن محتلم شده ازخوابها محسوب نیست (دویم) درصورتیکه
روزه اش باطل شده باشد بمجرد نیت نکردن ومفطری بعمل نیاورده باشد (سیم)
اگرغسل جنابت رافراموش کند ویك روزیاچند روز براو بگذرد چنانکه گذشت
(چهارم) آنکه بدون مراعات فجر مفطر بعمل آورد بعدمعلوم شود که صبح
بوده خواه قدرت برمراعات فجرداشته باشدیانه وهمچنین است اگرمراعات فجر
کرده ویقین ببقاء شب نکرده باشك دربقاء یاظن ببقاء شب مفطر بعمل آورد

و معلوم شود که صبح بوده بلی اگر بامراعات ویقین ببقاء شب مفطر بعمل آورد
و خلاف ان معلوم شود روزه اش صحیح است و این در خصوص رمضان است
بخلاف روزهٔ غیر رمضان ازاقسام روزهٔ حتی واجب معین که ظاهر آنستکه مجرد
اتیان مفطر بعداز طلوع فجر موجب بطلان روزه است مطلقاً حتی با مراعات و
یقین ببقاء شب (پنجم) آنکه اعتماد کند بقول کسیکه خبردهد ببقاء شب ومفطر
بجاآورد ومعلوم شود که صبح بوده (ششم) انکه اعتماد نکند بقول کسیکه
خبر داده بطلوع فجر بگمان انکه مخبر سخریه میکند **مسئله** کسیکه یقین بفجر نداشته
باشد جایزاست بدون فحص مفطر بعمل آورد پس اگر معلوم نشود که انوقت
صبح بوده یانه چیزی براو نیست بخلاف آخر روز که جایز نیست افطار کندمگر
بایقین بدخول شب پس اگر درحال شك افطار کند واجبست براو قضاً و کفاره
اگرچه یقین نکند که روزبوده (هفتم) اعتماد کردن بقول کسیکه اعتماد بقول
او جایزاست مثل عدلین یاعدل واحد بدخول شب وافطار کردن وحال انکه شب
داخل نشده بوده که قضاً واجبست و اگر مخبر عادل نباشد وافطار کند کفاره هم
واجبست بنابراقوی(هشتم) افطار کردن درصورتیکه بسبب تاریکی یقین کند که
شب شده باعدم وجود علتی در آسمان که باید قضاً کند بخلاف صورتیکه علت در
آسمان باشد وبمظنهٔ دخول وقت افطار کند بعدازان خطاء اوظاهر شود که قضاً
واجب نیست (نهم انکه آب در دهن کند برای خنك شدن یابعبث بمضمضه
یا غیران و بی اختیار چیزی ازان داخل حلق شود باید قضاً کندروزه رابخلاف
انکه روزه را فراموش کندوعمداً فروبرد که قضاً ندارد چنانکه اگردروضوی
نماز مضمضه کند وآب بی اختیار فرورود قضاً روزه واجب نیست واحوط اقتصار
بر وضوء برای نماز فریضه است

فصل پنجم

درشرایط صحت و وجوب روزه بدانکه شرایط صحت روزه چند چیز است — در شرایط صحت و وجوب روزه است
اسلام وایمان وعقل وخالی بودن ازحیض ونفاس پس روزهٔ غیرمؤمن باطلست اگر
چه درجزئی از روز باشد واگر دراثناء روزمرتد شود وبرگرددمؤمن شود

شود روزهٔ آن روز باطلست هر چند روزهٔ واجب معین باشد و پیش از زوال تجدید نیت کند و همچنین روزه مجنون باطلست اگر چه ادواری باشد در تمام روز مجنون باشد یا بعض آن و همچنین صحیح نیست از مست و بیهوش لکن اگر قبل از مستی و بیهوشی نیت کرده صحت روزه آنها خالی از قوت نیست و کسیکه شب نیت روزه فردا کرده و بخوابد و بیدار نشود مگر بعد از مغرب روزهٔ او صحیح است و صحیح نیست روزه از حایض و نفساء اگر چه پیش از غروب یك لحظه حیض یا نفاس عارض شود یا آنکه خون قطع شود از آنها بعد از فجر یك لحظه و از شرایط صحت روزه نبودن مرض و چشم دردی استکه روزه براو ضرر داشته باشد که باعث شدت مرض یا طول کشیدن یا شدت درد آن باشد خواه یقین بضرر داشته باشد یا ظن یا ان یا احتمالی که موجب خوف ضرر باشد و کفایت میکند خوف حدوث مرض یا ضرر بسبب روزه واگر با اینحال روزه بگیرد روزه صحیح نیست و جایز بلکه واجبست افطار کند و کفایت نمیکند حدوث ضعف اگر چه مفرط باشد در جواز افطار مگر در صورتیکه بحسب عادت تحمل آن نکنند که جایز است افطار کند و اگر روزه بگیرد باعتقاد آنکه ضرر نمیرساند و بعد از فراغ از آن معلوم شود که مضر بوده احتیاط بقضاء روزه ترك نشود و از شرایط صحت روزه آنستکه مسافر نباشد بسفریکه موجب قصر در نماز باشد که روزه اگر چه ندبی باشد از مسافر صحیح نیست مگر در سه موضع (اول) روزه سه روز در سفر حج بدل گوسفند (دوم) روزه هیجده روز بدل شتر از کسیکه عمداً پیش از غروب عرفه از عرفات بیرون رفته باشد (سیم) روزهٔ کسیکه نذر کرده باشد که در خصوص سفر یا در سفر و حضر روزه بگیرد با تصریح بتعمیم مذکور بخلاف کسیکه نذر مطلق کرده باشد بدون تخصیص بسفر یا تعمیم مزبور مسئله شرطست در صحت روزهٔ ندبی علاوه از انچه ذکر شد انکه روزه واجبی بذمهٔ او نباشد از قضاء یا کفاره یا غیر انها اگر چه در تعمیم این حکم نسبت بغیر قضاً اشکال است مسئله تمام مذکورات علاوه لو شرط صحت شرط وجوب نیز هست غیر از اسلام و ایمان و از شرایط وجوب نیز بلوغ است که در انجا واجب نیست بر صبی مگر کسیکه پیش از فجر بالغ شده باشد یا انکه بقصد ندب روزه گرفته باشد

درصوم مسافر

و در اثناء روز بالغ شود بلکه اگر پیش از زوال بالغ شود و از صبح تا آنوقت مفطری بعمل نیاورده دور نیست براو واجب شود روزه و تجدید نیت مسئله اگر حاضر باشد و پیش از ظهر سفر کند واجبست افطار کند و اگر بعد از ظهر باشد واجب است اتمام روزه و اگر مسافر باشد و بوطن خود یا بمحل اقامه که ده روز میماند برسد پیش از ظهر و هنوز مفطری بعمل نیاورده باید روزه بگیرد و اگر بعد از زوال بانجا برسد یا آنکه در سفر مفطری بعمل آورده باشد واجب نیست مسئله مسافری که جاهل بحکم باشد اگر روزه بگیرد صحیح و مجزی است چنانکه در احکام نماز مسافر گذشت زیرا که قصر در نماز مثل افطار روزه است و روزه مثل نماز تمام است پس جمیع آنچه در نماز مسافر گذشت در روزه جاریست و کسیکه واجب باشد براو نماز تمام مثل مکاری و سفر معصیت و کسیکه قصد اقامهٔ ده روز کرده یا سی روز بتردید در جائی مانده و غیر آنها که باید نماز تمام بخوانند واجبست بر آنها روزه بگیرند بلی در چهار موضع که مخیر است در نماز قصر و اتمام واجبست افطار کند چنانچه اگر انشاء سفر کند بعد از ظهر واجبست اتمام روزه اگر چه در نماز باید قصر کند و همچنین اگر بعد از ظهر ببلد خود بمحل اقامه برسد واجبست براو افطار اگر چه در نماز باید تمام کند و گذشت که مدار برسیدن بحد ترخص است در نماز در اینجا نیز جایز نیست بر روزه داریکه پیش از ظهر انشاء سفر کند قبل از رسیدن بحد ترخص افطار کند والا براو کفاره واجبست با قضاً مسئله جایز است سفر کردن باختیار در ماه رمضان بنابر اصح اگر چه برای فرار از روزه باشد لکن پیش از روز بیست و سیم کراهت دارد مگر در سفر حج یا عمره یا برای مالیکه بترسد تلف شود یا برادریکه بترسد هلاك شود و اما در غیر رمضان از روزه‌های واجب معین پس احوط آنستکه اختیار سفر نکند و اگر مسافر باشد احوط آنستکه قصد اقامه کند با امکان آن مسئله کسیکه در رمضان مسافر باشد بلکه هر که جایز باشد براو افطار مکروهست شکم خود را از طعام و آب پر کند و همچنین مکروهست براو جماع کردن با آنکه احوط ترك جماع است هر چند اقوی جواز آنست مسئله جایز است افطار شهر رمضان برای چند نفر مرد پیر و زن پیر اگر طاقت روزه نداشته باشند یا مشکل باشد بر انها و برای کسیکه مرض عطش داشته باشد خواه طاقت نداشته

باشدبرصبر برتشنگی یاآنکه مشکل باشدبراوصبربران وبرای زنیکه وضع حمل او نزدیك باشد وروزه براو یابرطفل اوضرر داشته باشد و برای زنیکه طفل شیرخوار دارد و شیراو کم باشد و روزه براویا برطفل او ضرر رساند که این جماعت افطار میکنندوبر هر کدام واجبست کفاره دادن بانکه بدل هرروزی یك مد از طعام صدقه بدهند احوط دو مد است **مسئله** فرق نیست در مرضعه بین اینکه ازطفل خوداو باشدیا از دیگری که مجاناً یا باجرت اوراشیر دهدواحوط بلکه اقوی اقتصار برصورتی استکه دیگری نباشد که بجای اوطفل راشیر دهدتبرعاًیا باجرت از کیسه پدر طفل یا از خود زن یا از متبرعی **مسئله** واجبست برحامل و مرضعه بعدازان قضاً روزهٔ که افطار کرده چنانچه احوط بلکه اقوی وجوب قضاً است بر شیخ وشیخه و ذوالعطاش اگر متمکن شوند

فصل ششم

در ثبوت هلال

در ثبوت هلال رمضان و شوال بدانکه ثابت میشودهلال بدیدن ان هرچند دیگری نه بیند وبتواتر و شیاعیکه مفید علم باشد و بگذشتن سی روز از هلال ماه پیش وبشهادت دوعادل بدیدن هلال وبحکم حاکم که خطاء مستند حکم او معلوم نباشد واعتباری نیست بقول منجمین ونه بطوق داشتن ونه بغائب شدن هلال بعد ازشفق که ثابت نمیشود شب سابق هلال بوده اگرچه مفید مظنهٔ باشد **مسئله** لابداست در بینه ازشهادت برؤیت هلال و کفایت نمیکند شهادت علمیه **مسئله** معتبرنیست در حجیت بینه عادله آنکه نزد حاکم شرع شهادت دهند بلکه کفایت میکند شهادت نزدهر کس که آنهارا عادل بداند اگرچه حاکم شهادت آنهارا ردکند بسبب عدم ثبوت عدالت آنها نزداو یاآنکه دیگری آنهار اعادل میداندوباید برشهادت ایشان ترتیب اثر کند از روزه وافطار ومعتبر نیست درقبول شهادت انها آنکه دریکوقت بهم دیده باشند بلی معتبر است کیفیت هلال را که وصف مینمایند بایکدیگر متخالف نباشند **مسئله** اعتباری نیست بشهادت زنان درثبوت هلال و نه بشهادت عدل واحد بضمیمه قسم او **مسئله** فرق نیست بین آنکه شهود ازاهل بلد باشندیا ازخارج درصورتیکه در آسمان علتی باشد والادرحجیت بینه ازاهل

بلدتامل واشکالست **مسئله** حجیت حکم حاکم مختص بمقلدین او نیست بلکه حجت است حتی برحاکم دیگر اگرخطاء مستند حکم نزداومعلوم نباشد **مسئله** اگر در بلدی هلال ثابت شود کفایت میکند برای بلادیکه نزدیك آنست یاآنکه توافق افق باآنجا معلوم شودوالافلا **مسئله** اعتماد برتلغراف نمیتوان نمود مگر باتقارب بلدآن وعلم بثبوت هلال در آنجا به بینه یابحکم حاکم

فصل هفتم

در قضاء روزه

درقضاء روزهٔ رمضان بدانکه واجب نیست قضاً روزهٔ که درحال طفولیت از اوفوت شده وهمچنین قضاً آنچه درحال دیوانگی یابیهوشی افطار نموده یادر حال کفراصلی ازاو فوت شده وبرغیر آنها واجب است قضا کندروزه هائیکه ازایشان فوت شده حتی مرتد نسبت بزمان ردهٔاو وهمچنین حایض ونفساء باید روزه های خودرا قضاء نماید اگرچه نمازهای آنها قضا ندارد **مسئله** گذشت کسیکه پیش از زوال بالغ شود وهنوز چیزی نخورده باشد یانیت روزه ندبی کرده واجب است که تجدید نیت کندوآنروزه راتمام کند پس اگراز اوفوت شود قضاء آن براو واجبست **مسئله** اگر بسبب مستی روزه ازاو فوت شود واجب است قضاء آن خواه برای معالجه استعمال مسکر کرده یابروجه حرام مست شده باشد ومخالف روزهٔ راکه بروفق مذهب خود گرفته مثل نماز او که بعد ازمستبصر شدن قضاء ندارد واگرازاو فوت شده باشد قضاء آن واجب است **مسئله** واجب نیست قضاء روزه را فوراً بعمل آورد بلی تأخیر قضاء آن تارمضان دیگر جایز نیست وبرفرض عصیان بتأخیر موسع میشود بعداز آن رمضان **مسئله** ترتیب درقضاء روزه واجب نیست ونه تعیین ایام پس اگرچند روز قضاً براو باشد وبعدد ایام بجاآورد کفایت میکند **مسئله** اگرقضاء روزهٔ دو رمضان یابیشتر برذمهٔ اوباشد مخیر است که قضاء سابق را مقدم دارد یامؤخر بلی درصورتیکه قضاً رمضان سال گذشته براو باشد با قضاء رمضان پیش از آن پس مادامیکه وقت قضاء هردو باقی است تا رمضانیکه میاید مخیر است در تقدیم هر کدام واگر

وقت باقی نباشد مگر بقدر قضاء رمضان گذشته متعین میشود براو که قضاً لاحق رامقدم دارد واگر عصیاناً لاحق را مقدم ندارد ظاهر آنستکه روزه‌اش صحیح باشد لکن کفارهٔ تأخیر قضاء رمضان سال پیش براو واجب میشود **مسئله** اگر روزه رمضان ازاو فوت شود بسبب مرض یاحیض یانفاس وپیش از تمام شدن رمضان بمیرد قضاً روزه براو نیست اگرچه مستحب است بنیابت او بجا آورند **مسئله** اگرتمام روزهٔ رمضان یابعض آن بعذری ازاو فوت شود وباقی باشد عذر او تارمضان دیگر پس اگر بسبب مرض بوده قضاً براو نیست بلی بعدد هرروزی باید یك مدطعام کفاره دهدوقضاء مجزی از کفاره نیست واگر بسبب سفرونحو ان بوده احتیاط بجمع بین قضاو کفارهٔ مدترك نشود وهمچنین درصورتیکه سبب فوت مرض بوده وعذر تأخیر غیرمرض باشد یاعکس آن که احوط جمع است نیز **مسئله** اگرعمداً روزهٔ ماه رمضان را انطار نمود بدون عذر قضاء و کفاره براو واجب است پس اگرقضاء آنرا تأخیر انداخت تارمضان آینده داخل شد علاوهٔ کفارهٔ تأخیر که مد است براو واجب است بدل هر روزی وهمچنین واجب است کفارهٔ تأخیراگر درافطار معذور بوده ودرقضاً آن سستی کرده بدون عذر تارمضان آینده بلی اگر بعداز ارتفاع عذر عازم قضا بوده ودرضیق وقت عذر دیگرطاری شدپس دور نیست قضا کافی باشد لکن احتیاط بکفاره نیز ترك نشود **مسئله** کفارهٔ تأخیر مکرر نمیشود بتکرر سالها پس اگر قضا سه رمضان متوالی براو باشد از هرماه یك روز برای رمضان سال گذشته که قضاء آن تأخیر نیفتاده کفاره ندارد وبرای سال اول وسال دویم هرکدامی علاوه ازقضا یك کفاره بیشتر لازم نیست **مسئله** جایزاست کفاره چند روز رابیك فقیر بدهد **مسئله** جایزاست روزهٔ قضاء رمضان را مادامیکه مضیق نشده پیش از زوال افطار کند وبعداز زوال حرام است افطار کردن اگرچه برفرض افطار امساك بقیه روز براو واجب نیست لکن باید کفاره بدهد باینکه ده نفر فقیررا اطعام کند بهرکدام یك مد طعام واگر قدرت ندارد سه روز روزه بگیرد **مسئله** قضاء روزه که از میت فوت شده ومعذور بوده وفوت آن موجب قضاء بوده بر ولی او واجب است بخلاف

قضاء روزیکه در اثنا ان بمیرد یا انکه فوت روزه بواسطهٔ مرض بوده وان مرض تارمضان دیگر مستمر بماند که قضا ندارد وفرق نیست که میت ترکه داشته باشد که صدقه کنند برای اویانه اگرچه با وجود ترکه و رضای ورثه احوط جمع بین صدقه وقضاً است و بعض فروع متعلقه باینجا در قضاً نماز گذشت

فصل هشتم

در اقسام روزه

دراقسام روزه وان چهاراست واجب ومندوب ومکروه وحرام و روزهٔ واجب شش است روزهٔ ماه رمضان وروزهٔ کفاره و روزهٔ قضاً و روزهٔ بدل هدی در حج تمتع وروزهٔ نذر وعهد و یمین ونحو انها و روزهٔ روز سیم اعتکاف **اما** روزهٔ کفاره پس اقسامی است (اول) انچه واجب میشود روزه یا غیر ان مثل کفاره قتل عمدی و کفاره افطار شهر رمضان بحرام که واجب است براو سه چیز بنده ازاد کردن واطعام شصت مسکین و دو ماه متتابع روزه (دویم) روزهٔ که واجب میشود بعداز عجز ازغیران وان در کفارهٔ ظهار و کفارهٔ قتل خطااست که اولا واجب است عتق رقبه واگر عاجزباشد از ان واجب میشود روزه و کفارهٔ افطار قضاء ماه رمضان بعداز زوال که بعداز عجز از طعام روزه واجب است و کفارهٔ قسم که اولا عتق رقبه یااطعام ده مسکین یاپوشیدن آنهااست وبعد ازعجزازآنها سه روزروزه و کفارهٔ صید شترمرغ دراحرام که بعد از عجز از بدنه روزه هیجده روز است و کفاره صید گاو وحشی که بعداز عجز از کشتن گاو روزه نه روزاست و کفارهٔ صید آهو که بعد از عجز از گوسفند سه روز روزه است و کفارهٔ بیرون رفتن ازعرفات پیش ازغروب روزعرفه عمداً بعداز عجز از بدنه هیجده روز روزه است و کفاره خراشیدن زن صورت خودرا در مصیبت تاخون بیرون آید و کفاره کندن موی سر درمصیبت و کفاره پاره کردن مردپیراهن خودرا در موت زوجه خود که مثل کفارهٔ قسم است

دراقسام روزه کفاره

سیم انکه روزه وغیر آن واجب شود بوجوب تخییری و آن در کفارهٔ افطار شهر رمضان است و کفارهٔ اعتکاف و کفارهٔ بریدن زن موی خودرا در مصیبت که مخیر است بین عتق واطعام و صیام وهمچنین کفارهٔ خلف نذر وعهد بنابر مشهور واقوی آنستکه کفارهٔ نذر مثل کفارهٔ یمین است مسئله واجبست انکه روزه را پی دربی بگیرد در دوماه کفاره جمع وتخییر و کفایت میکند درحصول تتابع انکه ماه اول را بایك روز ازماه دوم بگیرد پس تتمه را میتواند متفرق بگیرد چنانکه گذشت وه چنین واجبست تتابع در هیجده روز بدل دوماه بلکه تتابع درروزه های کفارات دیگر احوطست وافطار بسبب اعذار قهریه مثل حیض مضر بتتابع نیست وباید بعداز رفع عذر بنا گذارد بر انچه بعمل آورده و بلافاصله تتمه را بجا آورد

دررو زه های مندوبه

امار وزه های مندوبه پس مؤکد آنها چند مورد است (اول) در هر ماهی سه روز روزه بگیرد وافضل آنستکه اول پنجشنبه وآخر پنجشنبه واول چهارشنبه وسط ماه را اختیار کند (دویم) روزه ایام البیض که سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم ازهرماه (سیم) روزهٔ روزعیدغدیر که هیجدهم ذی الحجه است (چهارم) عید مولود پیغمبر صلی الله علیه وآله که هفدهم ربیع الاول است (پنجم) روزمبعث که بیست وهفتم رجب است (ششم) روز دحوالارض که بیست وپنجم ذی القعده است (هفتم) روزعرفه برای کسیکه روزه اورا ضعیف نکند از دعا ها که اراده خواندن دارد باتحقق هلال که احتمال ندهد که عید اضحی باشد (هشتم) روز مباهله که بیست وچهارم ذی الحجه است (نهم) روزهٔ هر پنجشنبه وجمعه (دهم) اول ذی الحجه تانهم آن (یازدهم) روزه ماه رجب وشعبان کلا اوبعضاً (دوازدهم) روزهٔ عیدنوروز (سیزدهم) اول وسیم وهفتم محرم (چهاردهم) روزهٔ شش روز بعد ازعید فطر وبهتر آنستکه ازچهارم شوال شروع کند بآن (پانزدهم) روزه نیمهٔ جمادی الاولی

دررو زه های مکروهه

امار وزهٔ مکروه پس روزهٔ عرفه است برای کسیکه اورا ضعیف کند ازدعاها که افضل از روزه است وهمچنین روزهٔ عرفه باشك درهلال اگرچه بواسطهٔ وجود ابر ونحو آن باشد که مبادا درواقع دهم ماه باشد که عید است و مکروه است روزهٔ ندبی میهمان بدون اذن مهماندار وهمچنین با نهی او که دراینصورت

احوط ترك روزه است بلکه احوط ترك روزه است بدون اذن او نیز وهمچنین روزهٔ پسر بدون اذن پدر وبانهی او در صورتیکه بواسطهٔ شفقت او موجب اذیت او نباشد بلکه احتیاط بترك روزه بدون اذن او ترك نشود چه رسد بانهی او و احوط اجراء حکم بروله ولد است واجراء حکم والد است بر جد بلکه بهتر مراعات اذن مادر است نیز مسئله مستحب است بر کسیکه روزهٔ ندبی یا واجب موسع گرفته افطار نماید اگر برادر دینی اورادعوت کند بدون فرق که طعامی برای او مهیا کرده باشد یانه و مخالفت بر او شاق باشد یانه

دررو زه های حرام

واما روزهٔ حرام پس روزهٔ عیدفطر وعیدقربان است وروزهٔ ایام تشریق است برای کسیکه درمنی باشد و روزه یوم الشك بنیت رمضان و روزهٔ وفا بنذر معصیت وروزه بسکوت اگرچه بعض روزباشد ولی ضرر ندارد مجرد سکوت کردن درتمام روز روزه اگرچه در روزباشد وهمچنین حرامست روزهٔ وصال بانکه چیزی از شبرا درنیت داخل روزه کند وضرر ندارد تأخیر درافطار تاسحر بلکه تاغروب روز دیگر بدون دخول آن در نیت اگر چه احوط اجتناب از آنست و احوط آنستکه زن ومملوك بدون اذن شوهر و سید روزهٔ ندبی نگیرند بلکه دور نیست حرام باشد بامزاحمت حق ایشان و احتیاط بترك با نهی انها ترك نشود

خاتمه

دراعتکاف

در اعتکاف وآن ماندن در مسجد است بقصد تعبد بآن ومعتبر نیست در آن قصد عبادات دیگر اگرچه احوطست واعتکاف مستحبست باصل شرع وگاهی بسبب نذر یاعهد یایمین یا اجاره ونحو انها واجب میشود در وقتیکه روزهٔ آن صحیح باشد و افضل اوقات آن شهر رمضان است خصوص درعشرهٔ اخیر آن و کلام در شروط واحکام آن درچند فصل است

فصل اول

در شروط اعتکاف

در شروط آن بدانکه درصحت آن معتبر است چند چیز (اول) عقل وصحیح نیست از مجنون اگرچه ادواری باشد در دور جنون او ونه از مست وبیهوش (دویم) نیت

ومعتبر نیست در آن زیاده از تعیین واخلاص و قصد قربت لکن قصد وجوب و ندب لازم نیست اگرچه احوط آنستکه در واجب قصد وجوب ودر مندوب قصد ندب کند لکن اعتکاف روز سیم ندبی واجب میشود وبهتر ملاحظهٔ آنست در ابتداء نیت بلکه اولی آنستکه روز سیم تجدید نیت وجوب کند ووقت نیت ابتداء اعتکاف است که اول فجر روز اول باشد که نیت را از اول آن تأخیر نیندازد و جایز است نیت در شب آن روز کند بلکه احوط دخول شب اول است در آن (سیم) روزه وبدون آن صحیح نیست ومعتبر نیست که روزه بقصد اعتکاف باشد و کفایت میکند قصد هر روزه واجبی وندبی برای خود یا بنیابت دیگری بدون فرق بین اقسام اعتکاف و انواع روزه‌ها پس جایز است اعتکاف که واجب شده باشد بنذر یا اجاره درماه رمضان بجا آورد بلکه اگر نذر کند اعتکاف ایام معین را میتواند روزهٔ واجب بنذر دیگر را در آن ایام بگیرد که وفاء بدو نذر محسوب شود (چهارم) آنکه کمتر از سه روز نباشد ودو شب وسط داخل آنست وزیادتر از سه روز ضرر ندارد اگرچه بعداز هردو روز سیمی واجب میشود مثلا اگر پنج روز اعتکاف کرده روز ششم واجب میشود وبعداز هشت روز اعتکاف روز نهم وهمچنین هرچه بالا رود ومراد بروز از طلوع فجر است تا مغرب پس اگر اعتکاف کند از طلوع فجر تا مغرب روز سیم کافی است ولازم نیست داخل کردن شب اول وشب چهارم اگر چه جایز است ودر کفاره سه روز ملفق بشروع از زوال ظهری مثلا تا ظهر روز چهارم تأمل و اشکال است (پنجم) آنکه اعتکاف در مسجد جامع باشد و کفایت نمیکند در مسجد قبیله وبازار واحوط با امکان خصوص چهار مسجد است مسجد الحرام و مسجد پیغمبر (ص) ومسجد کوفه ومسجد بصره (ششم) اذن کسیکه اذنش معتبر است مثل سید نسبت بمملوك مطلقا بلی عبد مبعض که مولای او چند روز برای او معین کردهٔ وچند روز برای خودش میتواند در ایام خود بدون اذن سید اعتکاف کند بلکه با منع او جایز است وهمچنین اذن مستأجر نسبت باجیر خاص و اذن شوهر نسبت بزوجه درصورتیکه اعتکاف مزاحم حق شوهر باشد واذن والدین نسبت بولد در صورتیکه باعث اذیت آنها باشد وباعدم منافات واذیت اذن آنها معتبر نیست اگر چه احوط است هفتم استدامهٔ ماندن در مسجد واگر خارج شود عمداً و اختیاراً

بدون اسباب مبیحه باطل میشود اگرچه جاهل بحکم باشد بلی اگر بیرون رود نسیاناً یا با کراه دیگری باطل نمیشود وهمچنین بیرون رفتن برای ضرورت عقلیه یا شرعیه یا عادیه مثل قضاء حاجت بول وغایط یا برای غسل جنابت و نحو آنها وواجب نیست در مسجد غسل کند بر فرض امکان بدون تنجس مسجد اگر چه احوط است **مسئله** شرط نیست در صحت اعتکاف بلوغ واز صبی ممیز صحیح است بنابر اقوی **مسئله** جایز نیست عدول از اعتکافی باعتکاف دیگر اگرچه در وجوب یا ندب متحد باشند ونه از اعتکاف بنیابت کسی باعتکاف بنیابت دیگری یا برای خود یا بعکس **مسئله** جایز است اعتکاف ندبی را قطع کند در دو روز اول بخلاف روز سیم که واجب میشود وهمچنین واجب میشود هر سیمی بعداز اعتکاف کردن دو روز اول مثل روز ششم ونهم بنابر اقوی چنانکه گذشت وقطع اعتکاف واجب معین بنذر ونحو آن جایز نیست مطلقا وواجب غیر معین بحکم مندوب است **مسئله** اعتکاف باید در سه روز متصل بهم باشد و دو شب وسط داخل است و اگر نذر کند اعتکاف سه روز منفصل را یا بدون دو شب وسط منعقد نمیشود وهمچنین است اگر نذر کند اعتکاف یك روز یا دو روز بقید عدم زیادهٔ که منعقد نمیشود بلی اگر مقید نکند بان صحیح است وواجب است تتمهٔ سه روز را بر آن اضافه نماید **مسئله** اگر نذر کند اعتکاف یك ماه را مجزی است اعتکاف بین دو هلال اگرچه ماه ناقص باشد ولکن باید ضمیمه کند بر آن یك روز دیگر بنابر اقوی زیرا که بعداز هردو روز اعتکاف روز سیم واجب است **مسئله** معتبر است در محل اعتکاف واحد در یك مسجد باشد و کافی نیست که در دو مسجد معتکف شود اگرچه نزدیك هم باشد بلی اگر بطوری متصل باشد که یك مسجد حساب شود ضرر ندارد وهرگاه تمام کردن اعتکاف در مسجد بسببی مثل خوف یا خراب شدن ونحو آن متعذر شود اعتکاف باطل میشود و کفایت نمیکند که در جامع دیگر تمام کند **مسئله** بام وسرداب ومحراب مسجد از مرافق آن محسوب است مادامیکه معلوم نباشد خارج بودن آن واز اینستکه بقعهٔ مسلم بن عقیل وهانی ظاهراً از مسجد کوفه خارج باشد **مسئله** اگر در نیت اعتکاف محل خاصی را معین کند که از آنجا بمحل دیگر آن مسجد نرود متعین نمیشود حتی بام یا سرداب آن **مسئله** جایز است بیرون رفتن از مسجد برای اداء شهادت وحضور جماعت وعیادت

مریض یاتشییع جنازه یامسافر واستقبال کسیکه وارد شودوغیرآنها هرچندبر اومتعین نباشد ازجاهائیکه رفتن بانجا عقلایاشرعاً یاعادتاً واجب یا راجح باشد ازکارهائیکه متعلق بدنیا یاآخرت است اگرچه بیرون نرفتن ازمسجد برای آنها ضرری براو وارد نیابد بلی احوط مراعات راه نزدیکتر بمسجد واقتصار برمقدار حاجت وضرورت است و واجب است براو که درخارج مسجد زیرسایه ننشیند بلکه راه نرود باامکان بلکه احوط ترك نشستن است مطلقاً مکر بقدرضرورت **مسئله** اگر در مسجد جنب شود واجب است براو بیرون رود ازمسجد غسل کندواگربیرون نرود برای غسل اعتکاف او باطل میشود بسبب حرمت ماندن او درمسجد **مسئله** اگرمعتکف غصب کند جائیرا از مسجد بانکه دیگریرا که پیشترجاگرفته ازآنجادفع کند وخودش بنشیند اعتکاف او باطل میشود وهمچنین است نشستن روی فرش غصبی اگر چه در آن تأمل واشکالست بلی باجهل بغصب یانسیان آن بی اشکال صحیح است واگرفرش کرده باشد مسجدرا بخاك یا آجرغصبی وممکن باشد ازاله واجتناب از آن بحکم فرش غصبی است والاماندن در آن مشکل وخلاف احتیاط است **مسئله** اگردرمواردضرورت بیرون بودن معتکف ازمسجد طول بکشد بنحویکه از صورت اعتکاف خارج شد باطل میشود **مسئله** جایز است برای معتکف که در نیت اعتکاف شرط کند که هروقت بخواهد دست ازآن بردارد حتی روزسیم خواه شرط کند که برفرض عروض عارضی رفع ید کند یاباختیار که برحسب شرط جایزاست عمل کند چنانکه درنذر اعتکاف نیزمیتواند چنین شرط کند وعمل بشرط جایزاست وگناهی ندارد وخلف نذر نشده واحوط آنستکه شرط مزبور را درنیت اعتکاف منذور نیز ذکر کند و کفایت نمیکند ذکرشرط مزبور پیش از نیت یابعداز آن وظاهر آنستکه این شرط باسقاط ساقط نشود

خاتمه در احکام اعتکاف

بدانکه حرام است بر معتکف ومعتکفه چند کار (اول) مباشرت زنان بجماع ودست بازی و بوسیدن بشهوت بلکه اینها اعتکاف راباطل میکند برمردان

وزنان (دویم) طلب منی کردن بنابراحوط (سیم) استعمال بوی خوش وریاحین برای تلذذ وبرای کسی که شامهٔ او خراب است که لذت نمیبرد ضرر ندارد (چهارم) خریدن و فروختن بلکه صلح واجاره وغیر آنها ازکسب بنابر احوط لکن معامله او صحیح است بنابر اقوی واشتغال بامور دنیویه حتی خیاطی ونساجی ونحو آنها ضرر ندارد بلکه بیع وشراء برای اکل وشرب که محتاج آنست مانعی ندارد اگرچه ممکن باشد دیگری را وکیل کند یابغیر بیع وشراء تملك کند واحوط اقتصار برصورت ضرورت است (پنجم) مجادله کردن برامر دنیوی یادینی بقصد غلبه ویا اظهار فضیلة وضرر ندارد برای اظهار حق وبر گرداند خصم را ازخطا بلکه دراین صورت افضل طاعات است واحوط اجتناب معتکف است ازآنچه برمحرم حرامست اگرچه اقوی خلاف آنست خصوص پوشیدن رخت دوخته وازالهٔ مو وخوردن صید وعقد نکاح که جمیع آنها برای معتکف جایزاست **مسئله** درحرمت محرمات مذکوره برمعتکف فرق نیست بین روزه وشب مگر درافطار **مسئله** مفطرات روزه در روز مبطل اعتکاف است زیراکه اعتکاف مشروط بروزه است وهمچنین جماع در شب نیز مبطل اعتکاف است وهمچنین دست بازی وبوسیدن بشهوت بلکه احوط بطلان آنست بسایر محرمات مذکوره نیز وبطلان اعتکاف مختص بحال عمد واختیار است مگر جماع که سهواً نیز مبطل است ودر صورتیکه اعتکاف باطل شود واجب است قضاء کند آنرا هرچند دراعتکاف واجب معین باشد ومبادرت بقضاء اعتکاف واجب نیست اگرچه احوط است واگراعتکاف واجب غیر معین باطل شود باید ازسر گیرد واگراعتکاف ندبی را در روزاول ودویم فاسد کند چیزی براو نیست بلکه مشروع بودن قضاً آن مشکل است ووجوب قضاء یا استیناف دراعتکاف واجب مختص بصورتی است که درحال نیت شرط رجوع نکرده باشد واگر شرط کرده قضاً یا استیناف واجب نیست **مسئله** اگراعتکاف فاسد شود بجماع اگرچه درشب باشد واجب است بوجوب تخییری کفاره مثل کفارهٔ افطار شهر رمضان اگرچه احوط ترتیبی است مثل کفارهٔ ظهار **مسئله** اگرمعتکف فاسد کرد اعتکاف خودرا بجماع درروزه رمضان واجب میشود براو دو کفاره وهمچنین در قضاء رمضان بعداززوال واگرمعتکف زن خودرا که روزه دار باشد دررمضان اکراه کند بجماع سه کفاره

براو واجب است یکی برای ابطال روزهٔ خود ودویمی برای افساد اعتکاف سیم برای افساد روزه زوجه‌اش بااکراه درصورتیکه زن معتکفه نباشد بلکه اگر معتکفه هم باشد سه کفاره کافی است اگرچه احوط در اینصورت کفاره چهارمی است برای ابطال اعتکاف زن وهرگاه زن معتکفهٔ درشب تمکین کند بجماع شوهر معتکف خود برهر کدام یك کفاره است واگردر روز تمکین کند برهر کدام دو کفاره است

٥(كتاب الزكوة)٥

بدانکه وجوب زکوة ازضروریات دین است ومنکر آن کافر است وکسیکه قیراطی از زکوة راندهد از اسلام وایمان بهره ندارد ووقت مردن یابدین یهود بمیرد یابدین نصاری وکسیکه مالی یادرخت خرما یاانگور یازرعی داشته باشد که متعلق زکوة باشدوندهد خداوند قهار زمین آنرا ازطبقه هفتم بکند ومثل طوق بگردن اوبیندازد تاروز قیامت وکسیکه زکوة مالی را ندهد خداوند آن مال را اژدهائی کند از آتش که مثل طوق در گردنش بپیچد وگوشت او رابدرد تامردم ازحساب قیامت فارغ شوند وخدا اورا درزمین بی آبی حبس کند ومسلط کند براو اژدهائی راکه از زیادی سم موئی بر سرش نباشد وقصد او کند وچون نتواند ازاو فرار کند ناچار دست خودرا دردهن اژدها گذارد که مثل شتر نردندان خودرا بردستش فروبرد پس آن اژدها مثل طوقی بگردنش بپیچد وفضیلت دادن زکوة بسیار است واجرش بیشمار وکافی است اخباریکه درفضل صدقه دادن وارد شده که خدا صدقه راتربیت میکند چنانچه مرد بچه شتر خودرا تربیت کند ودروز قیامت حاضر کند آنرا ببزرگی کوه احد وصدقه دفع میکند مردن بد را وازدهان هفتصد شیطان رها میکند وآتش غضب خدا راخاموش مینماید وگناه بزرگ رامحو میکند وحساب روز قیامت را آسان ومال را برکت وعمر را زیاد میکند ودراینجا دو مقصد است **مقصداول** در زکوة مال و کلام در چند مقام است

شرائط تعلق زكوة

مقام اول در شرایط کسیکه زکوة براو واجب میشودو آنها چند چیز است

(اول) بالغ بودن که بر غیر بالغ واجب نیست بلی در صورتیکه بمال طفل تجارت کنند یااملاك وباغستان او را زراعت کنند بر ولی اومستحب است که زکوة مال التجاره وغلات او رابدهد لکن دادن زکوة شتروگاو و گوسفندان طفل خلاف احتیاط است وزکوة مال طفل راولی اومیدهد نه خودش زیراکه او ممنوع است از تصرف ودرزکوة نقدین وانعام که درتعلق زکوة بان گذشتن سال شرط است وجوب زکوة مشروط است برآنکه مالك آنها درتمام سال بالغ باشد ودر غلات معتبر است بلوغ مالك در وقت تعلق (دویم) عقل وبمال مجنون زکوة تعلق نمیگیرد ومعتبر است عاقل بودن دروقت تعلق زکوة بغلات ودرتمام سال درنقدین وانعام پس اگر دربین سال جنونی عارض اوشود اگرچه زمان کمی باشد فاقدالشرط است وزکوة مال او واجب نیست بخلاف خواب که مانع تعلق زکوة نیست بلکه مستی وبیهوشی هم مانع نیست بنابراقوی (سیم) آزاد بودن وبرعبد زکوة واجب نمیشود اگرچه بگوئیم که مالك مال میشود چنانکه اقوی است پس اگر مملوك مالی بقدر نصاب مالك باشد زکوتی ندارد نه برعبدو نه برمولی و وهرگاه مال مولی بدست غلام باشد پس اگر بطوریست که هروقت مولی بخواهد میتواند ازاو بگیرد وازسایرجهات نیزدارای شرایط باشد زکوة آن برخود مولی واجب است واگر برحسب متعارف مولی بر او مسلط نباشد که از دست او بگیرد وتصرف کند زکوة براو نیست وفرق نیست بین اقسام عبد بلی عبدیکه بعض او آزادشده وحصهٔ آزادی او ازمال بقدر نصاب وجامع شرایط باشد بایدزکوة آنرا بدهد (چهارم) مالك بودن پس مالیرا که باو بخشیده یاقرض داده باشند پیش از آنکه قبض گرفته باشد زکوة براو نیست زیراکه مالك نمیشود مگر بقبض وهمچنین اگر مالی براو وصیت کرده‌اند که پیش ازموت موصی وقبول موصی له مالك نشده اگرچه عدم اعتبار قبول او خالی ازوجه نیست لکن احتیاط درآن ترك نشود وزکوة بمال وقف اگرچه خاص باشد تعلق نمیگیرد وهمچنین نماء وقف عام اگرچه مصداق آن منحصر بفرد باشد (پنجم) تمکن ازتصرف پس مالیکه نزد دیگری داشته باشدواو منکر باشد زکوة آن برمالك نیست اگرچه بتواند به بینه یابشاهدوقسم اثبات کندوبگیرد وهمچنین مالیکه دزد برده یادرجائی دفن کرده ومحل آنرافراموش

کرده یا در دریا غرق شده یادر بیابان کم کرده باشد یا مالی را بارث مالك
شده وهنوز باو یابو کیل او نرسیده یامالیکه از کسی طلبکار باشد وباو نداده
اگرچه متمکن از استیفاء آن باشد ویامالیکه رهن گذارده زکوة ندارد بلی در
صورتیکه متمکن باشد از فك آن احتیاط ترك نشود (ششم) مالك نصاب بودن
وتفصیل آن بیاید **مسئله** اگرشك کند که مال وقت تعلق بحد نصاب رسیده بود
یانه یا از وقتیکه بنصاب رسیده زکوة بان تعلق شده یانه زکوة آن واجب
نیست وهمچنین است کسیکه مجنون بوده شك کند که وقت تعلق عاقل شده بود
یانه بخلاف کسیکه عاقل بوده وشك کند که وقت تعلق زکوة جنون عارض او
شده یانه که باید زکوة بدهد **مسئله** شرطست دروجوب زکوة در نقدین و
انعام که گذشتن سال در آنها معتبر است آنکه در تمام سال متمکن از تصرف
در آن مال باشد پس اگر در اثناء سال وقتی ممنوع شده از تصرف در آن و
بعداز آن رفع منع شد بعداز رفع منع محتاج بسال جدید است واما در غلات
که گذشتن سال در آن معتبر نیست پس آیا تمکن از تصرف در وقت تعلق زکوة
معتبر است یانه محل تأمل است واقوی اعتبار تمکن است هرچند خلاف احتیاط
است **مسئله** ثبوت خیار فسخ برای غیر مالك مانع تعلق زکوة بر مالك نیست
پس اگر گلهٔ گوسفندی خریده وبرای بایع مثلا خیار فسخ باشد تاسال منقضی
شود زکوة آن بر مشتری است ومبدء سال اواز وقت خریدن است نه از وقت
سقوط خیار **مسئله** تعلق نگرفتن زکوة بنماء وقف عام مادامی استکه موقوف علیه
نماء آنرا قبض نگرفته وبعداز قبض بحکم سایر اموال اواست پس اگر متولی
نخلستان که وقف بر فقراء است میوهٔ آنرا پیش از زرد شدن یا سرخ شدن
خرما بفقیری بدهد وبعداز قبض گرفتن خرمای آن زرد یاسرخ شود بحکم مال
شخصی او است که با اجتماع شرایط زکوة آنرا باید بدهد وهمچنین اگر گله گوسفند
وقف بر فقراء باشد ومتولی نتایج آنرا که بقدر نصاب باشد بفقیری بدهد بگذشتن
سال بر آن زکوة آن بر فقیر واجبست **مسئله** زکوة قرض برقرض گیرنده است
بعداز قبض وحلول سال نه بر قرض دهنده مادامیکه ازاو پس نگرفته است
هرچند نگرفتن آن بقصد فرار از زکوة باشد **مسئله** اگر بعداز تعلق زکوة بسبب

عروض مانعی ممنوع ازتصرف شود هروقت متمکن ازتصرف شود باید زکوة
آنرا بدهد زیرا که زکوة براو مستقر شده واگر مالی داشت وبسبب مانعی
سالها متمکن نبود ازتصرف آن بعداز رفع مانع وحصول تمکن مستحب است
زکوة یکسال گذشته رابدهد بلکه درصورتیکه ممنوع بودن او بیش ازیکسال
نباشد نیز استحباب آن قوی است **مسئله** معتبراست درتعلق زکوة بمال مشترك
بین چندنفر که حصهٔ هر کدام از شرکاء که بقدر نصاب باشد باید بدهد والافلا
مسئله اگر مالی بقدر نصاب مالك شود بان مال مستطیع شود پس اگر قافلهٔ
حاج که با آنها میتواند بمکه رود بعداز حلول سال یا تعلق زکوة حرکت میکنند
باید اول زکوة آنرا بدهد بعداز دادن زکوة اگر باستطاعت باقی است حج واجب
است والافلا واگر بعد از حرکت قافلهٔ اخیر سال اومنقضی میشود یا وقت
تعلق زکوة میرسد وآن مال راصرف حج کند زکوة براو واجب نیست واگر
با آنکه مستطیع بود بحج نرفت گناه کرده وزکوة آن مال را بعداز تعلق باید بدهد
واگر حلول حول یا وقت تعلق مقارن شود با حرکت قافله زکوة واجبست نه
حج **مسئله** زکوة بر مال کفار تعلق میگیرد ولی بدادن بری الذمه نمیشود بلی امام
علیه السلام یانایب اوابرفرض تمکن میرسد که زکوة راقهراً از او بگیرد بلکه
برفرض آنکه کافر مال زکوی را تلف کرده باشد قوت دارد که ازاو عوض بگیرند
وهرگاه بعداز تعلق وپیش ازگرفتن ازاو مسلمان شود زکوة آن مال باسلام
او ساقط میشود اگرچه عین مال زکوی موجود باشد لکن دراینصورت سقوط
زکوة بی اشکال نیست اینها در صورتیستکه بر کفر باقی بوده تاسال تمام شده
وزکوة بر آن تعلق گرفته بخلاف آنکه قبل ازانقضاء سال ولو بیك لحظه اسلام آورد
که ظاهر وجوب زکوة است براو

مقام دویم دربیان چیزهائی که زکوة بر آنها
تعلق میگیرد وآنها نه چیز است (شتر وگاو وگوسفند وپول طلا ونقره وگندم
وجو وخرما ومویز) ودر غیراین نه چیز واجب نیست بلی مستحبست زکوة
چیزهائیکه اززمین میروید وبکیل یاوزن فروش میرود از حبوبات ومیوه جات
وغیر آنها حتی اشنان بخلاف سبزیجات وشبدر وبادنجان وخیار وخربوزه
ونحو آنها که زکوة ندارد وایضاً مستحب است درمال التجاره بنا بر اصح

وماديان بخلاف اسب نر وقاطر والاغ وغلام وكنيز كه زكوة ندارد پس كلام

در زكوة انعام

در چند فصل است

فصل اول

در زكوة انعام بدانكه علاوه ازشرايط عامهٔ مذكور معتبراست درتعلق زكوة بانعام چهارچيز (اول) رسيدن بحد نصاب (دويم) آنكه خوراك آنها درتمام سال از صحرا باشد نه از علف (سيم) آنكه يكسال تمام مالك آنها باشد (چهارم) آنكه كاركن نباشند ونصاب آنهادرضمن چندمسئله بيان‌ميشود مسئله شتر دوازده نصاب‌دارد (اول) پنج‌شتر و زكوة‌آن يك گوسفند است (دويم) ده‌شتر و زكوة آن دو گوسفند است (سيم) پانزده شتر و در آن سه گوسفنداست (چهارم) بيست شتر و در آن چهار گوسفند است (پنجم) بيست‌و پنج‌شتر ودر آن پنج گوسفند است (ششم) بيست و شش شتر وزكوة آن‌يك‌بنت مخاض‌است وآن ماده شترى است كه داخل‌سال دويم‌شده باشد (هفتم) سى‌وشش وزكوة آن يك‌بنت‌لبون‌است‌وآن ماده‌شتريستكه‌داخل سالىسيم شده‌باشد (هشتم) چهل‌وشش‌وزكوة آن يك حقه است وآن ماده شتريستكه داخل‌سال چهارم شده باشد (نهم) شصت ويك شتروزكوة آن‌يك جذعه وآن ماده شتريستكه داخل سال‌پنجم شده باشد(دهم) هفتاد وشش‌شتر وزكوة آن دوبنت لبون‌است (يازدهم) نودويك شتر وزكوة‌آن دو حقه است (دوازدهم) صدوبيست ويك شتراست‌ودرزكوة‌آن‌و هرچه‌زيادترباشد گفته اند مخيراست در آنكه‌هرچهل‌شتريك بنت لبون ياهر پنجاه شتر يك‌حقه‌بدهندلكن تخييرمزبور درصورتيستكه بهردوحساب‌مطابق‌درآيدمثل دويست‌شتر كه‌مطابق است‌باپنج چهل وبا چهارپنجاه وهرگاه مطابق‌نشود مگرآنكه بعضى‌رابچهل و بعض ديگررا به‌پنجاه حساب كنند معين‌است چنين كند تاآنكه تمام عدد را فراگيرد وتتمه اگرچيزى زياد‌بماند عفواست وبنابرلزوم مراعات‌مطابقه‌هرقدر برعدد شتر افزوده شود مقدار عفو از يكعدد تا نه عدد زياد تر متصور نيست و تمام‌عقود عشرات ومآت والوف لابد يامطابق‌است با احدالعددين ياباهردو و بنا بران در صدو بيست‌و يك معين‌است كه بايد سه‌چهل حساب كند ويكى

باقيمانده عفو است وجايز نيست دوپنجاه حساب كند كه بيست ويك زايد عفو باشدتابرسد بصدوسى‌بايد دوچهل ويك پنجاه حساب كندتا برسد بصد وچهل بايد دوپنجاه ويك چهل حساب كند تابرسد بصدوپنجاه كه معين‌است سه پنجاه حساب كند تابرسد بصد وشصت كه معين است چهارچهل حساب كند تا برسد بصدوهفتاد كه‌معين‌است سه چهل ويك پنجاه حساب كند تا برسد بصدو هشتاد كه معين‌است دوچهل و دوپنجاه حساب كند تابرسد بصدو نود كه‌معين‌است يك چهل‌وسه پنجاه حساب كند تابرسد بدويست كه گذشت مخيراست‌درآن‌وهمچنين هرچه بالارود مسئله گاوميش درزكوة ازگاو محسوب‌است ودر گاو دو نصاب است (اول)سى گاووزكوة آن يك‌تبيع يايك تبيعه وآن گاويستكه داخل‌سال دويم شده‌باشد چه نرباشد وچه‌ماده (دويم) چهل گاو وزكوة‌آن‌يك‌مسنه‌وآن ماده گاويست كه داخل‌سال سيم شده‌باشد ومابين سى وچهل عفواست چنانچه زايد برچهل تابشصت نرسيده نيزعفواست ودرشصت معين است دو سى حساب كند تابرسد به‌هفتاد معين‌است يك‌سى و يك چهل حساب كند تابرسد بهشتاد معين‌است دوچهل حساب كند تابرسد به‌نود كه‌معين است سه سى‌حساب كند ودر صد مطابق‌است بادوسى و يك چهل تابرسد بصدوده كه‌معين‌است يك‌سى ودو چهل تابرسد بصدوبيست دراينجا مخيراست بين‌آنكه سه‌چهل حساب كند يا چهارسى وهمچنين هرچه بالارود سرهر عقد عشرات لابد يامطابق‌است با احدالعددين يا باهردو مسئله در گوسفند پنج نصاب‌است (اول) چهل گوسفند وزكوة آن يك‌گوسفنداست (دويم) صدوبيست ويك وزكوة آن دوگوسفند است (سيم) دويست ويك وزكوة آن‌سه‌گوسفند است (چهارم) سيصدويك وزكوة‌آن‌چهارگوسفنداست (پنجم) چهارصد وهرچه بيشترباشدزكوة‌هرصدى يك گوسفنداست مسئله انعام مذكور تا بحد نصاب نرسد زكوة ندارد وبعداز رسيدن بنصاب اول مثلا هرچه بيشترباشد ماداميكه‌بنصاب‌دويم‌نرسدغيراززكوة نصاب اول چيزى‌براو نيست وهمچنين‌است در نصابهاى بعد مسئله گذشت كه بنت مخاض ماده شتريستكه داخل‌سال دويم‌باشد وبنت‌لبون ماده شتريستكه‌داخل سال سيم‌باشد وحقه ماده‌شتريستكه داخل‌سال‌چهارم‌باشد وجذعه‌ماده‌شتريستكه

داخل سال پنجم باشد وتبیع گاو بستکه داخل سال دویم باشد ومسنه گاوبستکه داخل سال سیم باشد و کسیکه در زکوة باید بنت مخاض بدهد و نداشته باشد میتواند بعوض آن بنت لبون بدهد وبعوض تفاوت زیادی که دارد دو گوسفند یا بیست درهم ازفقیر بگیرد وهمچنین بعکس پس اگر باید بنت لبون بدهد وندارد میتواند بنت مخاض بدهد وبجبران کمی که دارد دو گوسفند یا بیست درهم علاوه باو بدهد ومیتواند اختیاراً بجای بنت لبون ابن لبون که شتر نریست که داخل سال سیم شده بدهد واحوط اقتصار برصورتیستکه بنت لبون نزد او نباشد نه مطلقاً بلی در صورتیکه هیچکدام را نداشته باشد مخیر است که هر کدام را بخواهد بخرد و بدهد **مسئله** در نصاب مال کسی را بامال دیگر ضمیمه نمیکنند هرچند مشترك یا مخلوط بیکدیگر باشد ومحل چراگاه وخوابگاه ومحل آشامیدن آب ودوشیدن شیر وفحل آنها یکی باشد بلکه مال هر کدام که بحد نصاب برسد زکوة آنرا باید بدهد اگرچه درجاهای متفرق ودور از یکدیگر باشند **و کلام در شرط دویم** انعام که باید در صحرا چریده باشند درضمن چند مسئله بیان میشود **مسئله** معتبر است در تعلق زکوة بانعام آنکه خوراك آنها در تمام سال از علف صحرا باشد واگر در اثناء سال چندی مالك آنهارا بعلف خوراك داده که در آنوقت عرفاً آنهارا سائمه نگویند زکوتی بر آنها نیست بلی خوردن بعض جزئیات از علف کاشتنی که آنهارا در عرف از سائمه بودن بیرون نبرد ضرر ندارد وبعلف خوردن یکروز یا دو روز مشکل است از سائمه بودن خارج شود واحتیاط طریق نجات است **مسئله** فرق نیست در سقوط زکوة از معلوفه بین آنکه علف آنها در ملك مالك روئیده باشد یا در ملك دیگری باذن صاحبش باشد یا بدون اذن در آن چریده باشد چنانکه فرق نیست در آن اینکه اختیاراً چندی برای فرار از زکوة آنهارا علف دهد یا بسبب مانع مثل شدت برف وبیم آنهارا بصحرا نفرستند چنانکه فرق نیست که علف چیده را برای خوراك آنها بریزد یا آنکه آنهارا بفرستند در زراعتگاه که در جمیع صور از سائمه بودن خارج میشود بلی ظاهر آنستکه بچرانیدن در علف زار دیگری که خود بخود بدون زرع روئیده بخریدن یا اجاره کردن زمین از صاحبش برای چرانیدن آنها از سائمه بودن خارج نشود چنانچه خارج نمیشود بدادن مبلغی بحکومت که

درشرط دوم که سائمه بودن است

اورا منع نکند از چرانیدن آنها در زمین مباح **و کلام در شرط سیم** که حلول سال باشد درضمن چند مسئله بیان میشود **مسئله** متحقق میشود تمام شدن سال بتمام شدن ماه یازدهم لکن وجوب زکوة مستقر نمیشود مگر بتمام شدن ماه دوازدهم بنابراقوی اگرچه احوط بنا گذاردن براستقرار آنست و در هر حال ماه دوازدهم ازسال اول محسوب است نه ازسال دویم پس ابتداء سال دویم از انقضاء ماه دوازدهم است وهرگاه دراثناء یازده ماه اختلالی در شرایط وجوب زکوة عارض شود مثل آنکه از نصاب کمتر بماند یا آنکه بسبب عارضی ممنوع از تصرف آن شود یا آنکه معاوضه کند نصابرا یا بعض آنرا بغیر جنس آن هرچند عوض هم زکوی باشد یا بهمان جنس مثل آنکه گلهٔ گوسفندی را که سائمه بوده در بین سال مبادله کند بمثل خود سال منقطع میشود بلکه ظاهر انقطاع سال است بمبادلهٔ آن اگرچه بقصد فرار از زکوة باشد بلکه بنابر مختار که وجوب زکوة مستقر نماند مگر بانقضاء ماه دوازدهم اگر اختلالی عارض شود در ماه دوازدهم نیز سال او منقطع میشود اگرچه گذشت که احوط بنابر استقرار آن است **مسئله** هرگاه بقدر نصاب مالك باشد بدون زیاده مثل چهل گوسفند وچند سال براو بگذرد و سر هرسال بدون تأخیر زکوة آنرا ازجای دیگر خریده وداده اداء واجب نموده زیرا همیشه مالك نصاب بوده واگر دراثناء آن از سرسال تعویق انداخته وبعداز دو ماه مثلا زکوة را خریده وداده مبدء سال بعد بقدر تعویق عقب میافتد واگر زکوة را ازعین نصاب داده درسال بعد بر او زکوة واجب نیست زیرا که بالفرض بقدر نصاب باقی نمانده بلکه هرگاه عصیاناً زکوة سال اول را ندهد وهمین طور بماند حق مستحقین زکوة که در گوسفندان او موجود است واجب است بدهد و برای او در گوسفندها باقی نمانده بجز سی ونه عدد که کمتر از نصاب است وهرگاه مثلا از اول پنجاه گوسفند داشته که از نصاب اول بیشتر و بنصاب دویم نرسیده وتا ده سال زکوة آنرا که ده گوسفند است نداده باید زکوة آنرا بدهد و در واقع برای او باقی نمانده مگر چهل گوسفند که حد نصاب است پس اگر بهمین حال بماند و ندهد سال یازدهم نیز باید بدهد وآنچه برای او بعد از وضع زکوة یازده سال باقیمانده سی ونه عدد است که کمتر از نصاب است ودیگر در سال دوازدهم زکوة

درشرط سیم که گذشتن سال است

سالهائیرا که زکوة از نصاب دارد آنچه‌زاید بعدد آنستکه وضابط تعلق‌نمیگیرد
بنجاه که مفروضه صورت ودر بدهد باید یك‌عدد بضمیمهٔ عدد بهمان نداده
اگر بس بدهد سال یازده زکوة باید برنصاب‌داشته زاید که‌ده‌عدد داشته عدد
او بر زکوة بیشتر تاپازده‌سال نداده گوسفندرا بنجاه زکوة پانزده‌سال فرضاً
آن بر علاوه و باشد مزبوره حیوانات نصاب کسیکه‌مالك **مسئله** واجب‌نیست
سه آنها ونحو یابارث یابخریدن آنها بزائیدن مالك‌شود نیز سال‌تازه دربین
بقدریستکه ونه باشد مستقل نصاب بقدر نه شده مالك تازه باآنچه قسم‌است
بآن‌تکمیل باآنکه و مستقل‌است نصاب یابقدر شودوبآن دیگر تکمیل‌نصاب
شتر بنج مثل‌آنکه براونیست تازه زکوة اول پس‌دوقسم دیگرمیشود نصاب
اند زائیده بچه چهل داشته گوسفند یاچهل زائیده‌اند وچهاربچه داشته ماده‌مثلا
زکوة‌نصاب از که‌علاوه داشته گوسفند باهشتاد نه‌شتر ازاول‌سال آنستکه نظیر
باشد مستقل نصاب بقدر تازه ملك که دویم ودرقسم نیست براو اول‌چیزی
ضمیمه را ملك‌تازه نباید اند زائیده یك‌بچه هرکدام و داشت بنج‌شتر مثل‌آنکه
بس است علیحده سال بچه‌ها و مادران از هرکدام برای بلکه کند قدیمی
سال مبدء و بدهد زکوة یك‌گوسفند آنها از هرکدام سال تمام‌شدن بعداز
زکوة برای یك‌گوسفند که یکسال تاانقضا است بچه‌بنجمی ازتولد بچه‌شترها
سال بین در بچه وچهار داشت ششترشتر آنکه مثل واماقسم‌سیم بدهد بچه‌ها
اینصورت در زائیدند ده‌بچه سال دربین و گاوداشت سی‌ویك یاآنکه زائیدند
نصاب از مثال دو هر در و بدهد را آنها زکوة قدیمی‌ها سال تمام‌شدن بعداز
مجموع سال ومبدء است گاو یاچهل که‌ده‌شتر دویم بنصاب میشود منتقل اول
وقتیکه نه است آخری بچه تولد اولاد سال مبدء و است‌ها قدیمی سال ازانقضا
معلوفه‌باشند آنها مادران درصورتیکه حتی بچریدن شود مستغنی مادر شیر از
مسئله ذکرمیشود درضمن‌مسئله نباشند کار کن که چهارم درشرط **وکلام** براقوی بنا
بعض با سال تمام درصورتیکه بس نباشند کار کن آنکه درانعام معتبراست
در ومرجع باشند سائمه اگرچه بانها نمیگیرد تعلق زکوة باشند کار کن سال
است جایز انعام زکوة ازبابت درآنچه سیم مقام عرفست بودن کار کن صدق

بگیرند **مسئله** حیوان‌مریض رابابت زکوة نصابی که‌مریض نباشد نمیتواند گرفت
ونه حیوان‌پیررا ازنصابیکه‌جوان باشند وحیوان کور را ازنصاب‌سالم‌نگیرند
اگرچه کورجزء نصاب شمرده شودبلی اگر تمام نصاب مریض باشند بیکمرض
صاحت‌نصاب راتکلیف نمیکنند که‌سالم‌بخرد برای زکوة آن‌واگربعض‌نصاب
سالم‌وبعضی مریض باشنداحوط اگرنکوئیم اقوی دادن سالم است از اوسط
گوسفندان بدون ملاحظهٔ تقسیط و گوسفندی که‌تازه زائیده تاپانزده‌روز نمیتوان
گرفت‌اگرچه‌مالك بدهد آنرا مگرآنکه‌تمام نصاب چنین‌باشدوهمچنین گوسفندی
که برای خوردن فربه کرده‌باشند وقوچیکه برای آبستن کردن مادها باشد
نباید بگیرند بلکه‌نباید جزو نصاب حساب کنند بنابراقوی اگرچه احوط حساب
کردن آنهااست‌از نصاب **مسئله** گوسفندیرا که درزکوة گوسفند وشترویاتفاوت
مابین بنت مخاض یابنت لبون میگیرند اقلا باید داخل سال دویم شده باشد
اگرازجنس میش یاگوسفند باشد وداخل سال سیم شده باشد اگر ازجنس
بزباشد و گرفتن نربعوض‌ماده یابعکس وبزبعوض میش‌وبعکس کفایت میکند
زیرابزبامیش در زکوة‌یك‌جنس محسوبست چنانکه گاو باگاومیش وشترعراب
بانجاتی‌یك‌جنس محسوبست **مسئله** کسیکه‌اموال زکویه‌مختلفه درجاهای متفرقه
داشته باشدمیتواندزکوتی‌را که‌براوتعلق گرفته ازهرکدام بخواهدبدهدومعین
نیست براو که ازخصوص نصاب یا ازخصوص‌اموال زکویه بیرون کند اگرچه
دادن‌ازعین نصاب افضلست بلکه جایزاست زکوة بقیمت سوغیه ازغیر جنس
زکوی‌بدهد اگرچه بغیردرهم ودینار باشد ومدار برقیمت روزیستکه میدهد
وهمچنین مدار برقیمت بلدیستکه میدهد درصورتیکه عین‌جنس‌زکوی راتلف
کرده وغرامت میکشد بخلاف آنکه عین موجود باشد که مدار برقیمت
بلدیستکه عین در آنجا است

فصل دویم

در زکوة نقدین

در زکوة پول طلا ونقره بدانکه معتبر است درتعلق زکوة بانها علاوه از
شرایط عامه مذکوره چند امر (اول) رسیدن بحد نصاب ودر طلا دو نصاب

است (اول) بیست دینار وهر دیناری یکمثقال شرعی استکه عبارتست از سه ربع مثقال صیرفی پس بیست دینار مطابق پانزده مثقال صیرفی است وزکوة آن‌نیم دینار است که‌بوزن نه‌نخود طلا باشد و در کمتر ازبیست دینار زکوتی نیست ونه‌در زیاده برآن تا بچهار دینار برسد که سه مثقال صیرفی باشد وآن نصاب دویم است وزکوة آن دو قیراط است وهر قیراطی عشر دینار است و همچنین هر چهار دیناری که اضافه شود دو عشر دینار بر زکوة افزوده خواهدشد ودر اضافه کمتر ازچهار دینار زکوتی نیست ودرپول نقره نیز دو نصاب است (اول) دویست درهم وهر درهمی شش دانق که مطابق است با نصف مثقال شرعی و خمس آن زیراکه هر ده درهم هفت‌مثقال شرعی است وزکوة آن پنج درهم است ودر کمتراز دویست درهم وزیاده برآن زکوتی نیست تا بچهل درهم برسد که‌نصاب دویم است وزکوة آن یك درهم است بعداز آن هرچهل درهمی که علاوه شود یك‌درهم‌زکوة آن‌است **فائده** ضابط کلی درزکوة نقدین بعدازرسیدن هرکدام ازآنها بحد نصاب که بیست دینار طلا و دویست درهم نقره باشد وهرچه بالا رود اینستکه چهل یك‌آنرا بدهد کافیست اگرچه‌بعض‌اوقات قدر کمی‌علاوه داده که زیاده خیراست (امردویم) آنکه منقوش باشد بسکهٔ معامله بعض زمانها ومکانها خواه سکه سلاطین اسلام باشدیاکفر چیزی، برآن نوشته باشد یانقش دیگر اگرچه بسبب تردد ایادی سکهٔ آن‌محو شده‌باشد بخلاف آنکه‌ازاصل‌نقشی برآن‌نباشد که‌زکوتی برآن‌نیست‌مگر آنکه رواج‌باشد که‌احوط دادن‌زکوة است‌واگر مسکوك‌را زینت کنند مثلا حکم‌آن‌زایل‌نمیشود اگرچه‌بزینت کردن‌قیمت آن کمترشود یا زیادتر مادامیکه معامله بان‌ممکن باشد واگربزینت‌قرار دادن ازمعامله ساقط شود وبقیمت طلا بی‌سکه آنرا بخرند زکوة ندارد (سیم) گذشتن سالست بر مقدار نصاب تمام پس‌اگر دراثناء سال ازنصاب کمتر شود باآنکه عین نصاب رامبادله کنند بهمان جنس یاغیرآن باآنکه آب کنند بقصد فراراز زکوة یا بدون آن‌زکوة‌برآن‌نیست اگرچه‌در صورتیکه بقصد فرار کرده‌باشند مستحب است دادن آن‌بلکه احوطست واگربعداز تعلق زکوة تبدیل کنند یاآب کنند

وجوب‌زکوة‌ساقط نمیشود **مسئله** معتبرنیست‌در تعلق‌زکوة‌بنقدین آنکه‌تمام‌نصاب یك‌سکه ویك‌اسم‌باشد و کفایت میکند با اختلاف اسم وسکه و کمی وزیادی قیمت ورغبت بان پس قران‌ایرانی ومجیدی‌عثمانی و روپیه را بایکدیگر ضم کنند وحساب‌نمایند بلکه کفایت میکند در تحقق نصاب آنکه رایج فعلی را با سکه‌مهجور ضمیمه نمایند امانسبت به‌بیرون کردن زکوة پس‌اختیار آن‌بامالك است اگراز پولی‌بدهد که قیمت آن بیشتر باشد احسان کرده والا ازهر کدام ازاقسام پول باالنسبة‌چهل یك آنرابدهد‌بنابراحوط‌اگرچه‌جوازاکتفابپولیکه قیمت آن کمترباشد اقوی‌است **مسئله** پولیکه طلایانقره آن‌مغشوش باشدبخلط‌یاچیز دیگر که‌از اسم نقره‌خالص اگرچه‌ردی‌باشد خارج شود زکوة ندارد تاآنکه خالص‌آن بقدرنصاب برسد واگرشك کند وراهی‌برای فهمیدن‌آن‌نداشته‌باشد زکوة ندارد و وجوب تصفیهٔ آن برای اختیار مقدار خالص آن محل‌تأمل و اشکالست اگرچه‌احوطست **مسئله** اگر بعداز تعلق‌زکوة بنقدین‌خالص‌بامغشوش در مقام‌اداء زکوة پول مغشوش بدهد پس‌اگر بداند آنچه‌داده خالص‌آن‌بقدر واجب‌هست کافیست والا واجبست آقدر بدهد تایقین کند باداء قدر واجب از خالص **مسئله** اگر مالك نصاب نداند که در آن مغشوش هست یا نه احوط اگر نگوئیم اقوی دادن زکوة است **مسئله** اگر بقدر نصاب پول طلا یانقره قرض کند وبگذارد تاسال‌بر آن بگذرد زکوة‌آن بر قرض گیرنده است‌نه‌بر قرض‌دهنده بلکه‌اگرشرط کند که‌زکوة برقرض دهنده‌باشد وفاء بشرط لازم نیست درصورتیکه مقصود از شرط تعلق تکلیف شرعی بر قرض دهنده باشد بلی‌اگر شرط کند که‌آنچه برقرض گیرنده واجب‌شده‌او‌تبرعاً بدهد وفاء‌بشرط لازمست اگرچه بی‌اشکال نیست ودرهرحال اگر قرض دهنده وفاء‌بشرط نکند وجوب‌زکوة ازقرض‌گیرنده ساقط‌نمیشود بلکه باید ازمال خود اداء نماید

در زکوة غلات

فصل سیم

در زکوة غلاتست گذشت که واجب نیست زکوة در ماعدای گندم وجو وخرما ومویز واحوط الحاق سلت است بجو که در طبیعت مثل جو و در

بی‌پوستی ونرمی مثل گندمست وهمچنین احوط الحاق علس است بگندم بلکه خالی از قوت نیست بواسطهٔ قوت احتمال آنکه نوعی از گندم باشد که درهر پوستی دو دانه دارد ودرغیر آنها واجب نیست لکن مستحبست زکوة آنچه از زمین میروید وبوزن یا کیل فروش میرود از حبوبات مثل برنج وماش وذرت ونحو آنها بخلاف سبزیجات ومخضرات مثل بادنجان وخیار وامثال آنها چنانکه گذشت وحکم چیزهائیکه زکوة آنها مستحبست دراعتبار نصاب وقدر ومقدار دادن زکوة حکم غلات است وکلام درزکوة غلات درچند مطلبست مطلب اول شرط است در تعلق زکوة بانها دوچیز (اول)رسیدن بحدنصاب و آن پنج و سق است و وسق شصت صاع است پس نصاب سیصد صاعست وهر صاعی نه رطل عراقی یاشش رطل مدنی است ورطل عراقی مطابق است با شصت وهشت مثقال صیرفی وربع مثقال پس نصاب بحساب حقه نجف و کربلا که عبارتست از نهصد وسی وسه مثقال وثلث مثقال هشت وزنه وپنج حقه ونیم الا پنجاه وهشت مثقال وثلث مثقال است و بعیار اسلامبول که دویست و هشتاد مثقالست بیست و هفت وزنه وده حقه وسی وپنج مثقال است وبمن شاهی که متداول بعض بلاد ایران وعبارتست از هزار و دویست وهشتاد مثقال صیرفی یکصد وچهل وچهار من الا چهل وپنج مثقال صیرفی است وبمن تبریز که نصف من شاهی است ودرغالب بلاد ایران متداولست دویست وهشتاد وهشت من الا چهل وپنج مثقال صیرفیست واگر جزئی کمتر از نصاب باشد زکوة آن واجب نیست وهر قدر زیادتر باشد کم باشد یا زیاد زکوة آن واجبست مسئله مدار در نصاب ملاحظهٔ وزن حال خشك شدن غلات است اگرچه زمان تعلق زکوة پیش از آنست پس اگر در حال تر بودن بقدر نصاب باشد وبخشك شدن کمتر از آن شود حتی مثل رطب برنی وشبه آن که رطب آنرا میخورند وقتی زکوة بر آن واجب میشود که خشك آن بقدر نصاب شود هرچند برحسب متعارف نمیگذارند خرما شود مگر قلیلی واگر فرض شود که خشك آنرا خرما نگویند زکوة در آن واجب نیست مسئله اگر دربلاد دور ازیکدیگر باغستانها واملاك داشته باشد از نخل یا انگور یا زراعت که بعضی از آنها زودتر از بعضی میرسد بیك ماه یا دو ماه یا زیادتر ولکن از یکسال محسوب باشد پس اگر مقداریکه اول رسیده بحد نصاب باشد زکوة بر آن

متعلق است وباید بدهد وآنچه هنوز نرسیده بعد از رسیدن کم باشد یا زیاد باید زکوة آنرا بدهد واگر آنچه اول رسیده بتنهائی بقدر نصاب نباشد حساب آنرا نگاه دارند تا بآنچه بعد میرسد تکمیل نصاب شود واگر درخت یا خرمائی باشد که درسال دودفعه بار میدهد ودفعه اولی بقدر نصاب نباشد باید بمیوهٔ دفعهٔ دویم تکمیل نصاب نمایند اگرچه بی اشکال نیست (دویم) مالك شدن آن بزراعت درصورتیکه اوزارع باشد یا آنکه زراعت یا میوه را با درخت یا بدون آن مالك شده باشد پیش از تعلق زکوة که زکوة بر آن واجب شود اگرچه زارع دیگری باشد مسئله مشهور آنستکه وقت تعلق زکوة بسته شدن دانه گندم وجو وزرد یا سرخ شدن خرما ومنعقد شدن غوره است وبعضی گفته‌اند که تعلق میگیرد زکوة وقتیکه آنرا گندم وجو وخرما وانگور گویند وقول مشهور خالی از رجحان نیست لکن خالی از اشکال هم نیست پس در ثمرهٔ مترتبهٔ برد وقول احتیاط ترك نشود مسئله وقت دادن زکوة بعد از تصفیه دانه از کاه وبریدن خرما وچیدن انگور است که اگر تأخیر بیندازد از آن وقت وتلف شود ضامن خواهد بود وجایز است در آنوقت کسیکه زکوة را جمع میکند از مالك مطالبه کند و بر مالك واجب است اطاعت کند بخلاف پیش از آنوقت که اگر ساعی مطالبه کند واجب نیست بر مالك قبول کند اگرچه مالك را میرسد که بعد از زمان تعلق زکوة را بدهد وبر ساعی واجب است قبول آن وبالجملهٔ وقت اداء زکوة بعد از وقت تعلق است مسئله اگر مالك بخواهد که پیش از مویزه شدن غوره یا انگور بچیند یا پیش از خرما شدن بسر یا رطب ببرد میتواند وواجب است زکوة آنرا از عین یا قیمت آن بدهد درصورتیکه میوهٔ آنها برفرض خرما ومویز شدن بقدر نصاب باشد مسئله مالك میتواند زکوة خرما ومویز را پیش از چیدن وبریدن از عین میوه بدهد بانکه با فقراء شریك شود یا از قیمت آن بدهد مسئله اگر نخل یا درخت انگور یا زراعت را مالك شود پیش از وقت تعلق زکوة ودر وقت تعلق ملك او شده باشد زکوة آن بر او واجب است برفرض اجتماع شرایط بخلاف آنکه بعد از زمان تعلق مالك شود که زکوة آن بر مالك وقت تعلق بوده وفروختن آن پیش از دادن زکوة صحیح است بنابر اصح پس اگر مشتری بداند یا احتمال دهد که بایع میدهد چیزی بر او نیست بخلاف آنکه

بداند که نداده یا نمیدهد که بر مشتری واجب است بدهد و عوض آنرا رجوع کند ببایع مسئله اگر زرع یا میوه را بفروشد و شك کند که فروش آن پیش از تعلق زکوة بوده تا بر مشتری باشد یا بعد از آن بوده تا بر خودش باشد چیزی بر بایع نیست مگر آنکه زمان تعلق را بداند و زمان بیع را نداند که در اینصورت واجب است بر او دادن زکوة بنابر اقوی و اگر مشتری شک کند که خرید او پیش از تعلق بوده یا بعد از آن ولی بداند که بر فرض آنکه خریدن او بعد از تعلق زکوة بوده بایع زکوة آنرا نداده و نمیدهد واجب است بر مشتری مطلقاً زکوة آنرا بدهد بخلاف آنکه نداند که بایع داده یا نه و احتمال دهد که بر فرض مذکور داده یا میدهد که چیزی بر مشتری نیست مطلقاً حتی صورتیکه زمان بیع را بداند و در تقدم و تأخر تعلق شك داشته باشد بنابر اقوی اگر چه احوط در اینصورت آنستکه بدهد مسئله اگر مالك بعد از تعلق زکوة و پیش از دادن آن بمیرد زکوة را از ترکهٔ او باید بدهند و اگر پیش از تعلق بمیرد زکوة واجب است بر هر کدام از ورثه که سهم او بقدر نصاب باشد با اجتماع سایر شرایط پس اگر سهم هیچکدام از ورثه بقدر نصاب نباشد زکوتی واجب نیست و اگر معلوم نباشد که مردن او پیش از زمان تعلق بوده یا بعد از آن پس هر کدام از ورثه که حصهٔ او بقدر نصاب رسیده با اجتماع شرایط باید زکوة حصهٔ خود را بدهد زیرا که میداند در هر حال متعلق زکوة شده اگر چه نداند که زمان حیوة پدرش تعلق گرفته یا بعد از آن بخلاف کسیکه حصه اش بقدر نصاب نباشد که چیزی بر او نیست مگر در صورتیکه وقت تعلق زکوة بداند لکن نداند که پدرش پیش از آن فوت شده یا بعد از آن که احوط اگر نگوئیم اقوی آنستکه زکوة آنرا بدهد مسئله اگر زارع یا صاحب نخلستان و انگورستان بعد از تعلق زکوة بمیرد و قرض داشته باشد باید زکوة آنرا بدهند اگر چه قرض او مستوعب تمام ترکه باشد و برای ورثه چیزی نماند و زکوة مقدم بر دیون است و طلب کاران مزاحمت با مستحقین زکوة نمیکنند یعنی چیزی از زکوة کم نمیشود مگر در صورتیکه او در حیات خود مال زکوی را تلف کرده یا نزد او بسبب تفریط تلف شده و ذمهٔ او مشغول بعوض زکوة شده باشد که حال زکوة حال سایر دیون است و طلبکاران با ارباب استحقاق

زکوة متروکه اورا غرماء میکنند هر کدام نسبت بطلب خود از ترکهٔ میت حصه میبرند و هر گاه پیش از تعلق زکوة بمیرد واجبست بر هر کدام از ورثه که نصیب او بحد نصاب و دارای شرایط باشد زکوة حصهٔ خود را بدهد و قرض مورث مانع تعلق زکوة بنماء حاصل در ملك ورثه نیست هر چند خالی از اشکال هم نیست و اگر فوت مورث بعد از ظهور دانه زراعت و ظهور ثمره باشد و ورثه قرض مورث را داده باشند یا بذمه گرفته باشند بضمان با رضای طلبکاران باز سهم هر کدام از ورثه بقدر نصاب باشد باید زکوة آنرا بدهد و الاظهر آنستکه با وجود دین مستوعب یا غیر مستوعب آنچه از زکوة مقابل دین باشد واجب نباشد اگر چه احوط آنستکه ورثه زکوة بدهند و طلبکاران راهم راضی کنند مسئله در مزارعه و مساقات صحیحه که حاصل مشترك است بین مالك و عامل سهم هر کدام از آنها که بقدر نصاب باشد با اجتماع شرایط دیگر باید زکوة آنرا بدهد بخلاف آنکه ملکی را اجاره کرده برای زراعت که زکوة بر مستأجر است نه بر موجر اگر چه مال الاجاره گندم و جو یا خرما و مویز باشد مسئله در مزارعه فاسده زکوة بر صاحب بذر است و اجرت زمین و زراعت از مؤنه محسوبست پس بنابر آنکه زکوة بعد از اخراج مؤنه است زکوة بر تتمه تعلق میگیرد و همچنین است حکم مساقات فاسده که زکوة بر صاحب درختان است و اجرت باغبان از مؤنهٔ محسوب است مسئله باغیکه انواع خرما داشته باشد از زاهدی و خستاوی و قنطار و نحو انها باید خرماهای آنرا روی هم حساب کنند تا بحد نصاب رسد و احوط آنستکه زکوة هر نوعی را بر حسب نسبت بدهد هر چند اقوی عدم وجوب آن و اکتفاء بدادن خرمای خوبست بابت زکوة مجموع با آنکه خرمای خوبتر هم در آن باغ موجود باشد و جایز نیست دادن خرمای پست در زکوة آن بنا بر احوط و همچنین است انواع انگور مسئله جایز استکه اهل خبره خرما و انگور باغ را تخمین کنند با آنکه مقدار میوه یا زکوة آنرا تعیین کنند و وقت تخمین کردن حین تعلق زکوة است و فائده تخمین آنستکه مالك را میرسد بعد از آن هر تصرفی در میوه کند بدون حاجت بضبط و حساب و متصدی تخمین کسی استکه ساعی در جمع زکوة است یا وکیل او و بلکه جواز تخمین کردن خود مالك یا وکیل او در صورتیکه اهل خبره

وعادل باشند بااحتمال اكتفاء بامانت قوى است وتخمين كردن محتاج بصيغهٔ وعقد
نيست وكفايت ميكند بيان آنچه بنظرش ميرسد وبعداز تخمين صحيح اگر معلوم
شود ميوه از آنچه تعيين كرده زيادتر يا كمتر بوده ضرر ندارد نفع وخسارت
آن راجع بمالك است بلى هر گاه بعداز تخمين بافت آسمانى يازمينى يابظلم ظالمى
تلف شود مالك ضامن مقدار زكوة نيست **مطلب دويم** بدانكه واجب ميشود
زكوة بعداز بيرون كردن آنچه سلطان بعنوان مقاسمه ازعين حاصل ميگيرد مثل
ثلث ياربع ياخمس ونحو آنها بلكه بعداز بيرون كردن آنچه پول باسم خراج و
باج وماليات ميگيرد بنابراصح واما آنچه مأمورين زياده از قرارداد سلطان
بظلم ميگيرند پس آنقدريكه ازعين حاصل ميگيرند ظلم برمالك وبرحصهٔ فقراء
بالنسبه بر هردو وارد آمده ومالك ضامن حصهٔ فقراء نيست پس بحكم ماليات
وازمؤنه محسوبست **واما** آنچه ازغير غله بگيرند مثل پول ونحو آن احوط آنستكه
مالك خود متحمل شود وبر فقراء حساب نكند خصوص درصورتيكه برشخص
مالك بغرضى ظلم وارد آمده كه در اينصورت ضمان مالك خالى ازقوت نيست
خلاصه درمقاسمه كه سلطان ازعين غله ميگيرد حصه سلطان را كنار گذارند و
بقيه اگر بقدر نصاب است زكوة آنرا بدهد وآنچه ازغير غله ميگيرد احوط اگر
نگوئيم اقوى آنستكه ازمؤنه حساب نكند **مسئله** ظاهر آنستكه حكم خراج و
مقاسمه درزكوة مختص نباشد بآنچه سلطان مخالف كه بعنوان خلاف وولايت
و استحقاق ميگيرد بلكه شامل باشد آنچه را سلاطين شيعه كه مدعى اين
رتبه نيست ميگيرند بلكه دور نيست شامل باشد كسانيرا كه مسلط ومستولى بر
مسلمين باشند وازآنها ماليات بگيرند اگرچه مدعى سلطنت نباشد وآنچه از
غير اراضى خراجيه ميگيرند اراضى صلح يا زمين كه موات بوده و باحياء
مالك شده آيا ازمؤنه محسوبست يانه دو وجه است ومحسوب بودن ازمؤنه
خالى ازقوت نيست **مسئله** اقوى جواز بيرون كردن تمام مؤنه زراعت است بدون
فرق بين آنچه پيش ازتعلق زكوة مصرف نموده يابعد ازآن لكن احوط اگر
نگوئيم اقوى آنستكه كفايت كند در وجوب زكوة برغله بقدر نصاب بودن پيش از
اخراج مؤنه پس اگر غله بحد نصاب رسيده اولا مؤنه زراعت را ازآن بيرون

كند بعداز آن هرچه باقيمانده اگرچه مقدار كمى باشد زكوة آنرا بدهد بلى
اگر بعداز وضع مؤنه چيزى باقى نماند زكوتى نيست ومراد بمؤنه هرچيزى است
كه مالك خرج زرع يا ميوه كرده باشد مثل بذر وپول آب كه براى آن خريده
واجرت فلاح وزراع وشبان و ساقى و كسيكه آنرا حصاد كرده و بريده
واجرت گاوها كه براى شخم كردن زمين اجاره كرده واجرت زمين آن هرچند غصب
باشد باآنكه قصد دادن مال الاجاره بمالك زمين نداشته باشد وانچه صرف
خشكانيدن خرما ومويز واصلاح جاى آفتاب نموده وانچه در اصلاح درخت
بريدن كرب ونحو آنها مصرف كرده وآنچه خرج صاف كردن زمين وپاك كردن
نهر بلكه حفر آن نموده در صورتيكه زرع يا درخت خرما وانگور
محتاج بآن باشد وظاهر آنستكه انچه مالك صرف باغ ميكند در كندن چاه
يانهر يا بناء دولاب ياناعور ياديوار باغ ياطوف ونحو آنها كه براى تعمير باغ
باشد نه مصرف ميوهٔ آن از مؤنه محسوب نباشد بلى در صورتيكه كسيكه درخت
خرمارا بضمان گرفته وميوهٔ آنرا خريده ومصارف مزبوره راكه براى ميوه كه
خريده بكند انها ازمؤنه ثمره محسوبست وخود مالك اگر باغبانى ورعيتى كند
اجرت عمل خود وپسرش وعيالش و كسانيكه تبرعا در آن باغ يازراعت خدمت
ميكنند ازمؤنه حساب نكنند چنانكه اگر زمين ملك او باشد اجرة المثل زمينى
و گاويكه ملك اوست وبان زمين را شخم ميكنند يا آب كشى مينمايد ازمؤنه آن
حساب نميكنند بلكه احوط آنستكه قيمت گاو وآلات وادوات اب كشى كه
براى زرع وباغ خريده واعيان آنها بعد از استيفاء حاصل باقى ميماند ازمؤنه
ان محسوب ندارد اگرچه حساب كردن نقصان قيمت آنها كه باستعمال در باغ
وزراعت كم ميشود بى وجه نيست لكن خلاف احتياط است ودر احتساب پولى
كه داده زراعت يا ميوه را خريده از مؤنه زراعت اشكال است **مسئله** ظاهر
انستكه بايد در بذر ملاحظه قيمت روز افشاندن آنرا بكنند چه بذر ملك مالك باشد
بزراعت يا آنكه خريده باشد واگر بذر سابقا متعلق زكوة بوده ونداده زكوة
ان بذمه او تعلق گرفته وقيمت بقيه آن از مؤنه اين زرع محسوبست **مسئله** اگر
در باغ غير خرما وانگور ميوه ديگر نيز باشد مؤنه وخراج را قسمت كند بر

زکوی وغیران وسهم زکوی را از آن بیرون کنند وهمچنین درزرع وایادر
سهم گندم وجو ازمؤنه ملاحظهٔ کاه آنرانیز میکنند یانه اوجه انستکه ملاحظه
نمیکنند که چه قدرمؤنه بازاء کاه بوده **مسئله** اگرمؤنه که صرف میوه میکند تاچند
سال درمیوه اثردارد جایزاست که مؤنه رابرای سال اول حساب کندو سالهای
بعد بدون مؤنه باشد ومیتواند مؤنه راقسمت کندبرمیوه آن سالهاهرسالی بقدر
سهم آن سال حساب شود **مطلب سیم** مقدار زکوة غلات ده یك است درصورتیکه
باب جاری آب داده باشند اگرچه بکندن نهرونحوان یابمکیدن ریشهٔ آن از آب
زمین یاباران سیراب شود بخلاف صورتیکه باآلات وادوات ازدلو و طناب
وچرخ وناعور یاگاو یاحیوانات دیگرونحوانها سیراب شود که زکوة آن نصف
عشراست واگر بهردو کیفیت آب داده باشند لکن بیشتر ازقسم اول باشد
که عرفاً سیراب شدن آنرا بآب جاری شمارند وغیران اتفاقی باشد یابعکس
آن حکم زکوة تابع مقدار غالب است ودرصورتیکه طرفی غالب نباشد ومشترك
حساب کنند باید زکوة نصف غله را عشردهند ونصف دیگررا نصف عشرو
اگرشك کند که ازکدام قسم است دادن اقل قدر متیقن واکثراحوط است
مسئله زراعتی که باآلات آب داده میشود بمجرد بارانهای عادی که درایام
سال نازل میشود ازحکم خودبیرون نمیرود مگردر صورتیکه اقدر بیار د
که مستغنی شود از آلات آب کشی یامشترك حساب شود **مسئله** اگر کسی باآلات
وادوات اب دهد زمین مباحی رامثلا بعبث یا بسبب غرضی ودیگری بیابد در
ان زمین زراعت کند یادرخت انگوروخرما غرس کندوریشه ان بهمان آب سیراب
شود زکوة ان عشراست بنابراقوی وهمچنین است اگرآن زمین راباآلات آب
داد بدون قصد زراعت بعد ازآن خودش غله کاشت وریشهٔ آن بهمان آب سیراب
شد بلکه همچنین است اگر برای زراعتی باآلات آب کشی کرده بودوزیادآمد
وجاری شد در زمین دیگر پس درانجا غله کاشت وسیراب شد بان **مقام سیم**
در مواردیکه زکوة انها مستحب است وانها درچند چیزاست اول مال التجاره
بنابراصح وان سرمایه ایستکه بان تجارت میکنندبه تبدیل ان بمال دیگر بقصد
حصول ربح خواه تملك ان سرمایه بعقد معاوضه وبیع وشراء بوده یابمثل هبه

وصلح مجانی یا بارث باورسیده بنا براقوی وآیاحکم استحبابی مزبور بمجردمهیا
کردن مال برای تجارت کافی وجاریست اگرچه هنوز شروع بتجارت نکرده باشد
یانه مشکل است اقوی عدم جریان حکم است اگرچه احوط جریان است واگر
مالی را جمع کرده برای مال داری یاصرف کردن درمؤنه خود وبعد بخیال تجارت
بیفتد زکوتی برآن نیست مادامیکه شروع بکسب نکند بدادوستدو معاوضه بلی
اگر آنمال پیش از انتقال باو مورد تجارت وکسب بوده مثل آنکه پدرش تاجر
بوده وبان مال تجارت مینموده ومرده بوارث رسیده وقصد وارث نیز تجارت
باشد آیا باین مقدار اکتفاء میشوددر اجراء حکم مزبور یانه دووجه است اوجه
عدم جریان است ومعتبر است درتعلق زکوة بمال التجاره چندچیز (اول)نصاب
وآن نصاب یکی ازطلا ونقره است واگرسرمایه جنس باشد کفایت میکندقیمت
آن بقدر نصاب نقره که یکصدوپنج مثقال صیرفی است باشداگرچه بقدرنصاب
طلا نباشدواگرسرمایه کمترازآن باشدزکوتی ندارد(دویم) گذشتن یکسال ازشروع
بتجارت بنابرمختار واز وقت قصد تجارت بنابراحتمال دیگر (سیم)آنکه درتمام
سال قیمت متاع او کمتر ازسرمایه نشود پس اگرسرمایهٔ اوصدتومان بود ومتاعی
بآن یابه بعض آن خرید ونگاه داشت بخیال آنکه ترقی میکند و در بین سال ولو
یکروز قیمت متاع کمی تنزل کرد وازآنچه خریده کمترشد یاآنکه قصدنمود که
آن متاع را برای خود نگاه دارد ونفروشد زکوة آن ساقط میشودو مرادبسرمایه
چیزیستکه بعوض متاع داده وزکوة مال التجاره چهل یك است کهزکوة نقدین است
وفروع دیگری دراینجاد کرمیشود بسبب آنکه غالباً محل ابتلاء نیست متعرض نشدیم
(دویم)ازچیزهائیکه زکوة آن مستحبست حبوبیکه بکیل ووزن فروش میرود
غیرازغلات اربع مثل عدس وماش ولوبیا وباقلا و برنج وغیر اینها ما عدای
مخضرات مثل سبزیجات وفواکه بادنجان وخیار وبطیخ وحکم آنها ازقدرنصاب
وقدرزکوة آنها ازعشر یانصف عشر وبیرون کردن مالیات وخراج دیوانی و
سایرمؤن وغیر آنها حکم غلات است (سیم) ماده اسب بشرط آنکه سائمه
باشد وسال برآن گذشته باشد پس زکوة هراسب ماده که پدر و مادر او عربی
باشنددودینار کهیك مثقال ونیم صیرفی طلا است بدهدوزکوة اسب ماده غیرعربی

یکدینار که‌هیجده‌نخود طلااست بدهدواگراسبی مشترك باشد بین جماعتی شرکاء باهم زکوة آنرا بدهند چهارم اجاره دکاکین وحجرات وحمام وکاروانسرا ونحو آنها که‌برای اجاره دادن گرفته باشد وظاهر آنستکه رسیدن بنصاب یکی از نقدین در آن معتبر باشد وزکوة آن چهل یك است (پنجم) زیور وحلی زنانه وزکوة آن عاریه‌دادن است **مقام چهارم** درذکر کسانیکه مصرف زکوة میباشند

درمصرف ومستحقین زکوة است

وآنها هشت طائفه هستند (اول ودوم) فقیر ومسکین وحال مسکین ازفقیر سخت تراست وفقیر کسیستکه مالك مصارف سالیانه خود وعیالات خود نباشد بنحویکه لایق بحال آنها باشد نه‌فعلا ونه قوة وکسیکه صاحب کسبی باشد که‌مؤنه خود وعیال خودرا بنحو لایق پیدامیکند فعلا یا قوة غنی است نه‌فقیر ونه‌مسکین وزکوة برای او حلال نیست وهمچنین کسیکه صاحب صنعتی یا صاحب ملکی باشد که ازعایدی آن مؤنه خودرا درآورد وکسیکه قدرت بر کسب دارد لکن نمیکند وبیکار میگردد احوط آنستکه اززکوة نگیرد **مسئله** گذشت که‌مراد بفقیر کسیستکه مالك مؤنه سال خود وعیالاتش فعلا یاقوة نباشد ومقابل اوغنی است ومبدء سال فقیر ازوقتی استکه بخواهند باوزکوة دهند ملاحظه کنند که اگرازآنوقت تا یکسال بقدر کفایت مؤنه خود وعیالات فعلا یاقوة ندارد فقیراست وجایزاست زکوة بدهند واومیتواند بگیرد والا غنی است وممکن است حال شخصی دریك روز چند مرتبه متبدل شود ازفقر بغنی یابعکس بانکه حرفة نداشته باشد ومثلا روزی یکقران مؤنه سال اواست بدون کم وزیاد ودارد وباین سبب غنی است وبعارضة مثلا یکقران مفقودشد فقیرشد پس یکقران زکوة گرفت غنی شد وهمچنین چندمرتبه **مسئله** اگرسرمایة دارد که خودآن کافی است برای مؤنه سال اولکن ربح آن وافی نیست یا آنکه دکانی یاکاروانسرائی یابستانی دارد که‌برفرض فروختن وافی بمؤنة یکسال یاچند سال اوباشد ولی عایدات آن کفایت نکند غنی نیست و جایزاست سرمایه یاملك را بحال خود بگذارد وربح یامال الاجاره را بمصرف برساند وبقدر بقیه مؤنه زکوة بگیرد **مسئله** جایزاست بابت زکوة یکمرتبه زیادتر ازمؤنه سال بلکه بقدر مؤنه چندسال بفقیر بدهند واورا غنی کنند نه‌بقدر ربح زیرا که‌بعداز غنی شدن جایز نیست باو بدهند بلی در کاسبیکه کسب اووافی نباشد

یاتاجریکه ربح آن کافی نباشد یاصاحب ملکی که‌عایدات آن برای مؤنة اوبس نباشد احوط آنستکه زیادتراز بقیة مؤنة سال زکوة نگیرد **مسئله** خانهٔ سکنی و خدمتکار واسب سواری که‌بحسب حال عزت وشرف خود محتاج بآنها باشد و لباس زمستانه وتابستانه ازسفری وحضری وفروش و ظروف و کتب و نحو آنهاداشتن مانع ازجواز گرفتن زکوة نیست بلی اگر زیادتر ازقدر حاجت دارد برحسب حال خود که هرگاه مقدار زاید رابفروشد وافی بمصارف سالش باشد جایز نیست بگیرد **مسئله** اگر قادر بر کسب باشد اگرچه بهیزم کشی و حشیش بیابان باشد لکن این عمل لایق بشأن او نیست یا آنکه بواسطة پیری یا مرض و نحو آنها براو مشکل است جایزاست زکوة بگیرد و همچنین است صاحب صنعت و حرفة که‌بسبب نداشتن اسباب کار یانبودن طالب ممکنش نباشد مشغول بآنکار شود میتواند زکوة بگیرد **مسئله** کسیکه حرفه وصنعتی فعلا ندارد که‌لایق بشأن او باشد لکن میتواند بدون مشقت شدیده یادبگیرد ترك تعلم وگرفتن زکوة مشکل وخلاف احتیاط است بلی مادامیکه مشغول تعلم است بی اشکال جایزاست بگیرد **مسئله** طلبة علوم دینیه که‌قادر بر کسب لایق باشد لکن کسب او مانع ازاشتغال بتحصیل یاباعث فتور در آن باشد جایزاست زکوة بگیرد چه‌تحصیل بر او واجب عینی یا کفائی باشد یامستحب **مسئله** اگرشك کند که آنچه‌دارد وافی بمصارف سالیانه او هست یانه جایز نیست بگیرد مگر آنکه مسبوق بفقر بود وبعداز آن چیزی بدستش آمده که‌باعث شك او شده که‌دراینصورت میتواند بگیرد **مسئله** کسیکه‌ازفقیر طلبکار باشد جایزاست که‌طلب خودرا بابت زکوة حساب کند اگرچه مدیون مرده باشد بشرط آنکه ترکهٔ او وافی بدین او نباشد و الا جایز نیست بلی اگر ترکه دارد وممکن نباشد بسبب امتناع ورثه یا غیر آن طلب خودرا ازترکه استیفا نماید ظاهر جواز احتساب است **مسئله** مدعی فقر که‌صدق یا کذب او معلوم نباشد با سبق فقرا وبدون قسم مصدق است واگر پیشتر فقیر نبوده احوط اعتبار ظن بفقر است که‌ظاهر حال کاشف از آنست خصوص صورتیکه پیشتر غنی بوده **مسئله** لازم نیست که آنچه بفقیر میدهد اعلام کند اورا که‌بابت زکوة است بلکه مستحبست زکوة را که‌بفقیری میدهد واو ازگرفتن زکوة استنکاف وحیا میکند درظاهر بصورت

تعارف وصله باو بدهد **مسئله** اگر زکوة بکسی دهد باعتقاد آنکه فقیر است و معلوم شود غنی بوده اگر عین آن باقی است پس بگیرد بلکه اگر آنکس میدانسته که بقصد زکوة داده واو گرفته وتلف کرده نیز عوض انرا ازاو میگیرد اگرچه جاهل بحکم بوده که زکوة گرفتن بر غنی جایز نیست بخلاف صورتیکه وقت گرفتن نمیدانسته زکوة است وتلف کرده که ضامن نیست بدون فرق بین آنکه زکوة جدا کرده را باو بدهند و بین غیر آن وهمچنین است در صورتیکه صاحب مال جاهل بوده بحرمت زکوة برای غنی داده واگر نمیتواند ازاو زکوة را پس بگیرد درهردوصورت یا آنکه زکوة نزد او تلف شده یا تلف کرده صاحب مال ضامن است وباید زکوة را بدهد بلی اگر صاحب مال بمجتهد یاو کیل او داده باشد و آنها اشتباهاً بغنی داده باشند نه آنها ضامن هستند و نه مالك در صورتیکه دادن بمجتهد بعنوان ولایت بر فقراء داده باشد بخلاف آنکه مالك بعنوان وکالت از خود بمجتهد داده که ظاهر آنست مالك ضامن باشد و دوباره باید بدهد **طایفهٔ سیم** از مستحقین زکوة عاملین هستند که از جانب امام علیه السلام یا نایب او منصوبند برای گرفتن زکوة وضبط وحساب آن که بسبب عمل خودشان سهمی از زکوة بانها میرسد اگرچه غنی باشند وامام علیه السلام یا نایب او میتوانند برای او قدر معین اجرت قرار دهند در مدت معلومهٔ که باین خدمت مشغول باشند ومیتوانند بدون قرارداد هرچه صلاح دانند از زکوة بازاء شغل آنها بدهند وآیا این طایفه در زمان غیبت امام علیه السلام از گرفتن سهم زکوة ساقط هستند اگرچه مجتهد مبسوط الید موجود باشد یا نه محل تامل واشکالست **چهارم** مؤلفة قلوبهم و ایشان کفاری هستند که مقصود تألیف قلوب آنها باشد تا مایل باسلام شوند یا آنکه در جهاد کفار بامسلمین همراهی کنند و یا مسلمانانیکه عقاید آنها ضعیف است وظاهر آنستکه زکوة دادن باین صنف در زمان غیبت هم ساقط نباشد **پنجم** آزادی بندگان و آنها سه صنف هستند (اول) مکاتبی که از اداء مال الکتابه عاجز باشد (دویم) غلام و کنیزیکه تحت شدت باشند و کار بر آنها سخت شده باشد که از زکوة آنها را بخرند و آزاد کنند اگرچه مستحق زکوة موجود باشد (سیم) مطلق آزاد کردن بندگان در صورتیکه مستحق زکوة موجود نباشد آنها را بزکوة بخرند و آزاد کنند **ششم** قرضداران که بولی قرض کرده باشند وصرف معصیت واسراف نکرده

باشند وازاداء آن عاجز باشند هرچند مالك مؤنهٔ سال باشند **مسئله** مراد بقرض مالیست که بر ذمهٔ کسی باشد اگرچه مهر عیال باشد یا مال کسی را تلف کرده باشد که باید غرامت بکشد یا آنکه مال نزد او تلف شده واو ضامن شده باشد و آیا معتبر است در دین مؤجل که وقت اداء آن شده باشد یا نه محل اشکالست اقوی عدم اعتبار آن است اگرچه خلاف احتیاط است **مسئله** اگر مدیون کاسب باشد که بتواند بتدریج اداء دین کند وطلبکاران راضی بتأخیر نشوند بی اشکال جایز است بابت زکوة بگیرد وقرض را بدهد بخلاف صورتیکه راضی شوند که احوط نگرفتن است **مسئله** اگر مدیون واجب النفقه مالك زکوة باشد میتواند زکوة خود را باو دهد که قرض خود را بان اداء کند وجایز نیست دادن باو که صرف نفقه اش کند **مسئله** کیفیت صرف زکوة در این مصرف بدونحو است (اول) آنکه بمدیون دهد که قرض خود را اداء کند (دویم) آنکه خود مالك زکوة را بطلبکار دهد بعنوان وفاء دین او واگر کسی مدیون زکوة دهنده باشد جایز است که بقصد زکوة بمدیون بدهد واو بقصد اداء دین پس دهد چنانکه جایز استکه بعنوان زکوة ذمه اورا بری کند بدون انکه باو بدهد یا آنکه مدیون زکوة دهنده را وکیل در قبض کند بلکه یا بدون اطلاع او حساب کند **مسئله** کسیکه مدیون زکوة دهنده وطلبکار از فقیر باشد جایز است که زکوة دهنده را حواله کند بر فقیر که طلب خود را ازاو بگیرد و بعد زحواله زکوة دهنده میتواند آنچه از فقیر طلبکار شده بحواله بابت زکوة حساب کند **مسئله** گذشت که در دادن زکوة بمدیون شرط استکه دین را صرف معصیت نکرده باشد واگر وقت قرض کردن قصد صرف در معصیت نکرده لکن بعد از گرفتن صرف معصیت نموده ازاین سهم باو ندهند بخلاف آنکه از اول قصد صرف در معصیت نموده بود لکن صرف در غیر معصیت کرد جایز است باو بدهند **هفتم** سبیل الله و آن هر کار خیریست مثل ساختن پلها و بناء مدرسه ومسجد و کاروانسرا و نحو آنها و اعانت حاج و زائرین واکرام علماء ومشتغلین و خلاص کردن شیعه از دست ظلمه ونحو آنها بلی احوط در حاج وزائر ونحو آنها اعتبار فقر است اگرچه اقوی خلاف آنست لکن معتبر است که برفرض غنی بودن آنها دسترسی بمال خود نداشته باشند بلکه جایز است دادن این سهم در هر عمل راجح هرچند گیرنده بتواند آن عمل را بغیر زکوة بجا آورد **هشتم** ابن السبیل و آن کسیستکه در غربت افتاده

ومنقطع از مال خودباشد ودر بلد خود مالدار باشدبشرط آنکه سفراومباح باشدوالا باو ندهندوهمچنین اگرممکن باشد بغیرزکوة خود را ببلدش برساند بقرض و نحو آن واگراز زکوة گرفت ومقداریکه برحسب شأن و لیاقت او است صرف کرد تابلدخود یاجائیکه ممکن باشد قرض کند رسید وچیزی از آنچه گرفته زیاد آیداگرچه بسبب تنگ گیری برخودباشد بایدبرگرداند بنابر اقوی حتی مثل مال سواری ولباس ونحوآنها وبدهد بحاکم شرع وخبر کند او را که زکوة است مسئله اگر کسی بنذر یاشبه آن ملتزم شود که زکوة خودرا بفقیر معینی دهد متعین است که اورا اختیار کند لکن اگر سهواً بدیگری دهد مجزیست و نمیتواند ازاو پس گیرد حتی بابقاء عین زیرا که فقیر بقبض مالك شده بلکه ظاهر آنستکه باعهد والتفات همچنین است اگرچه در اینصورت بسبب خلف نذر گنه کار است و کفاره براو واجب است مقام پنجم در اوصاف مستحقین زکوة وآن چند چیزاست (اول) ایمان وجایز نیست بکافر یابغیر اثنی عشری ازمسلمین بدهد حتی بمستضعفین مگر ازسهم مؤلفة قلوبهم چنانچه گذشت و

دراوصاف مستحقین

از زکوة فطره باعدم وجود مؤمن در آن بلد بمستضعفین میتوان داد وبولد زنا از مؤمن وغیر آنها که صغیر باشند نمیتوان داد وباطفال شیعه پسر یادختر ممیز وغیر ممیز میتوان داد بلکه متولد ازمؤمن وغیرایشان خصوص آنکه پدرش مؤمن باشد میتوان داد وزکوة را بدست طفل ندهند بلکه بولی اوبدهند یا آنکه خود مالك یا بتوسط امینی صرف او کنند و مجنون مثل طفل است وبسفیه میدهند هر چند محجور باشد (دویم) عدالت بنا بر احوط و دادن بغیر عادل خصوص متجاهر بفسق خلاف احتیاط است اگر چه اقوی کفایت ایمان است بلی در صورتیکه دادن زکوة بفاسق اعانت بر فسق یا اغراء بقبیح باشد وبه ندادن ردع از منکر باشد عدم جواز قوی است و احوط اعتبار عدالت است در عامل بخلاف مدیون و ابن السبیل و بندگان که عدالت در آنها معتبر نیست چه رسد بمؤلفة قلوبهم ومطلق سبیل الله (سیم) آنکه واجب النفقه مالك نباشد مثل پدر ومادر هر چند بالا روند ازجد وجده ومثل اولاد و اولاد اولاد هرچه پائین آید ومثل زوجه دائمه

که وجوب نفقه او بشرط ونحو آن ساقط نشده باشد ومثل مملوك خواه مطیع باشد یافرار کرده باشد که نمیتواند زکوة رابرای مصرف نفقه آنها بدهد اگرچه وجوب نفقه او از مالك بسبب عجز و نحو آن ساقط باشد بدون فرق بین آنکه عاجز باشد از بعض نفقه آنها مثل خوراك یا لباس آنها از تمام آن عاجز باشد بلی دورنیست جواز دادن زکوة بانها برای توسعه برایشان اگر چه خلاف احتیاط است لکن در صورتیکه آنها عیالی داشته باشند که نفقه عیال بر آنها باشد مثل آنکه پدرش یا پسرش زوجه یاغلام داشته باشند جایزاست بابت زکوة بانها بدهند برای مصرف عیالشان نه خودشان لکن دیگری میتواند زکوة خودرا بانها دهد اگرچه برای نفقه بانها ندهند وهرگاه صاحب نفقه آنها بر او واجب است احوط آنستکه برای نفقه بانها ندهند وهرگاه صاحب زکوة نفقه کسی را تبرعا متحمل شود بدون آنکه بر او واجب باشد ضرر ندارد زکوة خودرا باو بدهد چنانکه جایز است دیگری باو زکوة دهد برای انفاق یا توسعه خواه رحم او باشد یا اجنبی باشد وجایز است زن زکوة مال خودرا بشوهرش بدهد اگر چه شوهر انچه از او بعنوان زکوة میگیرد صرف نفقه خود زن کند وهمچنین غیر زن از کسانیکه واجب النفقه او باشند مسئله ممنوع بودن واجب النفقه از گرفتن زکوة مختص است بسهم فقرا بخلاف سهم قرض داران ومؤلفة قلوبهم و سبیل الله وبندگان وابن سبیل درصورتیکه واجب النفقه از مصادیق آنها باشد اگر چه در ابن السبیل خالی از اشکال نیست وجایز است برای پدر که زکوة خودرا به پسر طلبه خود بدهد برای صرف در کتب علمیه یانحو آنها که طلبه بان محتاج است از سهم سبیل الله بلکه جایز است از این سهم باو بدهد برای خرج عروسی یا برای سفر حج یازیارت مسئله جایز استکه شوهر زکوة دهد بزوجه دائمه خود در صورتیکه وجوب نفقه او بسبب شرط ساقط شده باشد بخلاف آنکه بسبب نشوز ساقط شده باشد که مشکل است زیرا که زن میتواند دست از نشوز بردارد وهمچنین جایز است دادن زکوة بمنقطعه خود که واجب النفقه خود او نباشد بخلاف آنکه بسبب شرط ونحو آن واجب النفقه خود او نباشد بخلاف آنکه بسبب شرط ونحو آن واجب النفقه باشد که جایز نیست بلکه دیگری هم در صورتیکه شوهرش نفقه او را امیدهد

نمیتواند زکوة خودرا بابت سهم فقراء باو بدهد (چهارم) آنکه هاشمی نباشد در صورتیکه زکوة دهنده هاشمی نباشد بخلاف آنکه هاشمی باشد که مانعی ندارد و همچنین جایز است که هاشمی در حال اضطرار زکوة بگیرد از غیر هاشمی لکن احوط اگر نگوئیم اقوی اقتصار برقدر ضرورت است روز بروز چنانکه احوط اجتناب هاشمی است از هر صدقه واجبه اگرچه وجوب آن بسبب عارضی باشد لکن اقوی جواز آنست وضرر ندارد دادن صدقه مندوبه بهاشمی اگرچه زکوة تجارت باشد و کسیکه هاشمی بودن او مشکوك باشد و بینه وشیاعی هم نباشد بحکم غیر هاشمی است واگر ادعای هاشمیت کند بسبب اقرار خود از زکوة غیر هاشمی ممنوع است و بسبب عدم ثبوت هاشمیت او از خمس نیز ممنوع است **مقام ششم** در بقیه احکام زکوة بدانکه واجب نیست که زکوة را هشت قسمت کنند وباصناف آن برسانند اگرچه مستحب است در صورتیکه زکوة بسیار واصناف موجود باشند و میتواند به بعض اصناف بدهد چنانچه واجب نیست بسط زکوة بر افراد یك صنف بس جایز است زکوة خودرا ببعض فقرا بدهد **مسئله** زکوة دادن از عبادات است ومعتبر است در آن نیت قربت وتعیین قصد وجوب وندب لازم نیست اگرچه احوط است واگر واجب باشد بر او زکوة و کفاره باید وقت دادن معین کند که بابت کدام است بلکه اگر زکوة مال و زکوة فطره هردو بر او واجب باشد احوط بلکه اقوی لزوم تعیین است بلی لازم نیست تعیین کند که بابت زکوة کدام جنس است از انعام یا نقدین یا غلات و کفایت میکند مجرد قصد انکه زکوة است بدون فرق بین انکه یك زکوة بیشتر بر او نباشد یا متعدد باشد و بدون فرق بین انکه یك حق بیشتر بر او نباشد مثل آنکه چهل گوسفند دارد و پنج شتر که برای هر کدام یك گوسفند باید بدهد و بین آنکه حقوق متعدده بر او باشد مثل آنکه زکوة نقدین و زکوة گوسفند مثلا براو باشد وچیزی بعنوان زکوة بدهد بدون تعیین آنکه برای کدام است لکن اگر در نیت یك کدام را تعیین کند متعین میشود واگر کسی زکوة مالش را نمیدهد وحاکم شرع از اموال او بردارد و به نیت او دهد کافیست واگر کسی دیگری را وکیل کند که زکوة او را بدهد وکیل باید نیت کند در صورتیکه مال زکوی بدست وکیل باشد واو زکوة را بدهد بخلاف آنکه خود مالك زکوة بدهد

بکسی که او بفقیر برساند که خود او وقتیکه بوکیل میدهد نیت کند و محتاج به نیت وکیل نیست وهرگاه مالی را بدون نیت بفقیر دهد و عین آن مال نزد فقیر موجود باشد اگرچه بعد از مدتی باشد میتواند نیت کند واگر مال نزد فقیر تلف شده باشد بنحویکه ذمهٔ فقیر مشغول باشد بان میتواند آنرا زکوة حساب کند مثل سایر دیون بخلاف آنکه تلف شده باشد نزد فقیر بدون ضمان که محلی برای نیت زکوة نمانده **مسئله** اگر مال غایبی داشته و نداند باقیست یا تلف شده ومقدار زکوة آن مال را بفقیر دهد باین قصد که در صورتیکه باقی باشد زکوة آن مال باشد والا صدقه مستحبه یا مظالم باشد صحیح ومجزی است **مسئله** احوط اگر نگوئیم اقوی آنستکه با امکان زکوة را از وقت وجوب تأخیر نیندازد اگرچه بجدا کردن از مال خود باشد بلکه در صورتیکه مستحق موجود باشد احوط دادن باو است اگرچه جواز تأخیر دادن تا یکماه یا دوماه اقوی است خصوص با انتظار مستحق معینی یا مستحقی که افضل باشد لکن اگر بدون عذر تأخیر بیندازد وتلف شود ضامن است وجایز نیست پیش از وقت وجوب بقصد زکوة بدهد بلی میتواند بعنوان قرض بفقیر بدهد و بعد از آنکه واجب شود ومدیون بر صفت فقر خود باقی ومال دهنده بر صفت وجوب باقی بماند بابت زکوة بر او حساب کند ومیتواند طلب خود را از او بگیرد و بدیگری بدهد لکن اولی بلکه احوط آنستکه بر آن فقیر حساب کند **مسئله** افضل بلکه احوط آنستکه در زمان غیبت زکوة را بفقیه بدهد بخصوص در صورتیکه از او طلب کند زیرا که فقیه بهتر ارباب استحقاق را میشناسد اگرچه اقوی عدم وجوب آنست مگر آنکه بنحو ایجاب از روی مصلحت موجبه براو حکم کند بدادن و زکوة دهنده مقلد او باشد که متابعت او واجب است **مسئله** مستحب است بر زکوة دهنده که مستحقین ارحام واقارب خود را مقدم دارد بر اجنبی واهل فضل وفقه وعقل را مقدم دارد بر غیر آنها وفقیری که سئوال نمیکند مقدم دارد بر اهل سئوال **مسئله** جایز است زکوة را جدا کند ودر مال خاصی تعیین نماید اگرچه از غیر جنس مال زکوی باشد حتی با وجود مستحق و آن مال معین امانت است دست او وضامن آن نیست بر فرض تلف مگر آنکه تعدی وتفریط کرده باشد ونمیتواند آنرا عوض کند بمال دیگر **مسئله** اگر زکوتی را که جدا کرده

دیگری تلف کند متلف ضامن است نه مالك درصورتیکه تأخیر نینداخته باشد
که موجب ضمان او باشد والا هردو ضامن هستند اگر چه قرار ضمان بر
متلف است **مسئله** اگر بمالیکه بقصد زکوة جدا کرده تجارت کند ربح آن برای
فقیر است وخسارت آن بر مالك وهمچنین است بنابر احوط اگر بمالیکه متعلق
زکوة باشد پیش از دادن زکوة تجارت کند که ربح آنرا بالنسبه توزیع کند و
حق ارباب زکوة را از ربح ضمیمهٔ زکوة کرده بدهد اگرچه اقوی اختصاص
ربح است بمالك **مسئله** نقل زکوة ببلد دیگر جایز است اگرچه مستحق در بلد
موجود باشد لکن در اینصورت اگر تلف شود ضامن است بخلاف آنکه مستحقی
در آن بلد نباشد که ضامن نیست ومؤنه نقل بر مالك است مطلقاً **مسئله** بعد
از آنکه زکوة بدست فقیه رسید بعنوان ولایت بر فقراء ذمهٔ مالك از زکوة فارغ
میشود اگرچه بتفریط یا بدادن بغیر مستحق اشتباهاً تلف شود بخلاف آنکه
فقیه را وکیل کند در رسانیدن زکوة واو بعنوان وکالت بگیرد که ذمهٔ مالك فارغ
نمیشود مگر آنکه بارباب استحقاق برسد **مسئله** اگر دادن زکوة متوقف باشد بر
کیل یا وزن اجرت کیال ووزان بر مالك است نه بر زکوة **مسئله** کسیکه زکوة بر
ذمهٔ او تعلق گرفت ومرك او برسد واجب است بر او وصیت کند که از تر که او
بیرون کنند وهمچنین است سایر حقوق واجبه واگر وارث یا وصی او مستحق
باشند میتوانند بابت زکوة قبول کنند وخودشان تملك کنند لکن مستحب است
مقداری از آنرا بدیگری بدهد **مسئله** مکروه است بر صاحب مال آنکه از فقیر
طلب کند که آنچه را بعنوان زکوة یا صدقه واجبه یا مندوبه باو داده بر گرداند
مجاناً یا بعوض بلی اگر فقیر خودش اختیاراً بخواهد آنچه را که بعنوان زکوة گرفته
بفروشد صاحب مال سزاوار تر است بان از دیگری بدون کراهت وهمچنین اگر
جزء حیوانی بعنوان زکوة بفقیر بدهد که فقیر متمکن نباشد از انتفاع بان بغیر آنکه
بمالك بفروشد یا آنکه اگر بدیگری بفروشد ضرری بر مالك وارد آید مالك میتواند
از فقیر بخرد بدون کراهت **مقصد دویم** در زکوة فطره است بدانکه دادن فطره از
مهمات وندادن آن موجب خوف مرك است واز تمامیت روزه ماه مبارك رمضان
دادن فطره است چنانچه تمامیت نماز بصلوات بر حضرت پیغمبر وآل او صلوات — در زکوة فطره است

علیهم اجمعین است وکلام در آن چند مقام است در کسیکه بر او فطره واجب است
ودر جنس فطره ومقدار آن ووقت آن و مصرف آن **مقام اول** در بیان
کسیکه فطره بر او واجب است **مسئله** واجب است زکوة فطره بر مکلف حر غنی — در بیان کسیکه فطره بر او واجب است
بالفعل یا بالقوه پس واجب نیست بر صبی ومجنون اگرچه ادواری باشد وواجب
نیست بر ولی آنها که از مال ایشان بدهد بلکه سقوط فطره از کسانیکه عیال صبی
یا مجنون باشند قوی است وهمچنین واجب نیست بر کسیکه اول غروب شب عید
فطر بیهوش باشد ونه بر مملوك ونه بر فقیر یکه زاید بر مقدار دیون ومستثنیات
دیون مالك مؤنه سال خود وعیالات نباشد فعلا یا قوت بلی احوط برای کسیکه
زاید بر مؤنه یك روز ویك شب داشته باشد آنستکه فطره را بدهد بلکه مستحب
است بر فقیر مطلقا بدهد اگر چه یك صاع باشد بقصد فطره دست گردان کند بین
خود وعیالات خود وبعد از آن که بخودش منتهی شود صدقه دهد بفقیر اجنبی **مسئله**
وجود شرایط مزبوره معتبر است در اول غروب شب عید و کفایت نمیکند وجود
شرایط پیش از آن وبعد از آن با نبودن در وقت غروب پس هر گاه طفل پیش از
غ. وب بیك لحظه بالغ شود یا مجنون عاقل شود یا کسیکه بیهوش بوده بهوش آید یا
آنکه فقیر غنی شود یا بنده آزاد شود که مقارن غروب واجد شرایط باشد واجب
میشود بر او فطره بخلاف کسیکه پیش از آن واجد شرایط بوده ومقارن غروب
فاقد یکی از شرایط شود که واجب نیست بر او چنانکه واجب نیست بر فاقد در آن حال
اگر چه یك لحظه بعد از آن واجد شود بلی مستحب است بر کسیکه تا قبل از ظهر
روز عید واجد شود **مسئله** واجب است بر کسیکه اول وقت واجد شرایط باشد — در بیان اشخاصیکه فطره آنها را باید داد
فطره خود وفطره هر کس عیال او باشد از مسلم یا کافر حر یا مملوك کبیر یا صغیر
حتی طفلیکه پیش از غروب ولو بیك لحظه متولد شده باشد یا کسیکه داخل عیلوله
او شده باشد حتی میهمان که بر او وارد شود بنا بر احوط اگر چه هنوز
در خانه او چیزی نخورده باشد که باید فطره همه آنها را بدهد بخلاف طفلیکه بعد
از غروب متولد شود یا کسیکه بعد از آن داخل عیلولهٔ او شود که فطره آنها
بر او واجب نیست بلی اگر تا قبل از ظهر عید داخل شود فطره آنها را مستحب است
بدهد **مسئله** هر کس فطره او بر دیگری واجب باشد مثل میهمان یا عیال از خود

او ساقط است هر چند فی نفسه غنی وجامع الشرایط باشد بلی اگر میهمان غنی و میزبان فقیر باشد وجوب فطره بر خود میهمان قوی است بلکه هر گاه عیال کسی بفهمد معیل که مکلف بدادن فطرهٔ اواست نسیاناً یا عصیاناً نداده احوط آنستکه خودش بدهد بلکه اگر میهمان خیال ماندن مدتی نزد میز بان نداشته باشد ودر عرف از عیالات اومحسوب نباشد ومیزبان فطره اورابدهد احوط آنستکهٔ خود اونیز بدهد **مسئله** کسیکه مکلف بدادن فطره است اگر ازعیالات خود غایب باشد باید بر حسب تکلیف فطرهٔ آنهارا بدهد مگر درصورتیکه آنهارا او کیل کرده باشد که ازمال اوفطره خودرا بدهد **مسئله** ظاهر آنستکه مداردر وجوب فطره عیال عیلوله فعلیه است نه کسیکه نفقه اش بر اوواجب باشد اگرچه احوط مراعات احدالامرین است پس اگر زوجهٔ دائمه او در عیلوله او باشد فطره او رابابد بدهد اگر چه بسبب نشوز یاغیر آن نفقه اش براو واجب نباشد بخلاف آنکه در عیلوله دیگری باشد که فطره اش براندیگر است واگر درعیلوله کسی نباشد وخودش غنیه ودارای شرایط وجوب باشد بر خودش فطره اش واجب است اگر چه نفقه اش برشوهر واجب باشد واگر فقیرباشد بر کسی واجب نیست و همچنین است مملوك **مسئله** اگر کسی درنفقه دو نفر باشد فطره او را آن دو نفر مشترکا باید بدهند اگر هردو غنی باشند واگر یکی از آنها فقیر باشد ودیگری غنی بر غنی واجبست نصف فصرهٔ او رابدهد **مسئله** فطرهٔ غیرهاشمی برهاشمی حرامست ومدار برهاشمی بودن یانبودن معیل است نه عیال اگر چه مراعات هر دو احوطست **مسئله** واجبست در اداء زکوة فطره نیت مثل سایر عبادات وکسیکه مکلف بفطره دادن است خود یاو کیل اووقت دادن قصدقربت میکند بلی اگر کسی راو کیل کند دررسانیدن فطره بفقیر خودش وقت دادن بدست وکیل قصد قربت میکند وجایز است کسی را وکیل کند که از مال خود بدهد وعوض آنرا از اوبگیرد زیرا دراینصورت دادن وکیل بمنزله دادن از مال موکل است و وکیل نیت کند واگر او را وکیل کند که از مال خود بدهد بدون عوض جواز آن خالی از اشکال نیست چنانکه جواز تبرع در دادن فطره مشکل است

مقام دویم در جنس فطره **مسئله** ضابط در جنس فطره چیزهائیستکه قوت غالب

مردم باشد مثل گندم وجو وخرما ومویز وبرنج و کشك وشیر واحوط اقتصار بر مذکورات است اگر چه ذرت ونحو آن مجزی است بنا براقوی مگر انکه احوط آنستکه غیر مذکورات را بعنوان قیمت یکی از آنها بدهد واحوط ازان اقتصار بر خصوص چهار اول وشیر است واز ان احوط چهار اول است وغیر آنهارا بعنوان قیمت بدهد بلکه احوط انستکه نان وآرد را بعنوان قیمت نیز بدهد چه برسد بغیر آنها **مسئله** جنس فطره باید صحیح باشد و کفایت نمیکند معیوب انها چنانکه دادن جنس ممزوج باچیز دیگر که در عرف از مزج ان مسامحه نکنند کافی نیست مگر آنکه بعنوان قیمت بدهد زیرا که جواز دادن قیمت آنها اقوی است واعتبار بقیمت بلد ووقت دادن است **مسئله** دادن خرما فضیلتش بیشتر است بعد از آن مویز بعد از آن قوت غالب بلد وبعضی ترجیح داده اند آنچه انفع بحال فقیر است بحسب مرجحات خارجیه چنانکه ترجیح داده اند برای فطره کسیکه خوراك او گندم اعلی باشد از همان گندم بدهد نه از گندم پست تر ونه از جو

در جنس فطره

مقام سوم در مقدار فطره وآن یك صاع است از هر کدام از مذکورات حتی از شیر وصاع ششصد وچهارده مثقال صیرفی وربع مثقال است که بحسب حقهٔ نجف نیم حقه ونیم وقیه وسی ویکمثقال الا دونخود است وبحسب حقه اسلامبول دو حقه وسه ربع وقیه ویکمثقال وسه ربع مثقال است وبحسب من شاهی که هزار و دویست وهشتاد مثقال است نیم من الا بیست وپنج مثقال و سه ربع مثقال است

در مقدار فطره

مقام چهارم در وقت وجوب آن وآن غروب آفتاب شب عید است ووقت دادن فطره از غروب است تا ظهر روز عید وافضل واحوط انست در روز پیش از نماز عید بلکه در صورتیکه نماز عید میخواند احتیاط بدادن قبل از ان ترك نشود واگر وقت فطره فوت شود و فطره را جدا نکرده باشد احوط بلکه اقوی عدم سقوط انست باید بدهد بقصد قربة بدون قصد اداء و قضا **مسئله** جایز نیست فطره را پیش از وقت در غیر ماه رمضان بدهد بلکه در رمضان نیز جایز نیست بنا بر احوط بلی باکی نیست بانکه مقدار فطره را بفقیر قرض دهد وبعد از رسیدن وقت وجوب بابت فطره حساب کند **مسئله** جایز است جدا کردن فطره وتعیین ان در مال معین از اجناس مزبوره یا قیمت ان و آنچه را معین

در وقت وجوب فطره ووقت دادن آن

کرده از مال او خارج ومال فقراء میشود واگر کمتراز فطره جدا کرده باشد تبدیل آن جایز نیست وتتمه رابابد بدهد واگر بیشتر جدا کرده آیا مشترك میشود بین مالك وفقراء ومتعین میشود یاانکه بحکم آنست که جدانکرده ومتعین نمیشود اشکال است بلی اگر معین کند درمالیکه بنحواشاعه مشترك باشد بین او ودیگری اظهر آنستکه متعین میشود درصورتیکه حصهٔ او بقدر فطره یا کمتر باشد ودرهر حال اگر جدا کرده فطره را دروقت جایز است دادن بفقیر را تاخیر بیندازد خصوص باملاحظهٔ مرجحات لکن درصورتیکه مستحق موجود ومتمکن ازرسانیدن باو بوده وتلف شود ضامن است بخلاف صورتیکه متمکن نبوده که بتلف ضامن نیست مگر باتعدی وتفریط درحفظ آن مثل سایر امانات **مسئله** احوط باعزل و وجود مستحق دربلد نقل نکردن فطره است ببلد دیگر اگرچه اقوی جواز آن است **مقام پنجم** درمصرف زکوة فطره احوط اقتصار برخصوص فقراء مؤمنین باضما ن

درمصرف فطره

اطفال آنها ومساکین ایشان است اگرچه عادل نباشند وجایز است دادن فطره بمستضعفین مخالفین درصورتیکه مؤمنین موجود نباشند درچه درزکوة مال جایز ندانیم واحوط آنستکه بهرفقیری ازیك صاع ویاقیمت آن که فطره یکنفر است کمتر ندهد اگرچه جماعتی ازفقراء حاضر باشند که بهر کدام اینقدر نرسد وجایز است بیکنفر زیادتر ازیك صاع بدهد تاغنی شود ومستحب است اختیار کند ارحام فقیر وهمسایکان و کسانیکه برای تحصیل احکام دین بغربت باشند خصوص صاحبان عقل وعفت ونحو آنها که یکی ازمرجحات رادارا باشد ومعتبر نیست در مستحق عدالت بلی احوط ندادن بشراب خوار ومتجاهر بمعصیت و کسانیکه پردهٔ حیارا دور انداخته اند وجایز نیست دادن بکسیکه آنرا صرف معصیت میکند

﴿ کتاب الخمس ﴾

کتاب الخمس

بدانکه خداوند منان جل شأنه خمس رابرای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وذریهٔ آن بزرگوار قرارداده بجای زکوة که او ساخ اموال ناس است وذریهٔ طیبه را

باختصاص خمس گرامی داشته و کسیکه یك درهم خمس براو باشد وبایشان نرساند در عداد ظالمین وغاصبین حقوق آنها محسوب است واز حضرت صادق ع منقولست که فرمود خدائی که بجز او خدائی نیست چون صدقه را برما حرام فرمود عوض آن خمس را برای ما مقرر نمود پس صدقه برای ماحرام وخمس که برای ما فریضه داده وبان مارا گرامی داشته برای ما حلال است واز آن حضرت مرویست که معذور نخواهد بود کسیکه از خمس چیزی بخرد یعنی ازمال خمس نداده وبگوید خدایا بمال خود آنرا خریدم تاآنکه اهل خمس او را اذن دهد واز حضرت باقر ع مرویست که حلال نیست برای کسیکه ازمال خمس چیزی بخرد تاآنکه حق مارا بما برساند واز آن بزرگوار علیه السلام مرویست که آسان ترین چیزیکه بنده رامستحق آتش جهنم میکند آنستکه درهمی ازمال یتیم بخورد ویتیم ما هستیم و کلام در چند مقام است در چیزهائیکه خمس در آنها واجبست ودر مستحقین آن و در کیفیت تقسیم آن ودر انفال **مقام اول** دربیان چیزهائیکه متعلق خمس است **مسئله** واجب

در چیزهائی که خمس بانها تعلق دارد

است خمس درهفت چیز (اول) غنیمتی که بجنگ وغلبه از کفار حربی بدست مسلمانان میرسد درصورتیکه جنگ باذن امام باشد وکفار حربی کسانی هستند که کشتن آنها واموال آنها واسیر کردن زنان واطفال آنها حلال باشد ودرغنیمت فرق نیست بین آنچه لشکر مسلمین جمع کنند وغیر آن مثل زمین ونحو آن بنابر اصح بخلاف جنگی که درزمان حضور امام علیه السلام وباتمکن ازاستیذان آن بزرگوار بدون اذن او واقع شود که غنیمت آن ازانفال ومختص بامام است ودر جنگی که درحال غیبت وعدم امکان اذن امام علیه السلام واقع شود احوط بلکه اقوی وجوب خمس آنست خصوص درصورتیکه برای دعوت باسلام باشد وهمچنین است چیزهائیکه از کفاریکه هجوم کنند ببلاد مسلمین درمقام دفاع بدست مسلمین برسد هرچند در زمان غیبت باشد و اما چیزهائیکه مسلمین از کفار میربایند بعنوان دزدی وغیله یااز آنها سود میگیرند یا بدعوای باطل ونحو آنها بمسلمین میرسد پس اگرچه احوط دادن خمس آنها است بعنوان غنیمت بدون اخراج مؤنه سال خود لکن اقوی عدم وجوب آنست مگر بعنوان فوائد بعداز اخراج مؤنه ومعتبر نیست در وجوب خمس غنیمت آنکه به بیست دینار برسد

بنا براصح لکن معتبراست که آن مال راکافر ازمسلمان یا ازذمی یااز معاهد ونحوانها از کسانیکه مال انها محترم باشد غصب نکرده باشد بخلاف مالیکه از کفار حربی بدست آن کافر باشد اگرچه آنها در آن جنك محارب بامسلمین نباشند که ازغنیمت است والحاق ناصبی بکافر حربی دراباحهٔ غنیمت ازآنها و تعلق خمس بان اقوی است بلکه ظاهر آنستکه مال ناصبی درهر حال وبهروجه وبهر عنوانی که یافت شودوبدست مسلمان بیفتد تملك آن جایزوخمس آن واجب است

در معدن

(دویم) معدن ومرجع آن عرف عقلاء است مثل طلا ونقره وقلع و آهن و مس وزنبق ویاقوت وزبرجد وفیروزه وعقیق وقیرونفت و کبریت وشوره و سنك سرمه وزرنیخ ونمك بلکه گچ و گل سرخ و گل سرشور و گل ارمنی بنابراحوط وچیزیکه معدن بودن آن مشکوك باشد باین عنوان خمس ندارد ومعتبراست در تعلق خمس بمعدن آنکه قیمت آن بعدازوضع مصارف بیرون آوردن وتصفیه به بیست دینار که پانزده مثقال صیرفی طلااست برسدیاآنکه وقتیکه بیرون میاورد صاف نکرده باین قیمت باشد اگرچه احوط دادن خمس معدن است اگرقیمت آن بیکدینار برسد بلکه مطلقاً اگرچه کمی باشد ومعتبر نیست در آن که هردفعه که بیرون میاورد بقدر نصاب برسد بلکه اگر بتدریج آنقدر بیرون آورد که مجموع بقدر نصاب برسد خمس مجموع واجب است حتی درصورتیکه اول کمتر از نصاب بیرون آورد وازآن اعراض کند بعدازآن برگردد تکمیل کند تامجموع بنصاب برسد بنابراحوط اگر نگوئیم اقوی واگر چند نفر بشرکت معدنی بیرون آورند آیا نصیب هر کدام آنها باید بقدر نصاب برسدیا کفایت میکند که مجموع بنصاب برسد دویم احوط است اگرچه اول خالی ازقوت نیست واگر یك معدن مشتمل باشد بردوجنس یازیادتر کفایت میکند قیمت مجموع بنصاب برسد بنابراحوط اگر نگوئیم اقوی ومعادن متعددهٔ که ازیك جنس باشد وجمیع آنها بنصاب برسد کافیست خصوص اگر نزدیك یکدیگر باشد واگر ازاجناس مختلفه باشد شرط است درانچه ازهر کدام بیرون میآورد بنصاب برسد نه مجموع آنها بنا براقوی مسئله فرق نیست دروجوب خمس معدن بین آنکه اززمین مباح بیرون آورد یازمین مملوك اگرچه دراول مال کسیستکه بیرون آورده ودردویم مختص

بصاحب زمین است هر چند دیگری بیرون آورد پس در اینحال هر گاه بامر مالك زمین بیرون آورده مالك زمین خمس آنرا باید بدهد بعد ازمؤنه بیرون آوردن که از آنجمله است اجرت بیرون آورنده درصورتیکه متبرع نباشد واگر بدون امر مالك زمین وبیرون آورده تمام مال مالك زمین است ومالك باید خمس آنرا بدهد بدون استثناء مؤنه زیرا اومؤنه برای بیرون آوردن صرف نکرده وآنچه بیرون آورنده صرف کرده چون بدون امر مالك بوده بر مالك نیست واگر معدن درزمین مفتوح العنوه باشد آنچه درمعموره آنست مال مسلمانان است وهرمسلمی که بیرون آورده مالك میشود باید خمس آنرا بدهد واگر کافری در آورده مشکلست مالك شود وآنچه درزمینی که روزفتح آن زمین موات بوده در آید هر کس بیرون آورد مالك میشود وبراواست خمس آن اگرچه کافر باشد مثل سایر زمینهای مباح واگر طفلی یا مجنون معدنی بیرون آورد بر آن خمس تعلق میگیرد وولی آنها باید بدهد مسئله گذشت که درتعلق خمس بمعدن فرق نیست که بیرون آورنده مسلم باشد یا کافر درصورتیکه آن زمین ملك آنها یازمین مباح باشد پس معادنیکه بدست کفاراست از طلا ونقره وآهن ونفت و زغال سنك ونحو آنها متعلق خمس است ومقتضای قاعده آنستکه برما حلال نباشد آنچه از آنها میخریم پیش ازدادن خمس آن وبرما لازم باشد خمس آنرا بدهیم الا آنکه حضرات ائمه علیهم السلام برای شیعیان مباح فرموده اند خمس اموالی راکه ازغیر معتقد بخمس ازکافر یاغیر کافر بشیعه منتقل شده ازربح تجارت وغیر آن

در کنز

(سیم) گنج انچه رادرعرف گنج گویند وصاحب آن معلوم نباشد خواه در بلاد کفار یادر زمین موات یادرخرابه های بلاد اسلام پیداشود وچه اثر اسلام بر آن باشد یانه درجمیع صورملك کسیستکه پیدا کرده وباید خمس آنرا بدهد واگر در زمینی پیداشود که ملك پیدا کننده باشد بخریدن ونحو آن باید ازمالك سابق جویاشود واگر اومالك گنج نباشد ازمالك پیش ازاو جویا شود و همچنین پس اگرهیچکدام اورانشناسند مال کسیستکه پیدا کرده وخمس آن براو واجب است وشرطست در وجوب خمس در گنج آنکه اگرازجنس طلا باشد بقدر پانزده مثقال صیرفی برسد واگر نقره باشد یکصد وپنج مثقال صیرفی برسد و

اگر غیر طلا ونقره است قیمت آن بقدر نصاب طلا یا نقره برسد والا واجب
نیست وملحق بگنج است آنچه پیدا شود درشکم حیوانیکه خریده که باید بتفصیل
مزبور از مالکین سابق که میشناسد جویا شودواگر ندانند مال مشتری است
وخمس آنرا باید بدهد بدون اعتبار نصاب بلکه ملحق بآنست بنابراحوط آنچه
پیدا شوددر شکم ماهی که خریده ودر آن جویا شدن ازبایع نیز لازم نیست
مگر در بعض فروض نادره بلکه احوط الحاق غیرماهی است در عدم اعتبار
نصاب بماهی (چهارم ، آنچه بفرو رفتن زیر آب بیرون میاورد از جواهرات
مثل مروارید ومرجان ونحو آنها وفرق نیست در آنچه بیرون آورده ازیکنوع
باشد یاانواع متعدده وآنکه یك دفعه بیرون آورد یا دفعات متعدده که اگر
یك دینار ارزش داشته باشدباید خمس بدهد والافلا واگر جماعتی دربیرون آوردن
آن شریك باشند آیا معتبر استکه سهم هرکدام اقلا بقدر یك دینار باشد یا
کفایت میکند که مجموع بنصاب مزبور برسد دو وجه است دویم احوط است
اگرچه اول خالی ازقوت نیست **مسئله** اگر جواهرات رابدون فرورفتن زیر آب
بالات و ادوات بیرون آورد بحکم غوص است بنابر احوط بلی اگر چیزی
خودبخودبر ساحل بیفتد یابر روی آب بیایدو آنرا بگیرد بدون فرورفتن باین عنوان
خمس ندارد بلکه داخل اکتساب است که بدون اعتبار نصاب بعد ازمؤنه سال
خمس آنرا باید بدهد **مسئله** اگراز نهرهای بزرگ مثل نیل ودجله وفرات جواهری
بیرون آورد بفرو رفتن زیر آب حکم غوص جاریست **مسئله** اگر چیزی دردریا
غرق شود ومالك از آن اعراض کند بعداز آن اگر کسی بفرورفتن بیرون آورد
مالك میشود واحوط دادن خمس است خصوص اگر مثل مروارید یامرجان باشد
مسئله عنبر را اگر بفرو رفتن زیر آب بیرون آورد بحکم غوص است واگراز
روی آب بگیرد یاکنار ساحل افتاده بردارد احوط دادن خمس آنست بدون
اعتبار نصاب **مسئله** درغوص ومعدن وگنج وجوب خمس آن بعد ازمؤنه کندن
ونصفیه وآنچه صرف آلات وادوات نموده است میباشد بلکه اعتبار نصاب بعداز
بیرون آوردن مؤنه قوت دارد (پنجم) آنچه از مؤنه سال خود وعیالات اوزیاد بیاید
از عایدی صناعات وزراعات وارباح تجارات وسایر تکسبات اوهر چند بجمع

در ارباح مکاسب

در غوص

اوری مباحات صحرا باشد مثل حشیش وهیزم ونحو آنها باشد یا بنماء اشجارو
زائیدن گوسفند وشترو گاو ونحو آنها باشد یا بزیادتی قیمت متاع یاغیر آنهاباشد
از کارهائیکه آنرا تکسب گویند بلکه احوط تعلق خمس است برهر فایدهٔ که باو برسد
اگرچه بکسب آنرا تحصیل نکرده باشد وبنابراین اگر بهبهٔ هدیه وجوائزو میراثی
که گمان نمیبرد باو برسد خمس تعلق میگیرد بنابراحوط بلکه احوط تعلق خمس است
بمطلق میراث وصداق وعوض خلع اگرچه اقوی آنستکه این سه خمس ندارد
چنانکه اگر مالی را بعنوان خمس یازکوة مالك شود وازمؤنهٔ سال اوزاید باشد
خمس ندارد بلی اگر نمائی از آن درملك او پیداشود خمس آنرا باید بدهد وهرگاه
بعنوان صدقهٔ مندوبه چیزی را مالك شودوازمؤنه سال اوزایدباشد احوط آنستکه
خمس آنرا بدهد **مسئله** اعیانی که متعلق خمس نباشد یاآنکه متعلق بوده وخمس
آنرا داده باشند اگرقیمت سوقیه آنها زیاد شود ارتفاع قیمت آنها خمس ندارد در
صورتیکه آن اعیان را مال التجاره وسرمایه کسب قرار نداده باشد ومقصودش
آن باشد که اعیان آنها بملك او باقی بماند وازنماء و منافع آن منتفع شود بخلاف
آنکه مقصود اوتجارت بآن اعیان باشد بفروختن آنها که ظاهر آنستکه بارتفاع
قیمت آنها خمس واجب میشود بشرط آنکه درحال ارتفاع قیمت فروختن آن
در آن سال ممکن بوده باشد واگر نقل وانتقال آن ممکن نباشد مگر درسال بعد
ارتفاع قیمت آنها از ارباح مکاسب سال دویم محسوبست نه ازسال اول بنا بر
اظهر **مسئله** اموالی را که بآن تجارت میکند وقیمت آن زیاد شده اگر بعض
آنهارا بنسیه فروخته وقیمت آنرا ازمشتری طلب دارد وبعض دیگررا درآخر
سال بنقدی بفروشد یا بیع آن ممکن باشد بنقدی بعداز انقضاء سال واجب است
خمس ربح وخمس زیادی قیمت آنرا بدهدبلکه آنچه از مردم طلب داردا گر
اطمینان بوصول آن دارد که طلب از آنها مثل وجه نقد درکیسه او باشد
خمس زایدازراس المال آنراهم بدهدواگر اطمینان بوصول آن ندارد هروقت وصول
شود بدهد **مسئله** خمس درارباح مکاسب بعد از بیرون کردن غرامات و
مصارفی است که درتحصیل نماء وربح صرف کرده وتعلق نمیگیرد مگر بآنچه
ازمؤنه سال اوزیاد بیاید که مبدء سال اوشروع بکسب است برای کسیکه شغل

او کاسبی باشد وفوائد کسب او بتدریج روزبروز باومیرسد وبرای کسیکه شغلش کاسبی نباشد مبدء سال او حصول فائده است ومبدء سال زارع اول حصول فائده زراعت است که بتصفیه غله حاصل میشود ومبدء سال کسیکه باغ دارد بریدن خرما وچیدن میوه است واگر میوه یازرع را پیش از وقت بریدن و چیدن آن بفروشد مبدء سال او وقت فروش و مالك شدن قیمت است **مسئله** مراد بمؤنه چیزی است که خرج معاش خود وعیال واجب النفقه وکسان خود میکند و آنچه صرف زیارات و صدقات و جوائز و هدایا و میهمان ورفت وآمد ها میکند وآنچه حقوق لازمهٔ بنذر یا کفاره میدهد و آنچه محتاج بان است از حیوان سواری وبارکشی وغلام و کنیز وخانه و فرش و کتاب و اسباب که از ارباح میخرد وآنچه صرف تزویج خود واولاد وختنهٔ آنها میکند و آنچه خرج ناخوشی ومردن کسان خود مینماید و معتبر است در جمیع آنها اقتصار برمقداریکه لایق بحال او باشد نه خرجهای بی فائده که آنهارا سفاحت واسراف شمارند پس هرگاه زیاده از مقدار لایق خرج کند از مؤنهٔ او محسوب نیست وباید خمس آن زیاده را بدهد بلکه احوط مراعات اقتصاد ومیانه روی است در مؤنه نه بوسعت زاد که لیاقت آنرا نداشته باشد هرچند بحد اسراف نرسد اگرچه اقوی خلاف آنست ومناط در مؤنهٔ آنستکه بالفعل صرف میکند نه مقدار آن پس اگر برخود وعیلات تنك گیری کندیا آنکه دیگری معاش او را تبرعاً متکفل شود باید خمس مقدار زاید را بدهد واو را نمیرسد که بمقدار متعارف بازاء مصارفیکه نکرده از ربح کنار گذارد وازمؤنه اثناء سال باید صرف واجب مثل حج و اداء دین و کفاره و نحو آنها نماید وعصیاناً ترك کند مقدار مصرف نکرده را نمیتواند کنار گذارد واز مؤنه حساب کند بنابر اقوی **مسئله** اگر کسی چند نوع عایدی داشته باشد مثل تجارت وزراعت وصنعت و نحو آنها باید در آخر سال مجموع عایدات و واردات خود را از هر جهت حساب کند بعد از اخراج مؤنه سال آنچه ازمجموع باقی مانده خمس آنرا بدهد ولازم نیست که برای هر نوعی سال علیحده قراردهد **مسئله** احوط بلکه اقوی آنستکه نمیتواند از ربح کسب خود در عرض سال

سرمایه بردارد وسرمایه داشتن را هم جزء مؤنه حساب کند درصورتیکه آنرا از ربح کاسبی تحصیل کرده باشد پس اگر کسی مالی نداشت وباجیر دیگری شدن وزحمت زیاد مقداری مال تحصیل نمود وبخواهد قدری از آن را برای خود خمس نداده سرمایه کند وبان تجارت کند نمیتواند وهمچنین اگر از ارباح تجارت درعرض سال بخواهد ملکی بخرد تا از عایدی آن فایده ببرد باید خمس آنرا بدهد وبخرد **مسئله** اگر کسی املاکی دارد از اشجار وحیوان مثلا که خمس بانها تعلق نگرفته مثل آنکه بارث باو رسیده یاتعلق گرفته وداده است برسه قسم است (اول) آنکه مقصود اوباقی گذاردن اعیان آنها و کاسبی بعایدی متصل بآنها است مثل درختهای غیرمثمره ازقبیل بیدوچنار وامثال آنها که مقصود تکسب بچوب وشاخه های آنها است وهمچنین گوسفندان نر که مقصود بزرگ وفربه شدن و تکسب بگوشت آنها است (دویم) آنکه مقصود او کاسبی کردن بنماء منفصل از آنها باشد مثل فروختن میوه درختان ونتاج حیوانات یاشیر یا پشم آنها (سیم) آنکه مقصود او تعیش بنماء آنها باشد برای معاش خود وعیالات ومیهمان خود پس در قسم اول خمس بنماآت منفصلهٔ آنها تعلق میگیرد مثل شاخهای زیادی و برك درخت وپشم ومو و کرك حیوان بلکه بنماآت متصله آن مثل کلفت شدن چوب درخت وچاق شدن حیوان نیز تعلق میگیرد ودر قسم دویم خمس بنماآت منفصله مثل میوه وشیر وپشم حیوان ونحو آنها تعلق میگیرد لکن بنماء متصل تعلق ندارد ودر قسم سیم تعلق میگیرد بانچه زاید از معیشت او باشد از نماء آنها **مسئله** اگر بسر مایه خود در عرض سال تجارت کند بیك نوع از تجارت وداد وستد نماید در بعض معاملات خسارت کند و در بعض دیگر ربح کند جبران میکند خسران را بربح پس اگر خسارت وربح مساوی باشند بعد از جبران ربحی ندارد واگر ربح زیاد تر باشد همان تفاوت ربح اوست واگر چند قسم تجارت دارد احوط آنستکه خسارت نوعی از تجارت را جبران نکند بربح نوع دیگر واگر در تجارت مثلا خسارت کرده احتیاط بعدم جبران آن بمنفعت زراعت شدید تر بلکه اقوی است **مسئله** اگر برای مؤنه سال از ارباح بعض چیزها بخرد مثل گندم وجو وبرنج وروغن وزغال وهیزم

وحبوبات وقند وچای وتنباکو ونمك و فلفل و زرد چوبه ونحو آنها ودر آخر سال چیزی‌ازآنها زیادآید کم باشد بازیاد واجب است خمس باقیمانده رابدهد بخلاف‌آنکه فرش یاظرف یااسب یا اسباب حاجت خانه ڪه از آنها با بقاء اعیان آنها منتفع میشود که ظاهر عدم‌وجوب خمس آنهاست **مسئله** کسی که محتاج بخانهٔ محل سکنی باشد وخریدن‌آن متوقف باشد بربافی گذاردن فاضل مؤنه چندسال یاآنکه محتاج باشد بآنکه بشم گوسفندان خود را چند سال جمع کند تا بآن فرشی یا لباسی که محتاج بآن باشد ببافد پس‌مقداریکه درسال اخیر که خانه میخرد یالباس وفرش درست میکند ازمذکورات پیداشود ازمؤنه آن‌سالست که خمس ندارد بی‌اشکال ومقداریکه ازسالهای سابق جمع کرده‌بود مؤنه بودن‌آنهامشکل‌است‌پس‌احتیاط بدادن خمس آن‌ترك نشود **مسئله** اگر کسی دراثناء سال تجارت خود بمیرد وربحی حاصل نموده اعتبار اخراج مؤنه بقیه سال برفرض حیوة او ساقطست وآنچه از مؤنه اووقت مردن از ارباح زیاد باشد واجبست خمس‌آن **مسئله** کسیکه مالی داشته باشد که خمس بآن تعلق نگرفته یاگرفته وداده وربح تجارت وزراعت هم دارد مثلا اقوی جوازصرف ربح‌است درمؤنه خود و لازم نیست براو که مؤنه خودرا از خصوص آنچه خمس‌ندارد صرف کند یاآنکه توزیع کند وازهردو بالنسبه صرف کنداگرچه احوطست خصوص توزیع واگردیگری مصارف‌سال اورا تحمل‌مینماید خواه تحمل‌براوواجب باشد یاتبرعابدهد خمس تمام‌ربح را بایدبدهد**مسئله** اگردراول سال برای مؤنه خود قرض کرده یا آنکه بعض‌چیزها بذمه‌خریده یاآنکه‌بعض سرمایه را خرج کرده پیش‌ازحصول ربح جایز است ازربح آن سال قرض خودرا بدهد وآنچه ازسرمایه برداشته برگرداند **مسئله** دینی که‌قهرا برذمه‌اش آمده مثل قیمت چیزهائیکه ازمردم نزد او تلف شده وارش جنایات ونذر و کفارات درهرسالی اداء آنها ازمؤنه آنسال است وازربح‌آن سال باید بردارد واگرقرض کرده یا نسیه‌گرفته برای‌مؤنه آن‌سال نیزازمؤنه‌همانسال‌است‌واگر اداء‌نکرده میتواند ازربح‌آن‌سال‌اداء کند بخلاف‌دینی که بسبب مؤنه سنوات سابقه بذمه اومانده که‌آیا میتواند ازربح‌آنسال ادا کند یانه محل تأمل و اشکالست

واحتیاط ترك نشود **مسئله** اگر مستطیع شود درسال ربح وهمان سال بحج برود مصارف سفر حج از مؤنه اواست‌وخمس ندارد واگربسبب عذری یا عصیانا تاخیر انداخت ونرفت‌خمس‌ربح‌را واجبست بدهد واگراستطاعت‌حاصل شود بمجموع ارباح چندسال خمس ربح سالهای سابق که هنوز استطاعت حاصل‌نشده‌واجبست‌وخمس‌سالیکه‌استطاعت‌او کامل‌میشودودرمقدارمتمم‌استطاعت واجب نیست درصورتیکه صرف حج کند بلی بنابرآنچه‌گذشت که اگرمال خمس داده یامالیکه متعلق خمس نبوده داشته باشد بازربح میتواند‌تمام مؤنهٔ خودرا از ربح‌بردارد دراینجاهم‌میتواند ازخصوص‌ربح آن‌سال مؤنه سفر حج خودرابردارد مثلااگرمصرف‌حج صدلیره باشد واززیادی‌ارباح سالهای سابق هشتادلیره‌جمع کرده ودرسالی که‌حج‌میکندمثلاصدلیره ربح‌داردجایزاست‌تمام‌ربح سال اخیررا‌صرف حج کند وخمس آنراندهد ومتعین نیست براو که بیست لیره ازربح بردارد باهشتادلیره که ازسالهای سابق داشته حج کند و خمس هشتاد لیره که‌ازربح انسال مانده بدهد **مسئله** خمس بعین مال تعلق میگیرداگرچه مالك رامیرسد که ازمال دیگرخمس رابدهد ومالك نمیتواند خمس را برذمهٔ خود بگیرد وتصرف کند درتمام مال که خمس بان متعلق است بلی جایزاست که مالك یاحاکم شرع یاوکیل اومصالحه کند تاجایزشود براو تصرف در آن مال **مسئله** درتعلق‌خمس بارباح‌وغیرآن گذشتن‌سال‌معتبرنیست‌بلکه‌بمجردحصول آن واجب میشود بلی‌محض ارفاق مالك جایزاست در خصوص ارباح دادن خمس راتاخیر بیندازدتاسرسال برای‌آنکه مؤنه خودرا از آن بر دارد پس میتواند بمجرد حصول ربح خمس‌آنرا بدهد واگرتعجیل‌نمودوخمس‌آنراداد بعد معلوم شدکه زاید برمؤنه سال‌نبرده وآنچه رابمستحق داده‌اوتلف‌کرده باعدم علم بحال، نمیتواند عوض‌انچه‌را بعنوان خمس داده‌ازاوپس بگیرد (ششم) زمینی که کافرذمی ازمسلمان بخردکه خمس آن برذمی است اکر باختیار ندهد قهراً ازاوبگیرند بدون فرق بین زمین زراعت یاباغ یاخانه یا حمام یا دکان یاکاروانسرا یاغیرآنها درصورتیکه زمین آنها را مستقل بخرد واما اگر خانه یا حمام یادکان راخریده وزمین آنها بالتبع باشد که بزمین آن آیاخمس

درزمینیکه ذمی‌ازمسلم بخرد

تعلق میگیرد یا نه محل تأمل است و آیا این حکم مختص است بانتقال زمین بذمی بعنوان
خریدن یا انکه بسایر معاوضات نیز حکم وجوب خمس جاریست محل تأمل است
احوط آنستکه در عقد معاوضه براو شرط کنند که خمس انرا بدهد و ضرر ندارد
دادن خمس بارباب استحقاق ان در مورد عدم ثبوت بلی نمیتواند در ضمن عقد بیع
شرط کنند که خمس از او ساقط باشد و این شرط باطلست چنانکه اگر شرط کنند
که خمس آن بر بایع باشد صحیح نیست بلی اگر ذمی شرط کند بر بایع که مقدار
خمس را بنیابت او بدهد صحیح است اگرچه بی اشکال نیست و اگر ذمی زمین را
که خرید بفروشد بذمی دیگر یا ببایع یا بمسلم دیگر بلکه اگر زمین را
برگرداند ببایع باقاله یا خیار وجوب خمس از او ساقط نمیشود چنانچه اگر
مسلمان شود بعد از خریدن نیز ساقط نمیشود و مصرف این خمس همان مصرف
سایر مواردست بنا بر اصح بلی در این خمس نصاب معتبر نیست و نه قصد
قربت حتی از حاکم در وقت گرفتن از ذمی یا دادن بسید بنا بر اصح **مسئله** خمس
بر خود زمین تعلق است لکن ذمی مخیر است که خمس را از عین زمین بدهد یا
قیمت آنرا بدهد و اگر از عین زمین داد و آن زمین مشغول بدرخت یا بناء باشد
ولی خمس که حاکم شرع است نمیتواند درخت یا بناء آنرا که در حصه خمس از ذمی
است بکند و بر ذمی است که اجرت حصه خمس را بدهد و اگر بخواهد خمس قیمت زمین
را بدهد باید زمین که مشغول بذرع یا درخت یا بناء دیگری است با اجرت قیمت
کنند و خمس آنرا از او بگیرند **مسئله** اگر ذمی زمین مفتوح العنوه را بخرد پس
هر گاه در مقامی استکه بیع آن بنفسها جایز باشد مثل آنکه ولی مسلمین برای
مصلحت آنها آنرا بفروشد یا آنکه اهل خمس سهم خود را که بانها رسیده بفروشند
اشکالی در وجوب خمس بر ذمی نیست و اگر زمین را بتبع آثار یکه دارد
از درخت یا بناء بفروشند اشکال است و اشکل از آن صورتیستکه زمین زراعت
را که مسلمانی از حکومت تقبل نموده باشد بذمی بفروشد که برگشت این معامله
بقبول حق اختصاصی است که آن مسلم دارا بوده و احوط در هر دو صورت
آنستکه بر ذمی شرط کند خمس آنرا باهل آن بدهند **مسئله** اگر ذمی بعد از
آنکه زمینی از مسلمی خریده و خمس آن براو واجب است آن خمس را از ولی

خمس که حاکم شرع است بخرد باز خمس آن خمس براو واجب است و همچنین
خمس خمس هرچه بالا رود (هفتم) مال حلالیکه مخلوط بحرام باشد و اصلا
صاحب آنمال حرام معلوم نباشد نه بتفصیل و نه باجمال در ضمن عدد محصور
و مقدار حرام نیز معلوم نباشد که باید خمس آنرا بدهند تا تتمه حلال شود
هر گاه مقدار حرام معلوم باشد و صاحبش را بشناسد باید باورد کند و خمسی
ندارد بلکه اگر صاحبش را بنحو اجمال بداند در عدد محصور احوط تخلص از
جمیع آنها است بترضیهٔ ایشان و اگر تخلص از همه ممکن نباشد آیا باید مالک را
بقرعه تعیین کند یا آنکه مقدار معلوم از مال را قسمت کند بین عدد محصور بالسویه
یا بحکم مجهول المالك است که باید بحاکم شرع دهد سه وجه است وجه دویم که
تقسیم بین محصورین بالسویه باشد وجیه تراست و اگر صاحبش را بنحو اجمال
هم نشناسد حتی بمظنه هم نتواند تشخیص کند باید انمقدار را صدقه دهد و اگر
مظنه داشته بنحو اجمال که صاحبش در عدد محصور است این مظنه فائده ندارد
و هر گاه مالك را بشناسد و مقدار مال او را نداند باید خود را خلاص کند از
حرام بمصالحهٔ با او و مصرف این خمس نیز مثل مصرف غیر آنست بنا بر اصح
مسئله اگر بداند مقدار حرام زیادتر از خمس است هر چند تفصیلا مقدار را
نداند ظاهر کفایت دادن خمس است برای تحلیل و تطهیر مال مگر انکه احوط
آنستکه بعد از دادن خمس با حاکم شرع مصالحه نماید تا یقین بفراغ تحصیل کند
و حکم مجهول المالك هم بر آن جاری کند **مسئله** اگر ذمه کسی مشغول بحق
دیگری باشد نه در عین المال او محلی برای خمس نیست بلکه اگر مقدار آنرا بداند و
صاحبش را نشناسد نه بتفصیل و نه باجمال در عدد محصور باید قدر معلوم را
برای صاحبش صدقه بدهد باذن حاکم شرع یا بدهد بحاکم و اگر صاحبش را
بنحو اجمال در عدد محصور میداند در آن سه وجه است چنانچه گذشت اوجه
تقسیم مالست بالسویه مابین محصورین و هر گاه مقدار مال معلوم نباشد
و مردد باشد بین اقل و اکثر قدر اقل را بمالك بدهد اگر معین باشد و اگر مردد
باشد بین محصورین حکم آن گذشت و اگر صاحبش مجهول باشد یا مردد باشد
بین غیر محصور صدقه دهد و احوط مصالحه نمودن با حاکم شرع است

بمقداریکه متوسط باشد بین اقل واکثرودراین حال بحکم معلوم المقدارمیشود

مسئله اگرمال حرام که باحلال مخلوط شده ازبابت خمس یازکوة یاوقف خاص یا وقف عام باشد بحکم معلوم المالك است وبدادن خمس آن حلال نمیشود

مسئله اگرخمس مالی رانداده باشد ومخلوط بحرام شود که بایدآنرا تطهیر کند بخمس باید بعدازتطهیرهم خمس بقیه را بدهد

مسئله در مختلط بحرام اگرمالك آن بعدازاداء خمس معلوم شود باید غرامت آنرا بکشد بنابراحوط اگرنگوئیم اقوی واگر بعد ازدادن خمس معلوم شود که مقدار حرام کمتر ازخمس بوده مقدارتفاوت را نمیتواند پس بگیرد واگر معلوم شود که مقدار حرام زیاد تر بوده مقدار تفاوت را صدقه بدهد بنا براحوط

مسئله اگر تصرف کرد در مال مختلط پیش ازدادن خمس باتلاف مقدار حرام منتقل میشود بذمهٔ او و ظاهر سقوط خمس است وحکم مظالم که صدقه دادن است درآن جاریست واحوط دادن مقدارخمس آنست بهاشمی بقصد آنچه درذمه اواست باذن مجتهد واگرآن مال مختلط رافروخته معامله او نسبت بمقدارحرام مجهول المقدار فضولی وموقوف بامضاء حاکم شرع است پس اگر امضاء کرد عوض بجای معوض متعلق خمس خواهد شد زیراکه مصداق مال مختلطاست که مقدار وصاحبش معلوم نیست وتمام معوض ملك مشتری میشود واگرحاکم امضاء نکند معوض بحکم مال مختلط باقیست وعوض مختلط بحرامی استکه مقدار آن مجهول وصاحبش معلوم است وحاکم شرع میتواند بهر کدام ازبایع ومشتری رجوع نماید پس اگر بایع خمس آنرابدهد بیع صحیح وتمام ثمن ملك اوو تمام مبیع ملك مشتری است وهمچنین است اگرمشتری بمال دیگر خمس را بدهد لکن مشتری رجوع میکند ببایع و عوض آنچه را داده میگیرد واگرمشتری خمس آنرا ازعین بدهد چهار خمس دیگر برای او میماند ورجوع میکند ببایع بخمس ثمن

مقام دویم درقسمت خمس ومستحقین آن

در کیفیت قسمت خمس ومستحقین آن

مسئله خمس شش سهم است یك سهم برای خدایتعالی جل شأنه و سهم دیگر برای پیغمبرخدا وسهم دیگر برای امام علیه السلام واین سه سهم الان مال امام ارواحنا فداه وعجل الله فرجه میباشد وسه سهم دیگر برای ایتام ومساکین و ابن السبیل سادات است که ازطرف پدرمنتسب باشد بعبدالمطلب علیه السلام بخلاف

کسیکه ازطرف مادرمنتسب بان بزرگوار باشد که خمس برای او حلال نیست وصدقه برای اوحلال است بنابراصح

مسئله معتبراست که درگیرنده خمس بجمیع اقسام آن ایمان یابحکم ایمان ولکن عدالت درآنهامعتبر نیست بنابر اصح اگر چه بهتر ملاحظهٔ رجحان است درافرادآنهابخصوص متجاهر بفسق را سزاوار نیست از خمس بدهند بلکه درصورتیکه دادن خمس اعانت براثم وعدوان واغراء بقبیح و ندادن موجب ردع ازمعاصی باشد عدم جوازدادن قوی است

مسئله اقوی اعتبار فقراست دریتیم بخلاف ابن السبیل یعنی مسافریکه درسفرطاعت یا غیر معصیت باشد که فقر دربلدخود معتبرنیست بلی معتبراست درآنجا که خمس میگیرد محتاج باشد چنانکه درزکوة گذشت

مسئله احوط اگرنگوئیم اقوی آنستکه خمس را بواجب النفقه بخصوص زوجه نمیتوان داد برای صرف آن درنفقه خود بخلاف آنکه باو بدهد برای صرف درغیرنفقه ازچیزهائیکه محتاج بآنست وبرشوهر واجب نیست مثل دواء ونفقه طفل او که ازدیگری دارد که ضررندارد چنانکه ضرر ندارد که دیگری خمس بواجب النفقه کسی بدهد حتی برای انفاق درصورتیکه آن کس معسر باشد

مسئله کسیکه مدعی سیادت است بمجرد دعوی تصدیق اورا نمیکنند و کفایت میکند درثبوت سیادت مشهور بودن بسیادت دربلدخود وکسی منکر اونباشد واگرسیادت اومجهول لکن عدالتش محرز ومعلوم باشدمیتوان بگردن او بیندازد باینکه خمس رابدست اودهدو وکیلش کند که آنرا بمستحق برساند هر که باشد بنحویکه شامل خوداوهم بشود لکن بهتر آنستکه چنین نکند

مسئله احوط آنستکه ازخمس زیادتر ازمؤنه سال بمستحق ندهد مثلا کسیکه مصرف سال اوصد تومان باشد یك دفعه زیادتر ازاین مبلغ باو ندهند چنانکه برای مستحق هم احوط نگرفتن زیاده است هرچند درزکوة جایزاست چنانکه گذشت

مسئله نصف خمس که حق ایتام ومساکین وابن السبیل سادات است خود مالك میتواند بی مراجعه بمجتهد بایشان بدهد اگرچه اولی بلکه احوط دادن بمجتهد است یادادن بمستحقین باذن او ونصف دیگر که مال امام علیه السلام است امرش راجع بمجتهد جامع الشرائط است ولابداست بمجتهد بدهد تااو بحسب فتوای خود عمل کند یا آنکه ازمجتهد اذن بگیرد بدستوراعمل او رفتار کند ومشکل است دادن مال امام بمجتهد دیگر

غیر آنکه تقلید اومیکند زیرا که شاید مصرف آن در نظر او کما و کیفاً مغایر باشد با نظر کسیکه تقلیدش میکند مگر آنکه بداند موافق است **مسئله** اقوی جواز نقل خمس است ببلد دیگر بلکه بسا میشود که بسبب بعض مرجحات رجحان داشته باشد حتی با وجود مستحق در بلد لکن اگر بنقل تلف شود در راه ضامن است بخلاف صورتیکه در بلد خود مستحق خمس موجود نباشد که بتلف ضامن نیست چنانکه اگر باذن مجتهد نقل کند ضامن نیست مطلقاً بلکه در صورتیکه مستحق فعلا در آنجا موجود نباشد وبعد از آنهم وجود اومترقب نباشد نقل ببلد دیگر واجبست واگر مالك در بلد دیگر مالی دارد خود یا وکیل او آن مالرا بعنوان خمس که در بلد مالك براو تعلق گرفته بمستحق دهد نقل محسوب نیست چنانکه اگر از سیدیکه در بلد دیگر است طلبی دارد ومالك طلب خودرا از بابت خمس براو حساب کند نقل نیست وهمچنین اگر مالك مالرا ببلد دیگر نقل کند وآنجا بقصد خمس بمستحق دهد نقل محسوب نیست **مسئله** اگر در بلد مالك مجتهد جامع الشرایط نباشد متعین است براو نقل کند حصهٔ امام علیه السلام را بانجا یا استیذان کند که در بلد خود بدهد بلکه اقوی جواز نقلست در صورتیکه در بلد خود مجتهد باشد نیز بلکه اولی واحوط نقل است در صورتیکه در آنجا بافضل میرسد یا انکه در آنجا بعض مرجحات دیگر باشد وهرگاه مجتهد یکه مرجع تقلید مالك است جای دیگر باشد متعین است نقل با نجا کند یا باذن او در بلد خود بدهد چنانکه گذشت **مسئله** جایز است برای مالک که خمس را بمال دیگر ادا کند اگرچه متاعی باشد غیر پول ورضای مستحق در آن شرط نیست حتی رضای مجتهد نسبت بمال امام علیه السلام معتبر نیست لکن معتبر استکه متاع را بقیمت واقعیه حساب کنند که ارزش داشته باشد نه زیادتر و الا ذمهٔ او نسبت بمقدار زیاده بری نمیشود اگرچه مستحق راضی شود **مسئله** اگر کسی طلبکار باشد از سید مستحق میتواند طلب خود را از بابت حق سادات از خمس حساب کند ونسبت بسهم امام علیه السلام از خمس موکول بنظر مجتهد است **مسئله** جایز نیست که سید بابت خمس چیزی از مالك بگیرد ودوباره باو رد کند مگر در بعض موارد مثل آنکه کسی مبلغ بسیاری بابت خمس مدیون باشد وقدرت بر

ادا، آن نداشته باشد وبخواهد ذمهٔ خودرا فارغ کند وعلاجی نداشته باشد که در این صورت جایز است سید احسان باو نموده مبلغی را که ازاو گرفته بابت خمس بسبب عجز باو رد کند وباین حیله ذمه‌اش رافارغ کند **مسئله** اگر مالیکه متعلق خمس باشد از کسیکه معتقد بخمس نباشد مثل کافر ومخالف منتقل شود بکسی واجب نیست بر آن کس که خمس آنرا بدهد و تمام مال بر او حلال است وائمه علیهم السلام مباح فرموده اند آن مالرا برشیعیان خودچه از بیع تجارت باشد یا از معدن یاغیر آنها وخواه از مناکح مثل کنیز که مخالفی اسیر گرفته وبفروشد بشیعه وخواه ازمساکن ومتاجر یاغیر آنها چنانچه درمثل این زمانها که آن بزرگواران مبسوط الید نیستند مباح فرموده‌اند برای آسایش شیعیانشان گرفتن اراضی خراجیه‌را ازدست حاکم جور واذن داده‌اند ایشان‌را درمقاسمهٔ عایدی آن اراضی با حاکم وگرفتن عطایای او ونحو آنها از اموالیکه بدست حاکم و تابعین او میرسد خلاصه حاکم را بمنزله خود تنزیل فرموده اند وکارهای آنها را نسبت بآنچه محل ابتلای شیعه است امضاء کرده‌اند تا آنکه شیعیان ازوقوع در حرام محفوظ ودر عسر وحرج واقع نشوند

فصل

در انفال است بدانکه انفال چیزهائیستکه بسبب منصب امامت وولایت مطلقه مختص امام علیه السلام است چنانچه درزمان پیغمبر صلی الله علیه وآله بسبب منصب نبوت وریاست الهیه مخصوص آنجناب بوده وآنها چند چیز است (اول) زمینهائی است که در بدو اسلام بدون جنك بدست مسلمین افتاده خواه سکنه آن از ترس مسلمین آنجارا تخلیه نموده وبیرون رفته باشند یا آنکه بطوع ورغبت بدست ایشان داده باشند (دویم) اراضی موات که بیفائده افتاده وانتفاع بآنها موقوف برتعمیر واصلاح ورسانیدن آب بآنها باشد خواه هرگز آباد وبدست کسی نبوده مثل خیابانها ویا آنکه سابقا وقتی آبادبوده لکن صاحبان آن بیرون رفته وحالشان معلوم نباشد وملحق بآنست بلادیکه خراب وویران شده مثل بابل وکوفه ونحو آنها که زمین وآثار وآجر وسنگهای آن تمام ازانفال است و ملك امام

در انفال است

موجود است علیه‌السلام است وهمچنین‌است بیابانها که دراراضی مفتوح العنوه موجود است که بنابر اقوی از انفال است بلی زمینهائیکه معلوم باشد بدو اسلام روزیکه مسلمین آنهارا بجنك وغلبه گرفته اند معمور بوده وبعد خراب شده آیابحکم معمورهٔ آن ملك تمام مسلمین است یا آنکه از انفال و مخصوص امام علیه السلام است محل اشکال است و ارجح در نظر آن است که از انفال است (سیم) زمینهائی که اطراف دریا ونهرها باشد بلکه‌هر زمین بی‌صاحبی اگر چه قابل‌انفاع‌باشد بدون زحمت مثل جزیره‌ها که‌وقت کم شدن آب در دجله وفرات ونحو آنها بیرون می افتد (چهارم) سر کوهها وانچه در آن روئیده شود ازنباتات‌ودرختهاوغیر آنها وهمچنین مجاری‌سیل‌و آبهاونیزارها وجنگلها هرچند دراراضی مفتوح العنوه باشدازانفال است بلی‌زمینهائیکه‌سابقاً ملك کسی بوده وقهراً نی زار شده بملك صاحبش باقیست (پنجم) چیز های تحفه ونفیس وصفایا وقطایع که مخصوص سلاطین است (ششم) چیزهای اعلا که درجنك بدست مسلمین ازغنایم‌میرسدمثل‌اسب ولباس فاخرو کنیزخوشرو وشمشیر برنده وزره خوب ونظایر آنها ازانفال است (هفتم) غنا یمی که در جنك باکفار بدون اذن امام علیه‌السلام بدست مسلمین برسد (هشتم) میراث کسیکه وارث نداشته باشد (نهم) معدنها که درغیرزمین مالك دار پیداشود

مسئله ظاهر آنستکه جمیع‌انفال درزمان غیبت مباح باشد برای شیعه‌بنحویکه حکم ملك آنها برآن جاری باشد بدون فرق بین غنی شیعه وفقیر آنها بلی در خصوص‌میراث کسیکه‌وارث‌ندارداحوطاً اگرنگوئیم‌اقوی‌اعتبارفقراست‌بلکه‌احوط تقسیم آنست بین‌فقرأبلدمیت واحوطازآن آنست‌بدست‌مجتهدبدهدچنانچه‌اگرغیر شیعه نیز حیازت کند حشیش وهیزم و گیاههای اراضی انفال‌را مالك میشود واگرزمین‌مواتی‌را احیاء کند مثل شیعه مالك میشود

تمام شد بحمدالله وحسن توفیقه ترجمه جلد اول وسیلة النجاة بید مترجم آثم جانی ابوالقاسم الموسوی النجفی الاصفهانی عفی عنه

بسم الله خیر الاسماء

بس از ستایش الهی و درود بر پیغمبر ستوده و آل گرامی علیهم‌السلام بویژه بسرعم بزرگوارش امیرالمؤمنین که سر چشمهٔ همه فضائل و علم احکام است چون رساله صراط النجاة ترجمه وسیلة النجاة آیت‌الله العظمی آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی متع‌الله المسلمین بطول بقائه که یگانه پیشوا و مرجع تقلید شیعه میباشند این‌رساله علم احکام ومسائل حلال و حرام موجب رسیدن بسعادت ابدیه است نسخهٔ اش کمیاب شده لذا جامع دنیا و آخرت یعنی جوان روشن فکر جناب آقای آقا میرزا محمد کازرونی هزینه چاپ آنرا عهده دار شدند امید است که مؤمنین بهره مند و مؤسس را بدعای خیر یاد فرمایند



صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
»	١٢	طرق چنانچه	چنانکه‌طرق	٣٤	٦	ومبد	و بعد
»	١٣	باثبات	اثبات	»	٨	ازاستبراء	ازان‌استبراء
١٤	٧	و ناقصبت	وناقضیت	»	٢١	از اتما	از اتمام
»	١٠	و ناقص	و ناقض	»	٢٥	طرفین	طرفین
١٥	١١	است	واجب‌نیست	٣٦	٧	امقدار	این‌مقدار
»	١٧	دو دوست	دودست	»	١٧	اختبار	اختبار
»	٢٢	خزامه	خزامه	»	١٩	»	»
١٦	٧	ترکیده	ترکیده	»	٢٠	»	»
١٧	١٠	ریخته شده	بلی اگرموی	»	٢١	»	»
»	٢٠	»	مسئله	٣٧	١	»	»
»	٢١	»	نباشد	»	١٠	اقرب	زیاد
»	٢٢	»	شود	»	»	ندارد	مسئله‌اقرب
»	»	»	بسایر	٤٢	٧	طی	وطی
»	٢٦	»	مسئله	٤٤	١٠	باتد	باید
١٩	١٦	مشتبجه	مشتبه	»	١٥	و ساعت	وسعت
»	»	بشبجه	بشبهٔ	٤٦	٦	پس‌پیش	پس‌اگرپیش
٢١	١١	که‌صحیح	که‌صحیح‌است	»	١٥	ضرروترك	ضرر ترك
»	٢٠	ضبیه	ضبیه باشد	٤٧	٢١	اورده	اورد
»	٢٥	باشد کار	از کار	٤٨	١٣	بکنند	نکنند
٢٢	٢٤	متوسط	متوسطه	٤٩	٤	اوست	اولست
٢٤	٦	مرثت	قرائت	»	١٦	که	ندارد
٣٠	١٦	با فعال	با افعال	٥٠	١٣	نبو من	نبودن
٢٦	١٥	حیوط	خیوط ١	٥٢	٦	اکن	لکن
٢٧	١٠	به	نه مجرد	»	١٣	نماید	نمایند
٢٨	٢	ازغسل‌بعد	بعدازغسل	٥٣	١	کند	کنند
	٦	کفایت	و کفایت	»	١٣	نماید	نمایند
»	٧	جمیع	جمع	»	٢٦	ومقدم	مقدم
»	١٠	فرق	فرق	٥٤	١٤	جیمه	رجعیه
٢٩	١٥	ومشاهده	ومشاهد	»	»	»	»
»	٢٦	برنه	بنا بر	٥٥	١٥	کثیره	کثیر
٣١	٢٣	ازطراف	ازاطراف	٥٦	١٤	نکنند	نکنند
٣٢	٩	ببعیض	تبعیض	٥٧	١٦	نتماید	نتماید

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
٥٨	٢٥	مستحب	مستحب‌است	٧٩	٣	فحص	فحص
٥٩		باشند	باشد	»	١٠	مباشر	مباشرت
»	١٣	الین	البین	٨٠	١٣	یانبودن	بانبودن
٦	١٩	درفصل	درفضل	»	١٤	خرج	حرج
٦٢	١٥	السلام	دارالاسلام	»	٢١	خرج	حرج
»	١٩	همبین	هبین	٨١	٧	ماموم	مامون
»	٢٣	وبتعد	و بتعفر	٨٣	٨	قصبی	غصبی
٦٤	١٣	عذاب	عذابه	٧٤	١٠	نمازهای‌بجا	؛از جا
»	١٦	یا لله	یاالله	»	٢٤	نکوید	نکو بند
٦٥	١٧	بامکان	با امکان	٨٦	١٣	غایب	غابت
٦٦	٢٠	بخواند	بخواهد	٨٧	٢	و صوری	صوری
٦٨	١٤	اور	او را	»	١٤	بدل تیمم‌غسل	بدل‌غسل‌تیمم
»	٢٥	جائز	جائز	»	١٨	متغسل	مغتسل
٧٠	٧	بقة	بقة	»	٢٢	و باعدم	و باعدم
٧١	٦	روجبه	روحه	»	٢٦	بقد	بقدر
»	٧	مسواك	من سواك	٨٨	٢	نیست‌ندارد	معلوم نیست
»	٩	ان	عن	٩٠	٤	از حلقت	از حقیقت
٧٣	٥٠	عنو ان	عدوان	٩٢	٩	مشاهده	مشاهد
»	١٧	وو	ولو	»	٢١	قطیع	بقطاع
»	١٤	پیش‌اتمام	پیش‌ازامام	»	٢٣	دو ربیت	دور بیت
٧٥	٣	مصیتی	بمصیبتی	»	٢٣	کاروانسر	کاروانسرا
»	٤	ازحوله	ازحله‌های	٩٣	١١	باووسعت	باوسعت
»	٩	مؤمنی	مومنی	٩٤	٦	نجستر	نجس‌تر
»	٢٠	اهبکم	الهیکم	»	٢٣	بثیاب	با ثیاب
»	٢٤	وبرای	برای	٩٥	٣	عتبار	اعتبار
»	٢٦	صلی	صل	»	٢٢	باستر	باستر
٧٦	٩	و بعض	و بعضی	٩٦	٢٠	امکام	دراحکام
»	٢٥	زوال	تا زوال	٩٧	١٦	بیراوغ	بولوغ
٧٧	٢٤	اجهته	اجنبه	»	١٩	بعد	و بعد
٧٨	٦	ای	برای	٩٨	٤	اث‌منبع	درمطهر اب
»	٧	تفسر	تقصیر	٩٩	١٦	راه رفتن	وامروفتن‌است
٧٩	١	امام	اما	»	١٩	قبز	قبر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۰	۱	بخشکانند	بخشکاند
۱۰۲	۱۳	کرده	ساخته
۱۰۳	۱۱	بانحصار	باانحصار ظرف بان وباعدم انحصار
۱۰۴	۳	دبر	در
»	٤	نماز ها	نمازهای
۱۰۵	۱۳	فی الظلمات	فی ظلمات الارض
»	۱٦	وتعلم	تعلم
»	۱۷	قیضتهالی	قضیتهالی
»	۲۱	در سبع	دوسبع
»	۲۲	سید	رسید
۱۰٤	۳	بعمل نه	بعمل اورندنه
»	٦	دروقت	مابین دووقت
»	۲۱	حمر	حمرمشرقیه
۱۰٦	۲٥	استقررا	استقرار
۱۰۷	۷	تاویل	تعویل
۱۰۸	۲۳	حمس	خمس
۱۱۰	۷	مردن	مردان
۱۱۱	۲۱	ومتعمد	ومعتمد
۱۱۲	٦	مکشل است	مشکل است
»	۱۹	بمغصوب	مغضوب
»	۲۲	ودیکر	ودیکری
۱۱۳	۱۷	ازقبیل طلا	ازقبیل معدن طلاو ة ره وقیر
۱۱٤	»	یاقیه	باقیه
»	۲۰	نمازر	نمازرا
»	۲٥	وطلمانیه	وطمانینه
		درمشاهده ائمه	درمشاهد ائمه
۱۱٥	۱٥	طاهرما	طاهرین
»	۲۳	مقنولست	منقولست
»	۲۳	بهرشهری	بهر شبری
»	۲٦	رقفتها	وقفتها

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱٥	۳٦	بعد	بقصد
۱۱۸	٥	مباد	مبادا
»	۲۳	پرسش	پرستش
۱۱۹	۱	تربیت	ترتیب
۱۳۱	۱۷	عول	عدول
۱۲۳	۲	و لخیر	والخیر
»	۳۰	تاتمام	ناتمام
۱۲٤	۷	هردویا	هـ دوپا
۱۲٥	۱۳	کهبخواند	کهبخواندن
۱۳۸	۱۷	معلو	معلوم
»	۲۱	علی	اعلی
»	۲٤	دصبح	در صبح
۱۲۹	۱	او	اول
۱۳۱	۱۰	احوط	احوط ست
۱۳۲	۱۲	وی	روی
۱۳٤	۲۱	وموقوف	وموقف
»	۲٥	وپیش ازشرع	وپیش ازشروع
۱۳٥	۳	فك	فانك
»	٥	استغفرالله	استغفرالله
۱۳۷	۲	گذارد	گذاردن
۱٤۰	۲	دردر	در
»	۱٤	قنوتها	قنوتهای
»	۲۳	صحیه	صحیحه
۱٤۱	۱	راجع	راجح
»	۱۲	گوس	گوش
۱٤۲	۱٦	اقرا	اقرار
۱٤٤	۱۱	وجواب ان	وجوب ان
۱٤٥	۱۸	موانی	منافی
۱٤٦	۱٦	بعبس	بعث
»	۱۹	باغایظ مدافعه کردن	باغایةلمد [illegible] کردن و نمازخواندن
۱٤۸	۳٤	اذان	از ان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱٥۱	۲۰	قارابت	قربت
۱٥۲	۱۲	انستکه	احوط انستکه
»	۲۲	بادرك	با دراك
۱٥٤	۷	شك	شاك
۱٥٥	٦	اجزاه	اجراء
۱٥٦	۲۰	داد	بدارد
»	۲٦	اخیر	اخیره
۱٥۷	۲٤	نمازعلاج او	نماز او علاج شود
۱٥۸	۲٦	بمقتضای	بوظیفة
۱٦۰	۳	دو وسه	سه وچهار
»	۱٦	چهار	چهارم
۱٦٤	۱۸	بعدازوقت	بعدازنماز
۱۷۰	۱٦	باتیمم	با تیمم
۱۷۳	۱٤	بدون اذان	بدون اذن
»	۲۰	بلی بجا	بلی اگر بجا
۱۷٤	۱۸	ای امام	برای امام
۱۷٥	۲۳	نخواند	بخواند
۱۷٦	۱۷	غایت	غایة
»	۱۸	کعلقتك	لعلقتك
»	»	معترفه	معرفة
»	۲۳	قتله	غفله
۱۷۷	۲۱	نماز	نما
»	۲٤	سلام	السلام
۱۷۸	۳	باذوالجلال	یاذاالجلال
۱۸۰	۲۱	در صورایکه	درصورتیکه
۱۸۲	۲۲	جایز	جائز
۱۸۳	۲	جائر	جائز
»	۲٤	اکر	وار
۱۸٤	۱۳	کند	کنند
»	۱٥	کند	کنند
۱۸٥	۷	اورد تل	اورا داخل
۱۸۷	۱٥	اوطن	وطن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۸	۷	مرصورتیکه	درصورتیکه
۱۹۰	۳	هد	شد
»	۲٤	جاهل	وجاهل بعض
۱۹۱	۱۰	دخول در	دخول رکوع در
۱۹۲	۲۰	اتحاذ	اتحاد
۱۹۳	۹	دمتیه	ذمتیه
»	۱٤	درنمازحق	درنمازایستاده
»	۲٤	دصورتیکه	درصورتیکه
۹٤	۲	ودرهردو	درهردوصورت
»	٦	صحیح است	صحیح
۱۹٥	۸	ووصف پیش	اووصف پیش
»	۱۲	اقامت	قامت
»	۲۰	حساب نشود	حساب شود
۱۹٦	۱	درطی صف	اهل صف اول
»	۲٤	بعض آن	بعض از
۱۹۷	۷	امام آنهادر	امام درآنها
»	۱۹	سوره رادرك	سوره رادرك
۱۹۸	۷	برکردد	بدر نکردد
۱۹۹	۲۰	معصیت اول	معصیت اولی
۲۰۰	۲۱	کند	کنند
۲۰۱	٥	مرجوع	مرجح
۲۰۳	۳۲	یوم الشك رار	یوم الشك را

قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله ومن یفعل
ذلک فاولئک هم الخاسرون وقوله تعالی ~~انما اموالکم واولادکم فتنة~~
وانفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی احدکم الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل
قریب فاصدق واحسن کن واکن من الخاسرین ولن یؤخر الله نفسا اذا جاء
اجلها والله خبیر بما تعملون

غلط‌نامه جلد اول کتاب رساله صراط النجاة

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰۴	۱۷	تفخبد	تفخید
۲۰۵	۲۶	بیست	نیست
۲۶	۹	اید	بیرون آیه
۲۰۷	۱	ودینه	و دینه
۲۰۸	۲	یابسبت	با بسبب
〃	۱۸	که‌بسبب	که‌سبب
〃	۲۴	احتیاط	خیاط
۲۰۹	۲	وامسال	و امثال
〃	۱۸	برای کسی بر	برای کسی هم که بر
۲۱۰	۲۳	بر	بغیر
〃	〃	ویباشامند	ویباشامد
۲۱۲	۸	صوص	خصوص
۲۱۳	۲۵	از روزه	از روز
۲۱۴	۱	ان روزه	ان‌روز
۲۱۵	۲۳	مکرهبت	مکروه‌است
۲۱۶	۲۲	بهام	باهم
۲۱۷	۱۰	جابز	حایض
۲۱۸	۳	کر	اگر
〃	۱۰	غذاء	قضاء
۲۲۱	۲	ققت	شفقت
۲۲۵	۱۰	روزه	روز
〃	۲۵	در ضاء	در قضاء
〃	۲۶	با د	باشد
۲۲۷	۲۵	بر ماك	برمالك
۲۲۸	۱۸	وقت عام	وقف‌عام
۲۲۹	۱۰	اخیر	اخیره
〃	۱۴	برم ل	برمال
۲۳۰	۱۳	سالی	سال
۲۳۲	۲	بنیت	بنت
〃	۴	نداند	ندارد
〃	۵	به نیت	بنت
〃	۲۴	بردن	بودن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳۵	۴	صاحت	صاحب
〃	۱۸	سوغبه	سوقیه
۲۲۶	۳۱	برنیت	بزینت
۲۲۸	۲۰	برن	ببرن
۲۴۱	۴	ورنه‌نیست	ورنه‌هم‌نیست
۲۴۲	۱۶	حراج	خراج
۲۴۲	۱۹	نیست	نبستند
〃	〃	نبستند	نیست
۲۴۸	۷	غنی‌داده	غنی‌وداده
〃	۲۰	ضعف‌است	ضعیف‌است
〃	۲۶	که‌بولی	که پولی
〃	〃	وبعدزحواله	وبعدازحواله
۲۴۹	۱۷	زکوةدهند	زکوة دهند
〃	〃	وبقبه	و بقیه
۲۵۰	۱۹	آنها از	انها یا از
۱۵۱	۴	انها ندهند وهر	انها باشد اکن
〃	۹	کاه صاحب الی	اهل کسی که فقه
〃	۲۴	ازبخلاف	تا نباشد زیاد
۲۵۲	۶	مندوبه‌هاشمی	مندوبه به هاشمی
〃	۱۳	وافراد	بر افراد
۲۵۴	۱۰	ازرکوع	از زکوة
〃	۲۴	از قبر	از فقیر
۲۵۵	۸	یا قوت	باقوة
۲۶۱	۴	وبیرون	بیرون
۲۶۲	۲۳	درغوض	در عوض
۲۶۴	۱۲	سفاحت	سفاهت
۲۶۵	۲۶	از ارباع	از ارباح
۲۷۱	۳۵	بمجد	بمجهد

صورت خانه ... از ماه شوال

۷
۲۸
۳۵۲

۳۳۱
۱۹۳۴۰

۲/۶۰ = ۷/۶۰

۲۳۰
۶۰

۱۶۱۴

$\frac{1}{24784} + \frac{1}{43478} + \frac{1}{67372} =$

۱۳۸۱۴۳

[illegible]

صورت حساب مخارج از ماه شوال

روزنامه ... پول از ده ...

$\frac{1}{24784} + \frac{1}{43578}$ ... ۶۷۳۷۲ =

۱۳۵۱۳۴

A4